

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ندوی، ابوالحسن علی، ۱۹۱۳ -
تاریخ دعوت و اصلاح / تألیف ابوالحسن علی الحسنی الندوی، ترجمہ محمد ابراہیم

دامنی۔ زاهدان: صدیقی، ۱۳۶۱۔

ISBN 964-5728-50-9 (ج. ۱)

ج.

عنوان اصلی: تاریخ دعوت اور عزیمت.

جلد چہارم کتاب حاضر توسط محمد قاسم قاسمی ترجمہ شدہ است.

کتابنامہ.

ج. ۴ (چاپ اول: ۱۳۸۲)

ISBN 964-5728-99-1

۱. اسلام -- ہند -- تاریخ. ۲. شاہ ولی اللہ، احمدین عبدالرحیم، ۱۱۱۴-۱۱۷۶ ق. --

سرگزشتنامہ. ۳. اسلام -- تاریخ -- قرن ۱۲ ق. ۴. مسلمانان -- ہند.

الف. دامنی، محمد ابراہیم، مترجم. ب. قاسمی، محمد قاسم، ۱۳۳۳- ج. عنوان.

۲۹۷/۹۱۶۵۴

BP۱۶/۷/۴۲۳۰۴۱

۱۳۶۱

کتابخانہ ملی ایران

۰۰۷۹-۲۱۸۱۱

نام کتاب: تاریخ دعوت و اصلاح

تألیف: سید ابوالحسن علی ندوی

ترجمہ: علامہ محمد ابراہیم دامنی

چاپ: اول

تیراژ: ۳۰۰۰

ناشر: مترجم

قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال

چاپ و صحافی: توحید

تاریخ دعوت و اصلاح

جلد پنجم

سیری در زندگی، آثار و خدمات اصلاحی
مجدد قرن دوازدهم هجری امام شاه ولی الله دهلوی

تألیف

سید ابوالحسن علی ندوی

ترجمه

علامه محمد ابراهیم دامنہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى
سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ
صَحْبِهِ أَجْمَعِينَ وَمَنْ تَبِعَهُمْ بِإِحْسَانٍ وَدَعَا
بِدَعْوَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

دل مصنف کتاب "تاریخ دعوت و عزیمت" از پیش نویس جلد
پنجم آن فارغ شده (در حین نوشتن) این چند سطر پیشگفتار از
احساس حمد و شکر الله تعالی لبریز است و جبین قلمش همانند
خود نویسنده در حضور خالق متعال سر به سجود است که الله
تعالی این رشته تحریر را به قسمتی که شامل معرفی خدمات
ارزنده علمی و دینی حضرت حکیم الاسلام شاه ولی الله
دهلوی (رح) و جانشینان نسبی و معنوی شان و ارائه دقتش مبارزه
و تجدیدشان می باشد توفیق اتمام آن عنایت فرمود.

در محرم سنه ۱۳۷۲ ه. ق (سپتامبر ۱۹۵۲ م) با در نظر گرفتن چند
جزوه مختصر از سخنرانی های متعددی رشته تحریر "تاریخ دعوت

و عزیمت "آغاز گردید، که آنرا با معرفی سیدنا امام حسن بصری (رح) و خلیفه المسلمین حضرت عمر بن عبدالعزیز شروع کردیم، در آن زمان اصلاً تصور نمی‌رفت و خیالش محال بنظر می‌رسید که این سلسله پس از شناساندن مصلحین و مجددین (و مبارزین) قرون اول و دوم کلیه مراحل میانی را در بر گرفته با پیمودن مساحت مکانی و زمانی جهان اسلام تا به معرفی دو شخصیت ارجمند قرون یازدهم و دوازدهم حضرت مجدد الف ثانی (رح) و حضرت شاه ولی‌الله دهلوی (رح) می‌رسد، با توجه به نبودن اعتماد بر بقاء حیات، نوسانهای سلامتی بدن، کثرت حادثات، انبوه مشاغل، ضعف همت و کمبود استقامت، تسلسل سفرها، پیش‌آمد ضروریات و عوامل جدید، و از همه مهمتر ضعف بینائی (که مصنف بمدت چهارده سال بعثت آن از مطالعه و نوشتن معذور بود) این رشته به این مرحله خواهد رسید، این صرفاً کرشمه نیروی توفیق الهی است. که بر آن مصنف هر قدر هم سپاسگذاری بکند کم است، مصنف جز از این چیزی دیگر نمی‌تواند بکند که توسط این آیت احساس خودش را ابراز کند:

رب اوزعنی ان اشکر نِعْمَتَكَ اَلَّتِي اَنْعَمْتَ عَلٰی
وَعَلٰی وَالِدٰی و ان اعمل صالحاً تَرْضاه
وادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین
(النمل - ۱۹)

الحمد لله الذي بعزته و جلاله تتم الصالحات.

شکر خدائی را که با عزّت و جلال او به پایان می‌رسند نیکی‌ها. و بر این جلد در واقع نیز سلسله معرفی صالحین و اتمام این عمل صالح به کمال خود می‌رسد که آن بر فعالیتهای اصلاح طلبانه و گزارش مبارزات قرن دوازدهم هجری شامل است. که اثرات مبارک آن تا کنون ادامه دارد. و لا اقل ادارات دینی، مراکز علمی قاره هند و فعالیتهای سازماندهی‌هایی که برای سربلندی اسلام انجام شد، جدیت‌های فرهنگی، دینی، علمی و تصنیفی از ثمرات تلاشهای زیبای‌شان دارند استفاده می‌کنند. و در پرتو آن سفرش را دارد ادامه می‌دهد. و از این نظر هم این امر خلاف واقعیت نیست که توسط نوشته‌های مصنف "سیرت سید احمد شهید" رح (۲۰۱) که اولین بار در سال ۱۹۳۹ م پخش شده بود، این سلسله را تا پایان قرن سیزدهم (تا جایی که مربوط به این قاره پائین می‌باشد)

حالا این وظیفه مصنفین و محققین بعدی است که خدمات ارزنده پرچمداران اصلاح و دعوت و رهبران دینی جهان اسلام را در قرن سیزدهم معرفی بکنند، کسانی که در اقصا نقاط جهان بوده‌اند و نقش‌های باارزشی در اصلاح و دعوت، مبارزه و جهاد فی سبیل الله داشته‌اند، و سپس تفسیری برای بررسی مکاتب فکری و فعالیت‌های اصلاح و دعوت قرن چهاردهم (در سطح جهان) تهیه بکنند، و رویدادی از کارنامه‌های‌شان را مرتب بکنند، چون موضوع "تاریخ دعوت و عزیمت" به یک دور یا کشور اختصاص ندارد سلسله فعالیت‌های اصلاح و دعوت آن، احیاء تفکر اسلامی، نشر و انتشار علوم دینی، افشاگری از انحرافات و تحریفات عصر خویش، اظهار و اعتلا حقیقت دین، و بی‌نقاب کردن روح و جوهر آن، مبارزه با هر نوع فتنه، انحراف زمان خود، و ریشه‌کنی هر نوع گمراهی تا زمانی ادامه خواهد داشت که این دین باقی و جهان برقرار است، بنابر این احدی نمی‌تواند مدعی بشود که من حق این موضوع را ادا کرده‌ام، و این سلسله را به اتمام رسانیده‌ام، حدیث در این مورد چنین اظهار نظر می‌کند:

يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ مِنْ كُلِّ خَلْفٍ عَدُولُهُ يَنْفُونَ عَنْهُ
تَحْرِيفُ الْغَالِيْنَ، وَ انْتِحَالُ الْمُبْطِلِيْنَ، وَ
تَأْوِيلُ الْجَاهِلِيْنَ (مشکوٰۃ)

این علم در هر نسل چنین وارثانی و حاملانی عادل و متقی خواهد داشت که با تحریف غلوکنندگان و

انتساب دروغین اهل باطل و توجیهات پوچ جاهلان مقابله و مبارزه خواهند کرد.

برنامه اصلاح و تجدد حضرت شاه ولی الله صاحب (جون بجای خود) دارای وسعت و تنوع بود و در آن رنگ علم و فکر غالب می باشد، و در محدوده آن برنامه های، تدریس و تصنیف، نشر و انتشار کتاب و سنت، تطبیق بین العقل و النقل، و توفیق بین المذاهب الفقهیه، تشریح اسرار و اهداف شریعت، مراعات دوران آتیۀ عقل پرستی، تربیت و ارشاد، نگهداری نیروی اسلامی در هند، بررسی و تجزیه و تحلیل محققانۀ تحولات سیاسی، بکار بردن تدابیر ممکنه و مقدور برای حفظ شخصیت و فرهنگ ملی، فکر و نظر مجتهدانۀ علوم اسلامی، و آنرا منتقل کردن به قشر علماء آینده (همه و همه) شامل بود، به همین جهت مصنف در این جلد نیازی که برای مطالعه و فکر و نظر پیدا کرد در جلدهای دیگر نداشت، علاوه بر آن مصروفیتها و مسئولیتهای دیگری نیز دامنگیر بود، با این حال خدا را شکر که در تهیه این جلد آن مدت طولانی ای که برای تهیه دو جلد قبلی لازم می شد پیش نیامد. مصنف سپاسگزار آن عده از دوستان عزیز و همکاران محترم می باشد که تهیه مواد و منابع، ترجمۀ عبارتهای طولانی عربی و فارسی، و در تهیه چرکنویس و پاک نویس کمک کرده اند، و همچنان در تحقیق از کتب دستنویس و نسخه های مختلف چاپی کوشیده اند، به ویژه آقایان مولوی شمس تبریز خان عضو "مجلس تحقیقات و نشریات اسلام" مولانا محمد برهان الدین سنبهلی استاد تفسیر و حدیث

دارالعلوم ندوة العلماء، مولوی عتیق احمد صاحب مدرس
 دارالعلوم ندوة العلماء، مولانا ابوالعرفان صاحب ندوی استاد
 دارالعلوم ندوة العلماء، مولوی سید محمد مرتضی صاحب
 نقوی ناظر (مسئول) کتابخانه ندوة العلماء، و مولوی محمد هارون
 سلمه مسئول قسمت دستنویس کتابخانه ندوة العلماء، و عزیزم
 مولوی نثارالحق ندوی بیشتر قابل تقدیر و تشویق اند، چون آنها
 در مورد تهیه بعضی از احوال خانواده و اخلاف حضرت شاه
 صاحب و مواد لازم سعی بلیغ به خرج دادند و بعضی از منابع را
 علامت گذاری و معرفی کردند، عزیزانم مولوی غفران ندوی و
 مولوی غیاث الدین ندوی مانند گذشته در کتابت و طباعت و
 تهیه جزوه صفحه بندی شده با مسئولیت و توجه کامل همکاری
 کردند. فجزاهم الله خیراً.

در پایان مصنف مستدعی است و آرزو دارد که این به هر
 مقداری که باشد (چون به جرئت نمی توان گفت که صد در صد
 درخور شأن و شخصیتی که متعلق به او است باشد) از نظر
 افادیت موضوع و مقصود، ایجاد همت و عزم، احیاء تفکر،
 محرکی برای تحقیق و مطالعه، و مشوقی برای سعی و فعالیت
 قرار بگیرد، در این زمان انقلاب و عصر پر فتنه بطور خاصی
 می توان از آن هدایت یافت.

و ما ذالک علی الله بعزیز

بسم الله الرحمن الرحيم

باب اول

جهان اسلام در قرن دوازدهم هجری

اهمیت مطالعه انقلابات و تحولات کشورهای اسلامی در قرن دوازدهم در آغاز جلد چهارم "تاریخ دعوت و عزیمت" (که مشتمل بر زندگی نامه مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد سر هندی (رح) (۹۷۱ ه - ۱۰۳۴ ه) و مختص شرح و تفصیل نقش‌های انقلابی و کارنامه‌های عظیم تجدیدی ایشان است) ضمن معرفی آگاهی و مطالعه از تاریخ قرن دهم هجری (که در آن تولد و رشد و نمو علمی و فکری ایشان انجام گرفته است) مصنف آن می‌نویسد:

"ما باید این حقیقت تاریخی را در نظر داشته باشیم که یک دوران، و جهان آن دوران، و محیط اجتماعی بشر مانند دریائی خروشان و جاری است که هر موج آن با موج دیگر مربوط و متصل است. بنابراین هیچ کشور ولو هرچند آن از

بقیه عالم منقطع و مزوی و جداگانه بسر میبرد، اما از
 واقعات مهم دور و بر، انقلابات، قدرتهای در نبرد،
 تحولات قدرتهای بزرگ نمی تواند متأثر نشود و بی ارتباط
 بماند بخصوص زمانیکه این واقعات و انقلابات در کشور
 همجواری دارند انجام میگیرند که هم مسلک و هم عقیده
 آن است، بنابراین در این بررسی تاریخ انحصار در محدوده
 هند درست نخواهد بود. بر ما لازم است که بر کل جهان
 اسلام در قرن دهم هجری بخصوص کشورهای همجوار
 نظری بین کنیم. اگر چه آنها با هند روابط سیاسی نداشته اند.
 اما روابط دینی، تهذیبی، علمی و فرهنگی داشته اند، و
 بادهای سرد و گرمیکه آنجا می وزید موجهای آن با توجه به
 بعد مسافت به هند هم میرسید."

(تاریخ دعوت و عزیمت جلد ۴ ص ۲۴)

و در تذکره حضرت شاه ولی الله صاحب (رح)، و در اظهار
 کارنامه های تجدیدی شان در نظر گرفتن این حقیقت تاریخی و
 عمل بر آن، اصول بیش از آن ضروری تر است، چون در
 تربیت علمی و فکری ایشان حجاز مقدس نقش اساسی دارد،
 آنجا که ایشان در سالهای ۱۱۴۲ هـ و ۱۱۴۴ هـ بیش از یکسال
 سکونت داشته اند، و توسط متخصص رشته حدیث و مرجع
 خلائق و امام این فن شیخ ابوطاهر محمد بن ابراهیم کردی مدنی
 رشته حدیث را به اتمام رسانیده اند، که در حلقه درسی
 ایشان تشنگان و طالبان علم حدیث از دیار و بلاد

مختلف جمع بودند. و همچنان با علماء دیگر حرمین (که از کشورهای مختلف اسلامی و عربی بودند) صحبت‌های طولانی‌ای داشتند.

در آن زمان حجاز جزء امپراطوری عثمانیه بود، و اشراف مکه به عنوان نائب سلاطین عثمانی به منصب امارت و ولایت مشرف بودند، علاوه از حج (که عامل جمع شدن ارزشمندترین افراد اهل دل و متفکر و پروانه گان شمع حرم است) حرمین شریفین در آن قرن بخصوص مدینه منوره مرکز علم حدیث قرار گرفته بود، که در آن مشتاقان علم حدیث از گوشه گوشه جهان جمع می شدند، از آنجا براحتی می توان اوضاع معنوی، علمی، اخلاقی، تمدنی، اجتماعی و سیاسی کلیه جهان اسلام را بررسی کرد، و احوال عروج و زوال، پستی و رشد کلیه کشورهای اسلامی و عربی در کلیه جوانب فوق را می توان درک کرد، و می توان با شخصیتها، افراد با کمال حرکت های اصلاحی و انقلابی، و فعالیت های سازمانها و داعیان مختلف آگاهی پیدا کرد، بلکه حرکت نبض حیات جهان اسلام و ضربان دل اسلام را بخوبی می توان گوش کرد و شنید، و قلم تقدیر و تدبیر الهی میخواست انسانی را با مغزی بیدار و دلی دردمند مانند او برای کارنامه عظیم احیا و تجدید دینی پرورش بدهد، حتماً از این اوضاع استفاده کرده و اثر پذیرفته است. و ایشان برای جهانی کردن فکر و نظر خود و توسعه دادن دعوت و فلسفه خویش حتماً بهره گرفته اند.

علاوه بر آن هند از قرن‌ها آماجگاه غارتگری نسل‌های تورانی و افغان آسیای وسطی قرار گرفته است. و از نظر سیاسی و نظامی زیر نفوذشان بوده است. و گاه و بیگاه در قالب نظم و نسق آن و کالبد اثرپذیر حکومت آن خون‌گرم به جریان می‌افتاد و در نیروی رو بزوال نظامی و انتظامی آن توانائی و زیبائی آفریده بود، و هر زمان در هند حکومت دیرینه یک خاندان به مرحله "پیری و صد عیب" میرسید، از راه درّه خیبر یا دره بولان یک نیروی تازه نفس نظامی در هند قدم می‌گذاشت و در حکومتیکه دارای یک دین (اسلام) و یک مذهب (اهل سنت و الجماعت) و یک آئین (شریعت محمدی) و یک زبان (ترکی یا فارسی) و یک تمدن و فرهنگ (که مخلوطی از عربیت، ایرانیت، ترکیت و هندیت است) بود آمپول انرژی تزریق کرده نفس جدیدی از حیات عطا می‌کرد.

آنگاه این حقیقت را هم نباید فراموش کرد که پس از تسخیر کشور توسط "بابر" و استقرار سلطنت مغولیه افغانستان و ایالت‌های مهم آن مانند کابل و قندهار قسمتی از این دولت عظیم اسلامی هند، دیوار آهنین و محوطه آن بوده‌اند.

همزمان با شاه ولی‌الله صاحب نادر شاه ایرانی به هند آمد و به دهلی حمله آور شد. و بدوران ایشان والی قندهار احمد شاه ابدالی چندین بار به هند روی آورده بود.

بالاخره در ۱۱۷۴ ه. ق مطابق ۱۷۶۱ م در جبهه پانی پت با شکست فاحش مرهت‌ها روی واقعات و مسیر تاریخ را عوض

کرد. و برای سلطنت مغولیه و اجتماع مسلمانان هند و قشر اشراف موقعیت جدیدی جهت حس و انجام وظیفه فراهم آورد، موقعیتی که در اثر بی‌لیاقتی خویش آنرا از دست داده بودند، نه تنها این همه حوادث همزمان شاه صاحب‌اند بلکه در واقعه اخیرالذکر رهبری ایشان شامل بوده است، (که تفصیل آن در ابواب آتیه خواهد آمد) این هر دو مهاجم به ایران و افغانستان متعلق بوده‌اند، بنابر این در معرفی شاه صاحب و بررسی حوادث قرن دوازدهم اوضاع این دو کشور و تحولات سلطنتی‌شان رانمی‌توان صرف نظر کرد.

اثرات تمدنی و فرهنگی ایران بر هند

آنگاه همچنانکه هند از نظر سیاسی و نظامی تحت نفوذ ترکستان و افغانستان مانده است، به همان نسبت از نظر علمی، ادبی، تمدنی، فرهنگی و فکری کم یا زیاد تحت نفوذ ایران بوده است، تصنیفات استادان فن و علماء آن دیار روی فکر و ذهن هندوستان تسلط داشته است. بخصوص زمانیکه همایون به ایران رفت با کمک آنها باری دیگر هند را به تصرف درآورد، سپس بدوران اکبر پس از ورود امیر فتح‌الله شیرازی و حکیم علی گیلانی، هند در نصاب درسی و روش تعلیم و تربیت، و تعیین و تشخیص ارزشها و معیار فضیلت، و در معقولات و

"علوم حکمت" کلاً خوشه چین بلکه باج گذار و برده دست بسته ایران بوده، و از این نظر تسلط ایران بر هند کاملاً برقرار شد. با در نظر گرفتن این حقیقت ما در این بررسی تاریخی ایران و حوادثی که در آن بوقوع پیوسته است نمی توانیم صرف نظر نکنیم.

اهمیت و عظمت سلطنت عثمانیه

ما علاوه از کشورهای همجوار چون افغانستان و ایران از سلطنت عثمانیه نیز (که از اوایل قرن دهم منصب خلافت را متصرف شده بود) نمی توانیم چشم پوشیم اگر چه محل وقوع آن از نظر جغرافیائی از هند خیلی دور در اروپا و آسیای کوچک قرار داشت اما کلیه کشورهای عربی (مصر، سوریه، عراق، یمن، نجد و حجاز و از آفریقای شمالی قسمت بزرگی) تحت حکومت آن و جزئی از آن کشور محسوب می شد، جهت متولی و خادم بودن حرمین شرفین و مقامات مقدسه، مسئولیت خلافت اسلامی، و از نظر قدرت بزرگ و امپراطوری بودن، و از دیدگاه غرب و کلیه قدرتهای خلاف اسلام، آن الگوی اسلام بود و از نظر محافظ بودن بسیاری از منافع اسلام کلیه مسلمانان جهان آنرا با نگاه احترام و عظمت می نگرستند، و نه تنها متوجه حوادثاتی بودند که آنجا بوقوع می آمدند بلکه از آن متأثر نیز می شدند، فردی چون شاه ولی الله صاحب (رح)

که دارای فکری جهانی بود و به تاریخ اسلام نظر دقیق داشت، نمی توانست از سلطنت عثمانی صرف نظر بکند، ایشان نکته سنج اهمیت سیاسی و اجتماعی خلافت و جنبه شرعی آن بودند، و برای دین، اخلاق، محیط اجتماعی سالم، و تمدن و فرهنگ درست، حکومت آزاد و نیروی سیاسی غیر فاسد را لازم و ضروری می دانستند، و آرزو داشتند برای مسلمانان نه تنها در کشور خویش بلکه در بساط جهان يك نیروی مؤثر و صاحب اراده و اختیار ببینند، ایشان چطور می توانستند از نشیب و فرازها، امنیت و شورش داخلی بزرگترین دولت مسلمانان چشم ببندند.

با توجه به اینکه ایشان بیش از یکسال در محبوبترین کشور و معززترین قسمت آن یعنی سرزمین (مقدس) حجاز با فردی که دارای چشمی باز و مغزی بیدار و دلی حساس بوده بسر برده اند، و از روایت مهمانان نووارد از دیار زیر نفوذ آن چون مصر، شام و عراق، اوضاع را بررسی و دریافت کرده بودند، که گرایشات و افکار سلاطین آل عثمان، وزراء، شیوخ اسلامی و علماء ترکی این سلاطین بر حلقه های علمی، دینی و فرهنگی این دیار داشت نفوذ و تسلط پیدا می کرد.

بنا بر این بر ما لازم است که از قرن دوازدهم هجری (قرن هجدهم میلادی) به نشیب و فراز سلطنت عثمانیه، رابطه آن با دول غربی مسیحی همجوار، رتق و فتق، عزل و نصب و نیروی سیاسی آن نگاهی اجمالی ببندازیم.

وضع سیاسی جهان اسلام

ما اول به وضع سیاسی جهان اسلام، تحولات دول و حوادث مهم شان نظر می افکنیم، سپس اوضاع علمی، دینی، اخلاقی و معنوی جهان اسلام را بررسی خواهیم کرد.

سلطنت عثمانی در قرن دوازدهم

حضرت شاه صاحب در ۱۱۱۴ ه.ق متولد و در ۱۱۷۶ ه.ق وفات یافته‌اند.

در این مدت (۶۲ سال) بر تخت سلطنت عثمانی پنج سلطان نشستند، مصطفی دوم (م ۱۱۱۵ ه.ق) احمد سوم (م ۱۱۴۳ ه.ق) محمود اول (م ۱۱۶۷ ه.ق) عثمان سوم (م ۱۱۷۱ ه.ق) و مصطفی سوم (۱۱۷۱ - ۱۱۶۷ ه)، (۱۷۵۷ - ۱۷۷۴ م) و مدت حکومت شان را پایان رسانیدند.

در دوران درک و تعقل، فکر و عمل حضرت شاه صاحب، احمد ثالث، محمود اول، عثمان ثالث و مصطفی سوم زمام سلطنت و دولت را بدست گرفتند. اما مدت مهم و حساس ایشان (مدت پنج سال اخیر حضرت شاه صاحب) همزمان با مصطفی سوم گذشت.

مصطفی سوم جمعاً شانزده سال و هشت ماه حکومت کرد،

بدوران او بین سلطنت عثمانیه و روسیه درگیری رخ داد، که در آن جنگ (۱۷۶۹ م) سلطنت عثمانیه شکست خورد، که در آن روس هیچ کار مهمی انجام نداده بود، بلکه بیشتر در اثر کمبود امکانات، بی نظمی و بعضی از حوادث دیگر این شکست رخ داده بود.^۱

ژنرال روسیه بنام الفنتسن تصمیم گرفت که بر قسطنطنیه نیز حمله بکند اما او را نگذاشتند، مصطفی خان به تقویت ارتش و اصلاح و نظم لشکر نیز گامهایی برداشت و از نظر نظامی موفقیتهایی نیز بدست آورد، روسیه برای صلح چند شرط پیشنهاد کرد که توهین آمیز بود.

در بخارست به تاریخ ۱۳ شعبان ۱۱۸۶ ه. ق مطابق ۹، نوامبر ۱۷۷۲ م (ده سال پس از درگذشت حضرت شاه ولی الله صاحب رح) کنفرانسی منعقد گردید، که در آن شروطی چند عرضه شد، که سلطنت عثمانیه آنرا نپذیرفت، و به نظامیان ترک دستور جنگ داد، که در آن روسیه را شکست فاحشی دادند. مرعوبیت سربازان روسی بحدی بود، زمانیکه ارتش عثمانی از بازار جق (که این روزها بنام *TOBULHIN* موسوم است) رد شدند مردم، شهر را کاملاً تخلیه کرده فرار کرده بودند، مورخ همر (*HEMER*) می نویسد که "سربازان عثمانی دیگهای پر از گوشت را روی دیگدان ها در حال پختن یافتند".

۱. برای تفصیل آن مراجعه گردد به (تاریخ الدولة العثمانیه) از محمد فرید بك المحامی - چاپ بیروت.

سلطان مصطفی سوم بتاريخ ۸ ذیقعده ۱۱۸۷ ه. ق (مطابق ۲۱ ژانویه ۱۷۷۴ م) درگذشت، مورخین معمولاً گرایش و فعالیت او را در امور خیر و دادرسی می ستایند، او در زمان خود بسیاری از مدارس علمی و خانقاه را تأسیس کرد. (تاریخ الدوله العلیه العثمانیه ۳۲۰ - ۳۴۰) دوران جوانی حضرت شاه صاحب رح بود که در سلطنت عثمانیه چاپخانه‌ها رواج یافتند، اولین چاپخانه در قسطنطنیه، تأسیس شد.

در همین دوران در نجد و حجاز حرکت شیخ محمد بن عبدالوهاب رح (۱۱۱۰ - ۱۲۰۶ ه) رشد کرد، او در زمان عثمان ثالث، علی بی (الملقب به شیخ البلد) روی نظم و انتظام و حتی حکومت مصر کاملاً مسلط شده بود، او با ژنرال روسی ای که مسئول بحر روم بود.. توطئه کرده قول گرفت که به او از نظر مهمات و اسلحه کمک بکند تا که مصر مستقل گردد، به این صورت با کمک او "علی بی تبر اشغال غزه، نابلس، قدس، یافه و دمشق موفق شد، او در صدد تصرف اناطولیة بود که یکی از فرماندهان او که برده بود بنام محمد و معروف به ابی الذهب علیه او قیام کرد، بنابراین "علی بی" ناچار شد به مصر برگردد، و بالاخره شکست خورد، هواپیماهای روسیه از این موقعیت

۱. بعدها امیر نجد سعود بن عبدالعزيز (۱۱۶۳ هج - ۱۲۲۹ هج) ادامه همین دعوت، جوش مبارزانه، و نظم افراد مسلح در ۱۲۱۸ بر حجاز و قسمت اعظم جزیره العرب فایض شد، در ۱۲۳۴ هج با فعالیت والی مصر خدیو محمد علی باری دیگر این قسمت را مجدداً به سلطنت ترکیه برگرداند، و امیر نجد عبدالله بن سعود بن عبدالعزيز دستگیر و به قسطنطنیه اعزام گردید که در آنجا اعدام شد.

جنگ داخلی و اختلاف استفاده کرده بیروت را آتش باران کردند، که در اثر آن تقریباً سیصد ساختمان ویران شد. در مصر در ماه محرم ۱۱۸۷ ه. ق افواج علی بی و محمد بی با هم مقابل شدند و جنگیدند، که در نتیجه ابوالذهب موفق و علی بی دستگیر شد، و در اثر زخمهای شدید جان داد. سر او را پس از بریدن همراه چهار افسر روسی پیش استاندار دولت عثمانی بنام خلیل پاشا بردند. که او همه آنها را به قسطنطنیه فرستاد و به اینصورت مصر مجدداً به تصرف کامل سلطنت عثمانیه در آمد.

اوضاع حجاز

زمانیکه حضرت شاه صاحب به حجاز سفر کردند، مدت طولانی در حرمین شریفین ماندند، این زمان دوران حکومت و خلافت سلطان محمود اول (۱۱۴۳ - ۱۱۶۷ ه) بود، و در آن زمان در حجاز نائب و نماینده دولت عثمانیه (که موسوم به شریف مکه می بودند) محمد بن عبدالله بن سعید بن زید بن محسن الحسنی^۱ (۱۱۶۹ ه. م) بعنوان والی بود، که پس از مرگ

پدرش در ۱۱۴۳ هـ امیر حجاز قرار گرفته بود.^۱
 زمان ایشان زمان جنگهای داخلی و برای ریاست اختلاف
 در خانواده بود، در ۱۱۴۵ هـ عموی او مسعود بن سعید با عزل
 او حجاز را متصرف شد اما زمانی که در ۱۱۴۶ هـ مجدداً به این
 منصب رسید، این بار نیز عمویش او را عزل و تا آخرین لحظه
 زندگی (تا ۱۱۶۵ هـ) بر این پست باقی ماند.

که در زمان او در حجاز امنیت تأمین بود و مورخین او را
 يك مغز متفكر و دارای درك سیاسی معرفی می کنند.
 (الاعلام ج ۸ ص ۱۱۱ - ۱۱۲ بحواله خلاصه الكلام و عنوان المجد، و تذئیل
 شفاء الغرام الخبار البلد الحرام ج ۲ ص ۳۰۹ - ۳۱۰ باب ولایة مکه)

در حدود اواسط قرن دوازدهم، ناامنی راه ها، غارت گری
 بدوی ها، و بی نظمی و هرج و مرج، در کتب تاریخ و سفرنامه
 های حج بطور عموم و به کثرت به چشم می خورد عوامل آن

۱. سلسله امراء مکه (که معمولاً از سادات حسنی انتخاب می شدند، و به همین
 جهت آنها را "اشراف" می گفتند) از ثلث اول قرن چهارم هجری شروع شده بود،
 استقرار اولین شریف مکه بدوران خلیفه عباسی المطیع لله (۳۳۴ - ۳۶۳ هـ)
 انجام گرفت. و تا زمان تصرف و تسلط سلطان سلیم بر شام و مصر و در اختیار
 گرفتن تولیت حرمین شریفین تعیین شریف مکه از طرف حکام مملوک مصر انجام
 می گرفت، سلطان سلیم شریف مکه زمان "السید برکات" و فرزندش ابونمی را بر
 منصب خویش باقی گذاشت، که کما فی السابق امیر مکه ماندند، و این روال کار تا
 امارت شریف حسین ادامه داشت که خود او در (ژوئن ۱۹۱۶ م - شعبان ۱۳۳۴
 هج) علیه عثمانیه شورش کرد و با تسلط سلطان بن سعود در (ژانویه ۱۹۲۶) آنها
 از حجاز بی اختیار شدند.

دوری از پایتخت کشور (قسطنطنیه) و دخالت ترکها در امور داخلی حجاز و همچنین مراعات کردن حال شرفاء مکه (که معمولاً از سادات حسنی مسلم‌النسب میبودند) ارادت و احترام بیش از حد عربها و سیاست چشم پوشیدن از معایب و تقصیرات شان، علاوه بر آن نتیجه بصورت ارثی درآمدن امارت مکه در یک خانواده از عوامل دیگر آن می‌بود. بطور یقین میتوان گفت که حضرت شاه صاحب رح حتماً این اوضاع نامطمئن و رقابتهای حریصانه برای رسیدن به امارت و ناتوانی نظم و انتظام را با چشم بصیرت خود می‌دیده بوده. و با دل پراز حمیت و مردانگی دینی آنرا از نزدیک لمس کرده بوده. درگیری‌ای که بین عمو و برادرزاده برای رسیدن به منصب امارت در ۱۱۴۵ هـ. پیش آمد بعید نیست در زمان اقامت ایشان بوده باشد. و ایشان از آن نتایج اساسی، دلایل زوال اخلاقی را برداشت کرده‌اند.

یمن

در یمن نیز تقریباً همین نظام نافذ بود که از نظر سیاست کلی تابع دولت عثمانیه بود، با توجه به اینکه والی ترک (استاندار) از طرف دولت انتصاب می‌شد، نظام امامت (خلافت) جاری بود، که در یمن از اواسط قرن سوم هجری جاری بوده، از نظر نسب

سادات و از نظر مذهب زیدی ها به این مقام می رسیدند.^۱
 اهل یمن توسط همین والی ها برای خلافت بیعت می کردند
 و آنها امام نامیده می شدند، برای مستحقین این منصب داشتن
 پایه اجتهاد و عالم متبحر بودن و مرجع بودن در مذهب، از
 شرایط لازم بود. یمن در زمان سلطان سلیمان قانونی^{این} یاؤز سلیم
 به سلطنت عثمانیه پیوست، در آن زمان امامزاده و جانشین
 اجدادش السیدالمطهر (ابن الامام شرف الدین - م ۹۸۰ هـ) حاکم و امام
 یمن بود. بین او و فرمانده ترکی سنان پاشا جنگی در گرفت، که
 یمن به تصرف سلطنت عثمانیه رسید.

(برای تفصیل ارجاع گردد به "البرق الیمانی فی الفتح العثماني" از علامه قطب الدین
 نهر والی حنفی)

اما ترک ها این جائیز مانند حجاز برنامه امارت (داخلی)
 را برقرار کردند، ونوعی خودمختاری به آنها دادند، زمانیکه
 حضرت شاه ولی الله صاحب رح در حجاز بودند در یمن

الامام المنصور بالله الحسين بن المتوكل على الله قاسم بن حسين امام يمن بود. که دوران امامت و حکومتش از سال ۱۱۳۹ هـ تا سال ۱۱۶۱ هـ برقرار بود. باتوجه به نفوذ و قدرت و رسمی و دولتی بودن زیدیه ملت اکثرأ اهل سنت شافعی مذهب بودند، يمن در قرون دوازدهم و سیزدهم علامه محمد بن اسماعیل الامیر (م ۱۱۴۳ هـ) صاحب "سبل السلام" و در قرن سیزدهم علامه محمد بن علی الشوکانی (م ۱۲۵۵ هـ) صاحب "نیل الاوطار" میزیسته‌اند، حضرت شاه صاحب رح در مدت اقامت حجاز جهت همجواری و قرب مکانی و روابط علمی و فرهنگی از تصنیفات و خدمات محدثانه علماء يمن حتماً واقف خواهند بود.

ایران

درايران سلطنت صفويه دو قرن راپشت سرگذاشته بود، طبق قانون طبيعت و سنت الهی برآن دوران پیری و اضمحلال، و ضعف و ناتوانی فرارسيده بود که بقول فیلسوف تاريخ علامه ابن خلدون رح "که پس از فرا رسيدنش برگشتن و رفتن بلد نیست "ان الهمم اذ انزل بدوله لا يرتفع" (هرگاه سلطنتی به سن پیری رسيد جوانی آن مجدداً عود نمی‌کند مقدمه ابن خلدون) کشور همجوار افغانستان از این موقعیت استفاده کرد، به رهبری حاکم باهمت خود محمود

خان غلزئی در سال ۱۱۳۴ هـ به ایران حمله برد و اصفهان را فتح کرد و شاه حسین اسیر شد، افغانها میخواستند قسمتهای دیگر کشور را فتح کنند اما تعدادشان بقدری کم بود که نمی توانستند کل کشور را در تصرف خود نگهدارند، محمودخان پس از سه سال سلطنت در سال ۱۱۳۷ هـ - ۱۷۲۴ م راهی دیار عدم گردید، در زمان جانشین او اشرف خان درکشور بی نظمی و ناامنی برپا شد، در همین مدت فرمانروای روسیه پطراعظم بر قسمتهای شمالی ایران حمله کرد، بالاخره بابیهانه صلح، ایران ناچار شد از استانهای مهم و حاصلخیز دست بردارد. شاه ایران زندان بود، از خوش شانسی شهزاده او، طهماسب را فرماندهی دارای عزم قاطع و منتظم گیرآمده بود که باتوجه به اینکه از خانواده ای عامی بود اما با صلاحیتهائی که داشت قدرت تاسیس سلطنت و نظامی جدید را داشت و او "نادرشاه" یود.

نادرشاه افشار

نادر طهماسب را بر تخت اجدادش نشاند، دولت صفویه در معرض نابودی قرارگرفته بود، آثار امکان برگشت آن به رشد و ترقی نبود، در کل کشور جو تفرقه و بی اعتمادی غالب بود، نادر از این اوضاع استفاده گرفت و یک نیروی جدید نظامی ای را تشکیل داد، جوانمردی و همت بلندش درایرانیان روح نوینی

دمید، این سیل مثل طوفانی سرازیر شده هر گوشه کشور را فراگرفت، آن سیل در سال ۱۱۳۰ هـ - ۱۷۳۰ م افغانیان را بیرون راند، و در ۱۱۴۶ هـ - ۱۷۳۳ م جلوی روس ها را نزدیک بحر خزر (CASPIAN SEA) گرفت و با آنها صلح شرافت مندانه ای انجام داد، و اعراب را در مرز غربی کشور جلوگیری کرد، و سلطان روم را در شمال ناچار به فرار کرد و ایالات دیرینه دولت ایران را از غیربومی هایش گرفت، در ۱۱۴۸ هـ - ۱۷۳۵ م سلطنت ایران بقدری وسعت پیدا کرد که کلیه حدود آن بر مرزهای قدیمی برگشت و در ۱۱۵۰ هـ - ۱۱۳۷ م حکومت صفویه خاتمه یافت، و نادرشاه افشار یگانه تاجدار ایران آن زمان بود

(خلاصه ای از تاریخ ایران و هند)

طبق گفته مصنف دایره المعارف تاریخ جهان "نادر تخت سلطنت را به این شرط پذیرفته بود که ایرانیان از تشیع دست بردارند. او از نظر نژاد ترک و از نظر مذهب سنی بود، اما در سنی گرداندن ایرانیان نتوانست موفق گردد، ژنرالهای او در ۱۱۳۷ م بلوچستان و بلخ را بتصرف درآوردند، و در ۱۷۳۸ م قندهار را گرفتند و از آنجا به نیت تسخیر هند، کابل، پشاور و لاهور رفته و آنجاها را فتح کردند، در ۱۷۳۹ م نزدیک دهلی در محلی بنام کرنال ارتش عظیم پادشاه مغول را شکست

داده دهلی رافتح کردند، و آنجا کشتار و حشتناکی راه انداختند، نادر از پادشاه مغول تخت او را نگرفت اما باجی بمبلغ پانصد ملیون وصول کرد قسمت های شمالی و غرب سند را به سلطنت خود اضافه کرد، بخارا و خوارزم در ۱۷۴۰ م بتصرف درآمد و این آخرین قسمت فتوحات او بود، و از همین جا در زندگی او تحول و انقلابی پدید آمد، بدون شک او یک نظامی ای پیروزمند بود اما نه باتدبیر و تدبیر آشنائی داشت و نه صلاحیت برقرار کردن نظم و روشی نو را داشت و فعالیت نابودی تشیع او به این نتیجه منجر گردید، که اضطراب بیشتر شد و برای فرونشاندن آن متوسل به زور شده بالاخره معتاد جور و جفا گردید، و بالاخره او با مالیات های سنگین و درآمدهای جابرانه خویش کشور را به تباهی کشاند. در ۱۱۴۷ م نادرشاه توسط یکی از بستگان خودش کشته شد.

(دائرة المعارف تاریخ عالم ج اول تالیف ویلیم ایل لینگر ترجمه

مولانا غلام رسول مهر)

ایران پس از درگذشت نادر

پس از مرگ نادر، در ایران نابسامانی ای راه افتاد، و دوران طوائف الملوکی برقرار گردید، فرماندهان لشکرش هر یکی برای خودش خواب سلطنت می دید، پس از مرگ او برادرزاده اش علی قلی عادل شاه (۱۷۴۷ م - ۱۷۴۸ م) بر تخت نشست او کلیه افراد خانواده اش را بکشت، فقط شهزاده شاهرخ میرزا که چهارده ساله بود باقی ماند، عادل شاه در ظرف یکسال توسط برادرش ابراهیم معزول گردید، سپس کور گردیده و بالاخره کشته شد.

بعد از آن "زندها" بر حکومت ایران تسلط پیدا کردند، و کریم خان زند (۱۱۶۴ هـ و ۱۷۵۰ م - ۱۱۹۳ هـ و ۱۷۷۹ م) بمدت نوزده سال بر ایران حکومت کرد، و شیراز را پایتخت خود قرار داد، او با صفات عدل و انصاف، رحم و شفقت متصف بود، بوسیله او ایران را پس از کشتارها و جنگهای خونین امنیت و آرامش نصیب گردید. بهمین جهت بر مرگ او سوگواری عظیمی برپا شد، سپس پس از چند جانشین ناتوان، بالاخره با دوران لطف علی زوال و نابودی سلسله زند به پایان رسید، لطف علی در ۱۲۰۹ هـ - ۱۷۹۴ م کشته شد تخت و تاج ایران برای خانواده قاجار باقی ماند، چون این دور پس از دوران حضرت شاه صاحب است لذا ما با آن بحثی نداریم.

افغانستان و احمدشاه ابدالی

قبل از قرن هجدهم قسمت بزرگی از افغانستان از توابع ایران بود. قسمت دوم تابع هند و قسمت سوم تحت حکومت خوانین بخارا بود. در ۱۷۰۶ م قندهار آزاد و استقلال یافت، در ۱۷۳۷ م نادرشاه افغانها را از حکومت قندهار طرد و همراه با افغانستان قسمت غربی هند رانیز بتصرف خود درآورد.

در آن ایام فردی بنام احمد خان بعنوان یکی از اسیران جنگی در محضر نادرشاه آورده شد ایشان از وی شدیداً متأثر شدند و او را از خادمان خاص خود قرار دادند، احمدخان مداوم ارتقاء می یافت و در معتمد علیه بودن شاه ترقی مضاعف کرد، زمان قتل نادر حکومت ایالت های افغانی را بدست گرفت، او از شاخه درانی (سدوزنی) قبیله ابدالی بود او، لقب "دُر دوران" را اختیار کرد که بهمین مناسبت این سلسه بنام "درانی" معروف شد. احمد شاه سلسله سلطنت درانی را پایه گذاری کرد، حین وفات او کشورش افغانستان مشتمل بود از قسمت شرقی ایران (مشهد و خراسان) افغانستان کامل (فعلی)، بلوچستان و در شرق مشتمل بر کشمیر و پنجاب بود، در واقع یقیناً او استحقاق این را دارد که نام او در زمره بانیان عظیم سلطنت، سپه سالاران بلند همت و کارآزموده، و حکام کریم النفس و خداترس و در مجموع (از نظر محیط، زندگی اولیه اش، فقر و بی سروسامانی اش) نام او از قهرمانان باشخصیت قرن هیجدهم باید ثبت گردد.

از ۱۷۴۷ م تا ۱۷۶۹ م او همانند محمود غزنوی هند را میدان تاخت و تاز خویش قرار داد، معاصران نامدار و متعدد او به تدبیر، صلاحیت نظامی و انتظامی، تدین، محبت علم و دانش و شرافت نفس او اعتراف کرده‌اند. او پس از مدت مدیدی منطقه افغانی را که قبلاً مشتمل بر تکه های کوچک و آحاد متفرق بود بصورت يك قدرت بزرگ و مستحکم و يك واحد قدرتمند درآورد.

افغانستان پس از احمد شاه ابدالی

احمد شاه ابدالی در ۱۱۸۶ هـ (۲۳ اکتبر ۱۷۷۲ م) در قندهار وفات یافت، متأسفانه مانند عالمگیر اعظم جانشینان او نهایتاً ضعیف و نااهل ثابت شدند، (و این سانحه دردناک عموماً به بانیان عظیم سلطنت ها و فاتحین بزرگ قهرمانان و رهبران معروف پیش می آید) تیمورشاه که اولین جانشین او و وارث این سلطنت نوپا و عظیم بود باید نامدار و دارای عزمش هیچ نسبتی نداشت، پس از حکومت ناتوان بیست ساله اش که آثار زوال و نابودی اش نمایان شده بود در ۱۷۹۳ وفات یافت و بدوران پادشاهی پسرش محمود سلطنت به خانواده بارک منتقل گردید (برای تفصیل مراجعه شود به "سیرت سید احمد شهید رح" جلد اول قسمت "زوال خانواده درانی و اسباب آن" ص ۴۲۰ - ۴۲۳) که او تا انقلاب ۱۹۷۵ م افغانستان حکومت کرد.

(حضرت سید احمد شهید رح و دوستان او را با همین خانواده سروکار افتاد که آخرین حلقه زنجیر آن به ظاهر شاه ۱۹۷۵ م خاتمه یافت)

وضع دینی و سیاسی جهان اسلام

پس از بررسی سیاسی و انتظامی جهان اسلام، می‌خواهیم آن را از نظر علمی و دینی بررسی بکنیم که آن را با زندگی حضرت شاه صاحب رح و موضوع و ذوق او و با برنامه تجدید و اصلاحی او رابطه‌ای نزدیک است.

صاحبان کمال قرن دوازدهم

از مطالعه آمار طولانی علمی و فکری تاریخ و فعالیت های تصنیف و تحقیق مسلمانان چنین برمی آید که نشاط عالم علم و فکر، فعالیت های تصنیف و تالیف تحقیق و بررسی، ربطی و وابستگی ای با نشیب و فراز سیاست و فتح و پیروزی سلاطین نداشته است، آنطور که در تاریخ ملل و اقوام غیرمسلمان بنظر می آید که آنها پس از زوال سیاسی و ایجاد تحول در سلطنت و بی نظمی و هرج و مرج ناگزیر به زوال علمی، فرهنگی

و قحطی رجال علم و دانش مبتلا می شوند، چون در زمان فقدان کفالت و تقویت دولت ها، و نابودی احساس برتری و اعتماد به نفس اقوام. ریشه های ذهن و فکرشان خشک میشود، همت سبقت گرفتن پست، عوامل محرک برای عمل سُست و فعالیت ضعیف و ضعیف تر میشود

موضوع مسلمانان با آنها کاملاً متفاوت است، بارها در عین مدت زوال سیاسی و هرج و مرج داخلی مسلمانان چنین افراد باکمال و ممتازی داشته اند که میتوان دریافت که ثمره مزرعه زوال و پستی نیستند. در آخر قرن هفتم پس از سقوط بغداد و حمله های تاتاریان که جهان اسلام را در شرق زیرورو کرده بودند، و گرد این بلاد رابه هوا داده بودند، بلادیکه از قرنهای متمادی مرکز علم و گهواره دانش می بوده، می بینیم که در اوائل قرن هشتم هجری شیخ الاسلام تقی الدین رح ابن دقیق العید (م ۷۰۲ ه) بعنوان محدث (امام حدیث) و علامه علاء الدین الباجی (م ۷۱۴ ه) بعنوان اصولی و متکلم (امام علم کلام) شیخ الاسلام ابن تیمیه (م ۷۲۸ ه) فقیه (امام فقه و سنت) و علامه شمس الدین الذهبی رح (م ۷۴۸ ه) بعنوان محدث و مورخ و علامه ابو حیان نحوی (م ۷۴۵ ه) بعنوان امام نحو متخصصین فنون هر یکی در فن خویش مثل خورشید می درخشند.

و علت اصلی آن این است که داعیه حصول کمال در علوم دینی و عامل محرک برای خدمت و اشاعه آن در عمق و باطن امت ریشه دوانده است نه در سطح و پوسته آن (درکفالت

و تقدیر دولت) و عوامل محرک آن عبارت‌اند از ۱- رسیدن به رضاء الله ۲- احساس مسئولیت انجام نیابت انبیاء (ع) ۳- حفاظت و نگهداری دین بصورت اصلی و اولیه،

بنابراین اگرچه این دوره در مجموع دوران هرج و مرج سیاسی است، که آثار زوال و نابودی دولت قدرتمند مسلمانان از قبیل سلطنت عثمانیه شروع شده بود، در کلیه کشورها و شهرها حتی در مرکز اسلام (و محل امن) حجاز برای رسیدن به امارت و حکومت نبرد آزمائی و دست و پنجه نرم کردن ادامه داشت. اما در مصر، سوریه، عراق، حجاز، یمن، ایران و هند در جاهای متعددی علماء مشغول درس و تدریس بودند، افرادی که ذوق علمی داشتند در تصنیف و تألیف سرگرم عمل بودند، و مشایخ طریقت در تزکیه نفس و اصلاح باطن سرگرمی و استغراق داشتند، و با کمالات روحی و معنوی آراسته و رشد باطنی پیراسته بودند، و برخی از ایشان در مواردی بقدری سرآمده و ممتاز شده بودند که نظیر آن تا آخرین نکته گذشته نزدیک دیده نمی شود.

به فن حدیث بنگرید که در آن محدثی چون علامه ابوالحسن السندی الکبیر (م ۱۱۳۸ ه) به چشم می خورد. که مدتها در حرم مقدس درس حدیث میدادند. بر صحاح سته پاورقی هایش بنام الهوامش السته معروف‌اند. مولانا محمد حیات سندی رح (م ۱۱۶۳ ه) زیبایی همین قرن‌اند.

در سوریه شیخ اسماعیل العجلونی المشهور بالجراحی (م

۱۱۶۲ هـ) محدث عالی مقامی بودند. کتاب ایشان بنام "كشف الخفا و مزيل الالباس، عما اشتهر من الاحاديث على السنة الناس" ج ۱ و ۲ کتابی خیلی مفید و جامع است، که تقریباً در فن معرفی احادیث موضوع (جملی) و ضعیف بزرگترین مجموعه‌ای است، (که از مکتبه التراث الاسلامی حلب پخش شده است)

از خود کتاب به وسعت نظر و رویه منصفانه نویسنده‌اش میتوان پی برد. علاوه بر احادیث موضوع و ضعیف اکثراً احادیثی که سر زبان عموم مردم شایع اند اما مأخذ اصلی‌شان نامعلوم است نیز معرفی شده‌اند.

مرکز بزرگ تدریس حدیث حرمین شریفین بوده‌است.

آنجا شیخ ابوالطاهر الکورانی الکردی، و شیخ حسن العجیمی مشغول تدریس بودند، در یمن محدث بلندپایه یمنی بنام سلیمان بن یحیی الاهدل (م ۱۱۹۷ هـ) بزرگترین خادم و ناشر حدیث دوران خویش بودند. محمد بن احمد السفارینی (م ۱۱۸۸ هـ) در حدیث و اصول دانشمند بزرگ و مصنف "الدرر المصنوعات فی الاحادیث الموضوعات" بود، در یمن محدث و محقق عظیم‌الشأنی چون الامیر محمد بن اسماعیل الحسنی الصنعانی (م ۱۱۴۲ هـ) می‌زیسته‌اند که کتابهای معروف بنام "سبل السلام" شرح "بلوغ المرام" و "توضیح الافکار" شرح "تقیح الانظار" یادگار ایشان است.

در همین قرن با نام علامه محمد سعید السنبل (م ۱۱۷۵ هـ)

برخورد می‌کنیم که اکثر و بیشترین اعتماد شیوخ حدیث در مورد روایت حدیث منحصر است بر اوائل کتب حدیث ایشان (الاوائل السنبلیه فی اوائل کتب الحدیث)، مورخین علامه محمد بن عبدالباقی الزرقانی (م ۱۱۲۲ هـ) را "خاتمة المحدثین بالدیار المصریه" نوشته‌اند.^۱

در این قرن از نظر مهارت علمی، کثرت تدریس و افاده و کثرت تصنیف و تألیف شیخ عبدالغنی النابلسی (م ۱۱۴۳ هـ) مقام نمایانی دارند، که تلامذه و ارادتمندان بیشماری داشتند، و بین مردم به لقب الاستاد الاعظم معروف بودند، آمار تصنیفات شان دویست و بیست و سه (۲۲۳) معرفی شده است، علامه اسماعیل حقی (م ۱۱۲۷ هـ) نیز در همین دوران می‌زیستند که مصنف "روح البیان فی تفسیر القرآن" می‌باشند که معمولاً بنام تفسیر حقی معروف است.

در بین علماء بغداد عبدالله بن حسین السویدی (م ۱۱۷۴ هـ) دارای تصنیفات زیادی هستند. (سلک الدرر، البدر الطالع) علاوه بر جامع از هر مصر، جامع الزیتونه تونس و جامع القروین فاس که جوامع قدیم بودند مدارس دیگری نیز بنامهای مدرسه حافظیه، المدرسه الشلیه و المدرسه العذراویه

۱. مأخذ این معلومات "البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع" تصنیف علامه محمد بن علی الشوکانی صاحب نیل الاوطار و "سلک الدرر فی اعیان القرن الثانی عشر" مرادی می‌باشد.

موجود است، و در سلاسل (تصوف) در کتب بارها از نقشبندی، خلوتی، ساذلی، قادری، رفاعی اسم برده می شود، و مشایخ این سلسله ها از ترکیه تا اندونزی پخش و منتشراند.
(سلك الدرر)

نگاهی به ذوق معنوی، ادبی و علمی جهان اسلام

در این عصر ذوقی که بر طبقه اهل علم غالب است علاقه به شعر و ادب، چیستان گوئی، طنز و فکاهی گری است، و در آن هم نبوغ و کمال مهارتی دیده نمی شود، کثرت سجع و قافیه، و تکلف و تصنع بطور عموم بنظر می آید، حکومت ترک نیز بر حلقه های علمی و ادبی تأثیر و تسلط نمایانی دارد،^۱ محقق ماهر و صاحب نظری شاید با تلاش به چشم می خورد، چهار جلد از "سلك الدرر" مرادی پر از قصائد، غزلیات، ابیات و قطعه ها است، بحث کشف و کرامت خوش بینی و خوش اعتقادی بکثرت ذکر شده است، علماء و اهل کمال بلادی که تحت نفوذ سلطنت عثمانی هستند به پایتخت (قسطنطنیه) می روند، و به منصب های

۱. ترک ها طبعاً و فطرتاً سیاسی، منظم نظامی منش ((MARTIAL RACE)) هستند، در دوران حکومت طولانی شان دانشمندان محقق و مصنفی مانند علامه ابوسعود، طاش کبری زاده، خلیفه چلبی بنظر میرسد.

دولتی شرفیاب می شوند، علوم عقلی، حساب و هندسه، علوم بلاغت، فقه و حدیث از اجزاء مهم نصاب درس می باشند، بازار تعوید و دعانویسی گرم است، بعضی از علماء متون فقهی ای مانند قدوری را بنظم درآورده اند.

بسیاری از عربها به زبان ترکی و فارسی آگاهی دارند، با زبان رسمی ترکی (بخصوص در سوریه) مردم علاقه خاصی دارند، تعداد زیادی از علماء ترک که در سوریه سکونت داشتند عبری فصیح تکلم می کردند، در جامع اموی دمشق به مسند درس نشستن مایه افتخار بود، بعضی از مشایخ و علماء "فتوحات مکیه" را و بعضی از استادان "فصوص الحکم" را تدریس میکردند، شرح جامی و مختصر المعانی در سوریه نیز تدریس می شد، علاقه به تصوف عام بود، حتی علماء و محدثین، حتی خود شیخ عبدالغنی النابلسی و علماء و مشایخ متعددی دیگر عقیده وحده الوجود داشتند.

(مراجعة شود سلك الدرر ۴ - ۳ - ۲ - ۱)

غلبه علوم عقلی بر ایران و اثر آن بر کشورهای همسایه

در اوائل قرن دهم هجری اسماعیل صفوی (۹۳۰-۹۰۵ه) در ایران سلطنت نیرومند صفوی را پایه گذاری کرد و اولین بار مذهب تشیع را مذهب رسمی کشور اعلام کرد، و تقریباً مذهب

اهل سنت را از ایران بطور کلی ریشه کن کرد، ایرانی که زادگاه ائمه مسلم فن حدیث و ستونهای چهارگانه حدیث امام مسلم، امام ابوداود، امام نسائی، امام ابن ماجه بود و از طرفی دیگر پرورش دهنده فقهاء بلندمرتبه و دانشمندان متبحری چون علامه ابواسحق شیرازی، امام الحرمین ابوالمعالی عبدالملک جوینی و حجة الاسلام ابوحامد محمدالغزالی بود، تقریباً دو قرن و ربعی در آن سلطنت جابرانه رابطه آن از حدیث و فقه و علوم دیگر سودمند بطور کلی منقطع بود.

شاهان ایران به فلسفه و حکمت گرایش داشتند، و بطور کلی تشیع از همان ریشه و اساسش با اعتزال، عقل گرایی و فلسفه نسبت خاصی داشته است، حکیم و ریاضیدان معروف خواجه نصیرالدین طوسی (م ۶۷۲ هـ) مصنف "شرح اشارات ابن سینا" که خودش شیعه و معتزلی بود، مشاور و معتمد مخصوص هلاکو خان بود. (مراجعه گردد به "تاریخ اخبار و آثار خواجه نصیرالدین طوسی" انتشارات دانشگاه تهران)

جهت همین تقرب و اعتماد شاهانه در سرتاسر قلمرو تاتاریان (که مشتمل بر ترکستان، ایران و عراق بود) گرایش به فلسفه، حکمت و ریاضیات غلبه یافت. بدوران حاکم روم سلسله صفویه شاه طهماسب (م ۹۸۴ هـ) ستاره اقبال میر غیاث الدین منصور (م ۹۸۴ هـ) خوب درخشید، که او دانشمند اشرافی و فیلسوف و بنیانگذار مدرسه منصوریه شیراز بود، بدوران شاه طهماسب صفوی تا مدت طولانی منصب صدارت

(ریاست) را اشغال کرده بود. شاگرد، و شاگردان تلامذه او تا هند منتشر شدند، یکی از شاگردانش بنام امیر فتح الله شیرازی (م ۹۹۷ هـ) در آخر قرن دهم به هند وارد شد، اکبر (شاه) او را به منصب صدارت نشانده، او در نصاب درس و روش آموزش چنین عقل‌گرائی مسلط کرد که تا همین اواخر قرن سیزدهم هجری (قمری) ادامه داشت، بنا به گفته مولانا آزاد بلگرامی همین صدرالدین شیرازی بود که تصنیفات میر غیاث‌الدین منصور و فاضل میرزا جان (م ۹۴۴ هـ) را به هند آورد و آنها را به نصاب درسی اضافه کرد.

در اواسط قرن یازدهم (۱۰۴۱ هـ) میر باقر داماد شخصیت پیدا کرد و نامدار شد. که بر قشر علمی و فرهنگی ایران تا هند مهر ذهانت، معقولیت و ادبیت خویش را ثبت کرد و نفوذ پیدا کرد. بدربار شاه عباس صفوی (م ۱۰۳۷ هـ ق) با نگاه قدر و منزلت نگریسته می‌شد. کتابش "الافق المین" در محافل درسی نشانه ترقی و مهارت دانسته می‌شد. متصل پس از او علامه صدرالدین شیرازی (م ۱۰۵۰ هـ ق) رشد کرد و معروف شد. و او فردی از حکماء اشراقی، فیلسوف آزاد خیال بود. دو کتاب او "الاسفار الاربعة" و "شرح هداية الحکمة" معروف به صدرا شهرت جهانی دارند^۱، ذوق و طبع نژاد ایرانی که از قرن‌ها عادت دارد که از

۱- صدرا در نصاب درسی حوزه‌های هند (و همچنان در پاکستان و ایران) از قرن یازدهم هجری داخل است و طلاب بدون خواندن و مهارت در آن فاضل و ماهر فن شناخته نمی‌شوند

گاهی کوهی بسازد، این گرایش عقل را حمایت کرد. و موشکافیهای لفظی و به اصطلاح تحقیق فرضیه‌ها و دعاوی از مرز غرب ایران تا شرق هند منتشر بود و مترادف "کوه‌کندن و کاه برآوردن" قرار گرفته بود. از قرن دهم عجمی‌ها تا قرن دوازدهم عرب‌ها بر قشر مدرسین و مصنفین "علوم حکمت" تسلط و حکومت داشتند. و برای اظهار کمال و ارائه ذهانت جزء به درک عبارات این گروه از مصنفین و شرح و تفسیر آن وسیله‌ای دیگر نبود. و کوچکترین اظهارنظر در افادیت آن علامت کودنی و جهالت شناخته می‌شد.

اثر ایران بطور طبیعی بر افغانستان بویژه بر شهر غربی آن هرات کاملاً آشکار گردید. در آن يك فرد عالم و قاضی بنام محمد اسلم هروی کابلی (م ۱۰۶۱ ه.ق) نماینده استادان و متخصصین فن ایران بود، صاحبزاده ایشان قاضی محمدزاهد معروف به میرزاهد (در واقع میرزا زاهد صحیح‌تر است) (م ۱۱۰۱ ه.ق) این کمالات را مضاعف کرد. ایشان بیشترین قسمت زندگی‌اش را در هند گذرانید، در هند سه حاشیه معروف ایشان بر "شرح مواقف" "شرح تهذیب" و "رسالة قطیبه" که با نام "زوائد ثلاثه" معروف‌اند بر قشریکه با درس و تدریس (حوزه‌ای) ارتباط داشت مقبولیت و محبوبیت خاصی پیدا کردند، با توجه به این همه کمال و و مقام‌بلند در علوم عقلیه در فقه و حدیث و علوم (اصلی) دینی پایه چندان‌نی نداشتند، حتی در کتابی متوسط مانند "شرح وقایه" اعتماد به نفس نداشت. حضرت شاه عبدالعزیز رح می‌فرمایند:

امیری شرح وقایه می خواند بی حضور جد بزرگوار
 سبق نمی فرمود (ملفوظات - ۸۲) یعنی یکی از
 امراء از میرزاهد شرح وقایه را درس می گرفت اما
 بعلت اینکه در فقه بر خویشتن اعتماد نداشت تا
 زمانیکه پدر بزرگم (شاه عبدالرحیم صاحب رح که
 در معقولات شاگرد میرزاهد است) حاضر نمی شد
 تدریس نمی کرد.

و برعکس در معقولات بقدری غلوکننده بود می فرمودند:
 تقریر میرزاجان، جان من است، و تقریر آخوندجان جان من
 است. (حواله بالا ص ۸۳)

این اثر ایران نه تنها بر هند و افغانستان برقرار بود بلکه بر شام و
 عراق نیز نفوذ داشت، که آنجا نیز علماء معقولات را با نگاه
 احترام می نگریستند، و این علوم بر افکار عمومی مستولی
 بودند، و کتب آن شامل نصاب درسی می بود.

حالت اعتقادی، معاشرتی و اخلاق عمومی

اشتغال علمی، کثرت اهل کمال، محبوبیت سلسله ها و طرق
 (تصوف)، توجه به حدیث نبوی، دیانت اکثریت حُکام، بعلت
 تسلط دول مسلمانی که بر قوانین شریعت در امور مسائل
 خانوادگی و شعبه های متعدد زندگی علمی اعتقاد (راسخی) بر

اسلام داشتند، مساجد آباد و مدارس (حوزه‌ها) سرگرم عمل بودند، عموم مردم اسلام‌پسند، متدین، قدردان علماء، معتقد و ارادتمند مشایخ و بزرگانی بودند عامل بر ارکان و فرائض، که دل‌های‌شان از حمیت اسلامی خالی نبود.

اگرچه عموماً در جهان اسلام سردی، جمود و تنزل یافته می‌شد، در معاشرت و اخلاق فساد پیدا شده بود، بسیاری از رسوم و عادات اهل عجم و کفار را مسلمانان اختیار کرده بودند. در حکام خودسری و در سلاطین دیکتاتوری پیدا شده بود، قشر امراء و ثروتمندان در اثر تأثیر سوء کثرت مال و ثروت به اخلاق و تمایلات "مترفین" گرائیده بودند. بسیاری از طبقات ملت به عاداتی از قبیل تنبلی، هرزگی، وابسته بودن به دربار، تملق و چاپلوسی معتاد شده بودند، در بسیاری از اقشار مردم توهم پرستی غلبه پیدا کرده بود، تجاوز از حدود توحید خالص، تقدس و تعظیم، پرستش و استمداد از مردگان و بسیاری از آثار شرک جلی بنظر می‌آمدند.

نویسنده آمریکائی دکتر لوتراپ استارد (LOTHROP STODDARD) در کتاب معروف جهانی خویش "جهان اسلام جدید" (NEW WORLD OF ISLAM) نقشه جهان اسلام در قرن هجدهم را ترسیم کرده است، اگرچه در آن در جاهای متعددی اغراق و بی‌اعتدالی به چشم می‌خورد، اما در مجموع بطور

کلی تصور نادرست جهان اسلام آن قرن نیست.^۱ و در آن جنبه‌های متعدد و مختلفی که عموماً کسانی را که داخل آن هستند و همیشه در جلوی دیدشان این کارها انجام می‌گیرد و اکثراً بنظر نمی‌آیند چون عادی هستند، اما توجه نووارد جدید را به خود جذب می‌کنند، نقل عباراتی از آن بدون تأیید صد در صد آن بجا خواهد بود، او می‌نویسد:

در قرن هجدهم جهان اسلام به نهایت ضعف و ناتوانی خود رسیده بود، آثار قوت واقعی هیچ‌جا دیده نمی‌شد، جمود و انحطاط هر جا علناً به چشم می‌خورد. آداب و اخلاق زنده بود، و آثار تمدن عربی (عرب بودن) بطور کل مفقود و عدّه‌قلیلی در انتهای عیاشی و مردم عادی در نهایت ذلت زندگی می‌گذراندند. تعلیم به صورت مرده درآمده بود، چند کلاس و مدرسه که رو بزوال باقی مانده در نهایت افلاس و تنگدستی به آخرین رمق رسیده بودند. در آن بی‌نظمی و قتل و کشتار به اوج رسیده بود، در جاهای متعددی افراد صاحب قدرت و اختیاری از قبیل سلطان ترکیه و شاهان

۱. تبصره نگار و مورخ نامدار مسلمان امیر شکیب ارسلان در ترجمه عربی این کتاب (که بنام "حاضر العالم الاسلامی" منتشر شده است) و در پاورقی معروف آن از این بررسی و ترسیم نقشه جهان اسلام تحسین بعمل آورده و در تأیید آن گفته است که کتاب مطابق با واقعیات است.

مغول هند ذره‌ای از شأن و شوکت (ظاهری) خویش را باقی نگهداشته بودند.

اگر چه در ایالات و استانها امراء می‌خواستند مانند رهبران‌شان سلطنت‌های مستقل داشته باشند هر چند با جبر و زورگوئی، امراء همیشه سرکش، با رؤساء محلی و باندهای رهنان که پیوسته ملک و ملت را آزار می‌دادند در مبارزه و بر سر پیکار بودند، در این نوع حکومت شوم، ملت پیوسته از غارتگری و ظلم نالان بود، عوامل کار و تحرکِ شهربان و روستائیان از بین رفته بود، بهمین جهت تجارت و کشاورزی بقدر بسیار کمی باقی مانده بود.

مذهب نیز مانند بقیه مسائل در پستی بسر می‌برد، کثرت توهمات کودکانهٔ تصوف، توحید خالص اسلامی را سرپوش گذاشته بود، عموم مردم جاهل بنا به گرایش به دعانویسی (تعویذات) و افسون‌گری به فقراء و دراویش دیوانه معتقد شده بودند، و برای زیارت قبور بزرگان رفته آنها را پرستش می‌کردند که این دوست خدا است و برای ما پیش حق تعالی شفاعت می‌کند. زیرا عقیده داشتند که خداوند متعال اینقدر مقامش بلند است که عبادت مستقیم ما را نمی‌پذیرد، بنابراین ما باید واسطه بگیریم.

تعالیم اخلاقی قرآن کریم را نه تنها پس پشت
 انداخته بودند، بلکه صریحاً مرتکب خلاف نیز
 می شدند، مشروبات الکلی و مواد مخدر از قبیل
 افیون و غیره بکثرت استفاده می شد، زنا عام
 شده بود، و ذلیل ترین اعمال زشت و خلاف عفت
 با کمال بی شرمی و وقاحت علناً انجام می گرفت.

(سیرت سید احمد شهید رح ج ۱ ص ۶۹ و ۷۰)

باب دوم

هندوستان

حالات سیاسی

تولد حضرت شاه ولی الله صاحب چهار سال قبل از وفات (۱۱۱۸ ه.ق) سلطان اورنگ زیب عالمگیر در سال (۱۱۱۴ ه.ق) بوقوع پیوست، در این قاره عظیم تا جائیکه تاریخ محفوظ و معلوم آن ابراز میدارد پس از اشوک (بشرطیکه گفته‌های مربوط به وسعت و عظمت سلطنت او درست و قابل اعتماد باشند) بزرگترین فرمانروای هند عالمگیر، و وسیعترین سلطنت هند به اعتبار مساحت ارضی سلطنت او بوده است.

مصنفین کمبرج هستری می‌نویسند:

"حکومت او از غزنین تا چیتا گنگ و از کشمیر تا کرناتک این همه سرزمین را شامل بود"^۱

و مؤرخین دیگر مینویسند:

"از زمان قدیم تا عروج انگلیسی‌ها هند همچنین دولتی با این طول و عرض ندیده است"^۱

بدوران او با تمایل و دستور او آقای میرجمله پس از قرن‌ها اولین بار آسام را (که جهت تفاوت در زبان، تهذیب، مذهب و نژاد منطقه‌ای آزاد و مستقل از هند می‌بوده) فتح و در سلطنت مغلیه شامل کرد^۲ از نظر مؤرخین غربی و هندیان غیر مسلمان با توجه به نقدها و تبصره‌های اختلافی شان که معمولاً جهت حمیت و حمایت از اسلام^۳ اورنگ زیب است، عزم راسخ بی مثال، استقلال طبع، صلاحیت نظم و انتظام، زندگی ساده بلکه درویشانه و شجاعت و دلاوری او يك حقیقت مسلمة تاریخی است.^۴

CAMBRIDGE HISTORY OF THE WORLD, P.175, DEHLI. 1970

2 برای تفصیل ملاحظه گردد "مآثر عالمگیری" ص ۳۹ و ۴۰ از محمد ساقی مستعد خان و "وقایع سیر و سیاحت ولتر برنیر ص ۲۹۴"
3 برای تفصیل مراجعه شود به تاریخ دعوت و عزیمت ج چهارم ص ۳۲۳ و ۳۳۴.

4 مراجعه شود به "اورنگ زیب" تصنیف استینلی لین پول و به "AURANGZEB..." تصنیف ظهیرالدین فاروقی و "HISTORY OF AUR..."
تصنیف سرکار جادوناتهر و "مضامین عالمگیر" تصنیف مولانا شبلی رح .

اورنگ زیب عالمگیر

اورنگ زیب به محض اینکه زمام سلطنت را بدست گرفت توجه (و سعی) تام خویش را به نابودی آثار ضد اسلامی دوران اکبری، جلوگیری از رشد تشیع (که بزرگترین مرکز آن جنوب هند) بود، بکار برد بهمین جهت او بیشترین نیروی و مدت عمرش را برای تسخیر آن صرف کرد) برای ریشه کنی فرهنگ التقاطی مجوسیت آمیز ایرانی که بدوران اکبر رشد یافته بود و بصورت اجرای تقویم و جشن های نوروز (و غیره) اجراء می شد اقداماتی انجام داد. اداره شرعی احتساب را تأسیس کرد تا بندگان خدا را از ممنوعات و محرمات شرعی جلوگیری بکند، درآمدهای هنگفت نامشروع دولت را متوقف گرداند، مراکز رقص و سرود و فساد را بست، قضاة شرعی با اختیارات تام منصوب کرد، جهت اجرای قوانین شرعی در کشور و سهولت کار قاضیان دادگاه ها مسئولیت تدوین ترتیب مسائل فقهیه را بعهده گرفت که در نتیجه مجموعه (معروف) "فتاوی عالمگیری" تدوین گردید، که در کشورهای مصر، سوریه و ترکیه (که در این ممالک بنام "الفتاوی الهندیه" معروف است) نیز بعنوان آئین نامه ای بزرگ و مستند از قوانین اسلامی مورد استفاده قرار گرفت، روشهای غیر توحیدی و غیر اسلامی عبادات و سلام علیک را منسوخ و ممنوع اعلام کرد. و سلام و دعاهای مسنون را اجراء کرد.

مختصر اینکه بقول اقبال

شعله توحید را پروانه بود چون براهیم اندرین بتخانه بود

علاوه بر این نقش اصلاحی و انقلابی ایشان که دارای ارزش دینی است نمایان ترین خصوصیت ایشان، بیداری مغز، استعداد کاری، وظیفه شناسی، آگاهی در مسائل کلی و جزئی امور سلطنت، و تسلط کامل بر نظم و نسق کشور است، که برای فرمانروای این سلطنت پهناور خدادادی شرط اول را دارد، او برای پدرش شاهجهان پادشاه در نامه‌ای نوشته بود و تاریخ نیز آنرا تأیید میکند که "برچسب تنبلی بر من نمی چسبد" (ملاحظه گردد ظفرنامه شاهجهان) در پاسخ یکی از امراء (که نظر داده بود که شاه در امور سلطنت بیش از حد به خود زحمت ندهند که خطر بهم خوردن صحت مزاجی است) گفته بود:

"الله پاک مرا برای زحمت کشیدن برای دیگران آفریده است"

و این شعر سعدی رح را خوانده بود:

الا تا بغفلت نخسپی که نوم حرام است بر چشم سالار قوم

(اورنگ زیب از استینلی لین پول ص ۷۲ و ۷۳)

شخصاً مطلع و مسلط بودن بر نظم و نسق کشور با توجه به

پهناور بودن آن کار شخصی است که دارای عزمی فولادین، جسمی آهنین، احساس مسئولیت کامل و خوف خدا باشد، جالب این است که ایشان هر مقداریکه به کلیات کشور و امور مهمه سلطنتی نظر داشتند، بهمان مقدار به جزئیات آن توجه داشتند، او در دکن بود، اما از اوضاع شمال مغرب و شرق (کشور) کاملاً آگاهی داشت، جهت آگاهی شخصی اش و همکاری گزارشگران، تفصیلات ریز و جزئی ترین امور انتظامی را مد نظر داشت، بهمین علت کارمندان دولتی هر جا که می بودند بصورت آماده باش و همیشه در خطر بازخواست بسر می بردند، حتی منشی های ادارات را شخصاً خودش استخدام میکرد.

(اورنگ زیب از استیلی لین پول ص ۷۹).

این شعر او نمایانگر احساسات قلبی، احساس مسئولیت، و ترسیم کننده تصویر واقعی مشکلات در این راه است. او معمولاً این شعر خودش را ورد زبان داشت:

غم عالم فراوان است و من یک غنچه دل دارم
چسان در شیشه ساعت کنم ریگ بیابان را؟

(تاریخ هند ج ۸ ص ۴۷۵)

و گاهی این شعر را می خواند و بر آن عامل نیز بود:

من نمی گویم زیان کن یا بفکر سود باش

ای ز فرصت بی خبر! در هر چه باشی زود باش

جانشینان ناتوان اورنگ زیب

اما پس از اورنگ زیب بر تخت با عظمت و شکوه او (که بجای محو دین، حامی دین و بجای هادم ملت، خادم ملت بود) در نسل او افرادی روی کار آمدند که گویا قسم خورده بودند که این اشتباه عالمگیر را که او حمایت از اسلام و نگهداری دین و اجراء و احیاء سنت میکرد، باید جبران بکنند. و همچنان وسعت ارضی ای که به سلطنت بخشیده بود، و در اثر استعداد، بیداری، و وظیفه شناسی خویش استحکامی که ب کشور داده بود و بیمی که بر عموم مردم بخصوص بر فساد کاران و اشرار داشت، از بین رفت آنها با عیاشی، تنبلی، نااهلیت، اختلاف و کشمکش های داخلی و اعتماد بر کارمندان مغرض و جاه طلب و وزیرانی نااهل و غفلت از امور سلطنت پیوسته این "گناه" را که عالمگیر اعظم مرتکب آن شده بود کفاره و جبران می خواستند بکنند. این تنها بد شانسی سلطنت مغول و ملت مسلمان نبود بلکه از بد نصیبی هند نیز بود که بر تخت او یکی بعد از دیگری حکام ناتوان و نااهل می آمدند و می رفتند، و این از جلوه های تاریخ و ظهور حکمت شأن بی نیازی و کبریائی الله تبارک و تعالی بود که اولین جانشین او (شاه عالم بهادر شاه اول) کاماً^۶ ضد پدر نامدارش بود.

در دوران حضرت شاه ولی الله صاحب رح (۱۱۱۴ هـ.ق.
-۱۱۷۶ هـ.ق) پس از اورنگ زیب ۱۱ نفر از پادشاهان مغول بر
تخت نشستند که اسامی شان به شرح زیر است:

۱- محمد معظم بهادر شاه (معروف به شاه عالم بهادر شاه اول)

۲- معزالدين جهاندار شاه

۳- فرخ سیر ابن عظیم الشان

۴- نیکو سیر

۵- رفیع الدرجات ابن رفیع القدر

۶- رفیع الدوله بن رفیع القدر

۷- محمد شاه ابن جهان شاه

۸- احمد شاه ابن محمد شاه

۹- عزیزالدین عالمگیر ابن جهاندارشاه

۱۰- محی السنه بن کام بخش بن عالمگیر

۱۱- شاه عالم ابن عزیزالدین

بعبارتی دیگر بمدت نیم قرن یازده نفر پادشاه بر تخت نشست.
که بعضی از آنها ده ماه (معزالدين جهاندار شاه) بعضی بمدت چهار
ماه (رفیع الدرجات که سه ماه و ده روز ماند) و بعضی بمدت چند
روز (محی السنه ابن کام بخش ابن عالمگیر) و بعضی فقط برای نام
(رفیع الدوله بن رفیع القدر) شاه ماندند. ما اینجا وقایع مهم دوران

جانشین اولش شاه عالم بهادر، فرخ سیرابن عظیم‌الشان، محمد شاه و شاه عالم دوم را ذکر نموده تحلیلی از حوادث این ادوار را بیان خواهیم داشت. که در تغییر سرنوشت کشور هند و مسلمانان هند سهم بسزائی داشتند.

شاه عالم بهادر شاه اول

۱۱۱۸ هـ ق - ۱۱۲۴ هـ ق

این بزرگترین پسر عالمگیر بود که پس از سرنگونی برادرش محمد اعظم شاه بر تخت نشست. بزرگترین اختلاف او با طبع و مسلک پدرش عالمگیر این است که او مسلک تشیع را اختیار کرد. که نه تنها خلاف عقیده و مذهب پدرش عالمگیر بود بلکه مخالف مذهب و ایده و طبع فرمانروایان سلسله تیموری بود و با مصالح ملی نیز تضاد داشت (زیرا کشور پهناوری که در شرق هند از بنگاله گرفته تا مغربش به کابل و قندهار در قشر مسلمان ۹۵٪ سنی حنفی مذهب بودند) و امکان موفقیت و محبوبیت این مذهب جدیدش اصلاً وجود نداشت. بنا به گفته غلام حسین طباطبائی مصنف " سیرالمتأخرین " (که خودش شیعه اثنا عشری است، و تشیع بودنش از سیاق تاریخی کاملاً محرز است) در اثر شیعه شدن بهادر شاه، و انجام مناظره‌هائی با

علماء اهل سنت، ترویج شعار "علی ولی الله، وصی رسول الله" در خطبه‌ها در لاهور که محل سکونت شاه بود شورش برپا کرد، او خود عدم موفقیت ترویج آنرا چنین ذکر می‌کند:

"بهادر شاه اصرار باین کار داشته و در ترویج و تقویت مذهب شیعه می‌کوشید، و مدتهای دراز در مباحثه بعلماء باز بود، اما فایده بر آن مترتب نمی‌شد."

(سیرالمتأخرین ج ۲ ص ۳۸۱)

در نتیجه این تغییرات در ملت و حتی در ارتش بدبینی بلکه نارضایتی و دلسردی بروز کرد، و در آنها عرق مذهبی‌ای که بدوران پادشاهان مغول بصورت يك نیروی محرک و فعالی بود از بین رفت، این حقیقت را بعضی از مؤرخین غیر مسلمان نیز احساس و اعتراف کرده‌اند، دکتر ستیش چندر می‌نویسد که:

"در اثر سیاست دولت اثر مذهب ضعیف گردید"^۱

مولوی ذکاء الله صاحب در تاریخ هند مینویسد:

"پس از مرگ عالمگیر در امور سلطنتی تحول عظیمی بوجود آمده بود، و صورت برخورد و ارتباط با مردم کلاً عوض شده بود، و رابطه‌ای که

مرهت ها با سلطنت تیموری داشتند بکلی دگرگون شد سلطنت مغولی ضعیف شده به دهانه مرگ رسیده بود. اما تا دم مرگ از کبر و نخوت دست بردار نبود"

(تاریخ هند ج ۹ ص ۳۳)

عالمگیریکه در اورنگ آباد بسر میبرد اینکه بجای خود حتی گاهی اگر در بهار و بنگال می بود، رعب و بیم او بر کلیه کارمندان دولت مسلط بود، او پیوسته از جزئیات سلطنت با خبر میبود و به موقع، احکام مناسب با زمان را به اجراء در می آورد، حالا جانشین او بجایی رسیده است که بقول مؤرخ هند:

"بصورت منظم و غیر منظم در اجراء فرامین همیشه فرق می بود، امضاء شاه اصلاً ارزشی نداشت، شاه در مورد متصدیان امور می گفت که همگی با هم ساخته اند و آنچه را که دوست دارند عمل می کنند، وجود ما فقط برای نام است، و چاره ای جز پذیرش خواسته خلق نداریم"

(حواله بالا ص ۳۸)

همچنان او می نویسد:

"شوخی های ظریف الطبع تاریخ تخت نشینی او را "شه بی خبر" گفته اند، شب ها بیدار و روزها تا نصف

النهار می خوابید، که در اثر آن خلق خدا در روز
مسافرت او بی نهایت رنج می بردند که هم نوع
چادرهای خویش را نمی یافتند"

(حواله بالا)

همچنان اضافه می کند:

"کار سوم خلاف قانون او این بود که علماء را مورد
عتاب و سرزنش قرار داده، و در موارد متعددی
آنها را به زندان می انداخت، سپس مرض
سینه تنگی بر طبع مزاجیش بقدری غلبه یافت که در
اثر آن در دارالسلطنت لاهور بتاريخ ۱۹ محرم
۱۱۲۴ ه. ق از این جهان فانی مرخص شد"

(حواله بالا)

طباطبائی نیز ذکر می کند که شاه عالم بهادر شاه در آخر
عمرش به اختلال حواس، و کشتن سگ ها در اثر سحر و جادو
مبتلا شده بود.

(سیر المتأخرین ص ۳۸۱ و ۳۸۲)

به اینصورت بدوران اولین جانشین عالمگیر و بمدت ۶ سال
حکومت پایه های سلطنت با شکوه مغولی متزلزل شد، و آن
عظمت و بیمی که بر نیروی مخالفین، اشرار و بر دل و دماغ هر
خاص و عام بود از بین رفت.

فرخ سیر

بدوران فرخ سیر (۱۱۲۵ هـ - ۱۱۳۱ هـ) آقایان حسین علی خان و عبدالله خان (که اولی به لقب امیرالامراء و دومی به لقب قطب الملک ملقب و معروف بودند) بر کل سلطنت و شخص شاه تسلط و نفوذ داشتند. فرخ سیر بازیچه دستشان بود، بالاخره آن دو فرخ سیر را به زندان و سپس به جهان آخرت راهی کردند.

مصنف "تاریخ هندوستان" می نویسد:

"اگر چه محمد فرخ سیر، خوش اخلاق و قدرشناس بود، با کوچکترین خدمت و حاضر باشی کارمندان، می خواست حتی المقدور او را به مناصب ارتقاء داده از بقیه همکارانش ممتاز بکند (اما متأسفانه) اختیار این را هم نداشت، و چون جوان بود و تجربه کاری نداشت، از امور سلطنتی ناآگاه و از کودکی دور از خانواده سلطنتی و دور از نظارت آباء و اجداد پرورش یافته بود، استقلال فکری و استقامت طبع و نظر صائبی نداشت، آلت دست دیگران و مجری نیات شان بود، از قضا، با شانس و تصادف، صاحب تخت و تاج شده بود، خانواده

تیموری جوهر خاصی که داشت شجاعت بود اما او از این نعمت محروم و یک نفر ترسو و بزدل بود، و از سخنان مغرضین به اهداف مخفی شان پی نمی برد، و خود او از ابتدا عامل فساد سلطنتش قرار گرفت"

(حواله بالا ص ۱۰۹)

از درباریان پادشاه راجارتن سینگ (دیوان سید عبدالله خان) به ادارات هر يك از متصدیان امور که می رفت اصلاً اعتنائی به استقلال اداری یا مقام کسی نمی کرد، بخصوص در امور مالی ... عیاشی، و شب نشینی (در حرمرها) علاوه بر عدم درک و درایت او بود،.....

(حواله بالا ص ۱۳۰)

بالاخره هر دو برادر (قطب‌الملک و امیرالامراء) بر چشم فرخ سیر چسب زده او را در داخل قلعه در يك سلولی که بصورت مقبره‌ای بود زندانی کردند که پس از شش سال و چهار ماه حکومت (برای نام) از این جهان رخت بریست، این وقایع در کل مملکت آبروی جانشینان تخت مغولی را از اعتبار ساقط کرد.

محمد شاه پادشاه (م ۱۱۶۱ ه.ق)

محمد شاه بمدت ۲۹ سال و ۶ ماه حکومت کرد، دوران او پر از حادثات و واقعات است. در دوران او بود که نادر شاه بر دهلی حمله معروف و تاریخی خویش را انجام داد. اما در واقع در این دوران مسلط بر سلطنت و مختار کل آن، همین دو نفر از سادات بارهه یعنی قطب الملک عبدالله خان و امیرالامراء حسین علی خان بودند، در این زمان تصور اهل دربار این بود که "جهت تسلط این دو نفر پادشاه بجز از نماز جمعه (خالی و عاری از خطبه یا سخنرانی بمیل خود) قادر به اجرای احکام یا امری دیگر نیست هر دو برادر برای آبروریزی خانواده‌های ایران و توران کمر بسته‌اند. و ترک منصب و مسئولیت و گوشه‌گیری و انزواء نمی‌تواند عامل رستگاری قرار بگیرد، و کلیه بردگان ارثی و خدمتگزاران جان‌نثار دور و نزدیک افسرده و رنج می‌بردند که وارث تخت و تاج از خود اختیاری ندارد و بر امر نماز جمعه (یعنی واقعی) و اجراء احکام شرعی (وقضائی) قادر نیست از همان نزدیکی شهر آگره گرفته تا ساحل اقیانوس شور هندوها دارند بتکده‌ها و بت‌خانه‌های جدیدی تأسیس می‌کنند و ذبح گاو را دارند ممنوع می‌کنند."

(تاریخ هندوستان ج ۹ ص ۱۶۶)

"بعلت اختیارات مطلق (رتن چند) در کلیه امور مالی و کشوری که

بجز از قوم بارهه و قوم بقال به احدی نظر لطف نداشت، هر
کوچک و بزرگ از او متنفّر و بیزار بود، و مردم شریف و
آبرومند هر محل در نهایت ذلت و بی اعتمادی می زیست"
(حواله قبله ص ۱۸۲)

مصنف "سیرالمآخرین" آقای طباطبائی نوشته است:

"پادشاه چون جوان بی عزم و کم جرأت بود مشغول
عیش و طرب گردیده در امری که اشد ضرور بود
توجه می نمود..... باین سبب اندک اندک خوف و
هراس از دل امراء و رؤساء هر فرقه بلکه عوام الناس
برخواسته هرکس در دماغ خود خیالی می پخت، و
بجای خود نشسته در باطن دم از استقلال می زد"
(سیرالمآخرین ج ۲ ص ۴۵۸)

در آن زمان بین درباریان و ارکان سلطنت فقط نظام الملك
آصف جاه، یگانه شخصی بود که با توجه به صاحب نظر و بلند
همت بودنش با مالک تخت و تاج وفادار و مخلص و دل سوز
بود.

اما سادات و عناصر ایرانی نمی گذاشتند که حرف او برو،
بروی داشته باشد، بالاخره ایشان چون دیدند که وفاداری و
دلسوزی من ثمره ندارد، و خود او بجای تقدیر و تحسین،

تحقیر و تذلیل می‌شود، و ماندن اینجا ضایع کردن وقت است، و خویشتن را همیشه در معرض خطر قرار دادن است، بنابراین مدتی است که دکن را برای سکونت انتخاب کرده بودند و پایتخت (دملی) برای مغرضین کاملاً خالی شده بود، در نتیجه، عیاشی بر محمد شاه اینقدر غلبه یافت که او دست کلیه عیاشان پیش از خویش را از پشت بست. و وقایع (عبرت‌انگیزشان) را بطور کل فراموش کرد.

مؤرخین هند می‌نویسند:

"محمد شاه پادشاه اگرچه مذهب را تغییر نداد اما مشرب و سلیقه را تغییر داد، ابر سیاه نقیب و پیشوای او قرار گرفته و اعلام عمومی کرده بود بمحض اینکه ابری از دامن هیمالیا سر بر آورده، رعدی غرید و برقی درخشید، چادر و خیمه گاه من باید در صحرا قرار گرفته باشد و نغمه این شعر به زمزمه درآید:

می‌دید صبح کله بسته سحاب

الصبح الصبح یا اصحاب

ژاله بارید بر رخ لاله

المدام المدام یا احباب"

و بالاخره جام زندگی امیرالامراء سید حسین و قطب‌الملک نواب عبدالله خان (حسن علی خان) لبریز شد و تسلط اقتدار سادات

باره به پایان رسید، اما با این قدر هم شانس سلطنت مغولیه عوض نشد، زیرا شاه از هر صلاحیت مملکترانی عاری و از کوچکترین بصیرت و شعور درک خطرات محروم و بی بهره بود.

سید هاشمی فرید آبادی در تاریخ هند خویش می نویسد:

"(از طرف) پادشاه اگر بعلت نابودی سادات و بقدرت رسیدن محمد شاه در کشور عموماً جشن گرفته شد، اما اگر این جشن بر مبنای شاه پرستی نباشد بلکه به بهتر شدن نظم و نسق و رفاه عامه بوده، پس باید دانست که آن در پایان خود به یأس و ناامیدی تبدیل گردید. زیرا جانشین جدید اکبر و اورنگ زیب در واقع از صفات شاهانه با اقبال کاملاً عاری بود، بعلت اشتغال در عیاشی، فرصت توجه به معاملات کشوری نداشت حتی از زنان حرم سرای شاهانه در مورد حالات سلطنتی بی خبرتر بود. و از نتایج ویرانگر آن بی اعتناء بود، حتی در تاریخ می بینیم که مادر بزرگ او (شاهبانوی مهرپرور شاه عالم بهادر شاه) جهت بیداری و هشیاری این نوه مدهوش خویش بارها می کوشد تا او را از این خواب غفلت بیدار کند که نتیجه آن

بجز نابودی چیزی دیگر نبود"

(تاریخ هند فریدآبادی کتاب سوم ص ۲۶۱)

این جا بجاست که ما نظر سرکار جادوناته را نیز مد نظر داشته باشیم که ایشان ضمن تحلیلی تاریخی از نکات ضعف محمد شاه نوشته اند:

"محمد شاه اگرچه لایق احترام نیست اما قابل ترحم و دلسوزی است، اوضاع او را در محلی قرار داده بود که جای یک قهرمان (GENIUS) بود، اما متأسفانه او یک فرد معمولی ای بود نه قهرمان، مؤرخین او را در این مورد ملامت می کنند که او بجای اصلاح و رسیدگی به امور مملکت به عیاشی عمرش را صرف کرد اما اوضاع بقدری رقت بار بود که اگر فرد معمولی و عادی ای مثل او توجه کامل خویش را به امور مملکت مصروف میکرد نمی توانست مسیر اوضاع را از انحراف بگرداند، افرادی مثل رفیع الدرجات و رفیع الدوله که همانند عروسکهای کوکی از احساس ذلت و رسوائی کلاً عاری و محکوم بودند، اما محمد شاه احساس اصلاح کردن بدترین اوضاع ناتوانی خویش را دارا بود."

خلاصه اینکه سلطنتی که با عزم جهان‌گشائی با جوهر و بر مبنای استقلال و زحمت‌کشی او تأسیس شده بود و جانشینان او تا زمان اورنگ زیب با جوهر شجاعت و غیرت تیموری آن را مستحکم نگاه داشته بودند، به مرحله عیاشی، غفلت و ناآگاهی رسیده بود که نتیجه سلطنت‌های ارثی و مطلق‌العنان می‌باشد، اقبال چه خوب گفته است:

مین تبه کو بتاتا هون تقدیرا مم کیاھے
شمشیر و سنان اول، طاؤس و رباب آخر

ترجمه: من به شما خبر میدهم که تقدیر ملتها چیست؟ ابتداشان با اسلحه است که کشورها را با آن می‌گیرند و انتهای شان با رقص و موسیقی.

بالاخره نتیجه نهائی همان شد که خود محمدشاه در این جمله کوتاه و رسای خویش اظهار کرده است:
"شامت اعمال ما صورت نادر گرفت" یعنی شومی اعمال ما است که بصورت نادر شاه بر ما مسلط شده است.

در ۱۱۵۱ هـ نادر شاه به سوی دهلی حرکت کرد، او قبلاً برای محمد شاه نامه‌های متعددی نوشته بود، اما بقول مؤرخ:

"اینجا عیاشی به اوج بود، محمد شاه بهادر،

صاحب تخت بود، بجز از راحت طلبی به چیزی دیگر کار نداشت، هر لحظه جامی در دست و دلآرامی در آغوش داشت، چه کسی حوصله داشت به این نامه‌ها پاسخ بدهد"

(تاریخ هندوستان ج ۹ ص ۲۵۱)

تفصیلات حمله نادر شاه را از تاریخ هندوستان بخوانید، حالتی که پس از این حمله دهلی داشت (در نظر داشته باشید که حضرت شاه ولی الله رح در این ایام ۳۷ سال داشت و از حجاز برگشته بود) اوضاع آنرا مصنف تاریخ هندوستان چنین ترسیم می‌کند:

"پس از برگشت نادر شاه شهر از اجساد کشته شدگان پُر و از افراد زنده خالی بود، خانه‌ها تخریب و محله‌ها ویران بود، از کاسه سر اموات در اثر پوسیدگی، مغزشان داشت بیرون می‌ریخت، کسی نبود که آنها را کفن پوشانده دفن بکند، اجساد مسلمان از هندو قابل تفکیک نبود، و تعدادی بصورت تپه‌های خاکستر درآمده بود، این که وضع شهر بود، اما کیفیت دربار و پادشاه این بود که تا مدتی در خواب سنگینی افتاده بود و زمانی هم که از خواب بیدار شد روی چشمان او بقدری آب چشم بسته بود که نگاه کردن به آن تنفر ایجاد می‌کرد، در بیت المال قدر پشیزی نبود،

از درآمد خراج و غیره خبری نبود، ارتش سرد بلکه بکلی از بین رفته بود، و از مرهته ها بی نهایت مرعوب بود، ایالت‌هایی که دست ایشان بود توسط خودشان داشت از بین می رفت بلکه از بین رفته بود، با این حال اختلافات داخلی درباریان از بین نرفت، از یک طرف گروهی از امراء تورانی که سرسته باند آنان آصف جاه و وزیر فخرالدین خان بودند و دسته دیگر از آن امراء بودند که می خواستند اینها را بیرون و خلع ید بکنند و خود شاه نیز از همین دسته بود، اگر درگیری با مرهته ها پیش نمی آمد اینها از خیلی قبل سلطنت راتکه پاره کرده بین خود تقسیم می کردند، و نسل تیموری را بطور کلی بی نام و نشان می کردند"

(تاریخ هندوستان ج ۹ ص ۲۷۲)

زمانی که نادر شاه از هندوستان برگشت اولین اثرش این شد که از سلطنت دهلی سه تا ایالت پردرآمد و حاصل خیز بنگال، بیهار و اریسه جدا شده استقلال اعلام کردند، و علی وردی خان در آن ریاست و حکومتی مستقل بنام خود اعلام کرد.

(حواله قبلی ص ۲۶۲)

محمد شاه در بیست و شش ربیع الثانی ۱۱۶۱ ه مطابق آوریل ۱۷۴۸ م در اثر مرض اسهال درگذشت، و بقول مصنف "تاریخ هندوستان":

"پس از پادشاهی سی ساله سلسله تیموری را به لبهء
پرتگاه هلاکت رسانید و رفت"
(حواله قبلای ص ۲۴۸)

شاه عالم ثانی

همچنانکه بدوران محمد شاه سلطنت مغولیه از نظر اخلاقی و نظم و انتظام زوال پذیرفت و جامعه و قشر امراء بر مبنای اصل "الناس علی دین ملوکهم" به سرعت به طرف عیاشی، راحت طلبی و تن پروری میل و گرایش پیدا کردند، شاه عالم دوم که در ۱۱۷۳ هـ (۱۷۵۹ م) بر تخت نشست، کشور را از نظم به پائین ترین مرحله زوال و نابودی رساند، او در مدت ۴۷ ساله دوران حکومتش آلت دست دیگران بود، در جنگ "بکسر" نواب اوده وزیر شجاع الدوله و میرقاسم از دست انگلیسی ها شکست خوردند، شاه عالم پس از این شکست در ۱۷۶۴ م در مقابل انگلیسی ها تسلیم شد، و پیمان (ننگینی) را امضاء کرد و به این طریق او یکی از جیره خواران مزدور انگلیسی ها قرار گرفت، در ۱۷۶۵ م معاهده دیگری با انگلیسی ها بست که از روی آن اختیارات اداره مالیات گیری "بنگال"، "بهار" و "اریسه" در دست کمپانی

ایست ایندیا (شرکتی است انگلیسی) قرار گرفت، و شاه عالم خودش به پناه مرهته‌ها رفت و ایالت‌های "اله‌آباد" و "کره" را به آنها انتقال داد.

مدتها قبل از دوران شاه عالم ثانی کل کشور مرهون لطف و کرم مرهته‌ها و سیکها و شهرهای "دهلی"، "آگره" و "راجپوتانه" به احسان "جات‌ها" دست‌نگر بود. که مانند سیلی طوفانی سرازیر می‌شدند و کل منطقه را تاراج می‌کردند، در کشور هیچ نیروئی برای ایجاد امنیت و اجرای نظم و قانون وجود نداشت
(برای تفصیل بیشتر به باب نهم همین کتاب مراجعه شود)

احمد شاه ابدالی بتاريخ ۱۴ جنوری (ژانویه) ۱۷۶۱ م در جبهه "پانی‌پت" مرهته‌ها را شکست فاحشی داد و کشور را از خطرشان ایمن کرد، و او بسیار کوشید تا شاه عالم را دوباره به دهلی برگرداند، قاصدی مخصوص از افراد معتمد خود فرستاد حتی نامه‌ای بنام مادر او نواب زینت محل نوشته فرستاد، اگر در سلطنت مغولیه رمقی باقی می‌بود و شاه عالم صلاحیت اداره سلطنت را میداشت پس از جنگ پانی‌پت از موقعیت استفاده میکرد و در هند باری دیگر حکومت و اقتدار خودش را مستقر می‌کرد، اما نه تنها سلطنت بی‌روح و شاه بی‌همت شده بود بلکه شاه بطور کلی از غیرت و عرق ملی دست شسته بود. بقول علامه اقبال رح:

حمیت نام ہے جس کا، گئی تیمور کے گھر سے

چیزیکه بنام حمیت در جهان موسوم بود از خانه و خانواده تیموری کلاً کوچ کرد.

پادشاه کاملاً ده سال بعد در ۱۷۷۱ م از اله آباد به دهلی آمد، اما حالا دیگر دیر شده بود، و موقعیت را از دست داده بود بهمین دلیل او از این فتح عظیم الشان "بانی پت" و شکست مرهته‌ها نتوانست استفاده‌ای بکند، پس از اینکه این جا رسید به شورشهای جدید، رتق و فتق امراء، نیروی جدید "روهیله‌ها" حملات سیکها گرفتار و سرگرم شد، بالاخره در ۱۷۸۸ م نوه نجیب الدوله بنام غلام قادر روهیله بر دهلی تسلط پیدا کرد، قصر شاهی را غارت کردند، دختران شاه را شلاق زدند، وارث سلطنت تیموری و شاه خانواده مغولیه را وضع به این روزگار رسید که با خنجر چشمانش را از حلقه درآوردند، که در طول تاریخ احدی از وارثان سلطنت مغولیه به این خاک سیاه نیفتاد و به این وضع فجیع گرفتار نمی‌شد. در ۱۷۸۹ م "سندیه"، غلام قادر را بوضع دردناکی بکشت و شاه عالم را باری دیگر بر تخت نشاند و صدهزار روپیه سالیانه برای مخارج او تعیین کرد، پس از جنگهای متعددی در ۱۸۰۳ م با ارتش لاردلیک انگلیسی بدلهلی وارد شد. مرهته‌ها را بیرون راند، حق بازنشستگی برای شاه یکصد هزار روپیه سالیانه تعیین کرد

(تاریخ هندوستان ج ۹ ص ۳۴۳، و بعضی از تواریخ انگلیسی مبلغ نه صد هزار

نوشته‌اند) بالاخره شاه عالم پس از ۴۵ سال حکومت و ۱۸ سال در حال نابینائی بسر برد در ۱۸۰۶ به جهان آخرت سفر کرد.

وضع علمی و معنوی

با توجه به انتشار سیاسی، ناهم‌آهنگی اجتماعی و انحطاط این عصر، از نظر انفرادی، این دور و زمان در واقع دوران کمالات علمی، انهماک در تدریس و تصنیف، آرامش روحی، رشد معنوی و باطنی، و اصلاح و تزکیه نفوس بوده است، که در آن افراد با کمال متعدد و چندین شخصیت ممتاز بوجود آمد که هیچگونه ربطی با این دوره انحطاط و پستی نداشتند و اوضاع قرن کوچکترین اثری از ناامیدی یا ترس بر آنها ایجاد نکرده بود، و بسیاری از شاهکارهای علمی و ادبی نتیجه زحمات و مساعی همین گروه می‌باشد که نه در مرض مزمنی مبتلا بودند و نه هم عیب و نقصی داخلی داشتند، دانشمندان روان‌شناس معمولاً این امر را چنین توجیه می‌کنند که در چنین اوضاع فطرتاً نیروی دفاعی و فکر جبران آنچه که گذشت بروز می‌کند و انسان را به کارهای وادار می‌کند که در اوضاع احوال عادی انجام نمی‌گیرد. این جنبه معنوی و علمی این دوران هند، قد علم کردن این همه شخصیت‌های با ارزش در

همچنین قرنی پر مرض و دارای نهایت انحطاط و پستی اجتماعی، و مبارزه با آن اوضاع، دلیل روشنی است که اسلام دینی است مصلح ساز، قهرمان آفرین و نابغه پرور و این صلاحیت دین همیشه زنده و جوان است.

از نظر فوران علم، مهارت و ذهانت، قدرت تدریس، کمال تصنیف در این قرن افرادی از قبیل مولانا احمد بن ابوسعید معروف به ملا جیون امیتھوی (۱۰۴۷-۱۱۳۰ هـ) صاحب "نورالانوار" و "التفسیرات الاحمدیه" ملا احمدالله سندیلوی (م ۱۱۶۰ هـ) صاحب "شرح سلم" معروف به حمدالله، مولانا محمد حسن معروف به ملا حسن فرنگی محلی صاحب شرح سلم، معروف ملا حسن (م ۱۱۹۹ هـ) مولانا رستم علی قنوجی (م ۱۱۷۸ هـ) شیخ صفةالله خیرآبادی (م ۱۱۵۷ هـ) شیخ علی اصغر قنوجی (م ۱۱۴۰ هـ) مولانا غلام علی آزاد بلگرامی (۱۱۱۰-۱۲۰۰ هـ) مولانا غلام نقشبند لکهنوی (م ۱۱۲۶ هـ) قاضی محب الله بهاری (م ۱۱۱۹ هـ) مصنف "سلم العلوم" و "مسلم الثبوت" (که این دو کتاب تقریباً تا یک قرن کامل علماء و مدرسین هند را برای حاشیه گذاری و شرح خود اشغال کردند، و کتابهایشان مورد توجه خاص دانشمندان بزرگ مصر و اساتید معروف الازهر بوده اند)، قاضی مبارک گوپاموی (م ۱۱۶۲ هـ) مصنف شرح سلم معروف به "قاضی"، مولانا محمد اعلی تھانوی مصنف کشف اصطلاحات الفنون (که در فن خود کتاب بی مثالی است) و از همه بالاتر و آخرتر ملا نظام الدین لکهنوی (م ۱۱۶۱ هـ) که سکه

دروس مُرتّبه او از هند تا بخارا و سمرقند جاری است، و ایشان را مصنف "نزهة الخواطر" با القابی "غیث الافادة المhton، العالم بالربع المسکون، استاذ الاساتذة و امام الجهابذة" ذکر کرده است، چنین افرادی سرآمد روزگار، افتخار شهرها و کشورها، عالم، مدرس، مصنف و بانیان کل حرکت علم و تدریس و تربیت جزء نامداران این قرن بودند.

(خلاصه‌ای از نزهة الخواطر ج ۶)

و اگر به میدان سلوک و بستان طریقت نگاهی بکنید گل سرسبدهائی را از قبیل حضرت میرزا مظهر جان جانان (۱۱۱۱ هـ - ۱۱۹۵ هـ) در سلسله نقشبندیه مجددیه خواهید دید. که در مورد ایشان خود حضرت شاه ولی الله صاحب رح میفرمایند که:

"در هر قرنی یافتن چنین افرادی مشکل است چه برسد در این قرن پر از فتنه و فساد"

(کلمات طیبات ص ۶۵)

بانی درس نظامی و شخصیت معروف سلسله قادریه جناب ملا نظام الدین، و مرشد او حضرت سید عبدالرزاق بانسوی (م ۱۱۳۶ هـ) مجدد سلسله چشتیه نظامیه شاه کلیم الله جهان آبادی (م ۱۱۴۰ هـ) و نشردهنده و امام این سلسله شاه فخرالدین (شاه فخر دهلوی) (م ۱۱۹۹ هـ)، شیخ معروف در سلسله قادریه شیخ شاه غوث قادری لاهوری (م ۱۱۵۴ هـ) و شیوخ باکمال سلسله نقشبندیه شیخ

محمد عابد سنّامی (م ۱۱۶۰هـ) خواجه محمد ناصر عندلیب (پدر خواجه میردرد) (م ۱۱۷۲هـ) شاه غیب‌الله بالاپوری و حضرت شاه نورمحمد بدایونی (م ۱۱۳۵هـ) در این قرن مسند آرا و فیض‌رسان دیده می‌شوند.^۱ خلاصه اینکه این قرن دوران رشد و انتشار سلاسل سه‌گانه "قادریه"، "چشتیه" و نقشبندیه" بود. و شیوخ با کمال هر سه تا سلسله دیده می‌شد، حضرت شاه عبدالعزیز رح میفرمایند:

"در عهد محمد شاه پادشاه بیست و دو بزرگ،
صاحب ارشاد از هر خانواده در دهلی بودند، و
این چنین اتفاق کم می‌شود"

(ملفوظات غزیزیه ص ۱۰۶)

پستی اخلاقی و اجتماعی

با توجه به موجودگی این همه نامداران صاحب کمال و شیوخ کامل و مسیحانفس اجتماع مسلمان هند بخصوص قشر امراء و اشراف بعثت اثرات سلطنت، زوال سیاسی، رشد رفاه و ثروت، اثرات فرهنگ ایرانی پستی اخلاق (و خست طبایع) به

۱- اسامی گرامی مذکور و سنین وفات‌شان، و خصوصیات امتیازی‌شان از "نزهة الخواطر" تصنیف مولانا حکیم سید عبدالحی جلد ششم نقل شده است.

بالاترین نقطه خویش رسیده بود، بهمین جهت آن گروه از ارائه نقشی که معمولاً قشر امراء حین تحولات سلطنتی هر دور انجام میدهند عاجز و قاصر بود، از همین قشر (که SECOND LINE میبود) افرادی بروز کرد، که خلایق را که در زمینه سیاسی و انتظامی پیدا می شد پر کرد.

سید هاشمی فریدآبادی خیلی بجا نوشته است:

"رفاه و ثروت هند بخودی خود قشر اشراف و امراء را بی نهایت عیاش و تن پرور بار آورده بود ما این امراء را نمی بینیم که کل نیرو و صلاحیت شان برای توطئه و مکرهای جهت رسیدن به اهداف و اغراض شخصی مصرف می شد. تحول در سلطنت و در رسیدن به پادشاهی که خیلی مهم است، احدی از امراء مسلمان جرأت نداشت که برای منطقه خویش اعلام خودمختاری بکند، در این مدت از این سو خرابی های داخلی نظم و نسق، رشد صعودی داشت و از آن سو افراد طبقه حاکم صلاحیت نظم و انتظام حکومت و شرکت دادن مردم در امور را کم کم داشتند از دست میدادند.

"(تاریخ هند کتاب سوم ص ۲۶۲ - ۲۶۳)

شاه عبدالعزیز صاحب رح میفرمایند:

"بخانه قمرالدین خان عورات غسل اخیر را از
گلاب می‌کردند، و خانه دیگر نواب سیصد روپیه
گل و پان برای عورات می‌رفت"

(ملفوظات عزیزی)

مولانا غلام علی آزاد بلگرامی در "مآثر الکرام" می‌نویسند:
"مردم اورنگ آباد متفقاً اظهار میدارند که بدوران
امیرالامراء (حسین علی خان) عموم مردم شهر در
خانه غذا درست نمی‌کردند، آشپزهای دربار
امیرالامراء سهمیه غذائی خویش را می‌فروختند، از
این طریق غذاهای پرتکلف و اعیانی‌ای با چند
قران بدست مردم می‌رسید"

(مآثر الکرام ج ۱ ص ۱۷۰)

ضعف اعتقادی و غلبه شرک و بدعت

بدتر و خطرناک‌تر از این پستی اخلاقی و اجتماعی،
محرومیت از نصرت الله تعالی، و بی‌بهره‌کننده از نیروی واقعی،
آن ضعف اعتقادی بود بر خلاف اعلامیه قرآن مجید "الا لله
الدین الخالص" (الزمر- ۳) در زندگی عموم مردم بصورت غلبه
بدعات در اجتماع مسلمین، تقلید از رسومات بیهوده هندوها و

شیعه‌ها، بروز علنی شرک‌های آشکاری در محافل و قشرهای متعددی که هیچگونه توجیه علمی و حیلہ شرعی‌ای برای‌شان وجود نداشت، قبرپرستی آشکار، سجده احترامی بزرگان و مشایخ، حرم اعلام کردن دور و بر قبور و احترام گذاشتن آن مانند حرم الهی بلکه بیشتر از آن، چادر و غلاف و غیره گذاشتن روی قبور، نذورات و قربانی کشتن بنام بزرگان دینی، طواف زیارت‌گاهها، جشن گرفتن، عید سالیانه تعیین کردن بر آنها رقص و سرود و چراغانی کردن، خلاصه اینکه آنها را قبله و کعبه و پناه‌گاه و مأوای خویش دانستن، هیچ کدام چنین نبود که برای مشاهده و تماشای آن سفر طولانی‌ای یا انتظار طولانی‌ای لازم باشد، کشتن گوسفند شیخ سِدو، گاو سید احمد کبیر، پرچمها و چوبهای غازی میان، تعزیه‌های مُحَرَّم، برپا کردن جشن‌ها و اعیاد نامشروع و غیراسلامی با اهمیت خاصی، برای رفع امراض و بلاها، استمداد و جلب رضایت ارواح خبیثه و حتی گاهی از خود بت‌ها کمک خواستن و ترسیدن، احترام سیتلا در مرض آبله و سرخک، نذورات اولیاء و ائمه و قربانی دادن بنام‌شان، روزه گرفتن بنام بزرگان و زنان نیک، حاجت‌روائی و رسیدن به اهداف را به آنها وابسته دانستن، و در این مورد التزام ایام بخصوص، غذاهای بخصوصی از قبیل صحنک بی‌بی و توشه مخدوم صاحب با آداب و رسوم مخصوص، این و عناوین متعددی علاوه از این بود که بصورت توهمات، خرافات، عقائد باطله رسوم جاهلیت، التزامات بیجا و

غیر ضروری رواج داشت. و نام‌های (مشرکانه‌ای) از قبیل علی‌بخش، حسین‌بخش، پیربخش، مداربخش، سالاربخش (امام‌بخش، غوث‌بخش و غیره) بکثرت رایج بود.

در يك قشر عظیمی اعتقاد توحید در این مفهوم منحصر و محدود شده بود که در این امر شکی نیست که خالق و صانع حقیقی زمین و آسمان و دیگر کل کائنات الله تعالی است، و معبود واقعی او است امور مهمه و بزرگ را خود او انجام میدهد اما الله تعالی مانند سلاطین جهان بسیاری از شعب و ادارات حکومت را به بندگان محبوب خویش محول کرده است، بدین طریق آنها مختار کل و مالک سیاه و سفیداند، لذا بدون جلب رضایتشان و بدون برقراری رابطه با آنها هیچگونه موفقیت و رسیدن به کام و آرزو ممکن نیست و نخواهد بود، و شرک این است که غیر از الله تعالی احدی صانع، خالق و مالک واقعی جهان تصور گردد، و او را مستقیماً مستحق عبادت و سجده (نه با عقیده توسل و شفاعت خواهی) بدانند.!! خلاصه اینکه قرن دوازدهم هند از نظر سیاسی، انتظامی، اخلاقی و تا حدی از نظر اعتقادی به آن نقطه انحطاط و پستی رسیده بود که معمولاً نقطه خطرناک و اسف‌بار، نابودی کشورهای اسلامی و اجتماع مسلمانان میباشد. نقشه این اوضاع را جناب مولانا سید سلیمان نهروی رح در يك مضمون خویش با نهایت بلاغت و اختصار

۱- توضیح بیشتر این نوع عقیده توحید و طرز تفکر، در باب اصلاح و تجدید اعتقادی حضرت شاه صاحب مفصلاً ذکر خواهد شد به آنجا مراجعه شود.

چنین ترسیم کرده است، او می نویسد:

"خورشید سلطنت مغولیه دم صبح بود، رسومات
 پوچ و بدعات بر اوج بود، دراویش و مشایخ
 دروغین در خانقاه های نیاکان خویش مسند آرا
 بودند، بر آرامگاه های اسلاف خویش چراغان
 کرده نشسته بودند، در مدارس هر گوشه و کنار
 مباحث منطق و فلسفه داغ بود، فقه پرستی و لفاظی
 فتوی مد نظر هر مفتی بود، تحقیق و بررسی و
 رسیدن به عمق مسائل فقهی بدترین جرم فقهی
 تصور می شد. عموم مردم که بجای خواص نیز از
 معانی و مفاهیم قرآن پاک، و احکام و فرامین
 حدیث، اسرار و مصالح فقهی کاملاً ناآگاه بودند"

(مقالات سلیمانی ص ۴۴)

باب سوم

نیاکان حضرت شاه صاحب و پدر بزرگوارش

اجداد شاه صاحب:

اولین دور اجداد حضرت شاه صاحب (که از زمان شیخ و مفتی شمس‌الدین در شهر رهتک سکونت داشتند) دوران علم و فرهنگ و رشد تصنیفاتی هند است، زمانیکه هنوز تصنیف تذکره و تراجم (زندگی‌نامه‌ها) بطور عموم رواج نیافته بود، معمولاً زندگی‌نامه‌های مشایخ طریقت معروف بصورت انفرادی موجود بود، در این میان زندگی‌نامه محبوب الهی سلطان‌المشایخ خواجه نظام‌الدین اولیاء بنام "سیرالاولیاء" گردآوری شده "امیرخورد" امتیاز خاصی دارد، یا معمولاً زندگی‌نامه مشترک چند نفر از صلحاء و مشایخ به چشم می‌خورد، که در میان همه آنها دو کتاب اهمیت خاصی دارند و قابل ذکراند، یکی "گلزار ابرار" تألیف شاه محمد بن حسن غوثی مندوی (که در آن بیشتر زندگی‌نامه شیوخ و صالحین شهرهای ماندوه و مالوده

ذکر شده است) دیگری: "اخبارالاخیار" حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح، زندگی نامه اهل کمال و شخصیت های نامدار خیلی کمبود داشت که در تذکره شخصیت های ممتاز متعدد خانواده های مختلف و مناطق مختلف (بانی سلسله یا تحریکی باشند یا حلقه مهم زنجیر آن باشند) معرفی شده باشد.

در این گونه تذکرها نیز معمولاً ذکر شخصیت های معروف شهرهای تاریخی هند و پایتخت مرکزی یا ایالتی آن انجام گرفته و معرفی شده است، که مصنف براحتی و آسانی به اسباب و عوامل آگاهی از احوال و کمالات شان دسترسی داشت.

خانواده حضرت شاه صاحب از زمان شیخ شمس الدین مفتی تا بدوران پدربزرگ محترم شیخ وجیه الدین در "رهتک" میزیسته اند، که آن به این مرکزیت و اهمیت نبود، بهمین جهت در آن تذکرها عموماً ذکر از احوال و واقعات شان نیست.

این باب کتاب دارای کمبود و محتاج توضیح باقی می ماند، اگر خود شاه صاحب کتابچه "امداد فی مآثرالاجداد" را در معرفی اجداد و نیاکان خود نمی نوشت نویسنده ای دیگر که می خواست زندگی نامه شاه صاحب و تاریخ خانواده شان را بنویسد با کمبود مواد برخورد میکرد و به مشکل میتوانست از عهده این کار برآید.^۱ در آن نیز معرفی اجداد دور خیلی

۱. این کتابچه به قطع متوسط مشتمل بر ده صفحه است ضمن مجموعه پنج رساله ای است که اولین آن بنام "انسان العین" است..... چاپ مطبع احمدی دهلوی،

اجمالی و مختصر و ذکر جد بزرگوار شیخ وجیه‌الدین (که زمانش نزدیک و واسطه‌هایش کمتر بود) نسبتاً مفصل درج گردیده است، بر مبنای همین اشارات مصنف حیات ولی جناب مولوی حافظ محمد رحیم‌بخش مرحوم دهلوی با انشاء پروری خویش با شرح و بسط بیشتر در مجموعه ۱۱۳ صفحه کتاب نوشته است، ایشان در این تذکره اساسی (که مستندترین و معتمدترین مأخذ است) مطالبی که از تواریخ و کتب معاصر دیگر اضافه کرده‌اند، صفحات آن که هیچ حتی از کتاب یا نویسنده اسم نبرده‌اند بنابراین ما فقط بر "مآثرالاجداد" اکتفاء می‌کنیم.

شجره نسب

شاه صاحب نسب فاروقی دارد در آغاز این کتابچه سلسله نسبش را تا سیدنا عمر رضی‌الله عنه ذکر کرده است، شمس‌الدین مفتی اولین فرد این خانواده است که به "رہتک" آمده سکونت گزید، ایشان برادری داشتند بنام سالار حسام‌الدین در نسل او عارف بزرگی بنام شاه ارزانی بدایونی. از نسب‌نامه‌های خانوادگی شان نیز این امر تأیید میشود، ما اینجا این نسب‌نامه را عیناً نقل می‌کنیم:

"شاه ولی الله بن الشيخ عبدالرحيم بن شهيد
 وجيه الدين بن معظم بن منصور بن احمد بن محمود
 بن قوام الدين معروف به قاضى قاذن بن قاضى قاسم
 بن قاضى كبير عرف قاضى بده بن عبدالملك بن
 قطب الدين بن كمال الدين بن شمس الدين مفتى بن
 شير ملك بن محمد عظاملك بن ابوالفتح ملك بن
 عمر حاكم ملك بن عادل ملك بن فاروق بن
 جرجيس بن احمد بن محمد شهریار بن عثمان بن
 ماهان بن همايون بن قريش بن سليمان بن عفان بن
 عبدالله بن محمد بن عبدالله بن عمر بن الخطاب
 رض^۱

در این نسب نامه همراه با نام های متعددی پسوند ملك همراه
 است حضرت شاه صاحب می نویسند:

"این کلمه در آن دوران لقبی احترامی و تعظیمی
 بوده است همچنان که در زمان ما کلمه خان لقب
 احترامی است."

۱- الامداد فی مآثر الاجداد نسخه ای که شامل مجموعه رسائل حضرت مولانا شاه
 ولی الله محدث دهلوی رح چاپ مطبع احمدی دهلی میباشد، و نسخه ای در
 انقاس العارفين چاپ مطبع مجتبیائی (۱۳۳۵ ه. ق) ص ۱۵۸ تا ۱۶۸ شامل است،
 نسب نامه ای که در آن درج است دارای نقایص و اغلاط است که احتمالاً اشتباه
 چاپی در اثر عدم دقت در غلط گیری و تصحیح پیش آمده، نسخه اول الذکر یگانه
 نسخه ای است قابل اعتماد که ما نسب نامه را از همان نقل کرده ایم.

ورود به هند

طبق روایات حضرت شاه صاحب اولین شخصیتی که از این خانواده به رهنك سکنی گزیدند (و احتمالاً اولین کسی به سرزمین هند قدم گذاشتند) شیخ شمس‌الدین مفتی بودند. از تعداد طبقات این نسب نامه و از محاسبه تقریبی سنین طبیعی این افراد چنین احتمال می‌رود که شیخ شمس‌الدین مفتی اواخر قرن هفتم یا اوائل قرن هشتم به هند وارد شده‌اند. زمانی که قسمت شرقی جهان اسلام از یورش تاتاریان زیر و رو شده، آبروی خانواده‌ها نابود، اندوخته‌های علمی‌شان غارت و شهرهای نامدار ایران و ترکستان داشتند تاراج و بی‌رونق می‌شدند، از تاریخ فیروزشاهی و دیگر تواریخ چنین برمی‌آید که در همین دوره خانواده‌های اهل علم و کمال و افراد شریف و نجیب بکثرت از عراق، ایران و ترکستان به سوی هند هجرت کردند. که اینجا مسلمانان ترک‌نژاد حکومت می‌کردند.

و آنها مهاجمین تاتاری را با جواب دندان‌شکن از مرزهای هند عقب‌گردانده نه تنها این کشور را از غارت‌گری‌شان محفوظ نگاه داشتند بلکه در اثر دین‌پروری و عرفان‌پسندی خویش آن را يك دارالعلوم و جامعه پهنآوری قرار دادند، که در قسمت‌های مختلف آن حلقه‌های درس برپا و مراکز تزکیه نفس

و یاد الهی برقرار و برای افراد اهل قلم و اهل تحقیق مواقع کار با سکون و اطمینان کامل فراهم شده بود.
(برای تفصیل بیشتر مراجعه "تاریخ دعوت و عزیمت" ج سوم ص ۱۹-۲۱)

سکونت در رَهْتَك

چنین برمی آید و از بیان حضرت شاه صاحب نیز تائید میشود که رَهْتَك در آن زمان شهر مهمی برای سلطنت نوبنیاد اسلامی بود، و برای افواج اسلامی، مجاهدین، و اعیان اسلام و مشایخ و علماء تازه واردیکه از مغرب به سوی دهلی می آمدند نرسیده به دهلی اولین منزل گاه و پایگاه بود، شاه صاحب میفرمایند:

اولین بزرگواری که از نسل قریش به این شهر وارد شده اند و به میمنت قدوم شان شعارهای اسلامی غالب و علامت های کفر و جاهلیت از بین رفته بودند و او شیخ شمس الدین مفتی بوده. شاه صاحب تعدادی از کرامت های (امور خارق العاده) ایشان را نیز ذکر کرده است، که از نظر عظمت و ولایت شان پیش الله پاک و به اعتبار اوضاع آن زمان قابل تعجب نیست. معمولاً

مسلمان اهل علم و فضلی که در این شهر سکنی می‌گزید مسئولیت‌های قضاء و احتساب (بازخواست مجرمین) و نظم و انتظام شهر به او محول می‌شد. اما در آن زمان با نام قاضی یا محتسب نامگذاری و معروف نمی‌شدند.

از شیخ شمس الدین مفتی تا شیخ وجیه الدین

پس از وفات شیخ شمس الدین مفتی در نسل ایشان از همه بزرگ‌منش‌ترین فرد، کمال الدین مفتی، سپس صاحبزاده‌شان قطب الدین، و پس از او فرزندش عبدالملک بر این مسئولیت‌ها منصوب و از عهده این کار بخوبی برآمدند، پس از این بزرگواران در این مناطق با تشریفات رسمی قضاة تعیین می‌شدند، صاحبزاده شیخ عبدالملک جناب قاضی بده آبروی این منصب خانوادگی را با کمال وقار حفظ کرد، نسل ایشان توسط دو تا پسرشان ادامه پیدا کرد که آنها با صدیقان "زُهتک" و سادات "سونی‌پت" وصلت کردند.

شیخ محمود که جد پنجم حضرت شاه ولی الله رح می‌باشد و پس از ترک مقام قضا مسئولیت‌های حکومت را به عهده گرفته بود از سادات "سونی‌پت" وصلت و ازدواج کرد. که برایش پسر بنام شیخ احمد متولد شد.

شیخ احمد در سنین کودکی خویش "زُهتک" را وداع گفته در "سونیت" پیش شیخ عبدالغنی بن شیخ عبدالحکیم سکونت گزید، شیخ عبدالغنی او را با دخترش عقد بست و تا مدتی زیر نظر خویش گرفته تربیت و تزکیه کرد، بعدها او به "زُهتک" برگشت و بیرون از قلعه ساختمانی ساخت و کلیه وابستگان خویش را همان جا جمع کرد، صاحبزاده ایشان شیخ منصور جامع فضائل و دارای وجاهت، شجاعت و حکومت بود، اولین ازدواج او با دختر شیخ عبدالله بن شیخ عبدالغنی انجام گرفت.

صاحبزاده ایشان جناب شیخ معظم اسم بامسمیٰ و با تمام معنی شخصیتی با اُبّهت، عظمت و دارای جوهر عظیم از شجاعت بودند.

واقعات عجیبی از دست ایشان بظهور پیوست، حضرت شاه صاحب رح از پدر محترم خویش حضرت شاه عبدالرحیم رح نقل قول میکنند که شیخ منصور را با یکی از راجاها برخوردی پیش آمد که در آن جنگ فرماندهی میمنه (دسته دست راستی) لشکر به شیخ معظم محول بود، در این ایام سن شان دوازده سال بود درگیری شدیدی رخ داد، از هر دو طرف نفرات زیادی کشته شد، در این میان شخصی به شیخ معظم اطلاع داد که پدر شما شیخ منصور به مقام شهادت نائل آمده‌اند، و لشکر اسلامی شکست خورد. بمحض شنیدن این خبر غیرت ایمانی شان بجوش آمد و عرق فاروقی شان تحریک شد، قهرمانانه به وسط صفوف دشمن حمله کرد و صفوف را در هم شکست و

خویشتن را به فیل راجا رسانید، یکی از سرداران لشکر دشمن جلویش را گرفت، ایشان او را با يك ضربه شمشیر دو نصف کرد و انداخت، همراهان او شیخ معظم را پائین آوردند و مردم از هر طرف بر او هجوم آوردند اما راجای شان همه را با توبیخ متفرق کرد و گفت: چنین نوجوانی در این سن و سال چنان شهادت و جرأت نشان بدهد این خودش از عجایب روزگار است (این يك نابغه است نباید تحقیر بشود)

راجا جلو رفت و هر دو دست او را بوسه داد و بی نهایت اکرام و احترام بجا آورد، و پرسید این همه خشم و غضب چرا؟ گفت: شنیده‌ام پدرم شهید شده است بنابراین تصمیم گرفتم که حمله‌ای بکنم که منجر به نابودی سردار کل لشکر دشمن گردد و تا او را از بین نبرم راحت ننشینم، و عزم راسخ و قاطع گرفته بودم که یا به مرگ خودم برسم یا بقتل رئیس دشمن، راجا گفت: آنکس که این خبر را به شما رسانیده است دروغ گفته است، پدر شما زنده است، آن هم پرچم‌های شان است که برافراشته شده‌اند و دارید می‌بینید، آنگاه راجا قاصدی را پیش شیخ منصور فرستاد و گفت ما بخاطر این پسر صلح کردیم و آنچه را که (از طرف او) پیشنهاد شده است پذیرفتیم و سپس برگشت.

حضرت شاه صاحب رح توسط پدرش از یکی از زمینداران مُسن منطقه شکوه پور (که جزء بخشداری شیخ معظم بود) روایت میکند که یکبار سی نفر از رهنان و اشرار بر این روستا حمله آور

شدند و دام‌های این روستا را یکجا بغارت بردند، در آن لحظه شیخ معظم تنها آنجا بود، از بستگان و پسران افرادی که اموالشان بغارت رفته بود کسی حاضر نبود، و سفره هم پهن شده بود غذا روی آن چیده شده بود، ایشان کوچکترین دست‌پاچگی و اضطرابی از خود نشان ندادند، با اطمینان کامل طبق معمول غذای خودش را خوردند، دستها را شستند و گفتند اسلحه و اسب مرا بیاورید، زمانی که مسلح شده با اسب حرکت کرد تعدادی از زمینداران محل همراه شدند، شیخ معظم همه را برگرداند و گفت من بقدری سریع خواهم رفت که شما به گرد اسب من هم نخواهید رسید، البته فقط راوی این داستان را که خودش مثل يك اسب سریعی میدوید با خود همراه برد تا اطلاع و خبری از واقعه بیاورد، سپس با سرعت حرکت کرد و رهنان را که چندین منزل راه رفته بودند برسانید و آنها را تحریک کرد و برای مقابله خواست، و سپس بر آنها بقدری تیراندازی کرد که مرعوب شدند و داد کشیدند: که غلط کردیم حاضریم توبه کنیم و تعهد بدهیم، ایشان فرمودند شما زمانی عفو خواهید شد که همگی اسلحه‌شان را به زمین بگذارید و دستان همدیگر را ببندید، آنها همین کار را کردند، شیخ همه آنها را در همین حال دست‌بسته همراه با دام‌های غارت شده دوباره به همان روستا آوردند، و طبق مراسم مذهبی شان آنها را قسم دادند که دوباره به این روستا حمله نکنند آنها همین کار را کردند.

برای شیخ معظم از همسری که دختر سید نورالجبار سونی پتی

بود سه پسر بنام‌های شیخ جمال، شیخ فیروز، شیخ وجیه‌الدین متولد شد، که شیخ وجیه‌الدین پدر بزرگ حقیقی حضرت شاه صاحب رح هستند.

پدر بزرگ حضرت شاه صاحب رح شهید وجیه‌الدین رح

حضرت شاه صاحب رح احوال جد حقیقی خویش جناب شیخ وجیه‌الدین شهید را قدری مفصل‌تر نوشته است، او میفرماید:

در ایشان هر دو صفت تقوی و شجاعت یکجا موجود بود پدر محترم (شاه عبدالرحیم صاحب) میفرمودند که پدرم (شیخ وجیه‌الدین) در شبانه‌روز خواندن دو جزء از قرآن را معمول داشت، که در سفر و حضر، کسالت و سلامت بصورت یکسان تلاوت میفرمود و هیچوقت آنرا ترک نمی‌داد، در سن پیری زمانی که بینائی‌شان ضعیف شد قرآنی با خط درشت پیش خود داشتند که از روی آن تلاوت میفرمودند، در سفر هم همیشه آنرا همراه داشتند، پدر میفرمود: ایشان اسب‌شان را خیلی مواظب بودند که به مزرعه و کشت‌زار کسی نرود ولو اینکه کل همراهان لشکر اسب‌هایشان را در

مزارع به چرا رها میکردند، بسا اوقات بهمین علت از راه عمومی منحرف با زحمات زیادی از راه دورتری و تنها از همراهان راه میرفتند، اضافه میکرد که اگر در حین یک حمله کمبود غذا و خواروبار و غیره پیش می‌آمد، دیگر همراهان به روستائی حمله کرده مقداری خوراک و علوفه جهت دام‌هایشان (بعنوان غنایم) بزور میگرفتند، و از آن استفاده میکردند اما ایشان از این نوع غذا خودداری میکردند، پس از گرسنگی چند نوبت قوای بدنش از کار می‌افتاد تا اینکه الله از غیب راه چاره‌ای برایش فراهم میکرد یکبار در حال تفکر چوبدستی‌اش را بزمین زد ناگهان از آنجا مقداری نخود بیرون آمد آنها را برداشت و شست و پخت و تناول فرمود، پدر میفرمود: معمول پدر من و رفتارشان با حقیرترین افراد از قبیل شاگردان کارگاهها، هیزم‌فروشان، و کسانی که علوفه و نان خشک میفروختند بطوری خوب بود که کمتر کسی از تقوی پیشگان چنین برخورد نمیکرد و همچنان فرمود یکبار در سفری ایشان برخی از آثار ولایت را مشاهده فرمودند فوری بیعت شده به او را و اعمال صوفیاء اشتغال ورزیدند، کم‌گفتن (و کم‌خوردن) و کم‌اختلاط کردن با مردم را (که

معمولاً شیوه صوفیاء باصفا است) خاصیت خویش
قرار دادند و چنان به این امور پایبند شدند که کمتر
کسی از صوفیاء چنین دیده می‌شد.

شاه صاحب رح میفرماید پدر محترم از شجاعت و دلاوری
ایشان بی‌نهایت تعریف میکرد، آنگاه شاه صاحب رح بنقل از
پدر محترم واقعات متعددی از شجاعت و شهامت ایشان ردیف
کرده است، می‌نویسد:

گاه می‌شد که ایشان بتنهائی با گروهی کامل مقابله
می‌کردند، ایشان در لشکر شاهی تا مالوه تشریف
می‌بردند با قهرمانان و شهسواران نامداری مقابله
میکردند، بسا اوقات سربازان و افسران خودی که
در معرض ضربه دشمن می‌بودند در عین گرداب
هلاکت نجات میدادند، یکبار سه نفر پهلوان
جنگجو را برای جنگ تزیین شعار هل من مبارز را
سر می‌دادند هر سه تا را یکجا به زمین زدند، در
صورتی که اینها کسانی بودند که احدی پشت‌شان
را به زمین نزده بود، خلاصه اینکه در فتون نظامی
بی‌مثل و مانند بودند، (برای تفصیل ملاحظه شود
مآثر الاجداد ص ۶، ۷)، در جنگ عالمگیر با برادرش،
او حامی پادشاه عالمگیر بود، زمانی که شاه شجاع

از بنگاله شورش کرد ایشان در ارتش عالمگیر بودند، و نقش مهمی ایفاء کردند، و استقامت و وفاداری کامل با ولی نعمت را ابراز نمودند،^۱ در اثر مردانگی ایشان بود که عالمگیر فاتح شد، پس از فتح، پادشاه خواست که منصب ایشان را ارتقاء بدهد اما ایشان بعلت استغناء طبع نپذیرفتند، بسا اوقات برای ادای حقوق دوستی به احباب، جان خود را در معرض خطر قرار میدادند، (حواله بالا ص ۸ و ۹) شاه عبدالرحیم صاحب بسیاری از وقایع قوت قلب، همت بلند، انجام مهمات، و بخطر انداختن جان ایشان را بیان کرده اند، در این حال واقعات زیادی در مورد ایشان، همدردی، تألیف قلوب، و سرپرستی مساکین ایشان را تعریف کرده اند.

شیخ وجیه الدین با دختر نیک اختر شیخ رفیع الدین محمد ازدواج کردند، شیخ رفیع الدین فرزند قطب العالم و او فرزند شیخ عبدالعزیز شکر بار بود.^۲ ایشان سه پسر داشتند، شیخ

۱- حواله بالا ص ۸

۲- شیخ عبدالعزیز عباسی، جونپوری ثم دهلوی (۸۹۸ ه - ۹۷۵ ه) از مشایخ بزرگ چشتیه بشمار می آیند، از شیخ قاضی خان ظفر آبادی و شیخ تاج محمد جونپوری در طریقه چشتیت سند خلافت گرفته بودند، در تواضع و فروتنی الگو بودند، متصف به اخلاق عالیّه بودند، و به وحدۃ الوجود تمایل داشتند در نامه ها قبل از نام خویش "درّه ناچیز" می نوشتند، (از این کلمه احساس قلبی و گرایش طبعی شان

ابوالرضا محمد، شیخ عبدالرحیم و شیخ عبدالحکیم. شاه
عبدالرحیم صاحب میفرمایند

که پدرم (شیخ وجیه‌الدین) شبی در نماز تهجد مشغول
بودند، در یک سجده بقدری سجده را طول
دادند که من فکر کردم که جانش تسلیم حق شده
است! زمانیکه سر بلند کردند (پس از اتمام نماز) سوال
کردم این همه تأخیر و طول سجده به چه علت بوده
است؟ فرمود: برایم حالت غیوبت پیش آمده بود
و در آن به مقام، ثواب و اجر شهید پی بردم، از
حق تعالی مقام شهادت را مسئلت نمودم و در این
تقاضا بقدری الحاح و زاری کردم که برای من
اجابت آن مکتشف گردید، و اشاره الهام شد که
محل آن در اطراف دکن خواهد بود، پدر میفرمایند
که در این ایام گرچه خدمت در ارتش را ترک کرده
بودند و طبع‌شان از این کار متنفر شده بود، اما از نو
اسباب این شغل فراهم شد، اسبی خرید و بسوی
دکن حرکت کرد، و تصور داشتند که آرزو در محلی

محرز میشود) جالب این است که همین جمله به حساب ابجد دال بر تاریخ وفات
ایشان است، در حین تلاوت روی جمله "فسبحن الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه
ترجعون" (یس - ۸۳) روح پرفتوح‌شان به ملاء اعلی پرواز کرد، رساله "النبذة
الابریزیه فی اللطیفه العزیزیه" تألیف حضرت شاه ولی‌الله رح در همین مجموعه
رسائل شامل است. (خلاصه از نزهة الخواطر ج ۴)

بنام سیوارا برخواهد آمد که در آن ایام خارج از
مرکز کشور اسلامی بود و حاکم آن محل برخورد
توهین آمیزی با قاضی مسلمین انجام داده بود، اما
زمانیکه به "برهانپور" رسیدند بر ایشان منکشف
گردید که از محل شهادت رد شده اند و آن در
عقب مانده است، از همانجا برگشتند، بین راه با
تعدادی از تجّار باصلاح و تقوی برخورد کردند،
همسفر و همراه شدند، از دهستان "هندیا"
می خواستند به هندوستان برگردند روزی با یکی از
پیرمردان ضعیف برخورد کردند که افتان و خیزان،
راه میرفت، ایشان بر او ترحم کردند و دلش سوخت
از او سوال کردند او گفت میخواهم به دهلی بروم
فرمود روزانه سه پیسه (کوچکترین واحد پولی آن زمان در
هند) از حقوق من مال شما باشد، اما متأسفانه این
پیرمرد درواقع مخبر و جاسوس کفار بود زمانیکه
قافله به سرای نوبزیا رسید این مخبر به یاران
خویش اطلاع داد (که قافله در فلان سرا متوقف است) یک
باند بزرگی از رهنمان به آن سرا وارد شد در آن
لحظه شیخ وجیه الدین در تلاوت قرآن مشغول
بودند دو سه نفر از آن باند جلو آمده پرسید از بین
شما وجیه الدین کیست؟ فرمودند من هستم، گفتند
ما با شما کاری نداریم چون شما مالی هم ندارید و

همچنان متی بر یکی از دوستان ما دارید لذا ما این نمک شما را ناسپاسی نمی‌کنیم، اما بقیه تُّجار قافله را ول نمی‌کنیم و مال‌شان را میگیریم، ایشان چون آرزوی اصلی‌اش شهادت بود بر ترک و جدائی همراهان قافله راضی نشدند و برای مقابله مهاجمین سینه سپر شدند، بیست و دو زخم بر تن خورده بودند که در ضربه اخیر سر مبارکشان از تن جدا شد بگوشه‌ای افتاد اما تا دیر از زبان همین سر جدا شده صدای نازنین الله اکبر بگوش میرسید، و جسد سر بریده تا چندین قدم دنبال کفار میدوید^۱ که بالاخره دور به زمین افتاد و همان جا دفن شدند، حضرت شاه صاحب رح می‌خواستند جسدشان را به محل خود منتقل کنند اما الهام غیبی مانع از این شد.

جد مادری حضرت شاه صاحب شیخ محمد پهلّتی

جد مادری حضرت شاه صاحب رح شیخ محمد پهلّتی بودند^۲، وطن قبلی‌شان سدّ هور است (در این ایام در شهرستان باره‌بنکی

۱ چنین واقعات زیادی از شهداء متعددی در کتب تاریخ به چشم می‌خورد.

۲ در مورد احوال زندگی ایشان حضرت شاه صاحب رساله‌ای مستقل بنام "العطیة

قرار دارد) این فامیل بدوران سلطان سکندر لودهی به "پهلت" منتقل شد، پدرشان شیخ محمد عاقل بود، او از کودکی نابغه‌ای بزرگ و محبوب نظر صالحان و اهل دل آن زمان بود، جناب شیخ جلال خلیفه حضرت سید آدم بنوری رح در حین تولد او مژده داده بودند که او به مقامات عالی‌ای خواهد رسید، تحصیلات اولیه را از عموی محترم حضرت شاه صاحب رح جناب ابوالرضا محمد بن شیخ وجیه‌الدین درس گرفتند، سپس در خدمت شاه عبدالرحیم صاحب رح ماندند و با ایشان مناسبت و مؤانست خاصی پیدا کردند، پس از فراغت مجدداً به پهلت برگشتند. در جود و سخا، فروتنی و فنا پایه‌ای بلند داشتند، صاحب ارشاد و بزرگی با تأثیر بودند، شاه صاحب رح واقعات متعددی از ایشان در مورد اطاعت، انقیاد، تسلیم و رضا در مقابل استاد و مربی‌اش شاه عبدالرحیم صاحب تعریف کرده‌اند.^۱ از شاه صاحب نیز سند خلافت یافتند، پسرشان شیخ عبیدالله بود که دائی و پدرزن حضرت شاه صاحب رح بودند و پدر نامدار^۲ حضرت شیخ محمد عاشق پهلتی (خلیفه اعظم حضرت شاه صاحب) بودند، حضرت شاه صاحب رح واقعات متعددی از قوت تأثیر و افاده و افاضه حضرت شیخ محمد پهلتی

الصمدية فی الانفاس المحمدية "ضمن مجموعه رسائل دارند.

۱ حواله بالا ص ۲۰

۲ برای تفصیل احوال حضرت شیخ محمد پهلتی ملاحظه شود "نزهة الخواطر"

نوشته‌اند^۱، وفات شیخ محمد بتاريخ ۸ جمادی الاخری ۱۱۲۵
 ه. ق. وقوع پیوست^۲

عموی محترم شاه صاحب شیخ ابوالرضا محمد

حضرت شیخ ابوالرضا محمد فرزند ارشد حضرت شیخ
 وجیه‌الدین و عموی بزرگتر حضرت شاه صاحب هستند، شاه
 صاحب در انفس العارفین پس از معرفی پدر بزرگوار
 زندگی‌نامه‌ای مستقل و مفصل برای‌شان نوشته‌اند، و ایشان را با
 القابی از قبیل امام‌الطریقه و الحقیقه یاد فرموده‌اند از نظر شاه
 صاحب هرچند که ایشان از استادان دورانش درس گرفته‌اند اما
 بیشتر علوم و معلومات‌شان وهبی (اله‌ای) بودند، بنابر اجازه و
 ایما پدر محترمش بدربار یکی از امراء وقت اوائل رفت و آمد
 داشتند، که ناگاه جاذبه توفیق الهی ایشان را از این کار مانع شد،
 و تجرید کامل، توکل کلی و عمل بالسنة را ملاک و معیار
 خویش قرار دادند، و بر مصداق آیت "ان کتن تردن الحیوة
 الدنیا و زینتها" (الاحزاب - ۲۸) به زوجة محترمه اختیار دادند که
 اگر توان تحمل فقر و افلاس اختیاری شوهر را ندارند بروند
 پیش پدر و مادر که اتفاقاً زوجة نیز طبق سنت ازواج مطهرات

حضرت پیامبر (ص) تحمل رفاقت با فقر را بر مفارقت با ثروت ترجیح دادند، بنابراین در خیلی اوقات دو الی سه روز متوالی در حال گرسنگی بسر میبردند، با سیدنا عبدالقادر گیلانی رح نسبت خاصی داشتند و با سیدنا حضرت علی مرتضی (رض) محبت خاص و مناسبتی مهمی اختصاصی داشتند. (انفاس العارفين ص ۸۶-۸۸) عالمگیر پادشاه چندین بار برای ملاقات و زیارت اجازه خواستند اما پذیرفته نشد، به امراء و اهل ثروت بطور کلی ملتفت نبودند، البته با کفّاشان، آسیابانان و افرادی از این قبیل توجه و علاقه خاصی داشتند و هدایای حقیرشان حتی بمبلغ چهار الی پنج پیسه را از دست این گروه با محبت خاصی قبول میکردند،

شاه صاحب رح در معرفی ایشان، ایشان را با القاب قوی العلم، فصیح السان، عظیم الورع، وسیع المعرفة ذکر کرده است، ایشان در صورت زیبا، در قامت بلند، رنگش بور (سفید مایل به سرخی)، محاسن کم و کوتاه، کلام شیرین و لهجه نرم داشتند، پس از نماز جمعه و عظ میگفتند، معمولاً اول الفاظ سه حدیث را از بر تلاوت میکردند سپس در فارسی و بعد از آن در هندی (شسته) آنرا ترجمه میکردند. و مطالب و مفاهیمش را کاملاً توضیح میدادند، اما با کمال میانه روی و اختصار، در اوائل از هر فنی (رشته از دروس) يك کتاب درس میدادند، و مردم جهت علاقه ای که با بیاناتشان داشتند خیلی زیاد جمع میشدند، اما در اواخر فقط دو کتاب را تدریس میکردند یکی

بیضاوی دیگری مشکوة، معتقد به مسئله وحدت الوجود، و در این مورد دارای تحقیق بودند، در ملفوظات (صحبت‌های مجلس عمومی) صوفیاء را مشروحاً معرفی می‌کردند، مستجاب‌الدعوات بودند، شاه صاحب رح در مورد مقام محبوبیت‌شان (پیش‌الله تعالی) و درجهٔ اجتناء ایشان واقعات متعددی نوشته است، (حواله قبل ص ۸۹ - ۹۰) در انجام سنتهای پیامبر (ص) شدیداً پایبند بودند، بعضی از مواقع اشعار عارفانهٔ هندی می‌خواندند، شاه صاحب رح در مورد کشف و کرامات ایشان داستان‌های متعددی ذکر کرده‌اند (حواله قبل ص ۹۰ - ۹۴) ملفوظات ایشان را شاه صاحب رح مفصلاً ذکر کرده است، که درک و استفاده از آن برای هرکس سنگین است، بهمین جهت ما از ذکر آن صرف‌نظر میکنیم، (انفاس‌العارفین ص ۹۴ - ۱۱۹) عمری بین پنجاه و شصت سال داشتند، که بتاریخ ۱۷ محرم‌الحرام ۱۱۰۱ ه.ق بعد از نماز عصر به سرای آخرت سفر کردند، از کلمهٔ "آفتاب" تاریخ وفات ایشان استخراج میشود (حواله قبل ص ۱۵۵)

پدر بزرگوار حضرت شاه عبدالرحیم رحمه الله علیه

خود حضرت شاه ولی‌الله صاحب رح در مورد احوال، کمالات و کرامات حضرت شاه عبدالرحیم صاحب رح یک کتاب مفصلی نوشته است، که نام عربی آن "بوارق‌الولایه" و نام

معروف آن "انفاس العارفين" است.^۱ در طول تاریخ اسلام نظیر اینکه حالات زندگی ای يك پدر با کمال را پسر با کمالش به روش مؤرخان بامسئولیت بصورت کتاب مستقلى بنویسد خیلی کم به چشم می خورد، در این مورد کتاب "طبقات الشافعية الكبرى" تصنیف علامه تاج الدین سبکی که شهرت جهانی دارد و ایشان در آن تذکره مفصل پدر نامدارش علامه شیخ تقی الدین السبکی را نوشته است و همچنان فخرالمآخرین ابوالحسنات مولانا عبدالحی صاحب فرنگی در مورد زندگی نامه پدر بزرگوارش جناب مولانا عبدالحلیم لکهنوی کتابچه مستقلی را که بنام "حسرة العالم بوفات مرجع العالم" نوشته است میتوان بعنوان نمونه والگو نام برد.

در این کتاب بیشتر حالات و واقعاتی گلچین خواهد شد که معرف شخصیت ایشان است، و از آن میتوان به مقام علمی، دینی و معنوی ایشان پی برد، و در ساختن و رشد افکار، تمایلات، ذوق علمی در زندگی حضرت شاه صاحب رح بحیثیت عامل اصلی و اساسی بوده اند، ذکری از کشف و کرامات، تجربیات و ترقی معنوی و روحانی، (که آن زمان هم دوران این امور بوده و صاحب کتاب نیز با آن مناسبت خاصی داشته است) نخواهید دید، زیرا علاوه بر علل دیگر درک آن برای مردم این زمان نیز مشکل میباشد، لذا در این مورد به اصل کتاب مراجعه کردن مناسبتر خواهد بود، البته بصورت اجمال

نوشتن این امر ضروری خواهد بود که احوال و کیفیات حضرت شاه صاحب دال بر يك استعداد معنوی بحد اعلی و کمالات فطری و باطنی میباشند، و وجود مسعود ایشان یاد اولیاء قدیم را تازه میکند، که استعدادهای شان بی نهایت قوی، زمان شان مساعد و محیط اجتماعی شان نه تنها سازگار بلکه محرّک و مشوّق بوده است، و طبق آیت "کل يوم هو فی شأن" (رحمن- ۲۹) در این مورد وجودشان مظهر قدرت، تربیت و تجلیات الهی بوده است، و تفسیر آیت "کلا نمدّ هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک و ما کان عطاء ربک محظورا" (الاسراء- ۲۰)

ترجمه: هر یکی را از اینها و آنها از بخشش پروردگارت بعنوان کمک میدهیم و بخشش پروردگارت موقوف شدنی نیست

جد مادری شاه عبدالرحیم صاحب رح شیخ رفیع الدین (که شخصیتی بلند پایه ربانی بوده اند) در ایام اخیر حیات خویش دارائی و اثاثیه خویشان را بین وارثانش تقسیم کردند، هریکی را از فرزندان خویش چیزی مناسب حال او میدادند، مادر محترمه شاه عبدالرحیم صاحب کوچکترین فرزند ایشان بود نوبت که به او رسید او را (کتابچه ای شتمل بر) فوائد طریقت و شجره سلسله مشایخ عنایت فرمودند، خانم شاه رفیع الدین عرض کردند این دختر را که هنوز عروس نشده است وسائل خانه و اسباب جهیزیه بایستی داده می شد نه این چند کتابچه

فرمودند: این کتابچه‌ها از بزرگان و نیاکانم به ارث به من رسیده‌اند و برای این دختر زمانی پسری متولد خواهد شد که استحقاق و صلاحیت وارث شدن این ارث معنوی را خواهد داشت اما وسائل خانه و اسباب جهیزیه، الله تبارک و تعالی امکانات آنرا فراهم خواهد فرمود، ما برای آن اندوهگین نیستیم،

شاه عبدالرحیم صاحب رخ میفرمایند

زمانیکه من متولد شدم و به سن هوش و درک
رسیدم مادر مادرم همه آن وسائل (معنوی) را به
من تحویل داد و من از آن نفع بردم.

(انفاس العارفين ص ۴)

سنه تولد شاه عبدالرحیم را صریحاً دسترسی پیدا نکردیم اما چون در این اتفاق نظر است ایشان که در سال ۱۱۳۱ ه.ق. وفات فرموده‌اند هفتاد و هفت ساله بوده‌اند بنابراین در نتیجه ایشان باید متولد سال ۱۰۵۴ ه.ق. باشند،

(حواله بالا ص ۸۵)

شاه عبدالرحیم صاحب رخ غیر از خود دو برادر دیگر داشت. شاه عبدالرحیم صاحب رخ میفرمایند

من در همان ایام کودکی عمامه بسر می‌بستم و سر
 بزانو (بصورت مراقبه عارفان) مینشستم. در وضو
 کلیه اعضاء آن را کامل می‌شستم و سنت‌های وضو
 را با اهمیت و دقت خاصی انجام میدادم، دائی من
 شیخ عبدالحی که یکی از صالحان بزرگ بود با
 دیدن این امور از من خوشحال می‌شد، و می‌فرمود:
 با دیدن این آقا به دل اطمینان می‌رسد که این
 نعمت عظیم که از اسلاف و نیاکان در خانواده ما
 موجود است در این نسل ادامه خواهد داشت اگر
 به نوه‌ها (ابن‌الابن) نرسید چه باک نواده‌ها حامل
 و محافظ این راه خواهند بود.

(حواله بالا ص ۴)

طبع شاه عبدالرحیم صاحب از اوائل کودکی گرایش به دین
 و تنفر از مال و منصب داشت، احدی از دراویش اگر به کسی
 وردی، دعائی راهنمائی میکرد که توسط آن به هدف دنیوی
 برسد به سوی اینگونه افراد اصلاً توجه نمی‌کرد، و میگفت من
 به اینگونه چیزها نیاز ندارم یکی از دراویش نقشبندی بنام
 خواجه هاشم از بخارا هجرت کرده در محله شاه صاحب
 سکونت گزیده بودند، پس از آشنائی با این طبع ایشان، ایشان را

روش استکتاب^۱ تعلیم و تلقین فرمودند.
شاه صاحب میفرمایند

این عمل بر من تسلط کامل پیدا کرد، و اثرش در دل
بقدری رسوخ پیدا کرد که یکبار زمانی که
می‌خواستم پاورقی ملا عبدالحکیم را رونویسی
بکنم (این پاورقی توضیحی است بر کتاب شرح
عقاید) بقدر یکجزء (تقریباً یک دفتر) همه‌اش
اسم ذات داشتم می‌نوشتم و اصلاً متوجه نشدم که
چی دارم می‌نویسم.

(حواله قبل ص ۵)

شاه صاحب پیوسته در خدمت صاحبزاده حضرت خواجه
باقی بالله بنام شیخ عبدالله معروف به خواجه خورد حاضر شده
کسب فیض میکردند، چون عارفی بزرگ و بس نامدار بودند، و
بنابر چند اشاره غیبی و مژده معنوی از او تقاضای بیعت کردند.
ایشان با کمال دلسوزی مشوره دادند که شما با یکی از خلفاء
(جانشینان) سید آدم بنوری (رح) که در صفات پیروی از شریعت،
ترک دنیا و تزکیه نفس راسخ‌القدم باشد بیعت کنید، من عرض

۱- استکتاب روش مخصوصی است در عرفان به این شرح که مشایخ و مرشدها به
مریدان خویش دستور میدهند تا اسم‌الله را در دفتری بکثرت بنویسند تا در اثر آن
در دل او نقش ببندد، این روشی است برای تزکیه و معالجه قلوب مریدان.

کردم که در جوار ما از خلفاء ایشان حافظ سید عبدالله^۱ تشریف دارند فرمودند او را غنیمت بدانید، فوری در خدمت رسیده با ایشان بیعت نمائید، اگر چه بر او احوال اخفاء و خمول (= گمنامی و خود را از دید مردم پنهان کردن) غالب بود، با اولین بار بیعت موافقت کردند، من در خدمت هر دو بزرگوار خواجه خورد و سید عبدالله حاضر میشدم، و از صحبت و مجالس شان کسب فیض میکردم، حافظ سید عبدالله بنابر اشاراتی از جانب الله به شاه عبدالرحیم صاحب توجه خاصی مبذول می فرمودند.

یکبار فرمود،

شما (شاه عبدالرحیم) بچه بودید و با بچه ها بازی میکردید، طبیعت من (میلان دلم) به سوی شما جذب شد، من دعا کردم بار الها این کودک را از اولیاء خودت بگردان و توسط من او را به کمال برسان، و الحمد لله ثمره آن دعا آشکار گردید.

(حواله بالا ص ۱۱)

۱- برای اطلاع مفصل از حالات زندگی حافظ سید عبدالله ملاحظه بفرمائید "انفاس العارفین" از ص ۶ تا ۱۵.

تحصیلات

شاه عبدالرحیم صاحب از کتب ابتدائی تا شرح عقاید و حاشیه خیالی را از برادر بزرگترش ابوالرضا محمد درس گرفته است، بقیه کتب را از میرزا زاهد هروی (معروف به میرزاهد) درس گرفته است، میفرمود

من "شرح مواقف" و کلیه کتب اصول را پیش میرزاهد خوانده‌ام و ایشان به من توجه خصوصی ای داشتند، حتی اگر گاهی می‌گفتم من امروز مطالعه نکرده‌ام میفرمودند یکی دو سطر اقلّاً درس بگیرید، تا غیبتی بشمار نیاید، و در بعضی موارد مشکل حاشیه خیالی به خواجه خورد نیز مراجعه کرده اطمینان یافتند، گاهی چنین نیز می‌شد که کتابی را از ابتدا تا چند صفحه درس می‌گرفت و سپس تا آخر خودش آنرا تدریس میکرد،

خواجه خورد جد مادری شاه عبدالرحیم صاحب، شاگرد شیخ رفیع‌الدین بودند، و از او استفاده علمی و استفاضه معنوی میکردند، بهمین جهت ایشان نیز با او برخوردی خصوصی و با وقار داشته او را شخصیت میدادند،

شاه عبدالرحیم صاحب پس از وفات حافظ سید عبدالله به یکی از خلفاء عالی مقام سلسله ابوالعلائیة احراریه بنام شیخ ابوالقاسم^۱ اکبرآبادی مراجعه کرد، و از امیر نورالعلاء نیز استفاده کرد، خلیفه ابوالقاسم شاه صاحب را خلیفه مجاز خویش نیز اعلام کردند، یکی از انگیزه های توجه خصوصی و شخصیت دادن خلیفه صاحب به شاه عبدالرحیم صاحب این بود که خلیفه صاحب به جد مادری شاه عبدالرحیم جناب شیخ عبدالعزیز شکریار نسبت^۲ خاصی داشتند،

شاه صاحب در "انفاس العارفين" واقعات متعددی را از توجه و ملاقاتهای خصوصی مشایخ، اولیاء و مجاذیب زمان خویش با شاه عبدالرحیم صاحب ذکر کرده است، و این زمان در واقع فصل بهاری از جذب و سلوک، خداطلبی، عشق الهی، تصوف و درویشی بود، و صاحبان این ذوق و عشق بکثرت یافت می شدند که از کمالات باطن و معنوی مزین و آراسته بودند، و

۱. شیخ ابوالقاسم خلیفه شیخ ولی محمد نارنولی بودند، و او خلیفه امیر ابوالعلاء حسینی اکبرآبادی بودند، چون همزمان ایشان بود و از صحبت ایشان کسب فیض کردند، اما اجازه (سند و مجوز) از شیخ ولی محمد نارنولی یافتند، و در سال ۱۰۸۹ هج. ق وفات یافتند، لازم به توضیح است که سلسله ابوالعلائی احراری، ترکیبی است از سلاسل چشتی و نقشبندی و سلسله معروف کالپی که شیخ آن سید محمد ترمذی بودند با همین سلسله ارتباط داشتند، (برای تفصیل مراجعه شود نزهة الخواطر ج ۵ ص ۲۲)

۲. منظور از نسبت، نسبت قرابت و قومی خویشی نیست بلکه نسبت معنوی و ارشاد و ارادت است. مترجم.

به شاه صاحب توجه خصوصی داشتند، و شاه صاحب صحبت و جلسات خوبی با آنها داشته است^۱، شاه صاحب واقعات متعددی از کشف ارواح و غیره حضرت شاه عبدالرحیم صاحب ذکر کرده است (انفاس العارفين ص ۳۵ - ۵۰) همچنان وقایعی از اشراقات و کرامات شان را ثبت کرده است. (حواله قبلی ص ۵۰ - ۶۰) و سپس ملفوظات (گفته‌های) شان را مفصلاً درج کرده است. (حواله قبلی ص ۶۶ - ۸۵) از ملفوظات شان دقت نظر، ذهانت فوق العاده، استعداد عالی علمی ایشان کاملاً آشکار و محرز است.

شاه صاحب میفرماید عمل پدر محترم در اکثر امور و موارد بر مذهب حنفی بود، اما در مسائلی معدود مستقیماً از حدیث استنباط میفرمود یا با تشخیص خویش مذهب و استنباط فقهی دیگری را ترجیح میداد، از جمله این امور متفرده ایشان یکی قرائت سورة فاتحه پشت سر امام جماعت در نماز و دیگری خواندن سورة فاتحه در نماز جنازه است،

از همان کوچکی جهت حضور مستمر در خدمت خواجه خورد و استفاده علمی و کسب فیض و متأثر و منفعل شدن از کمالات معنوی و وجهه ایشان، و همچنان بعلت تربیت روحی و ترکیه قلبی توسط خواجه ابوالقاسم اکبرآبادی (که در سلسله ابوالعلائی مجاز بودند و بدون واسطه حضرت مجدد الف ثانی

۱- ملاحظه شود "ذکر ملاقات حضرت ایشان با سائر اهل الله از مجاذیب و غیر

و حضرت خواجه باقی بالله به خواجه عبيدالله احرار و مشايخ بزرگ سلسلهٔ نقشبنديه وابسته بودند) و بخاطر اینکه ایشان از امير نورالعلاء بن امير ابو العلاء اکبر آبادی استفاده کرده بودند، برایشان (شاه عبدالرحيم صاحب) در مقابل نسبت خاص حضرت سيد آدم بنوری که در مسلک و حدة الشهور راسخ القدم بودند، نسبت حضرت خواجه باقی بالله بر ایشان غالب بود، که او تا مدتی سالک بر ذوق و مسلک توحید و جودی بودند، و این هم بمشکل توان گفت که بکلی از آن دست بردار و منقطع شده بودند،

البته این را هم نباید فراموش کرد که در اجداد مادری نزدیک ایشان شخص بزرگواری بنام حضرت شيخ عبدالعزيز شکر بار (م ۹۷۵هـ) نیز وجود داشتند که حال توحید و جودی بر او غالب بود، بنابراین عوامل ارثی و اسباب تربیتی حضرت شاه عبدالرحيم صاحب دارای بینش توحید و جودی و ارادت به شيخ اکبر، و عشق و علاقه‌ای که با تحقیقات ایشان داشتند نمی‌گذاشت که او از جاده شریعت و دائرة علم بیرون قدم بگذارند^۱

شاه صاحب می‌نویسد پدر محترم اسم شيخ محی الدین ابن عربی را با تعظیم و احترام کامل یاد میکردند، و می‌فرمودند:

دلم می‌خواهد "فصوص الحکم" را روی منبر توضیح

۱- این بینش شاه عبدالرحيم صاحب پس از منتقل شدن به حضرت شاه ولی الله صاحب بصورت بینشی تطبیقی بین وحدة الوجود و وحدة الشهود تبدیل گردید.

بدهم، و کلیه مسائل آنرا با احادیث و آیات مُدکّل کنم، و طوری آنرا تشریح بکنم که برای احدی شبهه‌ای باقی نماند، اما با این حال از تصریح نام وحدة الوجود گریز می‌کنم چون عموم مردم این زمان از درک آن قاصراند، خطر است که در چاله‌ای از الحاد و بی‌دینی بیفتند.

شاه عبدالرحیم صاحب عضو هیئتی از علماء بودند که داشتند فتاوی عالمگیری را تدوین میکردند.

هیئتی که مشتمل بر فقهاء طراز اول فقه حنفی، دانشمندان صاحب نظر و مدرسین با سابقه و مجرب بود. که رئیس و سرپرست این هیئت شیخ نظام الدین برهان پوری بودند، سلطان اورنگ زیب عالمگیر برای این کار مبلغ دویست هزار روپیه صرف کرد^۱

مصنف "الثقافة الاسلامیه فی الهند" پس از جستجو و تحقیق فراوان اسامی این هیئت را بدست آورده ذکر کرده است که جمعاً بیست و یک نفر بوده‌اند و یکی از آنها حضرت شاه عبدالرحیم صاحب بوده‌اند^۲

حضرت شاه ولی الله صاحب (رح) در "انفاس العارفين"

۱- به اعتبار این زمان از پنج ملیون کم نیست. مترجم

۲- "الثقافة الاسلامیه فی الهند" نوشته مولانا حکیم سید عبدالحی الحسنی رح. چاپ المجمع العلمی دمشق ص ۱۱۱

مینویسند: که عالمگیر ترتیب و تدوین این کتاب را با اهمیت خاصی دنبال میکردند.

ملا نظام (مسئول هیئت تدوین) روزانه يك صفحه پیش پادشاه قرائت میکرد، یکروز از قسمتی قرائت کرد که سهم ملا حامد بود. او مربوط به يك مسئله دو عبارت متفرق از دو کتاب را جمع کرده در عبارت اشکال و ابهام ایجاد کرده بود.

شاه عبدالرحیم صاحب (که دوست او بود) نگاهش که به این محل افتاد، پس از تحقیق متوجه به عیب کار شد که او دو عبارت مختلف المعنی از دو کتاب را یکجا جمع کرده ایشان در حاشیه آن بزبان عربی این عبارت را بطور یادداشت نوشت: "من لم يتفق في الدين قد خلط فيه، هذا غلط و صوابه کذا" (یعنی جهت عدم مهارت کاتب در فقه، از او خلط مبحث شده است و درست آن این است...)

ملا نظام الدین همراه با اصل متن عبارت حاشیه از شاه عبدالرحیم صاحب را هم قرائت کرد. او با سرعت قرائت کرد و رد شد اما پادشاه که با توجه کامل داشت گوش میکرد، جا خورد و گفت: این چه عبارتی است؟! ملا نظام بو حشت افتاد چون این محل را از قبل مطالعه نکرده بود، پس از توجه و اطمینان گفت حقیقتش این است که من این محل را از قبل مطالعه نکرده بودم. فردا با تفصیل مفهومش را توضیح خواهم داد.

به خانه برگشت، از ملا حامد شکوه کرد که من این قسمت را به عهده شما گذاشته بودم که بر شما اعتماد داشتم، در نتیجه در محضر پادشاه متحمل سبکی و خفت شدم، ملا حامد در آن لحظه چیزی نگفت اما بعدها از شاه صاحب گله کرد، شاه صاحب اصل کتابها را برایش باز کرد و نشان داد که او در نقل عبارت اشتباه و خلط مبحث کرده است، از این جهت بعضی از همکاران به حسادت افتادند، بالاخره شاه صاحب پس از همکاری تا مدتی از این کار انفصال اختیار کرد.

(انفاس العارفين ص ۲۴)

اخلاق، خصوصیات، اوراد

شاه صاحب می نویسد که ایشان دارای خصلت های زیبا و اخلاق پسندیده بودند، شجاعت، فراست و غیرت بدرجه اکمل در ایشان بود، در کنار فکر آخرت، درک و مهارت اداره زندگی و معاش دنیوی را نیز کامل داشتند. در هر موضوع اعتدال و میانه روی را دوست داشتند در زهد و عبادت نه آنقدر افراط بود که بحد رهبانیت برسد و نه اینقدر تفريط که به سهل انگاری و عدم مراعات ضوابط برسد، در لباس تصنع نداشتند، هر نوع لباس نرم، سخت میسر می شد می پوشیدند. این چیز جداگانه ای است که الله تعالی عموماً برایشان لباس خوب

و عمده فراهم می نمود، و هر احتیاج شان را از غیب انجام میداد. حتی نیاز به رفتن به بازار و خرید کردن نمی ماند که الله تعالی در خانه همه چیز مورد نیاز او را توسط ارادتمندان میرساند.

به خانه امراء و صاحبان منصب نمی رفتند، این در را برای خودش بطور کلی بسته بودند، البته اگر خود امراء و صاحبان منصب پیش ایشان می آمدند با کمال خنده روئی و اخلاق نیکو برخورد میکردند، با افراد معظم و معزز از طریق اعزاز و اکرام رفتار میکردند،

و اگر تقاضای پند و اندرز میکردند با کمال ملایمت به روش موعظة الحسنه وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را انجام میدادند، برای علم و علماء احترام خاصی قائل بودند، از جهالت و جاهلان نفرت زیادی داشتند، در هر حالی که میبودند آثار نبوی (ص) را جویا میبودند. استقامت در دین بحدی بود که در طول عمر بدون عذر نماز جماعت فوت نشد در کودکی و جوانی به منهیات شرعی اصلاً گرایش نداشتند در موارد ضرورت از کاسبی (خرید و فروش) دوری و عار نداشتند و نه مانند علماء متظاهر به تکلف و تصنع در لباس و تظاهر پایبند بودند، نه مانند دراویش و متصوفین در هیئت و لباس بی قید و بند بودند، زندگی بدون تکلف و تصنع داشتند، بدون ضرورت شدید قرض گرفتن را نمی پسندیدند، افرادی که جهت رسیدن به لذایذ و رفاه (غیر ضروری) قرض میگرفتند، این عمل شان را

نمی‌پسندیدند، و ملامت میکردند.

در علم طبابت ذکاوت عمیقی داشتند. روزانه يك هزار بار درود شریف (صلوات بر پیامبر ص) و يك هزار بار نفی و اثبات (لا اله الا الله) مقداری با جهر و قسمتی با آهستگی و دوازده هزار اسم ذات (الله) ورد و معمول داشتند. پس از وفات برادرشان ابوالرضا محمد از روی کتاب‌های مشکوٰۃ، تنبيه الغافلين و غنية الطالبين وعظ میفرمودند. در اواخر درس تفسیر قرآن را شروع کرده بودند، زهراوین (بقره و آل عمران) را پایان رسانیدند که ضعف غلبه پیدا کرد و این موارد متوقف گردید.

حمیت دینی و اسلامی

حضرت شاه عبدالرحیم رح احساسات مجاهدانه و غیرت دینی را از نیاکانش بخصوص از پدر بزرگوارش (شیخ وجه‌الدین) ارث برده بودند. و این امر درست هم بنظر میرسد زیرا در خانواده عظیم‌الشان ایشان از چندین نسل تسلسل جهاد و مبارزه قطع نشده بود. و همین غیرت و شجاعت نژادی ایشان را به ارث رسیده بود. اگر چه شرکت رسمی و اصطلاحی ایشان در معركة کارزار و جنگ در زندگی‌نامه ایشان دیده نمی‌شود، اما از وقایع مندرج در "انفاس العارفين" میتوان به علو همت، عمل

بالعزیمت و غیرت دینی ایشان پی برد، و همین نعمت عظیم به فرزندان‌شان منتقل شده است.

همسران و فرزندان

اولین عقد شاه عبدالرحیم صاحب رح در حیات پدرشان انجام گرفته بود، از آن يك پسر بنام صلاح‌الدین متولد و پس از عمری کوتاه وفات کرد^۱ زوجه محترمه تا مدتی در قید حیات بودند و پس از ازدواج حضرت شاه ولی‌الله صاحب رح در سال ۱۱۲۸ هـ یا ۱۱۲۹ هـ وفات یافتند^۲ عقد دوم پس از بزرگسالی بنابر اشارات و بشارات غیبی و الهامی با دختر نیک‌اختر شیخ محمد پهلوی صدیقی منعقد گردید که از او دو نفر از صاحبزادگان بنام‌های شاه ولی‌الله و شاه اهل‌الله متولد شدند.

۱- از القول‌الجمیل قلمی چنین برمی‌آید که برادر علّاتی (نامادری) شاه ولی‌الله رح بنام شیخ صلاح‌الدین به سن جوانی رسیده است.

۲- شاه صاحب رح در "جزء اللطیف" می‌نویسد که در سن ۱۴ سالگی پدرم مرا عقد بست و درین مورد عجله بخرج داد و در پاسخ کسانی که تقاضای مهلت میکردند فرمود که در این امر مصلحتی مخفی است، و همین طور هم شد که پس از عقد، حوادث متعددی در فامیل پیش آمد که هریکی از آنها بتنهائی میتوانست که مانع یا مؤخرکننده عقد قرار بکیرد و در پایان این حوادث وفات مادر محترمه برادر بزرگش شیخ صلاح‌الدین را ذکر کرده است.

وفات

در سن ۷۷ سالگی در زندگی آخرین رمضان بود که روزه گرفتند، در ماه شوال مریض شدند بعدیکه از حیات مایوسی پیدا شد، اما، بعد از آن سالم شدند، ولی در اوائل ماه صفر باری دیگر مرض غلبه پیدا کرد، قبل از سپیده دم (صبح صادق) آثار مرگ آغاز شده بود با این حال به نماز فجر توجه کامل داشتند که قضا نشود، در همین حالت ضعف و ناتوانی چندین بار پرسیدند که وقت نماز صبح رسیده است یا نه، حضار مجلس میگفتند که هنوز شروع نشده است، در آخرین لحظات زندگی با سوال مجدد پاسخ منفی که شنیدند با ناراحتی فرمودند وقت نماز شما شاید نرسیده اما وقت نماز من شروع شده است سینه مرا بسوی قبله بگردانید، آنگاه با اشاره نمازشان را خواندند هرچند که در مورد صبح هنوز تردد بود، سپس زیر لب در ذکر اسم ذات مشغول بودند تا اینکه جان شیرین را بجان آفرین سپردند (انا لله و انا الیه راجعون) این حادثه روز چهارشنبه ۱۲ صفر ۱۱۳۱ هـ پیش آمد، و این دوران اخیر از حکومت فرخ سیر بود.

پس از وفات ایشان فرخ سیر تا پنجاه روز محبوس ماند که در اثر آن در شهر اضطراب عظیمی برپا شده بود. هنگام وفات عمر مبارک ایشان هفتاد و هفت سال بود.

حضرت شاه عبدالرحیم صاحب رح بنظر شاه ولی الله صاحب رح

اگرچه تصنیف مهمی از حضرت شاه عبدالرحیم صاحب رح بجا نمانده است که نمایانگر مقام علمی ایشان باشد (بجز از يك رساله) شهرت ایشان از فرزند باکمال و نامدارش بالا رفت و او بود که ایشان را در "انفاس العارفين" معرفی کرد، تا جائیکه اطلاع داریم در معرفی حالات شان احدی از ارادتمندان کتابی ندارد، اما از کلیه تصنیفات حضرت شاه صاحب بخصوص از "انفاس العارفين" چنین برمی آید که او بی نهایت از مقام بلند، قوت معنی، مقبولیت عندالله، و علم و عرفان معتقد و متأثر هست، و بیش از آنکه يك فرزند باسعادت عادی ممنون احسانات پدرش می باشد او خیلی بیشتر ممنون و مداح است. شاه صاحب در مورد کمالات معنوی و مقام علمی ایشان در حد علم الیقین اطمینان قلبی دارند، و هنگام ذکر خیرشان کیفیت شکر و سرور او را دست می دهد، و چنین برمی آید که تعلیم و تربیت شاه صاحب و رسیدن او به کمالات علمی و عرفانی و ارتقاء او در علم و سلوک بحد امامت و اجتهاد مرهون توجه باطنی، قوت تأثیر، شفقت و دعاهای خیر پدرانۀ پدر بزرگوارش می باشد.

خصوصیات و اثرات نژادهای عرب در هند

از سوانح مختصر نیاکان بزرگوار شاه صاحب رح (که خلاصه‌ای از آن در صفحات گذشته معرفی شد) چنین برمی‌آید که سه تا صفت با، ز بطور عمومی در همه آنها ارثی و مشترک بوده است.

۱- رابطه و علاقه عمومی با علم و دین، تقوا و ورع، و قضاء و فتوی^۱ رابطه‌ای که جهت علم و دین نژادی، تناسب خانوادگی و بلندهمتی قومی (که از طرف تعلیم و تربیت، توجه خصوصی مخلصین و مربیان و سرپرستان خانواده‌ها تقویت و تغذیه می‌شد) دور از عقل و قیاس هم نیست.

در اثر زحمات و نقش نیاکان و در پرتو صلاح و تقوی اجداد در خیلی موارد الله تعالی نسلها و نژادهای شان را محفوظ داشته است. و اسباب و عوامل حفظ دین شان را طوری فراهم نموده است که جهت حفظ ثروت مادی دو یتیم به یک بنده مقرب خویش (حضرت خضر(ع)) دستور نوسازی و محکم نمودن دیوارشان را داد و این دستور بدین

۱- پر واضح است که این کلیه‌ای نیست که در آن هیچگونه استثنائی نباشد، همانند نژادهای اشراف و اهل فضل این را میتوان قانون اکثر گفت نه قانون کلی.

جهت که پدر آن دو یتیم مردی صالح، و محبوب
 الله بوده است.
 "و کان ابوہما صالحا" و پدرشان مردی نیکوکار
 بود.^۱

۲- خصوصیت دیگر این خانواده حفظ و
 نگهداری نسب با در دست داشتن نسب‌نامه‌ها
 و مراعات "کفایت" بیش از حد معمولی که در بلاد
 عربی و ممالک اسلامی قدیم رواج داشت، غالباً
 انگیزه مهم آن حس حفاظت نسب خویش در دیار
 غربت و عجمی است (این حس را از بلاد عربی
 همراه آورده بودند) و محرک دیگر این حس نظام
 طبقاتی و تفاخر نژادی این مملکت بود، اگرچه دین
 و شریعت همچنین دستور تعصب آمیزی که در قرون
 بعدی در کشورهای غیرعربی بوجود آمده نداده
 است اما اثر و نتیجه‌اش غیرقابل انکار است که
 خصوصیات و شعار قومی و نژادی کماکان زنده
 است و در فرهنگهای عجمی و غیراسلامی ذوب و
 حل نشد.

۳- صفت شجاعت و فتون نظامی‌گری که در عربی

۱- ملاحظه گردد سوره کھف آیت ۸۲ از اما الجدار... الی رحمة من ربك.

با کلمات "فروسية" و "فتوة" تعبیر میشود. که خصوصیت ارثی نژاد عرب و شاخه قریش است، که مثالهای آن در احوال شیخ معظم و شیخ وجیه الدین بطور واضح ذکر شده است. و ظهور کامل این صفت در نوه شاه صاحب جناب مولانا شاه اسماعیل صاحب شهید رح آشکارا بچشم می خورد.

بروز روشن این صفات و انتقال آن بصورت ارثی اسباب و عوامل روانی و عقلی دارد. خانواده های عربی که در ادوار مختلف تاریخ از حجاز، عراق، و ایران و ترکیه به هند نقل مکانی میکردند، علت هجرت اکثر آنها و سکونت شان در هند حفاظت دین و ایمان خویش یا نجات آبرو، و ناموس از دست دشمن بود که آنها را خطر حمله تاتاریان تهدید میکرد، و این هدف مقدس در مغز چندین نسل بعدی نیز زنده و مستحضر بود و این احساس را در دل داشتند، الله تعالی نیز به برکت همین احساس در احوال دینی شان رشد و ترقی عنایت فرمود، زیرا آنها مصداق آیه ۱۸۵ آل عمران: "فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَتَلُوا وَ قُتِلُوا..." بودند.

یا سبب آن عشق و علاقه به جهاد فی سبیل الله و دعوت الی الله بود، که در آن دور (در قرن ششم و هفتم هجری) بزرگترین میدان آن هند بود، قسمتهای مهم این کشور که تعبیر آن بنام

"برصغیر" کاملاً درست است هنوز تحت قلمرو سلطنت، اهل اسلام نیامده بودند، و حکام و راجاهای متعددی آنجا حکومت میکردند، که بسا مانع اجرای احکام شرعی و مخل در اظهار شعارهای اسلامی می شدند، و تعدادی از آنها هرچندگاه یکبار علیه حکومت اسلامی شورش و جنگ مسلحانه‌ای راه می انداختند، و رسانیدن نیرو در این مناطق دوردست برای سلطان وقت خیلی مشکل بود،

برای خانواده‌های شریف و نجیب باهمت و دارای عشق علاقه به جهاد و آرزومند سرکوبی ظلم و ظالمین، فتح این مناطق و محول نمودن آن به سلطان مسلمین هم وسیله‌ای بود برای تسکین قلب (حزین) شان و تغذیه‌ای بر افکار و احساسات دینی، و سببی برای رسیدن به و جاهت و امارت دنیوی.

به آنها از این مناطق جوایز (بصورت املاک و زمین) داده می شد، و به مناصب قضاوت و نیابت دولت در این محل میرسیدند.

بهمین علت در احوال این خانواده‌های عرب و ایرانی در تاریخ بکثرت با چنین واقعات برمی خوریم که سرپرستان این عشایر و قبائل بسیاری از این مناطق دوردست، گمنام و غیر اهم هند را که تا حال رسماً در قلمرو کشور اسلامی نبودند فتح و ضمیمه کشور خود ساخته‌اند.^۱

۱. مثالی از این گونه وقایع، وجود امیرکبیر سید قطب‌الدین محمد المذنی (م ۶۷۷ ه) می‌باشند که بانی خانواده قطبی حسنی در اوده و جد محترم حضرت سید احمد شهید رح هستند، ایشان از راه غزنی در اوائل قرن هفتم هجری همراه با جماعت

این خانواده‌ها و عشایر این احساس را همیشه در دل زنده میداشتند که ما به هند جهت هدف خیلی عالی آمده‌ایم، مرکز و سرچشمه اصل دین، تمدن و سعادت ما مرکز اسلام جزیره العرب و حجاز مقدس است، رابطه ما نباید برای يك لحظه هم از آن مرکز اصلی و کلی قطع گردد. و بهر قیمت که شده ما خصوصیات و شعارهای دینی، ملی، قومی و امتیازات اخلاقی مان را نگهداری بکنیم.

ما در این قسمت دورافتاده از جهان و در محیط فرهنگی بیگانه، فرهنگی که در خود نیروئی اسید مانند برای حل و ذوب فرهنگها دارد زمانی میتوانیم آبرومندانه محفوظ، سالم و زنده بمانیم، که محافظ فرهنگ و شعائر خویش باشیم،

این احساس در آنها نیروئی محافظ شعائر دینی و ملی خویش و مدافع در مقابل حملات خارجی پیدا کرد که در اثر آن شخصیت فردی افراد و خصوصیات شان محفوظ و تا قرون متمادی به چندین نسل شان منتقل می شد.

اظهار این حقیقت بطور واضح از خود حضرت شاه ولی الله صاحب در آن وصیت نامه ای که ایشان بنام "المقالة الوضیة فی النصیحة و الوصیة" تحریر فرموده اند مذکور است، که در آن

بزرگی از بستگان، سادات، رؤسا و اشراف و مجاهدین غزنی به دهلی تشریف آوردند و از شرق قصد فرمودند که اولاً به قنوج سپس به مانک پور و کره (در آن ایام مرکز يك حکومت مستقلی بودند) حمله کنند که پس از فتح، آنرا به قلمرو حکومت اسلامی اضافه کردند. (سیرت سید احمد شهید اول ص ۷۹)

مخاطبین اول آن افراد خانواده ایشان و سپس کلیه ارادتمندان و ملت مسلمان هند است شاه صاحب تحریر میفرماید:

"نباید فراموش کنیم که ما اینجا بومی نیستیم بلکه غریب الوطن هستیم، که نیاکان ما به هند هجرت کرده‌اند، عربی بودن نژاد و زبان ما برای ما دو تا افتخار بزرگ است، و همین امر ما را با سیدالاولین و الآخرين، افضل الانبیاء والمرسلین، سرور کائنات و فخر موجودات حضرت محمد رسول الله صل الله علیه وآله وسلم مرتبط و نزدیک قرار میدهد، کمترین سپاسگزاری این نعمت عظیم این است که ما در حد ممکن از عادات و رسوم اعراب نخستین غیر مرتبط و منقطع گردیم که خود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در آن پرورش و رشد یافتند، و نگذاریم که آداب و رسوم هندوها در بین ما رواج پیدا کرده رشد یابد"

بدنبالۀ آن میفرماید:

"خوش نصیب ترین فرد بین ما کسی خواهد بود که آگاهی از زبان عربی (ولو بمقدار کم هم باشد) داشته باشد، به صرف و نحو آشنا و در حدیث و

قرآن آگاهی داشته باشد، و ما باید پیوسته به زیارت حرمین شریفین حضور بیابیم و رابطه محکم قلبی داشته باشیم که رمز خوشبختی و سعادت ما در همین است، و در اعراض و روگردانی از آن شقاوت و بدبختی ما نهفته است"

(المقالة الوضیة فی النصیحة والوصیة" فارسی چاپ دهلی ۱۲۳۷ هـ)

این خانواده علاوه بر افتخار عرب بودن دارای شرف فاروقیت نیز بودند، در دیار عجم از این خانواده الله تعالی بارها خدمت مهم حفاظت دین، اعلاء شعائر اسلام، و سرکوبی شورشها و فتنه‌های ضداسلامی گرفته است، که در آن غرق فاروقی (و غیرت عمری) بطور آشکار دخیل بود. و این نسبت و رابطه نسبی پرافتخار با فاروق اعظم رض یک محرک نیرومند روانی و معنوی بود،

در قرن دهم هجری توسط یک فرد نامدار همین خانواده فتنه اکبری ریشه کن گردید، و کشور هند را از کفر و الحاد، فتنه وحدت ادیان، و توطئه‌هایی از قبیل "نیادور نیا آئین" "نیا هزاره" و "نئی امامت" محفوظ نگه داشت^۱

حضرت شیخ احمد فاروقی (مجدد الف ثانی) به این نسبت افتخار داشتند. و ایشان غیرت و تعصب دینی را اثر و نتیجه

۱. برای تفصیل مراجعه گردد: "تاریخ دعوت و عزیمت" ج ۴ ص ۶۱-۶۳ و

فطری (و ژنتیکی) این امر می دانستند، هنگامی که از يك شیخ و عارف معروفی جمله ای خلاف عقیده اسلامی و عموم اهل سنت شنیدند بی اختیار از قلم شان این کلمات مترشح گردید:

"مخدوما! این فقیر را تاب استماع این سخنان

نیست، بی اختیار غیرت فاروقیم بجوش می آید

(مکتوب ۱۰۰ دفتر اول بنام ملا حسن کشمیری)

و همچنان زمانیکه شنیدند که در دهستان سامانه امام جمعه محل ذکر خلفاء راشدین را از خطبه عمدأ ترک کرده است چنین تحریر فرمودند:

"چون استماع این خبر وحشت انگیز، مرا در شورش

آورد و غیرت فاروقیم را به حرکت آورد، بچند

کلمه اقدام نمودم."

(مکتوب ۱۵ قسمت ششم دفتر دوم با تغییر جزئی)

در کارنامه های مهم و متعدد تجریدی و احیاء دین حضرت شاه ولی الله صاحب رح (که مشتمل بر اصلاح عقائد، رد شرک و بدعت، اشاعت کتاب و سنت ترویج فن حدیث، اثبات خلافت خلفاء راشدین، و تردید رفض و شیعت میباشد) یقیناً این نسبت باشرافت و احساس مسئولیت آن بی ارتباط نبوده و نیست، که عین مطابق قوانین و اصول روانشناسی، علم الحیاء و

تجارب فواعد ژنتیک نژادی (که شواهد و مدارک آن در نژادها و خانواده‌های مختلف و متعدد در تاریخ دیده می‌شود) و منطبق با عقل و منطق است، در حدیث هم هست که
 "الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة، خيارهم فی الجاهلیة
 خيارهم فی الاسلام اذا فقهوا"
 (صحیح مسلم)

ترجمه: "مردم جهان همانند معادن طلا و نقره‌اند، بهترین‌شان در جاهلیت، پس از پذیرفتن اسلام نیز بهترین‌شان است بشرطیکه در دین فقاقت پیدا نکنند."

باب چهارم

مختصری از احوال زندگی^۱

تولد:

تولد حضرت شاه صاحب روز چهارشنبه بتاریخ چهارم شوال ۱۱۴۱ هـ هنگام طلوع خورشید در قریه اجداد مادری اش بنام پهل (که در این ایام جزء شهرستان مظفرنگر است) انجام گرفت، از جمله "عظیم الدین" تاریخ تولدشان بحساب ابجد برمی آید (الجزء اللطیف ص ۲ چاپ لاهور)

هنگام تولد شاه ولی الله صاحب سن پدر بزرگوارشان

۱- از قضاء خوش شانس این است که احوال لازمی زندگی حضرت شاه صاحب رح مختصراً از قلم خودشان نوشته شده است، تحصیلات، نصاب درسی روشهای خصوصی تعلیم و تربیت پدر محترم، بیعت و اجازت، سفر به حجاز استفاده از مشایخ و اساتید آنجا، معرفی و مختصر زندگی نامه آنها و بعضی از وقایع مهم دیگر از خود ایشان به رشته تحریر درآمده است، دو مأخذ مهم این مواد "الجزء اللطیف فی ترجمة العبد الضعیف" و کتابچه "انسان العین فی مشایخ الحرمین" بخصوص مختصر زندگی نامه خود شاه صاحب از همین دو مأخذ اقتباس شده است البته در بعضی موارد از "انفاس العارفین" و "القول الجلی" نیز استفاده شده است.

شصت سال بود، شاه عبدالرحیم صاحب قبل از ولادت این فرزند ارجمند و باسعادتش خوابهای مبشره زیادی دیده بودند، شاه عبدالرحیم رح در سن ۶۰ سالگی با داشتن همسر اولی که مادر شیخ صلاح الدین اند تصمیم گرفتند تا ازدواج کنند، همین خوابهای بشارت آمیز و اشارات غیبی بیشترین محرک این امر بود، زمانی که شیخ محمد پهلوی متوجه این تصمیمشان شدند دوشیزه خودشان را با ایشان عقد بستند و این عقد اوائل ۱۱۱۴ ه بسته شد. (انفاس العارفين ص ۶۲-۶۳)

از "قول الجلی" چنین برمی آید که اسم گرامی شان فخرالنساء بود، و در علوم دینی بقدری مهارت و درک داشتند که کمتر کسی از بانوان به این مقام و شرف رسیده است، مصنف کتاب شیخ محمد عاشق پهلوی که برادرزاده حقیقی ایشان است می نویسد، چون صاحب البیت ادری بما فیه:

"والدة شریفة شان که بعلم شریعت و حدیث عالمه
و به آداب طریقت متادبه، (تربیت یافته) و باسرار
حقیقت عارفه، و بمصداق اسم خود
فخرالنساء بودند."

(القول الجلی خطی محفوظ در کتابخانه خانقاه کاظمیه کاکوری)

قبل از ولادت شاه ولی الله، حضرت شاه عبدالرحیم صاحب در خواب خواجه قطب الدین بختیار کعکی رح را زیارت کردند که به شاه عبدالرحیم صاحب برای ولادت پسری مژده

دادند و سفارش فرمودند که او را همانام من بنام قطب‌الدین احمد نامگذاری بکنید، شاه ولی‌الله میفرماید زمان ولادت من پدر محترم بعثت فراموشی از این موضوع اسم مرا ولی‌الله گذاشتند، پس از مدتی که بیاد افتادند اسم دوم بنام قطب‌الدین احمد گذاشتند. (انفاس‌العارفین ص ۴۴)

شاه ولی‌الله صاحب در سن هفت‌سالگی همراه با پدر و مادر در نماز شب (تهجد) شرکت جستند و هنگام دعا در دست آنها دست نهاده دعا کردند و به این طریق تعبیر خوابی که پدر محترم‌شان قبل از ولادت ایشان دیده بودند عملی شد، (حواله بالا ص ۶۳)

تحصیلات

شاه صاحب را در پنج‌سالگی به مکتب ثبت‌نام کردند، (الجزء اللطیف ص ۲) در سن هفت‌سالگی سنت ابراهیمی (خته) انجام گرفت، و از همین سن به نماز تشویق و وادار شدند، در آخر همین سال از حفظ قرآن فارغ شدند، کتب فارسی و مقدمات عربی را آغاز کردند، (حواله بالا) و کافیه را به پایان رسانیدند، در سن ده‌سالگی شرح جامی را شروع کردند میفرماید در این مدت استعداد مطالعه در من پیدا شده بود، در سن پانزده‌سالگی از نصاب علوم دینی رایج در

هند فراغت یافتند، پدر محترمش بخاطر این خوشحالی جشن گرفتند و دعوت عمومی برای عوام و خواص ترتیب دادند (حواله بالا)

در همین سن پانزده سالگی مشکوٰۃ را از پدر محترم درس گرفتند، مقدار کمی از آن (از کتاب البیوع تا آداب) باقی ماند، همکلاسی دیگر ایشان کتاب را قرائت کرده بودند، قسمتی که باقی مانده اجازه روایت آن را نیز از پدر یافتند، صحیح بخاری نیز تا کتاب الطهارت و شمائل ترمذی همه اش، و مقداری از تفسیر مدارک و بیضاوی را هم از پدر محترم درس گرفتند (حواله بالا) میفرمایند که این انعام بزرگ الهی بود که توفیق یافته چندین بار در جلسات درس قرآن پدر محترم شرکت کنم و از این طریق دری از معانی قرآن برایم باز شد. (حواله بالا)

نصابی که شاه صاحب خواندند

شاه صاحب در الجزء اللطیف نصابی را که خوانده بودند مفصلاً ذکر کرده اند، در فقه شرح وقایه و هدایه (به استثناء مقدار کمی از آن). در اصول فقه حسامی و مقدار بیشتری از توضیح و تلویح، در منطق شرح شمسیه کامل و قسمتی از شرح مطالع، در کلام شرح عقائد کامل با قسمتی از حاشیه خیالی، و قسمتی از شرح مواقف، در سلوک قسمتی از عوارف و رسائل نقشبندیه و غیره، در حقایق شرح رباعیات مولانا جامی و لوائح، مقدمه

شرح اللمعات، مقدمه نقد النصوص، از خواص اسماء و آیات قسمتی که در این موضوع اختصاص دارد و الفوائد المأه و غیره، پدر محترم چندین بار در مورد این خواص و فوائد اجازت مرحمت فرموده بودند.

در طب موجز، در فلسفه شرح هداية الحکمة و غیره، در معانی قسمت مهمی از مطول، مختصر المعانی قسمتی که حاشیه ملازاده را دارد، در هندسه و حساب چند کتابچه مختصر، در این نصاب شاه صاحب اجتهاد و انتخاب پدر محترم و استاد حقیقی شان حضرت شاه عبدالرحیم دخیل بود، و در آن بعثت ورود شیخ عبدالله و شیخ عزیزالله از ملتان به دهلی در اواخر قرن نهم هجری تعدادی از کتب بلاغت و کلام اضافه شد، و سپس در قرن دهم جهت آمدن امیر فتح الله شیرازی از ایران به هند تصنیفات علماء متأخر ایران، محقق دوانی، میر صدرالدین شیرازی، میر غیاث الدین منصور، و میرزا جان در نصاب ضمیمه شد، غالباً بعثت واقع بینی شاه عبدالرحیم صاحب اعتماد بر ذکاوت و هوشمندی فرزند برومندشان چندین کتاب از این نصاب (که مضامین مکرر داشت) حذف گردید، مثلاً در نحو مصباح، اب الالباب (تصنیف قاضی ناصرالدین بیضاوی) ارشاد (تصنیف قاضی شهاب الدین دولت آبادی) حذف و بجای آن کافی و شرح جامی تدریس گردید. در اصول فقه بجای منار و شروح آن، و اصول برودوی، حسامی و قسمتی از توضیح و تلویح قرار گرفت، از تفاسیر کشف متروک، و از حدیث "مشارك الانوار" شامل نصاب نیست، در ادبیات مقامات حریری

عموماً با علاقه‌ای مروج بود که بعضیها آنرا حفظ داشتند، اما در نصاب درسی شاه ولی‌الله بچشم نمی‌خورد، ممکن است که بسیاری از این کتب تا اوایل قرن دوازدهم در بسیاری از مدارس و حلقه‌های درسی متراکم شده باشد.

لازم به توضیح است که در قرن دوازدهم معاصر بزرگسال و متوفی ۱۱۶۱ هـ استادالعلماء ملا نظام‌الدین سهالوی فرنگی محلی در این نصاب درسی تغییرات و اضافه‌های عظیمی انجام داد^۱ بخصوص در صرف و نحو، منطق و فلسفه، ریاضی و بلاغت، و در علم کلام بسیاری از کتب جدید ضمیمه و اضافه گردید، و پس از تحولات بیشتر (که در زمان تلامذه ایشان و زمان شاگردان شاگردانش بدون برنامه‌ریزی خاصی تغییر پذیرفت) این نصاب آخرین شکل درس نظامی‌ای که بخود گرفت همان است که در مدارس قدیم (علوم دینی) هنوز رایج است،^۲

۱ - از این جا روشن است که نصاب درسی مروج در حوزه‌های علمیه (اهل سنت) مدونه قرن دوازدهم است که معروف به دروس نظامی است زمانی که جناب نظام‌الدین نصاب قبل از خود را بنابر مصالح تغییر می‌دهند، پس علتش چیست که عده از علماء معاصر بمحض طرح تغییر نصاب آنرا در حد کفر زشت و مخالف با اسلاف میدانند؟! مترجم.

۲ - برای آگاهی بیشتر از تحولات هر دور نصاب درسی، تغییر در معیار ارزش ها و عوامل اضافه کردن چندین شرح و حاشیه از يك كتاب در نصاب، مراجعه گردد به "الثقافة الاسلاميه فى الهند" تصنيف پدر محترم مولانا حکیم سید عبدالحی رحمۃ‌الله علیہ، چاپ المجمع العلمی دمشق، و در زبان اردو به مقاله پرمحتوا و محققانه ایشان "هندوستان کا نظام درس اور اس کی تغیرات" چاپ دارالعلوم

در نصاب درسی شاه صاحب که بالا ذکر شد هیچ کتابی از ادب عربی بچشم نمی‌خورد، در صورتیکه تألیفات عربی شاه صاحب بخصوص "حجة الله البالغه" شاهد زنده این امر است که شاه صاحب نه تنها بر انشاء و تحریر زبان عربی تسلط داشتند بلکه (تا جائیکه مربوط به حجة الله البالغه است) ایشان در این فن موجد و بنیانگذار اسلوبی هستند که برای ارائه مضامین علمی و شرح و توضیح این گونه مقاصد مناسب‌ترین اسلوب و روش است. که در این فن پس از علامه ابن خلدون رح، هم‌پایه ایشان کسی دیده نمی‌شود. چنین برمی‌آید که شاه صاحب از کتب اساسی قدیم نثر و نظم ادبیات عربی را مطالعه کرده‌اند، کتبی که الگوی سلاست و شیرینی بودند و از هرگونه اثرات عجمی و عربی محفوظ بودند و بخصوص بدوران سکونت در حجاز به تهیه تصانیف عظیم عربی‌ای که نظر الهی آنرا مخصوص شاه صاحب قرار داده بود سرگرم شدند،^۱

اگر فرض کنیم که ذکر نام مقامات حریری در نصاب از قلم نیفتاده است بلکه عمداً ترک شده، با این حال ضرری پیش نیامده بدکه فائده‌اش روشن است، زیرا متأخرین عموماً از این

ندوة العلماء

۱ - مصنف "البيان الجنى" می‌نویسند: "و قد اقام بالحجاز سنين و زاحم العرب و سمع من اهل البادية و هم يرمزون احسن حالا منهم في زماننا" چند سال در حجاز سکنی گزیدند، با عرب‌ها مصاحبت و معاشرت داشتند بویژه با روستائیان که آنها به نسبت این روز خیلی بهتر بودند و از آنها زبان فصیح عربی را شنیده یاد گرفتند. ص ۸۳.

کتاب نالانند، که در اثر آن فرد بحدی در سجع و قافیه پایبند و محصور می شود که بدون تکلف نمی تواند با روانی کامل مطالب عالیه ادبی ارائه بدهد حتی معمولاً از اظهار مافی الضمیر خویش قاصر می ماند، پس از حریری هر کسی که در این رشته قلم بدست گرفته است، انشاء او را الگو قرار داده است در صورتیکه انشاء او از مد افتاده بود، مقاله، نامه، تقاریض کتب و حتی عبارتهای طولانی و مفصل فتاوی نیز از زنجیر آثار حریری آزاد نیستند.

شاه صاحب می فرمایند که در زمان طلبگی مضامین عالیه در ذهن می آمد که پیوسته در آن رشد و ترقی پیش می آمد
(الجزء اللطیف ص ۳)

پس از وفات پدر محترم بمدت دوازده سال با پایبندی و تسلسل تدریس کتب دینی و علوم عقلی انجام گرفت، و اشتغال و تفکر عمیق در هر رشته علم و فن موقعیتش برای من فراهم گردید.

شفقت و تربیت پدر محترم و اجازه خلافت شان

شاه صاحب می فرمایند شفقتی که پدر محترم بر من داشت کمتر پدری با پسرش، کمتر استادی به شاگردش و کمتر شیخی با مریدش داشت.
(الجزء اللطیف ص ۳)

روال تربیت حضرت شاه عبدالرحیم صاحب بی‌نهایت
حکیمانه و با تدبیر و تدبیر بود، شاه صاحب میفرمایند:

که در اوائل کودکی همراه با عده‌ای از دوستان و
خویشاوندان برای تفریح به باغی رفته بودم، در
برگشت پدر محترم فرمود، ولی‌الله! در این
شبانه‌روز شما چه چیز بادوام و غیرفانی‌ای را
بدست آورده‌اید؟ ما که در این مدت این مقدار
درود (صلوة بر پیامبر) خوانده‌ایم، شاه صاحب
میفرمایند با شنیدن این جمله دلم کلاً از سیر و
تفریح باغ سیر شد، و از این به بعد اصلاً میلی به
آن پیدا نشد.

(انفاس العارفین ص ۶۳)

شاه صاحب میفرمایند

پدر محترم به من حکمت عملی، آداب مجلس و
امور تربیت و دانش، بی‌نهایت آموزش میدادند و
اکثراً این شعر را می‌خواندند

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا

می‌فرماید: بمن راهنمایی کرده بودند هر کس در مرتبه و مقام از شما کوچک‌تر باشد شما باید به او سلام بدهید، و با او همیشه با خوش اخلاقی برخورد بکنید، و از آنها احوال‌پرسی بکنید و این عمل را معمولی و جزئی تصور نکنید.

صد مئک دل به نیم‌نگه می‌توان خرید

خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند

و پدر می‌فرمودند که بعضی‌ها خودشان را به یک فرم لباس عادت می‌دهند و پایبند آن می‌گردند، یک کلمه یا جمله‌ای تکیه کلام قرار می‌دهند (که بار بار بدون اینکه محل آن باشد تکرارش می‌کنند) و از بعضی غذاها بقدری متنفر می‌شوند که با ذکر نام آن حساسیت نشان می‌دهند، از همه این اعمال پرهیز باید کرد، در انجام هر آرزو تنها حس لذت‌جوئی نباید مقصود باشد، بلکه در آن رفع نیاز، حصول فضیلت یا ادای سستی رادر نظر بگیرد و نیت بکند. با حرکات و نشست و برخاست خود با کسی ضعیف یا سستی خویش را نباید اظهار کرد، بنا به گفته شاه صاحب حضرت شاه عبدالرحیم صاحب رح از صفات عالیه شجاعت، فراست، نظم و نسق و غیرت و حمیت متصف بودند، در درک تحصیل و معاش زندگی نیز به اندازه فکر

معاد مهارت داشتند. و در هر مورد اعتدال و
 میانه‌روی را می‌پسندیدند، اخلاق و سیره شاه
 صاحب پرتوی از همین صفات عالیّه بود.
 (انفاس العارفين ص ۸۳)

در سنین چهارده سالگی بدست پدر محترم بیعت کردند،
 شغلها و اوراد صوفیان بویژه در شغلهای مشایخ نقشبندیه اشتغال
 ورزیدند. توجه و تلقین یافتند، پدر محترم قسمتی از آداب
 طریقت را به ایشان تعلیم دادند، و به ایشان خرقه (درویشی) عنایت
 فرمودند، (الجزء الطیف ص ۲)

در هفده سالگی حضرت شاه صاحب، حضرت شاه
 عبدالرحیم صاحب رح از این جهان رحلت فرمودند، در مرض
 وفات ایشان را مجوز ارشاد و بیعت دادند، و بارها فرمودند:
 "یده کیدی" دست او دست من است، یعنی بیعت با او بیعت با من
 است. (حواله بالا ص ۳)

ازدواج

شاه ولی الله چهارده ساله بودند که پدر محترم شان، ایشان را
 با دختر دائی اش شیخ عبیدالله صدیقی پهلّتی عقد بستند،
 بستگان دختر مهلت خواستند، شاه عبدالرحیم صاحب (رح)
 ضمن عذرخواهی فرمودند در همین مصلحت (و حکمت‌هایی)

است، که بعدها از حوادث فامیلی ای که پیش آمد روشن شد که اگر در آن ایام ازدواج نمی شد، برای مدتی خیلی طولانی بتأخیر می افتاد،^۱

از این زوجه صاحبزاده بزرگترشان شیخ محمد متولد شدند، که از خود شاه صاحب تحصیلات خود را به انتها رسانیدند و شاه صاحب برای او يك رساله ای ابتدائی نیز تصنیف فرمودند، در درس شمائل ترمذی همکلاس شاه عبدالعزیز رح و قاری بودند. (نزهة الخواصر ج ۶) که پس از وفات حضرت شاه صاحب او به دهستان برهانه نقل مکان کرده سکونت گزید و تا آخر عمر همان جا ماند و بالاخره سال ۱۲۰۸ ه. ق وفات و در صحن مسجد جامع همین دهستان دفن شدند (حواله بالا). بهمین مناسبت شاه صاحب برای خود کنیت ابو محمد را گزیده بودند. (الارشاد فی مهمات الاسناد)

در مقالات طریقت ذکر است که شیخ محمد دارای دو پسر شده بود که اکنون در جوار او دفن هستند، اما بقیه کتب، ایشان را بی اولاد معرفی میکنند،

حضرت شاه عبدالعزیز صاحب در سه نامه ای که برای حضرت شاه ابوسعید حسنی رای بریلوی رح نوشته بودند سلام برادر بزرگش شیخ محمد بن شاه ولی الله صاحب را برای شان نوشته اند که در بعضی از نامه ها بعنوان "برادر محترم بزرگ شیخ

۱ - شاه صاحب می نویسند: پس از مدتی کوتاه همسر (عزیز) من وفات کرد پشت سر آن پس از مدتی کوتاه مادر بزرگ (مادری) ایشان و سپس پسر عموم شاه فخر العالم و بدنبال آن نامادری ام مادر محترمه برادرم صلاح الدین وفات یافتند.

محمد صاحب" و در برخی بعنوان "الشیخ الکبیر محمد" سلام
میرسانند نوشته است که از این عناوین رابطه قلبی و محبت را
بین برادران میتوان دریافت.

(مکتوب المعارف (قلمی) ص ۱۶ - ۱۷ - ۱۸)

ازدواج دوم

عقد دوم شاه صاحب پس از درگذشت همسر اول با
"بی بی ارادت" دوشیزه سید ثناءالله سونی پتی انجام گرفت که از
اهالی سونی پت و از نسل سید ناصرالدین شهید سونی پت
بودند^۱

۱ - تذکره سید ناصرالدین شهید در کتاب "قصر عارفان" ص ۲۸۱ - ۲۹۰
تألیف مولوی احمد علی خیرآبادی (که با سعی دکتر محمد باقر در سال
۱۹۶۵ م چاپ و منتشر شده است) دیده میشود، مصنف ایشان را فرزند امام
باقر رح بن امام زین العابدین رح برادر امام جعفر صادق رح نوشته است، و اضافه
کرده است که سفر ایشان از شهر واسط به خراسان و از خراسان به غزنی و از غزنی
همراه با شصت و شش نفر اسب سوار (که مصنف اسامی شان را هم ذکر کرده است) به
طرف قنوج انجام گرفته است، طبق نوشته مصنف ایشان در سال ۱۴۶ ه. ق به
سونی پت وارد شده اند، که همزمان با سلطان شهاب الدین غوری و دوران حکومت
امیر الممالک نصیرالدین بود، حاکم منطقه "ارجن دیو" خواستار فروش اسب های
عربی شد اما امام آنرا نپذیرفت، حتی پس از جر و بحث طولانی موضوع به جنگ
منجر شد، که همراهیان امام "ارجن دیو" را شکست دادند اما در مقابل نیروی جدید
که به فرماندهی برادرش "هرهردیو" بتاريخ ۱۲ محرم ۱۴۷ ه. امام عالی مقام با
دوستان جان نثارش جام شهادت نوشیدند،



هرچهار تا پسر نامدارشان (حضرات شاه عبدالعزیز رح، شاه رفیع الدین رح، شاه عبدالقادر رح و شاه عبدالغنی رح) از همین زوجة ایشان متولد شدند، که برای نشأة ثانیه در هند مقام ارکان اربعه را دارند، و يك دختری بنام امة العزیز متولد شد که عقدش با مولوی محمد فائق بن مولانا محمد عاشق پهلتي انجام گرفت که صاحب اولاد شدند و نسلش ادامه دارد.

این داستان، و سفر یکی از افراد برجسته اهل بیت در سال ۱۴۷ هـ به شمال هند و رسیدنشان به سونی پت و آنجا به شهادت نائل شدن، موضوعی است که با مسلمات تاریخی تضاد دارد، زیرا مسلمانان باهمت و مجاهدینشان در این مدت از محدوده سند الی ملتان جلوتر نرفته بودند، و خاک متصرفه دولت اسلامی در حدود بود، منصوره در اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم مرکز سلطنت اسلامی قرار گرفت، خود محمود غزنوی در ۳۸۷ هـ اورنگ نشین گشت، اولین حمله او به هند در ۳۹۱ هـ انجام گرفت، و موضوع شهاب الدین محمد غوری که میگویند این موضوع امام ناصرالدین بدوران او بوده، هم درست نیست زیرا او اولین بار در سنین ۷۳ سالگی در سال ۵۷۲ هـ سوی هند رخ کرده است، و در ۵۸۸ پس از شکست کامل دولت پرتھوی در هند دولت مستقلی مستقر کرد، علاوه بر این در لیست فرزندان امام محمد باقر رح در کتب انساب فرزندی بنام امام ناصرالدین دیده نمی شود، بعضی از نویسندگان شجره نامه ایشان را به نسل بیست و دوم امام ذکر کرده اند، بنابراین، قول مصنف "قصر عارفان" متضاد با وقایع مسلمة تاریخی است و با تواریخ معروف تضاد آشکار دارد، و از درجه اعتبار ساقط است. اما شهادت امام ناصرالدین شهید رح بدون تعیین سال آن يك حقیقت روشن تاریخی است که از تواتر به اثبات رسیده است، و فامیل شاه ولی الله رح با فامیل ایشان از همان اوائل وصلت و قرابت داشته اند و این ازدواج دوم حضرت شاه صاحب همچنانکه ذکر گردید از همین خانواده انجام پذیرفت.

سفر حج

در تحولات فعالیت‌های علمی، فکری، دعوت و تجدید زندگی‌شان سفر حجاز مقدس و اقامت در آن نقش اساسی داشته است. و این مدت از کتاب زندگی ایشان بحیثیت يك باب جدید، مستقل و جداگانه‌ای می‌باشد، در این اقامت طولانی در حجاز که بیش از يك سال بود، استعداد ذهنی و علمی‌شان مراحل را طی کرده ارتقائی یافت که در هند ظاهراً غیرممکن بود، و برای این امور مکانی مرکزی و جهانی مانند حرمین شریفین لازم بود در همین سفر ایشان در علم حدیث با وسعت نظر مطالعه‌ای عمیقی انجام دادند که برای قصر اصلاح و تجدیدشان بحیثیت سنگ بنیاد یا حجارالزویه را داشت، که بوسیله آن ایشان به آن مرحله تحقیق و اجتهاد رسیدند در این قرون اخیر از چند قرن کمتر کسی رسیده است (بویژه در مورد درک حکم و اسرار شریعت و تطبیق بین الفقه و الحدیث).

هنگام سفر حج حضرت شاه صاحب سی ساله بودند^۱ در این

۱ - از "القول الجلی" کتابی که قبل از این سفر حج شاه صاحب نوشته و تکمیل شده است چنین برمی‌آید که یکبار ایشان در سنین بیست‌سالگی ناگهانی اراده سفر و حتی عزم هجرت کرده بدون زاد و راحله مخفیانه کوچ کرده به ساحل اقیانوس (هند) که رسیدند، مطلع شدند کشتی‌های مسافرتی حرکت کرده‌اند، و هیچ کشتی‌ای دیگر نمانده است که بناچار به شهر کهمبات برگشته سکونت گزیدند، یکبار در مراقبه کیفیتی پیش آمد که از سفر کلاً دل‌سرد شدند و تصمیم گرفتند که به محل برگردند و در این مورد اشاراتی از رسول‌الله (ص) نیز شامل بود. (القول الجلی نسخه خطی خانقاه کاظمیه قلندریه، کاکوری)

اوضاع سیاسی، با بودن ناامنی در مسیر راه، تسلط و نفوذ قدرتهای خارجی خطرات راهزنان در مسیرهای خشکی و دریا سفر کردن ایشان دلیل روشنی است بر همت بلند، علاقه به علم و عشق حرمین شریفین ایشان، و دال بر حمیت اسلامی، و بلندنظری ایشان چون درک کرده بودند که برای حفظ دین و ایمان در هند و برای آزادی و استقلال ملت مسلمان هند فقط مطالعه و بررسی احوال هند و تلاش تدابیر و راه حل آنها در آن محل محدود نباید باشد، ایشان میخواستند بر مبنای فرمان صریح و رسای قرآنی "لیشهدوا منافع لهم - الحج - ۲۸" از عقل و دانش و تجارب و فعالیتهای ضیوف الرحمن و وفدهای اسلامی ای که از هر گوشه و کنار جهان در قلب و مرکز عالم اسلام جمع شده بودند استفاده و کسب فیض بکنند.

در آن زمان شهر "سورت" بندرگاه بزرگ هند و دروازه "مکه" بود، مناطق وسط راه بخصوص "مالوه" و "گجرات" میدان غارتگری و چپاول مرته‌ها بود، این راه طولانی از شمال هند تا جنوب آن را با وسایل نقلیه ساده قدیم از اسب، شتر و گاری‌های گاو و اسب و غیره کار آسانی نبود،^۱

از بحر هند تا بحر سرخ کلیه سواحل، از حملات دریائی راهزنان پرتگیزی و لندیزی و همچنان از یورش‌های استعمارگران فرانسوی و انگلستانی در امان نبودند، تفصیل

۱ - از ملفوظات شاه عبدالعزیز چنین برمی آید که شاه صاحب در این سفر از راجپوتانه هم رد شده بودند. ص ۷۳

این گونه مصائب و حوادث حجاج را از سفرنامه‌های آن زمان (که متأسفانه خیلی کم مرتب و محفوظ مانده‌اند) میتوان دید، وضعیت خود هند این بود که اگر در شب یکی از همراهان در روستا یا آبادی ای تنها میماند حضرت شاه صاحب ورد "یا بدیع العجائب یا بدیع العجائب" را بکثرت میخواندند.

از "سورت" تا "جده" این سفر بمدت چهل و پنج روز پایان رسید، بتاریخ پانزدهم ذیقعه به "مکه معظمه" وارد شدند، بنا به تقاضای علماء و طلاب در مسجد حرام نزدیک مصلیٰ احناف تدریس آغاز فرمودند، جمعیت کثیری در آن شرکت میکرد (القول الجلی خطی) شاه صاحب در "الجزء اللطیف" مینویسد در سنه ۱۱۴۳ علاقه به حرمین شریفین شدت گرفت، در آخر همین سال (ذی الحجه) به حج مشرف شد م، تا ۱۱۴۱ هـ از مجاورت بیت الله و زیارت مدینه النبی (ص) مشرف ماند م، از شیخ ابوطاهر مدنی و دیگر مشایخ حرمین سند روایت حدیث گرفتم، با علماء حرمین همنشینی و مجالسی داشتم، شیخ ابوطاهر مدنی خرقه‌ای عنایت فرمودند، که جامع کلیه خرقه‌های صوفیاء و دراویش بود، در پایان ۱۱۴۴ هـ مجدداً مناسک حج ادا کرد م، و اوائل ۱۱۴۵ هـ به سوی هند حرکت کرد م، و بتاریخ دهم رجب ۱۱۴۵ هـ بروز جمعه با صحت و سلامت به مستقر خویش (دهلی) رسید م.

(الجزء اللطیف ص ۵)

مشایخ و اساتذۀ شاه صاحب در حرمین

شاه صاحب برای مشایخ و اساتذۀ، خویش در حرمین کتابچۀ مستقلی بنام "انسان العین فی مشایخ الحرمین" نوشته‌اند و در آن شیخ خاص و استاد محبوب و محسن خدیش شیخ ابرطاهر محمد ابن ابراهیم الکردی المدنی را نسبتاً مفصل‌تر معرفی کرده‌اند، زیرا اساتذۀ متخصص و مشایخ به تلامذہ با استعداد خویش نفوذ و تسلط عمیقی دارند، تمایلات، احساسات و تحقیقات این بزرگواران در شاگردان رشید خویش تحول و انقلاب عظیمی برپا میکنند، بهمین مناسبت تذکرۀ این امور مفصلاً مناسب‌تر است.

شاه صاحب می‌نویسند که شیخ ابوطاهر محمد بن ابراهیم ابتداء از پدر خویش شیخ ابراهیم الکردی علم‌الحديث را خوانده‌اند سپس بیشتر از شیخ حسن عجمی^۱ استفاده کرده‌اند و بعد از آن از احمد نخلی، شیخ عبدالله بصری شمائل نبرم، (ص) و مسند امام احمد را بمدت کمتر از دو ماه به اتمام رسانیدند، از علمائی که به حرمین تشریف می‌آوردند کمال استفاده را کردند، از شیخ عبدالله لاهوری مجوز روایت کتب ملا عبدالحکیم سیالکوتی و شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح را گرفتند، از شیخ سعید کنی بعضی از کتب عربی و یک ربعی از

۱ - شاه صاحب در "انسان العین" ایشان را با لقب عجمی ذکر کرده‌اند که احتمالاً اشتباه چاپی باشد زیرا عموم کتب تذکره و تراجم ایشان العجمی (با صیغه تصغیر) معرفی میکنند، (ملاحظه گردد الاعلام زرکلی ج ۲ ص ۲۲۳)

فتح الباء ی را درس گرفتند. (انسان العین ص ۱۳)

در "البائع الجنی" علامه محسن بن یحیی ترهتی نوشته‌اند که شیخ ابوطاهر می‌فرمودند شیخ ولی‌الله از من سند الفاظ گرفته‌اند و من از ایشان در مطالب و معانی حدیث استفاده میکنم و در اجازت‌نامه خویش هم چنین نوشته‌اند. (البائع الجنی فی اساتید الشیخ عبدالغنی رح....)

شیخ ابوطاهر (با توجه به اینکه محدثی بزرگ بودند) ارادت‌مند و معتقد صوفیاء بودند، و از انتقاد بر آنها شدیداً گریز می‌کردند، شاه صاحب میفرمایند:

زمانی که من برای تودیع (خدا حافظی) پیش ابوطاهر رفتم ایشان این شعر را خواندند:
نسیت کل طریق کنت اعرفه

الّا طریقاً یؤدّینی لربکم

(من همه راه‌هایی را که می‌دانستم فراموش کرده‌ام)

بجز راهی که بخانه شما می‌رساند)

شاه صاحب در پاسخ نیز عین همین را تکرار کردند.

شاه عبدالعزیز میفرمایند زمانی که پدر محترم از مدینه طیبه داشتند میرفتند با استاد محترم‌شان عرض کردند که آنچه خوانده بودم همه را فراموش کردم بجز از علم دین و حدیث، و استاد محترم با شنیدن آن بی‌نهایت خوشحال شدند.

(ملفوظات حضرت شاه عبدالعزیز ص ۹۳)

زندگی بعدی شاه صاحب رح و مشاغل شان (که تفصیل آن را در صفحات نزدیک خواهید خواند) نشان می‌دهد که آنچه را که گفته بودند عملاً هم انجام داد

“من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه”

الاحزاب - ۲۳

در ماه رمضان ۱۱۴۵ هـ شیخ ابوطاهر رح از این دار فانی رحلت فرمودند، بعبارتی دیگر پس از حرکت شاه صاحب از مدینه طیبه و رسیدن شان به دهلی یکی دو ماه بعد ایشان وفات فرموده‌اند (انسان‌العین ص ۱۴)

خلاصه پس از رسیدن شاه صاحب به هند استاد محترم شان کمترین فرصتی برای افاده و تربیت داشتند.

“و ذلك تقدير العزيز العليم”

در تذکره ایشان این امر قابل ذکر است که پدرشان شیخ ابراهیم کورانی^۱ از امام ابن تیمیه رح دفاع می‌کردند، علامه سید نعمان خیرالدین آلوسی بغدادی در کتاب معروف خویش “جلاء العینین فی محاکمة الاحمدین” می‌نویسند:

“و كان سلفی العقيدة، ذابا عن شيخ الاسلام ابن تیمیه و كذا يذب عما وقع فی كلمات الصوفية مما ظاهره الحلول او

الاتحاد او العینیه

ایشان سلفی العقیده بودند، از شیخ الاسلام ابن تیمیه رح دفاع میکردند و همچنان کلام صوفیاء را نیز توجیه میکردند گفته‌های که بظاهر به حلول، اتحاد یا عینیت دلالت میکرد،

(جلاء العینین چاپ مطبعة المدنی مصر ص ۴۱)

از این امر میتوان چنین نتیجه‌گیری کرد که آشنائی و علاقه به کتب شیخ الاسلام رح، حمایت و دفاع از او که معمولاً در تحریرات شاه صاحب به چشم می‌خورد، و همچنان گرایش تطبیقی که از اول ارث خانوادگی شاه صاحب بوده اما قسمت مهمی در اثر سخنها و بیانات شیخ ابوطاهر است که ایشان را از پدرشان شیخ ابراهیم کورانی به ارث رسیده بود.

استاد دیگر شاه صاحب که از او مجوز گرفته بودند، شیخ تاج‌الدین قلعی حنفی مفتی مکه است، که بیشتر تحصیلات‌شان از شیخ عبدالله بن سالم مصری بود، صحیحین را از شیخ عجیمی خوانده از ایشان اجازت مطلقه گرفتند، و از شیخ احمد نخلی و غیره هم اجازت داشتند، شاه صاحب سه روز بدرس بخاری ایشان شرکت کردند، اول و آخر کتب سته و بخش مهمی از مؤطا، مسند دارمی، "کتاب الآثار" و مؤطای امام محمد استماع فرمودند شیخ به کلیه اهل جلسه اجازت روایت این همه کتب را داد، که شاه صاحب نیز در بین شریک بودند، و حدیث "مسلسل بالاولیه" را نیز از ایشان استماع فرمودند.

(انسان العین ص ۱۵ - ۱۶)

شاه صاحب از شیخ محمد وفدالله صاحبزاده حافظ معروف حدیث جامع کمالات شیخ محمد بن محمد بن سلیمان المغربی (که صاحب نسخه بنوئیه بودند و آن را از استانبول به حرمین آورده بودند و استاد اکثریت اهل حرمین بودند) در مورد کلیه مرویات پدرشان مجوز روایت گرفتند، علاوه بر آن مؤطا یحیی بن یحیی را کاملاً از ایشان درس گرفته اجازت روایت گرفتند. (حواله بالا ص ۷)

شاه صاحب ضمن تحصیلات هند خویش بدرس امام حدیث دورانیش شیخ محمد افضل سیالکوتی نیز شرکت جسته بودند. (نزهة الخواطر ج ۶)

که ایشان در حدیث از شیخ سالم بن عبدالله بصری سند گرفته بودند و درس حدیث گرفته بودند، و او شاگرد شیخ عبدالاحد بن خواجه محمد سعید سرهندی نیز بود، در مدرسه غازی الدین خان در دهلی حدیث تدریس میکرد، حضرت میرزا مطهر جان جانان رح در حدیث و سلوک هر دو از ایشان استفاده کرده است.

(حواله قبلی)

در این سفر دائی شان عبیدالله بارهوی و پسر دائیش شیخ

محمد عاشق پهلوی (مصنف القول الجلی) نیز همسفر بودند، شاه صاحب از خبر وفات مادر محترمه خویش در همین سفر زمان برگشت از حج در (مکه معظمه) اطلاع یافتند. (القول الجلی - خطی)

برای حضرت شاه صاحب، ذوق خصوصی فن حدیث، فراهم شدن موقعیت به آسانی برای تدریس و نشر آن در حرمین، استفاده از برکات و سعادت بیت الله و رسول الله صلی الله علیه و سلم، نامطمئن بودن از اوضاع هند، موقعیت نفع رسانی به تشنگان علم و طلابی که از کشورهای مختلف جهان در آنجا جمع می شدند، مطلع شدن از زوال ریشه های دولت اسلامی، تسلط روزافزون قدرتهای خارجی، عوامل و محرک اساسی بودند برای تصمیم ترک وطن و سکونت در حرمین شریفین.

و نه تنها برای جواز آن دلایل داشتند بلکه شواهدی برای داشتن مصلحت های دینی و علمی فراهم و ارائه می فرمودند، اما باز تصمیم گرفت که به هند باز گردد، خداوند متعال در آن خیر و برکاتی مقدر فرموده بود، که بصورت فعالیت های تجدیدی و اصلاحی شان ظاهر شد، و آن بشارتی و اشاره ای که از رسول الله (ص) در مدینه منوره به ایشان شده بود به تحقق پیوست.

ان مراد الحق فیک ان یجمع سلا من شمل
الامة المرحومة بک.

الله تعالی تصمیم دارند توسط شما (این) امت
 مرحومه^۱ یک شیرازه بندی مخصوصی یعنی
 استحکام ریشه‌ای و اساسی نهیب بکند.
 (فیوض الحرمین ص ۶۲ چاپ دهلی)

شاه صاحب نه تنها در مورد خودش، بلکه در مورد اصحاب
 و یاران خصوصی اش نیز نظرشان همین بود که هند را مرکز و
 سنگر فعالیتها و خدمات دینی و علمی خویش قرار بدهند،
 کشوری که اسلاف و نیاکان شان اعلیٰ ترین توانائی و صلاحیتهای
 خویش را در فعالیتهای دینی و خدمات علمی صرف کرده
 بودند، که در اثر آن در هر قرن محقق و عارف پیدا شده، و
 کشوری که می خواست در آینده نزدیک مرکز فن حدیث و کلیه
 علوم دینی قرار بگیرد،

زمانیکه یکی از تلامذه مخصوص شاه صاحب جناب
 مخدوم معین الدین سندهی می خواست به حجاز رفته همان جا
 ساکن بماند، شاه صاحب ضمن منع شان از این کار برای او
 چنین نوشت:

”اما عزم ترک الرجوع الی الوطن فلا تستبدوا به
 حتی یشرح الله صدرکم او صدر رجل لاجلکم“

تا جای که مربوط به تصمیم عدم مراجعت به وطن و

ترك آن متعلق است، نباید عزم پخته گرفته اصرار
 بکنید مگر اینکه الله تعالى خود شما را یا یکی از
 خواص تان را در این مورد شرح صدر نصیب کند.
 (حیات ولی مکتوب دهم ص ۵۳۶ چاپ لاهور)

درس حدیث شاه صاحب

شاه صاحب پس از برگشت در حوزه علمیه پدرشان بنام
 مدرسه رحیمیه که در دهلی قدیم در محله ای واقع بود که در
 این ایام بنام محله منهدیان موسوم است تدریس آغاز کردند،
 دیری نگذشت از اطراف و اکناف عالم طلاب بحدی سرازیر
 شدند که کمبود جا محسوس شد الله تعالى این سعادت را (با
 توجه به نواقص و ضعف های زیادی که داشت) نصیب محمد شاه پادشاه
 مقدر کرد که او يك ساختمان خیلی عالی به شاه صاحب در
 شهر تقدیم کرده ایشان را به شهر دعوت کرد، که بالاخره همین
 جا تدریس شروع شد،

(دارالحکومت دهلی ج ۲ ص ۲۸۶)

مولوی شیرالدین در این مورد می نویسد:

"در زمانی این حوزه خیلی عالی و زیبا بود و
 بزرگترین دارالعلوم (جامعه) تصور میرفت، تا زمان

عذر (کشف مبارزات نظامی علیه انگلیس) بحالت اصلی خویش برقرار بود، اما بعد از آن کلیه وسایل بغارت برده شد و ساختمان منهدم و ویران گردید.

جای دیگر اضافه میفرماید:

"اگرچه آنجا افرادی دیگر را اسکان داده‌اند اما محله هنوز هم بنام مدرسه شاه عبدالعزیز صاحب موسوم است."

در ملفوظات شاه عبدالعزیز صاحب اسم مسجد این مدرسه را به اینصورت ذکر فرموده‌اند:

"در آن هنگام بزرگان بسیار و اولیاء بسیار از یاران والد ماجد مثل شاه محمد عاشق و مولوی نور محمد و غیره معتکف مسجد هذامی بودند"
(ملفوظات شاه عبدالعزیز فارسی ص ۱۰۹ چاپ مجتبیائی میرته)

مولانا حکیم سید عبدالحی صاحب (پدر محترم استاد ندوی) مصنف "ترهه الخواطر" در سال ۱۸۹۴ م / ۱۳۱۲ هـ به دهلی و اطراف آن سفر کرده بودند در دفتر یادداشت مورخه ۲۶ رجب چنین می‌نویسند:

"پس از شرکت بدرس میان سید نذیر حسین صاحب تصمیم گرفتم که مدرسه حضرت مولانا و مولی الکمل، مقتدای ارباب تمیز شاه عبدالعزیز صاحب رَوْحِ اللّٰه روحه را زیارت کنم، که نیاکان و اسلاف ما یکی پس از دیگری استفاده کرده‌اند، و خاک‌روبی آن را بزرگترین افتخار و سعادت میدانستند،^۱ از این جا به مسجد جامع و سپس به مقبره چتلی رفتم از مقبره چتلی دو راه منشعب میشود، یکی دست راست که مستقیم به خانقاه میرسد^۲ دیگری بسمت چپ، از همین راه تا دور رفتم، که این راه پس از مسافتی کوتاه باز هم بدست چپ به کوچه فولاد خان منشعب و آن تا کلان محل میرسد، در کلان محل مدرسه شیخ المشایخ ما مولانا و مقتدانا رحمه الله تعالی واقع است، با دیدن آن به یاد آیه "و هی خاویة علی عروشها قال انی یحی هذه الله بعد موتها" (البقره - ۲۵۹) می‌افتد، الله الله، چه رنگهای متنوعی که کارخانه قدرت الهی ندارد! یکی آن

۱ - سپس مولانا چند نفری را از خانواده حسنی و قطبی خویش نام برده است که آنها از زمان شاه ولی الله صاحب تا زمان شاه عبدالعزیز آنجا حضور یافته کسب فیض و استفاده میکردند.

۲ - منظور خانقاه حضرت شاه غلام علی صاحب است، که در این ایام آنرا بنام محله شاه ابوالخیر مارگ نام میرند.

روز بود که در این مدرسه تشنگان علوم از عرب و
عجم اینجا آمده استفاده میکردند، و امروز هم
روزی است که این محل بصورت خرابه‌ای
درآمده است و احدی در آن سکونت ندارد"
(دهلی و اطراف آن چاپ انجمن ترقی اردو ص ۶۳-۶۴)

سپس بنقل از روایت مولوی سید ظهیرالدین احمد صاحب
میفرمایند

که در "منهدیون" جایی که مقبره‌های این
بزرگواران هستند، آنجا نیز مدرسه بوده است، که
پس از شاه عبدالرحیم صاحب زمانیکه شاه ولی الله
صاحب در شهر جدید تشریف آوردند، این مدرسه
به ایشان محول گردید، و ایشان همین جا ماندند.
(دهلی و اطراف آن ص ۶۷)

خصوصیات و معمولاتی چند شاه صاحب از قول حضرت شاه عبدالعزیز صاحب

متأسفانه از تذکره و تراجم، سفرنامه یا کتابچه‌های هم عصر
چیزی در دسترس نیست که از آن انسان به احوال مفصل
خصوصیات زندگی، معمولات، نظام الاوقات، و
نشست و برخاست حضرت شاه صاحب پی برد، در ملفوظات

فارسی زبان حضرت شاه عبدالعزیز صاحب^۱ در جاهای متعددی اشاراتی در این مورد شده است.

میفرمایند

که من فرد قوی الحافظه‌ای را مانند پدر بزرگوارم ندیدم، در مورد شنیدن که نمی‌توانم انکار کنم اما با چشم ندیده‌ام،

(ملفوظات ص ۱۱)

علاوه بر علوم و کمالات در نظم اوقات (و برنامه‌ریزی کارها) نظیر نداشتند، پس از نماز اشراق نشستی که داشتند تا ظهر دو زانو می‌نشستند نه روال نشستن را عوض میکردند، نه بدنش را می‌خاراندند، نه آب دهن تف می‌کردند

(حواله قبل ص ۴۳)

در هر فنی یک نفری را بکمال رسانیده بودند، طلبه‌ای، مراجعی مربوط به هر فن مراجعه میکرد او را محول به متخصص آن میکردند، و خودشان مصروف به بیان حقایق و معارف، و تدوین و تحریر

۱ - ناشر کتاب جناب محمد بشیرالدین صاحب صدیقی بعثت پوسیدگی و کرم‌خوردگی اصل کتاب نتوانسته است اسم اصلی کتاب را پیدا کند اما از شواهد عبارتهایی که در آن درج است از چند جا، شکی نمی‌ماند که نسبت این ملفوظات به شاه عبدالعزیز صاحب درست و واقعی است.

آن میبودند، حدیث را مطالعه و تدریس میکردند،
 هر چیزی برای شان کشف می شد آن را یادداشت
 میفرمودند خیلی کم مریض می شدند (حواله قبل
 ص ۴۰)

جد بزرگوار و عموی محترم (که طیب هم بودند)
 مردم را مداوا و معالجه میکردند بعدها پدر محترم
 این مشغله را متوقف کرد، البته کتب طبی را مطالعه
 میکردند، از کودکی در طبیعت نظافت و لطافت
 داشتند، اشعار صوفیانه خیلی کم می خواندند،
 گاه گاه بنا به ضرورتی شعری می خواندند،

(حواله قبل ص ۴۳)

وفات

بالاخره برای این زندگی بابرکت و باارزش که هر لحظه آن
 باقیمت، و برای اسلام و مسلمین کارآمد، و پیوسته در فکر
 احیاء سنت، نشر و انتشار قرآن و حدیث، تعلیم و تربیت، یاد
 الهی و اعلاء کلمه الله مصروف میماندند، روز خاتمه بخیر
 شدن آن نیز فرا رسید، که طبق اعلامیه "کل نفس
 ذائقة الموت" (آل عمران - ۱۸۵) هیچ پیامبری نه از آن
 مستثنی است نه ولی، نه مجدد و مجاهدی، سال ۱۱۷۶ هـ آغاز
 شده بود آخرین روز ماه محرم بود، که روز میعاد فرا رسید، و
 شاه صاحب پس از بیماری مختصری در عمر شصت و

دوسالگی^۱ زندگی این جهان فانی را خداحافظی کرد و جان شیرینش را بجان آفرین سپرد.

چیست از این خوب‌تر در همه آفاق کار؟
دوست رسد نزد دوست یار به نزدیک یار

در هیچ زندگی نامه‌ای تفصیلات بیماری و وفات‌شان ذکر نیست، برای مصنف کهنتر (حضرت ندوی) این امر موجب افتخار و سپاسگذاری است، که یگانه وسیله آگاهی بنده در مورد تفصیلات و اطلاعات این امور نامه‌ای است که یک نفر نامور و ممتاز از سادات حسنی قطبی اهالی رای بریلی بنام سید محمد نعمان حسنی است که ایشان حین وفات شاه صاحب رح برای فردی بزرگوار و نامدار دیگر این خانواده بنام حضرت شاه سید ابوسعید رح از دهلی نوشته است، و نویسنده این نامه حضرت سید محمد نعمان عموی حقیقی (عینی) مجاهد کبیر حضرت سید احمد شهید رح و مکتوب‌الیه (حضرت شاه سید ابوسعید رح) جد حقیقی مادری سید صاحب بوده‌اند، حضرت شاه ابوسعید رح از مریدان خاص و یاران مقرب شاه صاحب میباشند، و شاه صاحب با ایشان مکاتبات داشته‌اند و نامه‌های متعددی در

۱ - در ملفوظات اردوی شاه عبدالعزیز از قول او نقل شده است که عمر مبارک شصت و یک سال و چهارماه قرار گرفت، در چهارم شوال سال ۱۱۱۴ هج متولد و بتاريخ بیست و نهم محرم سال ۱۱۷۶ وفات یافتند، و تاریخ وفات‌شان بحساب ابجد "امام اعظم دین هی" میباشد (ملفوظات ص ۵۶ چاپ مطبع هاشمی میرته)

دسترس موجود است، یکی از آنها را که از نامه‌های خانوادگی می‌باشد از مجموعه "مکتوب‌المعارف" خطی عیناً در ذیل نقل میکنیم:

"الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى النِّعَمَاءِ وَالرِّضَاءِ عَلَى الْقَضَاءِ،
وَالصَّبْرِ عَلَى الْمَصِيبَةِ وَالْبَلَاءِ، وَالصَّلَاةِ وَ
السَّلَامِ عَلَى سَيِّدِ الشَّاكِرِينَ وَزُبْدَةِ الرَّاظِينَ وَ
قُدْوَةِ الصَّابِرِينَ وَشَفِيعِ الْمَذْنُبِينَ وَ
رَحْمَةِ الْعَالَمِينَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ
صَحْبِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ عَلَى وَرَثَتِهِ
الْعُلَمَاءِ الرَّاسِخِينَ وَالْأَوْلِيَاءِ الْمُرْشِدِينَ إِلَى
يَوْمِ الدِّينِ، بَعْدَ هَذَا

اگر شرح سوگواری و بیان عزای و ماتم‌داری واقعه
ارتحال امام سنت و جماعت و مقتدای ارباب
کرامت پیشوای عرفاء زمان سرآمد اولیاء جهان،
قطب زمان محبوب سبحانی، سیدنا و مرشدنا
ولی‌الله فاروقی مجدد مائة دوم الف ثانی
رضی‌الله‌عنه از این عالم پرملال بصوب
دارالافضال بوصول ذوالجلال بر صفحه روزگار
ثبت یابد هرآئینه مانند حال ما غریبان غمزدگان
سزد:

چه بخاطر رسید یار مرا که بهجران کشید کار مرا

وامصیبتاه این چه بی نیازی و نیرنگ سازی است
 که همچنین روح مقتدای را در کمتر وقت بعمر
 شصت ود و سالگی نداء
 "ارجعی الی ربک راضیه مرضیه"

(الفجر - ۲۸)

دادند و اصحاب بدع ضلال را عشرت آگین
 نمودند، و اصحاب دین را اندوهگین کردند، یعنی
 بتاریخ سلخ محرم الحرام سال ۱۱۷۶ هـ یک هزار
 و یکصد و هفتاد و شش یوم السبت وقت الظهر بامر
 داعی بر حق روح مطهر الحضر از قالب عنصری
 مفارقت نموده باوج علین ساخته و بمقتضائی

"و للآخرة خیر لک من الاولى ○ و لسوف
 یعطیک ربک فترضی ○" (الضحی - ۴ و ۵)

ای لقاء رفیق اعلی دران پرداخته اما حالت تمام
 اصحاب و احباب از مفارقت آنجناب چنان تباه و
 خراب بود که از حیث تحریر بیرون است یقینیکه
 استیلاء و کاهش آلام بر منتسبان مهجوران مستهام
 یافته باشد

"رضینا بقضاء الله انالله و انالیه راجعون"

رحمة الله عليه و على من بجنابه يتوسلون"

آمدیم بر اینکه از فضل الهی و تصدق جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله جاذبه حضرت ایشان علیه الرحمة این عاصی را بسوی خود کشید بشهر ذیقعه در بدهانه رفته به تقبیل آستانه متبرکه استسعاد یافته و بملازمت جناب قدسی القاب مشرف گردید و بر حالات خود توجهات عالیات بیش از پیش یافته از آنجا حضرت ایشان جهت تداوی و تدابیر در ماه ذی الحجه تاریخ نهم بشهر دهلی بمکان بابا فضل الله در مسجد روشن الدولة بچوک سعد الله خان نزول فرمودند از فرزندان گرامی میان محمد صاحب و میان عبدالعزیز و میان رفیع الله بن مدظلهم العالی و میان محمد عاشق صاحب و میان اهل الله صاحب و میان محمد فایق و میان محمد جواد و محمد امین و غیره یاران حاضر خدمت بودند و این غلام و میر محمد عتیق و میر قاسم علی که در وقت آخرین شرف انتساب بیعت یافته هر روز بشرف حضور پرنور و خدمت گاری وسیله حضور در حضور سعادت اندوز می شدیم مشفقاً این مجلس آخرین، عجب مجلسی بود پرفیض دائماً مهبط ملائ ملکوت و نزول ارواح طیبه ارکان عالم ناسوت میگردید و نفحات انس و رحمت و رشحات قدس

و برکت بمثال نزول غیث می‌بارید اکثر یاران اهل نسبت بوجدان صحیح خود در می‌یافتند، واحسرتا اهل الله و عرفاء لازوال در هر زمان می‌باشند اما این چنین مرد با جمعیت اوصاف حمیده اعلم بکتاب و سنت به اجتهاد مطلق و در حقایق و معارف بحر موج و در علوم دیگر محض فیاض پس از صدها سال بوجود می‌آید:

دورها باید که تا يك مرد صاحب‌دل شود

بایزید اندر خراسان، یا سهیل اندر یمن

یاران را می‌باید که مصابرت و شکیبائی ورزیده نسبت رابطه حضرت شیخ را بمجامع همت در تصور نهاده به مراقبات معلومه مشغول باشند انشاءالله تعالی فیض صحبت و رابطه برابر خواهد بود

كما یفیض من بعض رسائله رحمة الله علیه.
والحمد لله رضامندی حضرت صاحب قدس سره از آن صاحب و توجهات عالیات بر حال ایشان زیاده از حد بیان یافته اکثر اوقات استفسار احوال سامی می‌فرمودند و ماجرای غارتگری ایرانیان و رسیدن آن صاحب در عین رستخیز و انطفاء یافتن التهاب نهیب بسبب قدوم گرامی از زبان درفشان مودی ساختند و شاید منظور لقای آخرین بضمیر منیر بوده باشد، مرةً (باری دیگر) فرمودند که میر ابو سعید

ارادة آمدن دارند اگر زود برسند بهتر باشد، صاحب من ظاهر صحبت ایشان رو باستار کشیده تصنیفات آنحضرت قریب نبود بل زیاده در هر علوم دین از تفسیر و اصول و فقه و کلام و حدیث مثل حجة الله البالغة و اسرار فقه و منصور و ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، و ترجمه قرآن که هر واحد قریب به هشتاد، نود جزء کلان به حجم خواهد بود و دیگر رسایل در حقائق و معارف مثل لطائف القدس و همعات و فیوض الحرمین و انفاس العارفين و غیرهم که نشان از صحبت و برکت خدمت می دهند می باید که عزیمت برین آرند که همه را نوشته، رایج نمایند به اندک توجهات سرانجام خواهد یافت، و مثل این چنین تصنیفات و الله اعلم در اسلام تصنیف شده باشد یا نه، چنانچه ارباب بصیرت عبرت یافته اعتراف دارند و کلام ایشان در هر باب که نوشته اند اصول است،

“اللهم ارزقنا حلاوة منهم”

و یقین این فقیر و دیگر صاحبزاده ها و یاران حضرت بملاحظه فرد محبت سامی بجناب حضرت این است که بمجرد شنیدن این حادثه عظیمه جهت فاتحه روحانیت و زیارت مرقد مطهر راهی این صوب (منطقه) خواهند شد، لهذا منتظر

قدوم هستم اگر زود تشریف بیارند باری بملاقات
سامی مسرور الوقت شوم، و اگر توقف در آمدن
باشد اعلام نمایند که فقیر هم عزم مراجعت وطن
دارد.

و دیگر آنکه میان محمد عاشق صاحب بعد سلام
فرموده اند که میر ابوسعید جیو را بنویسند که هر
مکاتیب که حضرت ایشان بجانب آنصاحب شرف
صدور یافته باشند نقل آنها البته بفرستند که داخل
مکاتیب نموده شود، از حضرت میان اهل الله
صاحب و دیگر یاران و صاحبزاده ها سلام اسم به
اسم مطالعه فرمایند و کیفیت ارتحال و وصال
مرحومی و مغفوری غفران پناه بهائی محمد معین
صاحب^۱ رحمة الله علیه رحمة واسعة بجانب عالی
حضرت صاحب قبله در مقام برهانه عرض کردم
فاتحه بروحانیت خواندند و تأسفا نمودند.

(مکتوب المعارف فارسی، خطی ص ۱۹ - ۲۰)

اگرچه مکتوب فوق در فارسی است اما در آن
بعضی از اصطلاحات مخصوص هند و کلمات
عربی دارد لذا مناسب دانستیم که آنرا در فارسی

۱ - سید محمد معین بن سید محمد ضیاء بن آیت الله بن شاه علم الله رح برادر
علاتی (نامادری) حضرت شاه ابوسعید رح و در سن بزرگتر از ایشان بودند در یکی
از ایام سال ۱۱۷۶ هج وفات فرموده اند و سلسله نسبشان ادامه دارد.

امروزی خودمان نسبتاً آسان تر خلاصه و ترجمه
 بکنم (مترجم)

سپاس خالق را جهت نعمتهای فراوان و (جهت توفیق)
 راضی شدن بر قضایش، صبر بر مصیبت و بلایش، و درود و
 سلام بر سرور سپاسگزاران و زبده راضی شوندگان، پیشوای
 صابران، شفیع گناهکاران و رحمت جهانیان حضرت محمد
 و اولاد و اصحاب پاک و طاهرش و بر وارثانش علماء راسخ
 و اولیاء ارشادکننده تا روز جزا باد.

اما بعد: بعرض میرساند که اگر حادثه جانکاه امام اهل سنت
 و جماعت، مقتدای صاحبان کرامت، پیشوای عارفان
 زمان، سر تاج اولیاء جهان، قطب دوران سیدنا و مولانا و
 مرشدنا شاه ولی الله فاروقی مجدد قرن دوازدهم رضی الله
 عنه بر صفحه گیتی ثبت گردد، بزبان حال گویای این
 احساس ما خواهد بود.

چه بخاطر رسید یار مرا که بهجران کشید کار مرا

واویلا! عجب شأن بی نیازی خداوند متعال دارد که روح
 پرفتوح همچنین مقتدائی را در سن ۶۲ سالگی با پیک
 "ارجعی الی ربک راضیه مرضیه" دعوت فرمودند، در این
 حال اهل بدعت و گمراهی را شادان و گروه فرمانبران الهی
 را اندوهگین فرمودند، بتاريخ اخیر ماه محرم روز شنبه
 وقت ظهر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و شش ۱۱۷۶ در

امثال امر حق تعالی این روح پاک با ترک جسد عنصری به
اوج علین سکونت گزید.... به احباب و یاران آن حضرت
چنین حالتی دست داد که تحریر آن از توانائی قلم خارج
است،

اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ. رحمت خدا بر خود ایشان و
منتسبین ایشان نازل باد، خلاصه تحریر آنکه لطف
خداوندی به طفیل حضرت رسول (ص) چنان جاذبه و
کششی از ایشان بدل اینجانب پیدا کرد، که در اثر آن در
ماه ذیقعد به محل برهانه سعادت آستان بوسی نصیب شد،
و به مجلس و صحبت آنحضرت شرفیاب گردیدم و
توجهات خیلی عالی‌ای از ایشان به سوی خود دیدم، و
آنحضرت از آن جا جهت معالجه بتاریخ ۹ ذی الحجه
بدهلی به سرای بابا فضل الله بنزدیکی مسجد روشن الدوله
واقع به چارراه سعد الله خان اقامت گزیدند، آنجا از
فرزندان گرامی میان^۱ محمد صاحب، میان عبدالعزیز و میان
رفیع الدین مدظلهم العالی (و از مریدان و علاقه‌مندان) میان
محمد عاشق صاحب، میان محمد فائق، میان محمد جواد،
و خواجه محمد امین و غیره دوستان در خدمت حاضر باش
بودند، این احقر، میر محمد عتیق، و میر قاسم علی (که در
همین روزهای اخیر از بیعت با حضرت مشرف شده بودند) هر روز
حضور یافته سعادت خدمت می‌یافتیم،
مشفق من! این مجالس اخیر عجب مجالس پرفیض بودند،

نزول فرشتگان و ارواح طیبه کاملاً پیوسته محسوس بود، باران انس و رحمت و قطرات خیر و برکت همانند ابر بهاری میبارید، اکثر دوستان اهل نسبت باکشف درست خویش آنرا اشکارا! عسای میگرداند، و احسرتا! اهل الله و مردان عارف در هر زمان بوده اند، اما چنین مرد حقانی ای که از یک طرف جامع صفتهای زیبا و طرفی دیگر در علوم قرآن و سنت مجتهد مطلق باشد از جایی بحر مواج حقایق و معارف و از ناحیه ای دیگر دریائی فیض رسان در قرن ها کمتر یافت میشود:

دوره ها باید که تا یک مرد صاحب دل شود

بایزید اندر خراسان، یا سهیل اندر یمن

دوستان می باید با اختیار نمودن صبر و شکیبائی و با برقراری نسبت و رابطه حضرت شیخ با همت کامل در مراقبات معلومه مشغول بمانند انشاء الله فیض صحبت و ارتباط کماکان جاری خواهد ماند، همچنانکه از بخشی از کتب حضرت چنین برمی آید.

ماشاء الله رضایت کامل حضرت صاحب قدم سره از شما و توجهات عالیه و کامله ایشان به سوی شما بیش از حد دیدم، پیوسته از اوضاع و احوال شما می پرسیدند، و واقعات بموقع رسیدن شما را در عین جنگ ابدالی ها و

فرونشاندن آن فتنه را بارها ذکر میفرمودند^۱ احتمالاً آرزو داشتند که آخرین ملاقات را با شما داشته باشند، چون یکبار فرمودند که "ابوسعید تصمیم داشت که بیاید اما ای کاش زودتر می آمد"

سرورم! از صحبت ظاهری حضرت که الآن محروم شده ایم امانت‌نیفات حضرت بتعداد نود بلکه از آن هم بیشتر میباشد، در هر فن دینی از قبیل تفسیر، اصول، فقه، کلام و حدیث تصنیفاتی مانند حجة الله البالغه، اسرار فقه، منصوره، ازالة الخفایع خلافة الخلفاء و ترجمة قرآن دارند که هر یک از آن ۸۰ الی ۹۰ جزء میباشد، در حقایق و معارف رساله‌های دیگری از قبیل الطاف القدس، همعات، فیوض الحرمین، و انفاس العارفين و غیره که دال بر برکات صحبت و جلسات حضرت میباشد، در موردشان کمر همت بسته و آنها را انتشار بدهید، و این امر با توجه کوچکی انجام خواهد گرفت، الله تعالی بهتر بداند که در طول اسلام چنین کتبی نوشته شده است یا خیر؟ همچنان که اهل بصیرت در این مورد اعتراف دارند که حضرت در هر مضمونی چیزی اساسی (و مستند) نوشته‌اند.

این فقیر و صاحبزادگان و دوستان حضرت (با داشتن رابطه مستحکم حضرت با شما) یقین داریم که بمحض شنیدن این خبر جهت فاتحه (پرسه و تسلیت بازماندگان حضرت) به دهلی تشریف خواهید آورد، بنابراین منتظر قدوم مبارک شما

هستم، اگر زود تشریف بیاورید از زیارت فیض خواهم برد و اگر بنابر محذورت‌های تصمیم تأخیر داشته باشید اطلاع بفرمائید که بنده تصمیم برگشت به وطن دارم. دیگر اینکه میان محمد عاشق بعد از سلام فرمودند که به میر ابوسعید بنویسید، نامه‌هایی که حضرت صاحب به شما نوشته‌اند رونوشت آنها را ارسال فرماید تا آنها در مجموعهٔ مکتوبات حضرت گنجانده شود. از طرف حضرت میان اهل‌الله صاحب دیگر احباب و صاحبزادگان یک‌ایک‌شان سلام میرسانند، من در برهانه کیفیت وفات دردناک برادر محمد معین را به حضرت اطلاع داده بودم که ضمن اظهار تأسف، روح‌شان را ایصال ثواب فرمودند^۱

وفات شاه صاحب بتاريخ ۲۹ محرم ۱۱۷۶ هـ وقت ظهر روز شنبه (مطابق ۲۱ اوت ۱۷۶۲ م) وقوع یافته است همچنانکه از نامه بالا به اثبات رسید، و در ملفوظات شاه عبدالعزیز صاحب رح چنین ذکر شده است:

"که در بیست و نهم محرم وفات یافت.... تاریخ وفات «او بود امام اعظم دین» و دیگر «های دل روزگار رفت»^۱ بیست و نهم

۱ - عبارت به الفاظ "های ولیّ روزگار رفت" صحیح است که از آن سال وفات کاملاً درست درمی‌آید (مقاله مولوی نورالحسن راشد کاندهلوی، مجله برهان ژوئیه ۱۹۸۳ م)

محرم وقت ظهر^۱

مرفد مطهر در جانب چپ دروازه دلی در محله ای بنام منهedian^۲ جائیکه الآن گورستان واقع است میباشد، اینجا يك زمانی خانقاه جد مادری حضرت شاه عبدالرحیم صاحب جناب شیخ عبدالعزیز بود، هنوز هم مقبره او بنزدیکی همان محل است، بعدها شیخ رفیع الدین صاحب همین جا سکونت گزیده بودند، خانه های فامیل شاه ولی الله رح همین جا بودند، که خود شاه ولی الله صاحب سکونت آنجا را ترک نموده به داخل شاهجهان آباد سکونت گزیده بودند، و در همین گورستان منهedian هر چهار صاحبزاده حضرت شاه

۱. ملفوظات حضرت شاه عبدالعزیز رح ص ۴۰ چاپ مجتبیائی میرته ۱۳۱۴ هـ.

۲ - سرسید احمدخان در "آثارالصنادید" می نویسد:

"این يك ساختمانی بود، در پائین جد تا اطاق و غیره داشت و بالا چهارتا برج بود، هیچ اطلاع در دست نیست که این ساختمان چی بوده و چه زمانی درست شده بود و چه کسی آنرا ساخته بود اما بین عوام الناس شایع است که اینجا نوابی بود بنام حضرت غوث الاعظم رح منهدي (منقل) روشن میکرد، یعنی چیزی شبیه برج درست میکرد و در آن منقلی را پر از کاغذ و غیره نموده آنرا روشن میکرد، چون روشن کردن منهدي (منقل) رسم آن نواب بوده این ساختمان بهمین مناسبت منهedian موسوم گردید، اما روشن نیست که این نواب چه کسی بوده که این منهدي را ساخته و روشن میکرد"

(آثارالصنادید ص ۵۰ - ۵۱ چاپ لکنهوی ۱۸۷۶ م)

صاحب و پدر محترم‌شان حضرت شاه عبدالرحیم صاحب رح آرامگاه دارند، کتیبه‌هایی بر آنها نصب است، در آنها سنین وفات هریکی درج است، علاوه از این بزرگواران، مقبره‌های افراد ذکور و اناث این خانواده نیز موجود است، متصل به آن مسجدی قرار دارد، که در قرب و جوار آن قبور بسیاری از علماء، صالحان، و ارادتمندان خانواده ولی‌اللهی موجود است و روزبروز دارد اضافه میشود.

باب پنجم

فعالتهای تجدیدی شاه ولی الله صاحب روح

اصلاح عقائد و دعوت الی القرآن

وسعت و تنوع محدوده تجدید شاه صاحب روح

الله رب العزت خدمات عظیم تجدید و اصلاح امت ، احیاء بینش درست دینی ، نشر و انتشار علوم نبوت ، دمیدن روح جدید و (روحیه‌ای تازه در عصر و ملت خویش را از شاه صاحب روح گرفت) محدوده این فعالتهای شاه صاحب بقدری وسیع و بخشهای آن به اندازه متنوع میباشند، که نظیر آن در قرن معاصر بلکه بین علماء و مصنفین کم دیده میشود ، علت آن (علاوه بر توفیق و تقدیر الهی) اقتضای اوضاع دوران معاصر نیز میتواند باشد، که نصیب شاه صاحب روح گردید، از ویژگیهای اخلاقی حضرت شاه صاحب روح میتوان همت بلند، روش مخصوص تعلیم و تربیت و خلاصه جامع صفات بودن را نام برد که از عوامل مهم هستند، و به همین علت شاه صاحب روح در نقش های مختلف و متعددی که ایشان در میادین تجدید و اصلاح ، علم و عمل داشته‌اند، برای کسی که شرح حال ایشان

را می‌نوشته و نویسنده تاریخ دعوت و اصلاح، آمارگیری و جمع‌آوری همه آن و تحلیل مفصل آن دشوار قرار گرفته است هر کسی در این تصمیمی می‌گیرد بی‌اختیار این شعر فارسی از زبان او جاری می‌شود:

دامان نگه تنگ و گل حسن تو بسیار

گلچین بهار تو ز دامان گله دارد

ما اگر بخواهیم آنها را در کلیات جمع بندی بکنیم عنوانهای آنها بشرح زیر خواهد بود:

- ۱- اصلاح عقائد و دعوت الی القرآن
- ۲- ترویج و انتشار حدیث و سنت ، و سعی در تطبیق فقه با حدیث و دعوت به آن
- ۳- معرفی مدلل و مرتبط احکام شریعت ، و تشریح اسرار و مقاصد حدیث و سنت.
- ۴- تفسیر منصب خلافت اسلامی ، خواص خلافت راشده و اثبات آن، و تردید رافضیت.
- ۵- بدوران نابودی حکومت مغولیه و هرج و مرج سیاسی در آن ، نقش رهبری و مجاهدانه شاه صاحب رح.
- ۶- جائزه و بازخواست اقشار مختلف امت و دعوت شان به سوی اصلاح و دگرگونی.
- ۷- تربیت و پرورش علماء راسخ و مردان کاری و مجرب تا بعد از ایشان وظیفه سنگین اصلاح امت و اشاعت دین را بعهده بگیرند.

ما ابتداء عنوان "اصلاح عقائد و دعوت الى القرآن" را مورد بحث قرار میدهیم، زیرا جهت تجدید دین و اصلاح امت هر فعالیتی و در هر دور و هر کشوری راه افتد این عنوان سر فهرست برنامه‌های آن خواهد بود، و بدون آن هر برنامه احیای دین و نوسازی ملت نقش بر آب و ساختمان بدون پی خواهد بود، وقایع و گفته‌های که قرآن کریم از انبیاء کرام علیهم السلام نقل کرده است و طرز عمل و نظم کاری که تاریخ مستند از جانشینان انبیاء و علماء ربانی ارائه میدهد همین حقیقت را آشکار میسازند. و هر نهضتی که بر مبنای مزاج نبوت و برنامه قرآنی پایگذاری شده باشد تا قیامت این برنامه و مرامنامه آن خواهد بود.

اهمیت عقائد

مصنف اینجا به اقتباسی (چکیده‌ای) از يك تحرير قبلې خویش اکتفاء میکند:

"اولین امتیاز و آرم مشخص این دین تاکید و اصرار بر عقیده است، و سفارش میکند که از همه جلوتر این مسئله باید حل گردد، از آدم علیه السلام تا

خاتم الانبیاء (ص) کلیه پیامبران گرامی بسوی یک عقیده خاصی (که توسط وحی به آنها ابلاغ شده بود) دعوت میدادند و میخواستند که مردم آنها را بپذیرند؛ و در مقابل، آن به هیچ نوع سازش تن در نمی‌دادند و راضی نمی‌شدند که با هیچ تطمیع یا تهدید دست از تبلیغ آن بردارند، بنظر آنها بالاترین معیار اخلاقی، عالی‌ترین کردار اسلامی، نیکی و صلاح، سلامت، الگوی عملی و عکس زنده تعقل، برقراری صالح‌ترین حکومت، بوجود آوردن محیط و معاشرت صالح (سالم) و ایجاد انقلابی بی‌نهایت مفید و مؤثر (اگرچه این خودش مورد شک و تردید است که بدون اعتقاد صحیح این همه امور ممکن الوقوع است یا خیر؟) و تا زمانیکه این عقیده را نپذیرد و آن را برنامه زندگی قرار ندهد، و تا زمانی که هر فعالیت و تلاش آن بر مبنای همین عقیده خاص استوار نباشد هیچ ارزش و قیمت ندارد، همین آن حد فاصل و خط واضح و روشن است که بین دعوت انبیاء کرام علیهم الصلوٰة والسلام و بین رهبران قومی، ملی و پیشوایان سیاسی و انقلابی و هر آن فرد یا سازمانی که بینش و اعتقاد او از تعلیمات انبیاء کرام و سیرت

شان جدا باشد قرار دارد^۱ حقیقت این است علوم معارفی که توسط انبیاء کرام علیهم الصلوة والسلام به بشریت رسیده است مهم تر، ضروری تر و عالی ترین از تمام علوم، علم ذات، صفات و افعال الله تعالی است، و تعیین آن رابطه مخصوص که بین خالق و مخلوق، عبد و معبود باید باشد، میباشد، این علم برترین و افضل ترین علوم است، زیرا سعادت و خوشبختی دنیوی و نجات اخروی بشر بر آن موقوف است، و همین عقاید، اعمال و اخلاق اساس تمدن جهان است، بذریعه همین علم انسان از ماهیت اصلی خویش آگاهی می یابد، از اسرار کائنات و رمز زندگی با خبر می شود، محل اصلی و مقام خود را در مجموعه جهان می شناسد، و بر مبنای همین شناخت روابط خویش را با همنوعان خویش برقرار میکند، و در مورد روال زندگی با اعتماد کامل، بصیرت و صراحت آشکار تصمیم میگیرد و اهداف خویش را مشخص می کند

(حواله بالا ص ۶۱)

۱ - دستور حیات ص ۲۱ - ۲۲ در اصل کتاب دنباله مضمون توسط آیات قرآنی و سیره انبیاء علیهم السلام مدلل شده است. و از وقایع حدیث و سیرت استدلال شده است.

مخصوصاً رابطه و یژه‌ای که الله تعالی با این امت دارد و مزده مؤکدی که برای نصرت، رضا و محبت عزت و غلبه به آن داده است صرفاً بخاطر همین عقاید درست، صفات ایمانی و خصوصیات آن، مخصوصاً جهت عقیده توحید خالص و بدون آمیزش (بوی شرک) می‌باشد، ارشاد باری تعالی است:

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران - ۱۳۹) و نه ضعف نشان بدهید و نه اندوهگین باشید و شمائید برتر (پیروز بشرطیکه) مومن واقعی باشید،

همچنان با صراحت کامل می‌فرمایند:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا، يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا، وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.

(النور - ۵۵)

وعدده داد الله تعالی به کسانی از شما که مؤمن اند و اعمال شایسته انجام داده‌اند که خلیفه گرداند آنها را در زمین، همانطور که بخلافت رسانید پیشینیان را و دینی را که برای شان پسندیده است به اجراء

در آورده تمکین خواهد داد و پس از مدت‌ها ارباب
و بیم به آنها امنیت خواهد داد، و آنها (با توجه به
رسیدن به بالاترین مقام دولت) عبادت مراکماکان
ادامه خواهند داد (و) با من چیزی را شریک
نخواهند کرد و کسی که بعد از این (همه نعمتها)
ناسپاسی کرد پس (یقیناً) همینها هستند بدکردار"

نائبان بر حق انبیاء، و علماء ربانی ای که از طمع دین الهی و
ذوق آن آگاهی دارند، آنها در خاکی که می‌خواهند این دین و
خلافت الهی را مستقر بکنند قبلاً زمینه آن را فراهم کرده راه آن
را هموار میکنند. آنها رگ و ریشه شرک و جاهلیت را (اعم از
اینکه به فرمول بت پرستی روال قدیم باشد یا بصورت نژاد یا
شخصیت پرستی یا صورتی دیگر) ذره ذره ریشه آن را از
بیخ می‌کنند، و آن سرزمین را کاملاً شخم می‌زنند، و زیر و رو
میکنند، هر چند این کارشان مدتی طول بکشد، و آنها متحمل
زحمات فراوانی بشوند، آنها برای رسیدن به هدف هیچگونه
عجله و بی صبری ای ندارند.

"شرک (با انواع گوناگون خویش) قدیمی‌ترین و
خطرناک‌ترین بیماری جامعه بشری است. این
مرض علاوه بر تحریک خشم و غضب الله تعالی
بزرگترین سدی است در راه سعادت و ارتقاء
روحی، اخلاقی و تمدن انسانیت، این مرض کلیه
نیروهای بشری را در نطفه خفه میکند، و استعداد

و صلاحیت هایش را ذبح میکند، و یقین و اعتماد
بشر را از خداوند متعال، اعتماد به نفس و درک
مقام خودش را از بین میبرد، از پناه مستحکم و
پایدار خداوند سمیع و بصیر، صاحب علم و قدرت
و دارای چود و سخا و بخشش و مستجاب و بیرون
رانده از صفات لامحدود حق تعالی و مخازن بی
پایان او محروم و بی بهره کرده او را به زیر سایه
ناتوان و بی سود مخلوقات محتاج و ناچیز میروساند
به دامانی که از هر چیز خالی است

(منصب نبوت و حاملین عالی مقام آن ص ۷۲)

نیاز تفسیر و توضیح مجدد عقیده توحید

مصنف در جلد دوم "تاریخ دعوت و عزیمت" که مختص زندگانی
نامه شیخ الاسلام ابن تیمیه رح می باشد، ذیل عنوان عقائد و
رسوم مشرکانه دوران امام ابن تیمیه رح نوشته بود:

"جهت اختلاط مسلمانان با اقوام غیر مسلم و
عجمی اثر و نفوذ دولت اسماعیلیان و باطنیان، و
همچنان بعثت تعلیمات و اعمال متصوفین جاهل و
گمراه در عموم مسلمانان عقائد و رسوم مشرکانه ای
رایج شده بود، بسیاری از مسلمین در مورد رهبران

دینی، مشایخ طریقت، اولیاء و صالحین همان عقائد غالیان و افکار مشرکانه‌ای داشتند که یهود و نصاری در مورد حضرات عزیز و مسیح و احبار و رهبان خویش دارند، مراسمی که بر آرامگاه‌ها و آستانه‌های این بزرگواران انجام میگرفت رونوشت برابر با اصل اعمال و مراسمی بود که غیر مسلمین در عبادت گاه‌ها و بر مقابر شخصیت‌های مقدس انجام میدهند، از صاحبان قبور صریحا استمداد و استغاثه می‌کردند، آنها را برای فریادرسی ندا کرده (میگفتند یا فلان ادرکنی یا فلان اغثنی) از آنها سوال میکردند، تعمیر مساجد روی قبور و حتی سجده کردن قبور رایج شده بود، جشن و جلسات سالیانه‌ای داشتند که مردم از راه‌های خیلی دور سفر کرده زحمت کشیده شرکت میکردند، قبرپرستی آشکار، بی‌خوفی از الله تعالی، ترسیدن و به لرزه در آمدن با نام صاحب قبر، توهین و تحقیر شعارهای الهی و دینی، بی‌اعتنائی و دریدگی نسبت به آنها، ارادت و عقیدت بزرگان در حد الوهیت، حج سالیانه آستانه‌های مقدس و مزارات، و حتی ترجیح دادن شان بر حج بیت الله و در بسیاری مزارد ویرانی مساجد و ماندن آنها در حال بی‌کسی، توجه و اهمیت دادن، ترویج و رونق دادن مقابر و مشاهد، این مشتم نمونه خرواری بود

از خط و خال زندگی جاهلیت آن دوران، که برای
آن نیازی به رفتن دور یا تفکر و کنجکاوی عمیق
نبود"

(تاریخ دعوت و عزیمت جلد دوم ص ۲۰۴ - ۲۱۵ باختصار و ترمیم)

این وضع کشورهای همانند مصر، شام و عراق بود که
توسط قشر با برکت اصحاب کرام رض فتح شده بود، که با مرکز
اسلام، مهبط وحی و مسکن رسول الله صلی الله علیه و سلم خیلی
نزدیک و مرتبط بودند، و زبان شان هم عربی بود، که زبان
قرآنی بود، جاهای که تسلسل درس قرآن و حدیث برای یکروز
هم متوقف نشده بود و جاهای که در علوم حدیث و شرح آن
کتابهای عظیمی نوشته شده است. در عوض تشخیص و
اندازه گیری اوضاع هند (آن‌مند قرن دوازدهم) چندان مشکل
نیست، جائیکه دین اسلام پس از سفر طولانی ترکستان، ایران و
افغانستان و بعد از، از دست دادن تازگی و توانائی خویش در
هند توسط کسانی رسید که خود آنها هم مستقیمان از آفتاب
نبوت فیض نبرده بودند و بهمین جهت بسیاری از آنها از
خواص و اثرات نژادی و ملی کاملاً تزکیه نشده بودند، علاوه بر
این در هند از هزاران سال قبل دین، فلسفه و فرهنگی حاکم بود
که در هر رگ و ریشه آن بت پرستی و شرک روان و دوان بود
، بلکه در این قرون اخیر نماینده بت پرستی و محافظ و وکیل
مدافع جاهلیت قدیم قرار گرفته بود، اینجا قشر عظیم مسلمانان
از محیط برهمنیت و شرک به آغوش اسلام قرار گرفته بودند،

سپس این را هم نباید فراموش کنید که این کشور در اثر نفوذ ایران با حکمت و فلسفه یونان آنقدر مستقیم و مستحکم با قرآن و حدیث ارتباط نداشته تنها ارتباطی که با علوم دینی داشته در حدود فقه، اصول فقه و علم کلام بوده که موضوع و میدان بحث شان، مسائل، جزئیات، اصول استخراج مسائل، بحث فلسفی روی عقاید بود، نه اصلاح عقاید و دعوت اولیه توحید. مذاهب، فلسفه ها، مراسم و فرهنگ هند اثری که بر جامعه مسلمان قرن دهم گذاشته بود میتوان آنرا از نامه‌ای که حضرت مجدد الف ثانی رحمه الله علیه برای يك بانوی نيك از ارادتمندان خویش نوشته است درك کرد. (ملاحظه گردد مکتوب ۳ - ۴۳ به صالحه‌ای از اهل ارادت) که از آن به اوضاع تعظیم مراسم شرک، استمداد از غیرالله، و عقیده مشرکانه طلب حاجات از دیگران، احترام به اعیاد کفار، تقلید از مراسم و عبادات شان، ذبح کردن حیوانات برای بزرگان و صلحاء، روزه گرفتن بنام مشایخ و بیبیان، ترس از سیلا و تعظیم آن (که بگمان شان صاحب اختیار دفع مرض آبله میباشد) و افکار دیگر هندوانه و اوهام و خرافات شان میتوان پی برد که در هر خانه و خانواده مسلمان سرایت کرده بود.

بر این وضع گذشتن يك سده، دور ماندن از ارتباط مستقیم و مستحکم با قرآن و حدیث تشخیص خلل و نقصی که بصورت عقائد غیر اسلامی بلکه ضد اسلامی، در خانواده های خوب و بظاهر مذهبی پیدا شده بود هیچ مشکلی نیست. بدوران شاه صاحب رح وضعی که از آثار غیر مسلمین و نا آگاهی از

قرآن و حدیث ، و دوری از آن ، و خلاء از فعالیت مسلسل و موءثری که نتایج و خطرات و پسند و ناپسند عامه مردم را نادیده بگیرد، در هند پیدا شده بود ، و نظام عقیدتی‌ایکه در موازات دین حنیفی (که در آن آسیرش هرگونه آلودگی شرک غیر ممکن بود) و این بوته خودرو جاهلیتی که در زندگی جامعه مسلمان روئیده بود میتوان از بعضی از کتب خود شاه صاحب به حقیقت آن پی برد.

به اقتباسی از " تفهیمات " توجه گردد که در آن چنین میفرمایند:

" حدیث نبی کریم صلی الله علیه و آله و سلم است که شما مسلمانان نیز بالاخره روشهای امتهای پیش از خود را اختیار خواهید کرد، قدم بجای قدم شان خواهید گذاشت ، حتی اگر آنها در سوراخ سوسماری رفته باشند شما هم همین کار را انجام خواهید داد، اصحاب رض عرض کردند یا رسول الله ! (ص) منظورتان از امتهای پیشین یهود و نصاری هستند؟ حضرت فرمودند پس چی ؟ !

این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند. حقا که راست فرموده است حضرت رسول (ص) زیرا ما با چشم خویش آن مسلمانان ضعیف الایمان را دیده‌ایم که بندگان صالح را ارباب من دون الله قرار داده‌اند ، و مانند یهود و نصاری قبور بزرگان دین را سجده گاه قرار داده‌اند، و چنین افرادی

رانیز دیده‌ایم که کلام شارع را تحریف کرده‌اند، و این گفته (دروغین) را به رسول اکرم (ص) نسبت می‌دهند که میفرمود: بندگان نیک مال خدا و گناهکاران مال من‌اند، و این شبیه حرفی است که یهود می‌گفتند:

"لن تمسنا النار الا ايا ما معدودة (بقره - ۸۰)
(ما بدوزخ نخواهیم رفت مگر برای چند روز)،
راستش را بخواهید امروزه در هر گروهی تحریف دین شایع شده است، متصوفین را نگاه کنید چنین اقوالی بر زبان شان رایج است که هیچگونه تطابقی با کتاب و سنت ندارند، بخصوص در مورد توحید، و چنین برداشت میشود که اصلاً به شریعت اعتنائی ندارند"

(التفهيمات الالهيه ج ۲ ص ۱۳۴ - ۱۳۵)

در کتابش "الفوز الكبير" که معروفیت جهانی دارد چنین مینویسند:

"اگر برای شما درک عقاید و اعمال مشرکین (زمان جاهلیت) کمی مشکل و مبهم باشد، پس باید به تحریف کنندگان این دوره بخصوص آنهائیکه در نواحی دارالاسلام میباشند نگاه بکنید

۱- شاه صاحب قبل از آن حقیقت و انواع و مظاهر شرک مشرکین زمان جاهلیت را ذکر فرموده است،

که در مورد اولیاء و صالحین چه عقایدی دارند اگر چه آنها به ولایت اولیاء متقدم معترف اند، وجود این اولیاء را در این زمان بقید حیات، غیر ممکن و از محالات میدانند، و بر مقابر و آستان ها در بدر میگردند، و به انواع شرکها مبتلا هستند. و تحریف و تشبیه در آنها بی حد رایج است، که طبق حدیث صحیح

"لَتَتَّبِعَنَّ سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ"

(شما دنباله رو امم پیش از خود قرار خواهید گرفت) از آن امراض مرضی نمانده است که مسلمانان در آن مبتلا نباشند، و به چیزهای شبیه به آن اعتقاد نداشته باند، عافا نا الله سبحانه عن ذالک" (الفوز الکبیر ص ۸ - ۹ مکتبه محمدی)

مداوای مرض و مؤثرترین روش اصلاح

اشاعت قرآن از نظر شاه صاحب مؤثرترین روال معالجه این مرض و با گونه مطالعه و تدبیر در قرآن و درک و فهم مطالب آن است، و این امر مبنی بر ذهانت، نیروی مطالعه و قیاس آرائی محض نبود، بلکه چنین حقیقتی است بدیهی، که خود قرآن مجید بر آن گواه است، و نه تنها دوران بعثت و نبوت بلکه کل تاریخ دعوت و اصلاح شاهد امر است، بخصوص برای افشاء ماهیت شرک و انکشاف حقیقت توحید، واضح تر، نیرومندتر و دل نشین ترین وسیله جزء آن قابل تصور نیست و نخواهد بود،

مفسر قرآن شاه عبدالقادر رح در مقدمه "موضح القرآن" خویش
با چنان روش ساده و دل پسند این حقیقت را اظهار فرموده که
از آن بهتر محال است ، میفرمایند:

"هر کس هر چه دلش میخواهد و بهر فرمی میخواهد
بگوید اما آنچنان که حق تعالی در قرآن مجید گفته
است احدی نمی تواند بگوید و آن اثر و راهنمایی
که در کلام الهی است در کلام هیچ احدی نیست"
(مقدمه موضح القرآن)

در ایام سکونت در حجاز مقدس این وضع دینی هند و
دوری و تضاد آن با تعلیمات اسلامی و نیاز شدید به تعالیم قرآن
را شاه صاحب احتمالا بیشتر احساس میکردند ، و در آن جو
نورانی و معنوی و فضای قرآنی که زادگاه کلمه توحید است
دل بیدار و حساس شاه صاحب رح این را درک کرده بود که هر
چه بیشتر بتواند سرمایه علم و معارف قرآنی را هر چه بیشتر
بتوان در هند توزیع کرد، و این امر رامیتوان به الهام و اشاره
غیبی تعبیر کرد که معمولا در هر عصر بدل های پاک و نفوس
زکیه جهت به تکامل رسانیدن امور دینی القاء میشود، که
عموما استقامت در این راه و تسلط یافتن بر مشکلات آن غیر
ممکن قرار میگيرد، بنابراین می بینیم که شاه صاحب بمحض
برگشت از حجاز (مقدس) ترجمه فارسی قرآن مجید را آغاز
می نمایند که پس از اتمام بنام "فتح الرحمن" آنرا بین مردم انتشار

میدهند.^۱

در این دوره تنها در هند بلکه در کلیه بلاد غیر عرب از قبیل ترکیه، ایران و افغانستان که همسایگان نزدیک هند بودند و در واقع گرایشات، مشاغل، ذوق و حقایق مسلمة آنها بر مجامع علمی و دینی هند سایه افکنده بود، در همه این دیار این بینش تبلیغ می شد که مطالعه و درک و فهم و تفکر در مطالب قرآن مجید مختص قشر خاصی است، زیرا درک آنها موقوف است به چندین علم و فن، قرآن را بین عموم مردم ترویج دادن و

۱- مصنف "حیات ولی" به نقل از یکی از معاصرین داستانی ذکر میکند جهت ترجمه قرآن عده ای از علماء سوء و مفسدین شوریدند و طرح ترور شاه صاحب رح ریختند که نا موفق گردید و شاه صاحب بعثت همین برنامه ها به سفر حجاز رفت (ص ۴۱۸ - ۴۲۳) اما این مورد را هیچ یکی از تواریخ تأیید نمی کند، زیرا در مقدمه خود "فتح الرحمن" تصریح شده شاه صاحب کار ترجمه را از ۱ ذی حجه سال ۱۱۵۰ ه. ق آغاز و به سال ۱۱۵۱ ه. ق به اتمام رسانیده است، که از آن بوضوح بر می آید که شاه صاحب این اقدام مبارک را پس از برگشت از سفر حجاز آن هم بعد از گذشت ۴ - ۵ سال انجام داده است، در کتابخانه شخصی خانواده ما یک دوره دو جلدی خطی از فتح الرحمن محفوظ است، این یک دوره ترجمه را خود شاه صاحب رح به یکی از ارادتمندان خویش که از این خانواده بود بنام میان محمد اعظم عثمانی نصیر آبادی بصورت هدیه داده بودند؛ میان محمد اعظم پرورده و تربیت یافته حضرت سید محمد نعمان رح (عموی عینی حضرت سید احمد شهید رح) بود، و این دوره به مالکیت مولانا سید قطب الهدی رح محدث تلمیذ حضرت شاه عبدالعزیز رح رسید، که پس از دست به دست شدن به ملک حکیم سید عبدالحی رح رسید، کتابت این دوره سال ۱۱۶۵ ه. ق به اتمام رسیده است، یعنی یازده سال قبل از وفات حضرت شاه صاحب، این همه دال بر این است که ترجمه فتح الرحمن بعد از سفر حجاز انجام گرفته است، قبل از سفر حجاز فقط سوره های بقره و نساء ترجمه شده است.

آنها را دعوت دادن برای آگاهی مستقیم به مطالب و هدایت جستن در پرتو آن بی نهایت خطرناک است، و باب بزرگی است برای افتتاح فتنه و گمراهی، و مترادف دعوت مردم است برای انشار فکری، خود را به بی اعتنائی از علماء، بلکه طغیان و سرکشی در مقابل آنها، این طرز تفکر در کتابچه مختصری بنام "تحفة الموحدين"^۱ به پیرایه خیلی جالب بیان شده است:

"عده‌ای میگویند قرآن مجید و حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم را کسی میتواند درک کند که بسیاری از علوم و کتب متعددی را خوانده باشد و علامه زمان خویش باشد، در پاسخ این نوع افراد الله تعالی میفرماید:

هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا
 علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و
 الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین
 (الجمعه - ۲)

(حق تعالی آن است که در میان بی سوادان و افراد امی پیامبری فرستاد که آیات خدا را برای آنان تلاوت میکند و آنها را تزکیه

۱ - این کتابچه بنام شاه صاحب رح منسوب و منتشر است، اما چون در لیست قدیم تالیفات و رسائل شاه صاحب عموماً دیده نمی‌شود بنابراین نمی‌توان بصورت جزم و یقین گفت که این از قلم خود شاه صاحب است البته مضمونی که از آن نقل قول می‌شود این طرز تفکر را درست معرفی کرده که شایع و رایج بود و جواب قانع کننده آن را نیز دارا است.

می‌کند و قرآن و حکمت به آنها تعلیم می‌دهد و آنها پیش از آن در گمراهی آشکار بوده‌اند .

منظور این که رسول الله (ص) هم ناخوان و قوم او هم ناخوان اما زمانیکه او برای اصحاب خویش قرآن را تلاوت کرد و به آنها تعلیم داد آنها را از هرگونه آلودگی و ارسته کرد، پس اگر آدم ناخوان نمی‌تواند قرآن و حدیث را درک کند و استعداد فهم آن را ندارد پس اصحاب کرام (رض) چگونه از آلودگی و فساد پاک و و ارسته شدند؟! تعجب است از قومی که کتاب صدر را درک می‌کنند و ادعای دانستن قاموس را دارند اما برای درک مطالب قرآن و حدیث خودشان را نادان غر قابل درک معرفی می‌کنند عده‌ای می‌گویند که ما از آدم های آخر زمان هستیم، زمان پیامبر (ص) زمان خیر و برکت بود، و ما کجا می‌توانیم به جلاء و سلامتی دل اصحاب کرام رض برسیم؟! تا معانی و مطالب قرآن و حدیث را بخوبی درک بکنیم در پاسخ این گروه حق تعالی می‌فرماید:

و آخرین منهم لما يلحقوا بهم ، و هو العزيز الحكيم .
(الجمعة - ۳)

یعنی مردم بعدی چه ناخوان باشند چه با سواد زمانیکه مسلمان باشند و از روش اصحاب کرام (رض) پیروی بکنند، برای تزکیه و اصلاح شان

گوش فرا دادن به قرآن و حدیث کافی است، و میفرمایند:

ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدّکر.

(القمر - ۲۲)

(و یقیناً ما قرآن را برای پند گرفتن آسان کرده‌ایم، پس آیا کسی هست که پند بپذیرد؟) و این چگونه آسانی است آنهایی که "کافیه" می‌خوانند و "شافیه" را درک می‌کنند از فهم مطالب آن احساس عجز و ناتوانی میکنند، اما صحرا نشینان عرب از حقیقت آن بهره‌مند میشوند، علاوه بر این در جای دیگر چنین میفرمایند

"افلا یتدبرون القرآن" (محمد - ۲۴)

پس چرا در قرآن تدبر نمی‌کنند؟، حالا اگر درک قرآن مجید آسان نمی‌بود چگونه به فکر و تدبر ترغیب داده می‌شد

"ام علی قلوب اقفالها" (محمد - ۲۴)

(یا بر دل‌های شان قفل است؟) یعنی با توجه به اینکه دل‌هایشان قفل ندارند، پس این گمراهی چگونه مانده است غیر از این است که در تفکر به قرآن سعی و دقت نمی‌کنند

تحفة الموحّدين ص ۵ - ۶ - ۷ چاپ سلفیه لاهور

اما بقول شاعر:

نوا را تلخ تر می زن چون ذوق نغمه کم یابی
حدی را تیزتر می خوان چون محمل را گران بینی

شاه صاحب رح پس از دیدن این ذوق بد، سلب توفیق، انحراف فکری که حدود آن بمرز یصدون عن سبیل اللّٰه (الاعراف - ۱۴۵) کاملاً متصل بود، تصمیم گرفت که قرآن مجید را در زبان فارسی سلیس و ساده ترجمه بکند، زبانی که پس از تاسیس حکومت اسلامی در هند زبان رسمی اداری، علمی، تصنیفی و مکاتبة و نامه نگاری هند بود و هر سواد دار هندی اگر تکلم و صحبت نمی توانست اما در فهم آنرا کاملاً می فهمید، در این ایام نفوذ زبان فارسی در هند که در حدود هفت قرن ادامه داشت اگر ده ها ترجمه فارسی قرآن کریم انتشار سی یافت نابل تعجب نبود، اما قبل از ترجمه فارسی حسن بن محمد نقمی المعروف به نظام نیشابوری دولت آبادی که از علماء قرن هشتم است از هیچ ترجمه فارسی سراغ نداریم، و این ترجمه فارسی نیشابوری با تفسیر عربی ایشان بنام "غرائب القرآن" ضمیمه است.

(جائزه تراجم قرآنی، مجلس معارف القرآن دیوبند ص ۱۴۱۳)

در هند ترجمه دیگری بنام ترجمه شیخ سعدی رح معروف بود، هر چند که معروفیت آن در حدود معروفیت و محبوبیت تصنیفات جهانی اش "گلستان" و "بوستان" نبود، اما با این حال در جایی دیده می شد، اما انتساب آن به شیخ سعدی رح درست

نیست. از تحقیق ثابت است که این ترجمه در واقع تالیف علامه سید شریف علی گرگانی (م ۸۱۶ ه ق) میباشد، مصنف تفسیر حقانی مولانا عبدالحق حقانی مشاهده عینی خویش را چنین تعریف میکنند:

"ترجمه‌ای را که جاهلان ترجمهٔ سعدی تصور میکنند، آن در واقع ترجمه سید شریف است، که در حضور من ناشر جهت ترویج و فروش آن را به سعدی رح نسبت داد"

(البیان فی علوم القرآن، مقدمه تفسیر حقانی ص ۷ و ۵)

خلاصه اینکه شاه صاحب رح پس از گذشت پنج سال از سفر برگشت از حجاز (احتمالا در اثر درس و تدریس و ارشاد و عطا نتایجی که گرفته بود جهت تکمیل سلسلهٔ اصلاح عقاید) اقدام به این کار کرد زیرا برای هدایت عامه مردم، اصلاح عقایدشان، و ارتباط مستحکم شان با حق تعالی و سیله‌ای دیگر ندارد جز اینکه تعالیم و هدایات قرآن کریم (بدون پیشوند و پسوند نظارت شخصی) مستقیما به مردم ابلاغ گردد، تنها راه آن این است که ترجمهٔ فارسی قرآن کریم انتشار یابد، از زبان خود شاه صاحب عوامل و اسباب محرک این اقدام و تاریخچهٔ آن را توجه بفرمائید، شاه صاحب رح در مقدمهٔ تفسیر "فتح الرحمن" خویش چنین می‌نویسند:

”قونی که ما در آن هستیم ، و کشوری که ما در آن ساکن هستیم ، اقتضاء دل سوزی و خیرخواهی مسلمانان در این است که به ترجمه ساده و با محاوره فارسی قرآن کریم (بدون لفاظی و حاشیه آرائی ، داستان های مربوطه و توجیها ت شخصی) اقدام گردد ، تا عام و خاص بصورت یکسان از آن استفاده بکنند ، و هر کوچک و بزرگ مطالب قرآن را درک کند ، بهمین جهات احساس این امر در قلب این فقیر القاء شده به آن مکلف شده ام .

تراجم قبلی را یک بررسی انجام دادم تا اگر یکی از آنها مطابق با معیار و (هدف) باشد همان را مجدد رایج و منتشر بکنیم ، بشرطیکه آن ترجمه حتی المقدور با ذوق مردم زمان مناسبت داشته باشد ، اما دیدیم که آنها یادارای طول و تفصیل خسته کننده ای بوده اند یا دارای اختصاری که آنرا غیر قابل فهم قرار میدهد میباشند ، در این ایام زهراوین (سوره های بقره و نساء) ترجمه شد ، بعد سفر حرمین شریفین پیش آمد ، که سبب انقطاع این امر گردید ، بالاخره پس از چند سال توقف یکی از دوستان ترجمه قرآن را آغاز کرد و این اشتیاق او باعث گردید تا تصمیم بگیرم که بقدر نیاز درس او ترجمه قرآن نوشته گردد ، تا یک سوم قرآن همین کار ادامه داشت که ناگهان آن دوست عزیز را

سفری پیش آمد و کار ترجمه متوقف شد، پس از مدتی مناسبی دیگر عامل تجدید همت و تصمیم گردید و ثلث دوم نیز ترجمه شد، بعضی از دوستان را مکلف کردم که آنرا پاک نویس نموده متن قرآن را نیز بر آن اضافه کنند تا کار طباعت نزدیک و آماده بکار گردد، این دوستان خوش قسمت از عید قربان سال ۱۱۵۰ ق. رونویسی را آغاز کردند، و این همکاری ها عاملی جدید و محرک عزم ادامه کار قرار گرفت و بالاخره ترجمه کل قرآن به پایان رسید، و اوائل شعبان رونویسی آن و در سال ۱۱۵۱ ق. کار پاک نویسی هم به پایان رسید، و در سال ۱۱۵۶ ق. به همت والای برادر دینی و گرامیمان خواجه محمد امین (اکرمه الله تعالی بشهوده) کتاب انتشار یافت و تدریس آن نیز آغاز گردید، و نسخ متعدد آن در دسترس مردم قرار گرفته سبب توجه معاصرین شد.

لله الحمد که آن نقش که خاطر می بست

آمد آخر ز پس پرده نقدیر پرید

(دیباچه فتح الرحمن چاپ دهلی ۱۲۹۴ ق.)

شاه صاحب علاوه بر ترجمه و تفسیر فتح الرحمن در مورد اصول ترجمه نیز مقدمه ای نوشته است که با توجه به مختصر

بودنش بصیرت افروز و محققانه است ، در آغاز آن می نویسد:

"يقول الفقير الى رحمة الله الكريم ولي الله ابن
عبدالرحيم اين رساله ايست در قواعد ترجمه مسماة
بالمقدمة في قوانين الترجمة که در وقت تسويد
ترجمة قرآن قلم به ضبط آن جاری شد"

(نوشته خطی محفوظ در کتابخانه ندوة العلماء مشتمل بر شش صفحه قطع بزرگ)

چنان بر می آید آسیا سنگی که بر راه ترجمه و تبلیغ عمومی قرآن مجید مانع بود پس از این اقدام شخصیتی عظیم مانند شاه صاحب (که در مورد تبحر علمی ، جامعیت ، مراتب باطنی ، و خلوص نیت شان کلیه اقشار صحیح الاعتقاد و طبقات علمی اتفاق نظر داشتند) برداشته شد، و جاده صاف گردید، و در تاریخ اسلام همیشه این طور بوده است و خواهد بود که پس از اقدام به کاری از طرف شخصیتی بلند مقام و مسلم کلیه شکوک و شبهات و سوء تفاهمات رفع می شود و این ابر تاريك شکوک راباد نسیم همتش از بین می برد و شاهراه بزرگ در معرض دید راهروان قرار می گیرد، شرکت جستن امام ابوالحسن اشعری رح در مباحث کلام و استدلال عقلی ایشان ، بررسی و نقد بر فلسفه از حجة الاسلام امام غزالی رح ، و بسیاری شبیه اینگونه اقدامات که هنگام نیاز دین اسلام جهت حفظ یا دفاع از حریم آن انجام گرفته مثالهای روشن آن هستند.

تراجم اردو پس از شاه صاحب رح

پس از انتشار ترجمه فارسی حضرت شاه صاحب رح، بزودی نیاز ترجمه قرآن بزبان اردو شدیداً احساس می شد، زیرا اواخر قرن دوازدهم بود که اردو داشت جای فارسی رامیگرفت، کار تالیف و تصنیف و مقاله نویسی اردو آغاز شده بود.

(ملاحظه گردد تاریخ نشر اردو ص ۷۴ - ۷۷ از مولوی احسن مارهروی)

این نیاز و تحول اوضاع را از همه جلوتر فرزند ارجمند خود شاه صاحب رح جناب حضرت شاه عبدالقادر صاحب رح دهلوی (م سال ۱۲۳۰ ه.ق) درک و احساس کرده بود، در سنه ۵ - ۱۲۰۴، بعبارتی دیگر درست پنجاه سال بعد از ترجمه شاه صاحب، ایشان در زبان اردو ترجمه ای چنان با محاوره انجام دادند که در مورد آن میتوان گفت که تا حال در زبانهای غیر عربی چنین ترجمه ای موفق و شکوفا که هر چه بیشتر روح کلمات قرآنی در آن جا گرفته باشد دیده نشده است، شاه صاحب در تمهید ترجمه خویش می نویسد:

"این بنده ناتوان عبدالقادر را احساس شد همچنان که پدر بزرگوار و محترم حضرت شاه ولی الله فرزند عبدالرحیم دانشمند حدیث، ساکن هند، معانی قرآن را در زبان فارسی آسان و عام فهم قرار داد، الحمدلله این آرزو (ترجمه اردو) در سال

۱۲۰۵ هـ ق - ۱۷۹۰ م برآورده گردید"

موضح القرآن ج ۱ ص ۲

پس از شاه عبدالقادر رح برادر بزرگترشان شاه رفیع الدین رح (سال ۱۲۳۳ هـ ق) قرآن مجید را بصورت تحت اللفظی ترجمه کرد، که جهت احتیاط، مهارت علمی و خلوص نیت مصنف بی نهایت مقبول گردید، در بعضی اقشار ترجمه با محاوره شاه عبدالقادر رح و در بعضی دیگر ترجمه تحت اللفظ شاه رفیع الدین صاحب رح مورد پسند و ارجح قرار گرفت. این دو ترجمه در هر خانه از خانواده های مسلمان در کنار تلاوت قرآن چنان رایج گردید، که نظیر آن در مورد هیچ کتاب دینی دیده نشده است، تا جای که مربوط به اصلاح عقاید و انتشار عقیده توحید است. استفاده کنندگان از این دو ترجمه، آمارشان امکان دارد از ملیونها متجاوز باشد، این واقعیتی است که هیچ دولت اسلامی با آن امکاناتی که دارند برای دعوت و اصلاح مردم جامعه به چنان موفقیتی نرسیدند که این سه تا ترجمه قرآن رسید، و این هر سه، سه تا شاخه يك شجره طيبة هستند،

"و ذالک فضل الله یوءتیه من یشاء"

پشت سر آن بعدها سیلی از تراجم اردو روان شد که آمارگیری آن خیلی مشکل و نیاز به بحث و تحقیق مستقلى دارد.^۱

۱ - در حال حاضر ما کتابی بنام "جائزه تراجم قرآنی" در دسترس داریم که در آن پس از تراجم شاه عبدالقادر صاحب رح و شاه رفیع الدین صاحب رح در بررسی

درس قرآن

علاوه بر این دو ترجمه که توسط دو مرد نامدار این خانواده عظیم الشان حضرت شاه عبدالقادر دهلوی رح و حضرت شاه رفیع الدین دهلوی رح انجام گرفت، و در هند در هر منطقه‌ای اردو زبان در هر خانواده مورد استفاده و استقبال قرار گرفت، توسط درس تفسیر قرآن نقش های عظیمی از قبیل تصفیه عقاید، اصلاح اعمال و تزکیه اخلاق که بوسیله پشت کار مسلسل و فعالیت ریشه دار و بنیادین یکی از افراد نامدار خانواده شاه ولی الله جناب حضرت شاه عبدالعزیز رح (۲۱ سال ۱۲۳۹ ه ق) با کمال حسن و خوبی انجام گرفت. ایشان در حدود ۶۲ - ۶۳ سال در شهری مرکزی مانند دهلی و در قرنی مهم یعنی قرن سیزدهم هجری تفسیر قرآن جاری داشتند، آن محبوبیتی که این امر در خاص و عام پیدا کرد و نتیجه مهم اصلاحی و اعتقادی که از آن گرفته شد طبق علم و اطلاع نظیرش دیده نمی شود.

الفوز الکبیر

توسط دعوت الی القرآن و ایجاد صلاحیت و استعداد تدبیر در قرآن در قشر علماء و خواص و جهت تحریک احساس اصلاح امت و جامعه سازی در این اقشار خدمت ارزنده و

انقلاب آوری که انجام دادند تصنیف کتاب "الفوز الکبیر" بود که بنظر ما در فن خویش در کتاب خانه های جهان اسلام یگانه و بی همتا است .

در فن اصول تفسیر معمولاً چیزی در دسترس نبود ، عموماً چند تا اصل و قانون در متمدنه تفاسیر بعضی از مفسرین جهت معرفی روال تصنیف شان در چندسطری می نوشتند ، اگر چه کتاب "الفوز الکبیر فی اصول التفسیر" حضرت شاه صاحب مختصر است اما کل کتاب مملوء از نکات مهم و کلیات فن است ، و در واقع يك دفتر یادداشت گران بهائی است که پس از تجارب علمی مسلسل در حل مشکلات قرآن توسط يك دانشمند عالیقدر تنظیم شده است .

قدر آن را کسانی میدانند که با این مشکلات برخورد کرده اند، بعضی از اصول مخصوصی که حضرت شاه صاحب بنابه ذوق و ذکاوتی که در فهم مطالب قرآن داشتند میباشد، آنها با مطالعه صدها صفحه از کتاب دیگر گیر نمی آیند ، فرمایش حضرت شاه صاحب که در مقدمه این کتاب نوشته اند کاملاً بجاست :

" میگوید فقیر ولی الله بن عبدالرحیم عاملهما الله تعالی بلطفه العظیم چون برین فقیر درسی از فهم کتاب الله گشادند خواست که بعضی نکات نافعه که در تدبر کلام الله یاران را بکار آید ، در رساله مختصری مضبوط نماید امیدواری از عنایت

حضرت باری آن است که طالب علمان را به مجرد فهم این قواعد راهی واسع در فهم معانی کتاب الله گشاده گردد که اگر عمری در مطالعه تفاسیر یا گذراندن آنها بر مفسران، علی انهم اقل قليل فی هذا الزمان (هرچند که آمارشان در این زمان خیلی کم است) بسر برند بآن ضبط و ربط بدست نیارند

(الفوز الکبیر)

در مورد مضامین و اهداف قرآن کریم، خصوصیات طرز بیان آن، و فرق آن با کتب تالیف شده، بخصوص با کتب درسی متاخرین و مربوط به شأن نزول هر چند مختصر آنچه نوشته شده است، امروز ممکن است کمیاب و جدید بودن آن درک نشود، اما در قرن دوازدهم یقیناً افکار جدیدی بود، و حتی تا به امروز نیز برای يك عده نامانوس می باشند، بعلت کثرت روایات شان نزول و اهم جلوه دادن آن، (آرم مخصوص قرون اخیر بود) استفاده مداوم و مسلسل که میباید از مطالب، قصص، مواعظ و عبرت های قرآن انجام میگرفت، و بر وقایع و مسایل جدیدی که پیش می آمد منطبق می شد، کلاً عوض شده بود و فرق آن برای هر کس کاملاً آشکار بود، با تحقیق و تنقیح شاه صاحب این ابر تاریک بر طرف شد، و جمال زیبای ماهگونه قرآن کریم از زیر آن پیدا گردید، در باب اول "الفوز الکبیر" شاه صاحب میفرمایند:

"عموم مفسرین تک تک هر آیه را اعم از این که مربوط به احکام است یا بحث و مناظره، با داستانی منضم و مرتبط میکنند، و آن را سبب نزول آن آیه قرآن قرار داده‌اند، اما حقیقت این است که هدف اصلی از نزول قرآن تزکیه و اصلاح افراد بشر و رد عقاید و اعمال باطله‌شان است، بنابراین اصل سبب نزول آیات مناظره، بودن عقاید باطله در متکلمین آن زمان و آیات احکام، انتشار مظالم و اعمال فاسده، و آیات تذکیر جهت عدم بیداری شان بدون ذکر آلاء الله و ایام الله و وقایع بعد از مرگ میباشد، داستان‌ها و واقعات بخصوص که معمولاً عموم، زحمت ارتباط شان را با آیات کشیده‌اند در اسباب نزول چندان ربطی ندارند، بجز از چند آیه معدود که در آن اشاره‌ای به یک واقعه بخصوصی شده‌است، که در زمان رسول الله (ص) یا قبل از او پیش آمده است"

الفوز الکبیر باب اول ص ۳-۴

فرقه‌های را که قرآن رد میکند اصل هدف آن این است که اینها هرگونه افکار و عقاید منحرفه‌ایکه دارند، عوامل گمراهی و انحراف شان چیست؟ تاریخ این گونه فرق، شرح نفاق را شما مسلمانان در هر زمان ریشه‌یابی کرده در یابید و خودتان را نیز بر آن به سنجید که آیا خدای ناکرده شما هم با آنها مطابقت و مماثلت پیدا نکرده‌اید؟ این است اصل اساس فهم قرآن که با

توجه به اختصار آن با این وضاحت (و صراحت) در بزرگترین تفسیری دیده نشده. تشریح فرق اصطلاحات مفسرین قدیم و جدید در مورد نسخ و توجیه و تطبیق آیات ناسخ و منسوخ، حل اختلاف های تفسیری صحابه و تابعین از عمده ترین تحقیقات و شاهکار های شاه صاحب است. توجیه عدم مطابقت ظاهری بعضی از آیات با قوانین ظاهری و معروف نحو راشاه صاحب به نحو احسن انجام داده اند، قدر آن را کسانی میدانند که از تاریخ تدوین علم نحو و اختلافات اولیه بصره و کوفه کاملاً آگاه باشند و بر آن نظر دقیق داشته باشند، یکی از امتیازات بزرگ کتاب این است که با خواندن آن انسان به امراض قدیم و نکات ضعف ادیان گذشته، فرقه های گمراه، و اقوام و ملل جهان پی میبرد، و این محک و معیار بدست می آید که مسلمانان در نسلهای آتیه خویش جامعه مسلمان عصر خویش را و انحرافات کلیه اقشار امت را بر آن بسنجند که مبدا امراض و نکات ضعف مذاهب و فرق گذشته بطور مرموز و نهانی در آنها سرایت کند:

لقد انزلنا اليكم كتابا فيه ذكركم افلا تعقلون.

انبیاء - ۱۰

(یقیناً به سوی شما کتابی فرستاده ایم که ذکر شما در آن است، آیا پس شما نمی فهمید و تعقل نمی کنید)

تحقیق علمی از مسئله توحید

حضرت شاه ولی الله صاحب رح در مورد اصلاح عقاید و دعوت به سوی توحید خالص، فقط به نوشتن ترجمه و تدریس تفسیر قرآن اکتفاء نکرد، بلکه به روش علماء محقق آنرا واقع بینانه بررسی کرد. عقیده توحید بزرگترین آرم ملت ابراهیمی (ع) پایه ریزی دعوت و فعالیت خاتم الرسل (حضرت محمد) صلی الله علیه وسلم، وابتداء و انتهاء آن بود، کل قرآن و ذخیره احادیث و سیرت نبوی (ص) شاهد آن است. ایشان چنان خط روشنی بین توحید و شرک کشیدند، و حقیقت توحید را چنان آشکار کردند، و با کوچک ترین ریشه شرک چنان مبارزه کردند، و کلیه راه ها سوراخ و سنبه های ورود شرک به عقاید امت و ایجاد خلل در عقاید شان را چنان مسدود کردند، که بهتر از آن غیر متصور بلکه غیر ممکن است.^۱

این همه حقایق بقدری متواتر و بدیهی اند، که نیاز به دلایل و مثال ندارند، کسی يك ذره از قرآن و حدیث آگاهی دارد چاره ای جز اعتراف به آنرا ندارد، علاوه بر این بعلت دوری از قرنهای پرخیبر وبرکت (قرون سه گانه پیامبر صحابه و تابعین) فتح شدن

۱ - احکام ممنوعیت تزین و تجمل قبور، اجتماع و جشن گرفتن بر آنها سال به سال، سجده احترامی، سوگند بنام غیر الله، اظهار ناراضایی شدید در مقابل بدوی ای که گفته بود ان شاء الله و شئت (اگر خدا بخواهد و شما بخواهید) و تذکر دادن به او که " شما مرا با الله مساوی کردید" باید فقط اینطور بگوئید که اگر الله بخواهد، ده ها اینگونه مسائل شاهد آن است.

کشورهای جدید متعدد، تازه مسلمان شدن مردم آن دیار، اختلاط و همسایگی اقوام غیر مسلمان، گذشت و تغییر زمان، در قشر عظیمی از عموم مردم چگونه این عقاید و اعمال مشرکانه سرایت کرد؟ و چگونه آنها با توجه به واضح بودن شعائر و علائم توحید خودشان را در جامعهٔ مسلمانی قالب کردند؟ و بسیاری از مدعیان علم و عالم‌نماها چگونه جرأت کردند که این اعمال شرکی را با توجیه و تفسیر مجاز، بلکه کار خیر اعلام بکنند، و جمع کثیری از مسلمانان با سواد چگونه در این سوء تفاهم گرفتار شدند؟

بنظر شاه صاحب رح این همه مسائل جهت عدم درک و نفهمیدن حقیقت توحید، و مفهوم خالقیّت الله تعالی و مدبریت حق تعالی در امور جهان است، عموم مردم حقیقت شرک را چنین تصور میکنند که شخص یا چیزی را (اعم از زنده و مرده) مساوی و هم برابر الله تعالی قرار دادن شرک است، اما کلیه صفات و افعال حق تعالی را به او نسبت دادن، و صدور بعضی از افعال مختصه الله تعالی از آنها، مربوط دانستن بعضی از امور تکوینی جهان به آنها، تصور کردن که حق تعالی اختیارات این امور را به آنها تفویض و تسلیم کرده است، این همه امور شرک نیست بلکه هیچگونه تضادی با توحید ندارند. همچنان کسی را صرفاً برای تقرب الی الله، و شفاعت عندالله بقدری احترام و تعظیم کردن و با اعمالی که جزء عبادات اند (از قیل رکوع و سجده و غیره) با آنها برخورد کردن شرک نیست بلکه نوعی وسیله جوئی برای رسیدن به رضای الهی، و مقرب شدن به دربار بی

چون و چگونه الهی، و این راهی است مفید و موثر برای این کار، کفار عرب میگفتند:

مانعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى (الزمر - ۳)

ما آنها را صرفاً برای این پرستش میکنیم تا ما را به الله مقرب گردانند، همین دزد راه انحراف و سوراخی برای افتادن به گودال شرک بود که تعداد زیادی از افراد این امت با همین سوء تفاهم از مرز پاک توحید عبور به خاک ممنوعه شرک وارد شدند، مرزیکه بین توحید و شرک عنوان خط جدا کننده *LINE OF DEMARCATION*) را دارد. بنابراین از همه جلو تر و واجب تر این بود که واضح گردد عقاید مشرکین عرب نسبت به الله تعالی چه بود، در مورد ذات و صفات حق تعالی چه ایده ای داشتند، چه علتی است با توجه به اینکه آنها الله تعالی را فاسد کائنات، خالق زمین و آسمان و قادر مطلق میدانستند اما پیامبر اکرم (ص) آنها را مشرک میداند و قرآن مشرک بودن شان را بصراحت اعلام میکند؟ شاه صاحب در کتاب بی مثال خویش "الفوز الکبیر فی اصول التفسیر" می نویسد:

"شرک این است که احدی را غیر از حق تعالی متصف به صفات الهی بداند، بطور مثال تصرفات تکوینی جهان که عموماً آنها را به امور کن فیکون تعبیر می کنند، یا علم ذاتی که بدون کسب تعلم و بدون واسطه های حواس، عقل و بدون خواب و الهام حاصل شده باشد، یا صفاتی مانند شفا دادن، به

مريضان ، يا كسى را با لعنت و نفرين بهلاكت رسانيدن ، و با ناراضى او را به فقر ، تنگدستى ، بيمارى و بدبختى مبتلا كردن ، يا در صورت رضا با انزال رحمت او را به وسعت مال ، تندرستى ، خوش بختى رسانيدن ، مشركين هم در خالقيت جواهر (مواد و اجسام) جهان كسى را با حق تعالى شريك نمى كردند ، عقيده داشتند كه هر زمان الله تعالى براى انجام كارى تصميم ميگيرد كسى نمى تواند مانع او گردد ، شرك شان معمولاً در امورى بود كه مخصوص بعضى از بندگان است ، گمان ميكردند همانطور كه پادشاهان عظيم مقربان خاص خويش را به فرماندهى و مسئوليت قسمت هاى مختلف كشور قرار ميدهند و در حل و اقدام بعضى از مسايل (تازمانيكه مخالف حكم صريح شاه نباشد) مختار كامل ميگذارند ، تا امور كوچك رعايائى خويش را انجام بدهند ، و به همين صورت كل ملت را به حكام ايالتى واگذار مى كنند و شفاعت آن حكام را مورد كارمندان و علاقه مندان شان پيش خود ميپذيرند ، (تصور ميكنند) بهمين صورت پادشاه مطلق العنان جهان كه حق تعالى است بعضى از بندگان مقرب و خاص خويش را به شرف الوهيت مشرف فرموده است و رضايت و نارضايتى اين گروه از مقربين براى بقيه مردم اثر

دارد، بنابراین آنها توسل به این گروه مقربین را لازمی میدانستند تا بدین وسیله بدر بار پادشاه حقیقی لیاقت محبوبیت را دارا بشوند، و هنگام پاداش اعمال شفاعت شان در حق آنها موثر قرار بگیرد، باتصور اینگونه نیازهای خیالی آنها این گروه مقربین را سجده میکردند بنام آنان نذر و صدقه میدادند و به نام شان قسم یاد میکردند و دراحتیاجات و مشکلات خویش از آنها کمک خواستن را جائز میدانستند، و برای استحضار ذهنی مجسمه های از سنگ و فلز و غیره از بندگان مقرب می ساختند و فکر میکردند با نیایش و حضور این مجسمه روح و صاحب این مجسمه که باخبر است به آنها توجه و لطف خواهد کرد، و پس از گذشت زمان نسلهای بعدی تصور کردند کره خود همین مجسمه ها معبود واله میباشند، و این لغزش عظیم پیش آمد

(الفوز الکبیر ص ۷ و ۸ مترجمه مولوی رشید احمد صاحب انصاری)

نیز در "حجۃ الله البالغه" می نویسند:

"شرک این است که بشر تصور بکند که از دست افراد نابغه و باعظمت افعال و کارهای غیر عادی بوجود می آید و این بدین جهت است که آن فرد متصف به یک صفتی از صفات کمالیه است که

در دیگر افراد بشر موجود نیست و این چند صورت دارد ، یکی اینکه خود الله تعالی واجب الوجود یکی از مخلوقات خویش را به شرف الوهیت مشرف بکند ، دوم اینکه آن فرد در ذات الهی فنا شده باقی بالله قرار بگیرد ، یا شبیه آن که صاحبان این عقاید برای خودشان دلیل تصور میکردند ، در احادیث تلبیه‌ای (لیک گفتن) که از مشرکین هنگام انجام فریضه حج نقل شده نمونه‌ای است از اینگونه عقاید ، در حدیث (و تاریخ) ذکر است که مشرکین عرب (پیش از اسلام در ایام جاهلیت) با این کلمات تلبیه می گفتند: لبیک لبیک لا شریک لک ، الا شریکاً هو لک ، تملک و ماملک . بارالها ، حاضر ، حاضر ، شریکی نداری بجز آن بنده خاص که تو مالک او و مملوکات او هستی . بهمین علت این ارادت ، در حضور آن شخصیت (که او را حامل بعضی از صفات الهی و از طرف الله تعالی مختار و مالک این امور میدانست) اظهار تذلل و فروتنی زیاد میکردند و بهمان صورت با او برخورد میکردند که یک بنده نسبت به اله خویش میکند"

(حجة الله البالغة ج ۱ ص ۶۱ باب اقسام الشرك)

در جای دیگر در حجة الله البالغة ضمن معرفی حقیقت

شرك مشركين توضيح ميدهند كه در مورد حق تعالى مشركين با مسلمانان (صحيح الاعتقاد) در چند مورد اتفاق نظر دارند ، زيرا مشركين وجود باري تعالى ، مقام عظيمش و توانائي مطلق او را انكار نمي كردند ، آنها در بعضي صفات و اختيار بعضي از امور (آن هم با اعطاء خود الله تعالى) تعدادي از مقربان و محبوبان الهی را شريك و صاحب اختيار ميدانستند ، و به اين دليل در حضورشان نيايش و بندگي ميكردند، ضمن عنوان باب توحيد می نویسند:

"مشركين در اين مورد با مسلمانان همعقيده و هم فكر بودند كه انجام امور بزرگ و همچنان در اموري كه حق تعالى براي انجام آن تصميم قطعي و راسخ گرفته اند براي ديگران اختياري باقي نمي ماند ، امادر بقيه مسايل از مسلمانان جدا شدند. تصور ميكردند كه بزرگان و نيكوكاران گذشته با كثرت عبادت پيش حق تعالى مقرب و محبوب قرار گرفتند بنا بر اين آنها را به خلعت الوهيت مشرف فرمود و به اينصورت آنها (استحقاق نيايش و بندگي بندگان ديگر الله تعالى را يافتند ، همچنانكه يك برده رواں شناس پادشاه، حق خدمت و غلامی شاه را انجام بدهد و شاه او را به خلعت شاهی مفتخر کرده مختار قسمتی از مملکت خویش قرار ميدهد، و به اينصورت او مطاع اين ملت قرار ميگيرد كه از او اطاعت بكنند ، آنها

معتقد بودند که عبادت و نیایش خود حق تعالی
 زمانی پذیرفته خواهد شد که همراه با بندگی این
 گروه از مقربان الله تعالی باشد اضافه میکردند که
 واقعیت این است که حق تعالی مقامش این قدر
 بلند و برتر است که کسی بدربار او مستقیماً دسترسی
 ندارد، و ناچار است که عبادت و نیایش مقربان او
 را انجام بدهد تا به حق تعالی برسد و دسترسی پیدا
 بکند، و میگفتند مقربین ندای نیایش کنندگان
 خویش را می شنوند و از احوال آنها اطلاع دارند و
 او را می بینند لذا سفارش او را پیش حق تعالی
 انجام میدهند، و کارهای مشکل او را حل کرده
 آنها را کمک میکنند و بنام مقربان مجسمه می
 ساختند و آن مجسمه را قبله توجّهات خویش قرار
 می دادند، و نسلهای بعدی بین این مجسمه و
 صاحب مجسمه فرقی نمی گذاشتند و خود مجسمه
 ها را معبود خویش تصور میکردند"

(حجة الله البالغة ج ۱ ص ۵۹ باب التوحید)

جائی دیگر می نویسند:

"مشرکین عرب در آفرینش آسمانها و زمین شریکی
 برای الله تعالی قایل نبودند، و همچنان در آفرینش
 مواد و اشیائی که بین زمین و آسمانها است نیز کسی
 را شریک او نمی دانستند، و همچنان در انجام

کارهای خیلی مشکل و مهم نیز شریک نمی ساختند، و میگفتند که تصمیم قطعی و ارادهٔ راسخ او را کسی نمی‌تواند مانع گردد، درقرآن مجید است:

و لئن سئلتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله، (لقمان - ۲۵)

اگر از آنها بررسی چه کسی آسمانها و زمین را آفرید یقینا خواهند گفت که: الله، و خود قرآن تصریح میکند که آنها الله را قبول داشتند و او را صدا میزدند بل آیه تدعون (الانعام - ۴۱) بلکه فقط او را صدا میزنید

همچنین میفرماید

ضل من تدعون الا اياه (الاسراء - ۶۷)

از بین رفت صدا زدن دیگران بجز او.

در واقع انحراف و گمراهی مشرکین در این بود که معتقد بودند که تعدادی از فرشتگان و ارواح (به استثنای امور مهم) در امور جزئی و ضمنی عبادت گذاران خویش را کمک میکنند و به دادشان میرسند، که مربوط به خود او یا زن و بچه یا اموالش باشد و میگفتند حالت این مقر بین شبیه غلام ناز پرورده و مقرب شاه مملکت است، در ادیان الهی جایی که این بحث مطرح شده که حق تعالی بعضی از فرشتگان را ماموریتهای داده است

یا اینکه دعای مقربان خویش رامی پذیرد، این نکته را آنها ملاک اعتقاد خویش قرار دادند، و مقربان و فرشتگان و غیره را مختار و متصرف جهان تصور کردند، شبیه با شاهنشاه و شاهان کوچک ایالتی در صورتیکه این قیاس الغائب علی الشاهد بود،

و از همین جا همه انحراف و گمراهی بوجود آمد"

(حجة الله البالغة ج ۱ ص ۱۲۵ باب ماكان عليه اصل الجاهلية...)

به این صورت شاه صاحب ریشه عقاید و اعمال مشرکانه عوام (و خواص مشابه بالعوام) را بدست آورده آنرا افشاء کردند، مرضی که در اثر آن بسیاری از جاهلان و مدعیان علم و دانش در این اعمال و مراسم، شعائر شرک، نذر و ذبح بنام غیر الله، روزه گرفتن بنام غیرالله، نداء کردن اولیاء و بزرگان دینی، و به آنها خوف و امید داشتن، و عقیده داشتن که آنها در امور جزئی جهان متصرف و در سعادت یا بدبختی بشر، صحت مرض او، فقر و توانگری بشر اختیار کامل دارند، و به این صورت از نعمت های عظیم *فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ* (الزمر- ۲) انابت، فروتنی پیش الله، توکل براو، و انقطاع الی الله کلاً محروم و بی بهره بودند و با شنیدن یا دیدن بعضی از اعمال و احوال شان انسان فوری به یاد این آیت قرآن کریم می افتد:

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (یوسف - ۱۰۶)

و اکثریت شان الله را نمی پذیرند مگر با شرکت،

اگر شاه صاحب رح و جانشینان او بجز از احیاء عقیده توحید، توضیح و تفسیر و اشاعت و ترویج آن و رفع سوء تفاهم ها در اینمورد کاری دیگر اصلاً نمی کردند، همین امر برای قرار دادن شاه صاحب در لیست مجددین امت کافی بود، چه رسد به نقش های مهم و متعدد که در صفحات آینده آنها را توضیح خواهیم داد.

شرح و تفسیر عقاید در پرتو کتاب و سنت و مطابق با مسلک صحابه رض و اسلاف

علاوه از این فعالیت اساسی و نقش تجدیدی که مربوط باعامة المسلمین و کل جامعه مسلمان بود و بدون آن هدایت و نجات ظنی و مشکوک و نصرت و یاری الهی محال بود، يك نقش علمی و اصلاحی ضمن این بود که ایشان فعالیتی مهم برای شرح و تفسیر عقاید در پرتو کتاب و سنت انجام دادند، و به عمل بر مسلک صحابه رض و روال اسلاف دعوت می دادند، و شخصاً از خود عمل را آغاز نموده خویشان را بعنوان الگوی عملی نشان دادند، از مدتها قشر علمی جهان اسلام منتظر و محتاج چنین مفکر نابغه و مجتهدی بود که عملاً پابند نصوص باشد تا بتواند زهر چشمی از فلسفه و به اصطلاح فیلسوفان

جهان بگیرد، (که آنها داشتند بر علم کلام مسلط می شدند) و بر قرآن بهمان صورت که نازل شده ایمان و اعتقاد داشته باشد، صفات و افعال حق تعالی را بدون تحریف، تاویل و توجیه و همان طور که خودش فرموده است بپذیرد، و این حقایق را چنان تفسیر بکند که از يك طرف نصوص دینی و دلایل شرعی موید آن باشد و از طرفی دیگر عقل و منطق نیز آنرا بپذیرد، و این امر از علماء حقانی ای امکان پذیر بود و هست که از دانشگاه های قرآنی و مکاتب دانش های نبوی (ص) فیض یافته باشند که با تسلط بر ریزه کاری های حکمت، کلام (و فلسفه) در عقاید پیرو کتاب و سنت متواتره باشند و حق تعالی را متصف بهمان صفات بدانند که خودش در کلام آسمانی اش ارشاد فرموده است، و این تعریفی که در يك حدیث از علماء حق شده بر آنها صدق بکند:

ينفون عن هذا الدين تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تاويل الجاهلين

این دین را از تحریف غلوکنندگان، نسبتهای دروغین باطل پرستان و توجیهات جاهلان حفاظت میکنند. از این قبیل علماء، دین اسلام در هیچ دور و قرنی خالی نبوده است، از این شخصیتهای برجسته قرن هشتم هجری دانشمند گرامیقدر جناب شیخ الاسلام حافظ ابن تیمیه حرّانی رح (م سال ۷۲۸ ه.ق) سپس تلمیذ شاگرد رشید ایشان علامه ابن قیم جوزی صاحب زاد

۱ - بیهقی، اصل کلمات حدیث چنین است: "يحمل هذا العلم من كل خلف عدوله ينفون عنه تحريف الغالين الخ ..."

المعاد (م سال ۷۹۱هـ) و تعدادی دیگر از علماء بلند مرتبهٔ پیروان مسلك كه آمارشان چندان طولانی هم نیست میباشد. پس از امام ابن تیمیه رح کسی كه بعنوان الكو مطرح است و نقوش و فعالیت او در قشر اهل علم با نگاء، عظمت و اعتماد نگریسته میشود او حضرت شاه ولی الله رح میباشد و بس، ایشان در شرح و تفهیم عقاید ید طولایی داشتند، و دارای این استعداد و صلاحیت بودند كه علم العقاید را منطبق بادرک و مسلك اسلاف ارائه بدهند، و كل سرمایه علم كلام در كف ایشان بود، و از سوی دیگر ایشان مفسر دقیق النظر، متخصص فنون حدیث، سَر شناس ماهر احكام و اهداف شریعت بودند، بهمین جهت ایشان بین "لفظ گرائی سطحی" و "توجهات بی جا" براعتدال ثابت قدم بودند. كتاب "العقیده الحسنة" ایشان جامع عمق مطالعاتی و سلاست و روان بودن عبارت است، این كتاب در علم التوحید (كه اصطلاحاً معمولاً آنرا علم كلام مینامند) در فن عقاید اهل

۱- این كتاب بنام "العقیده الحسنة" در زبان فارسی از چاپخانه مفید عام آگره چاپ شده، استاد فاضل تفسیر دارالعلوم ندوة العلماء جناب مولانا محمد اویس ندوی نگرانی مرحوم آنرا با شرح و پاورقی مفید (كه از تصمیحات دیگر خود شاه صاحب رح اخذ شده است) بنام "العقیده السنیه" ترتیب دادند و بامقدمه اینجانب (علامه ندوی) از مطبع دارالعلوم ندوة العلماء در سال ۱۳۸۲ هج ۱۹۶۲ م انتشار یافت، در "العقیده و العبادة و السلوك" و ترجمه آن "دستور حیات" (كه هر دو از تصنیفات ندوی صاحب اند) خلاصه از این كتاب ذكر شده است، و "تفهیمات" كل مضامین "العقیده الحسنة" را مشتمل است، و غالباً بهمین جهت آنرا جداگانه بصورت كتابچه ای منتشر کرده اند.

(ملاحظه گردد التفهیمات الالهیه ج ۱ ص ۱۴۴-۱۴۸)

سنت چنین متن اساسی است که خلاصه و مغز کل این فن را در برگرفته است، لازمی است که هر فرد تحصیل کردهٔ مسلمان که مدعی اهل سنت بودن باشد از آن آگاهی داشته باشد و این عقاید راجزء خصوصیات خویش قرار بدهد.

حضرت شاه صاحب رح در کتابچهٔ فارسی زبان خویش بنام "وصایا" چنین می نویسد:

"اول وصیت این فقیر چنگ زدن است به کتاب و سنت در اعتقاد و عمل، پیوسته بتدبیر هر دو مشغول شدن ... و در عقائد مذهب قدماء اهل سنت اختیار کردن و آن را تفصیل و تفتیش آنچه سلف تفتیش نکردند اعراض نمودن و به تشکیلات خام معقولیان الثفات نکردن

۱ یعنی اولین توصیه من این است که کلیه منسوبین اینجانب در اعتقاد و عمل همیشه به قرآن و سنت چنگ زده به آن اشتغال ورزند و پیرو عقائد نیاکان اهل سنت بمانند یعنی آنچه را آنها اجمالاً بدون شرح و تفصیل پذیرفته اند اینها نیز بدون شرح و تفصیل با همان اجمال و اختصار بپذیرند و دنبال شک اندازی عقل پرستان خام نباشند.

مسلك و بینش شاه صاحب را در مورد اسماء و صفات (حق تعالی) از این اقتباس زیر میتوانید درک بکنید:

۱- این رساله فارسی شاه صاحب رح با نام کامل "المرء آة الوضیة فی النصیحة و الوصیة" در مجموعهٔ رسائل دیگر شاه صاحب رح شامل است.

" الله تعالى از این خیلی منزّه و برتر است که توسط صرفاً عقل یا حواس درک گردد ، یا صفاتش در ذات او طوری قرار گرفته باشد که عوارض در جواهر قرار گرفته باشند یا طوری باشد که عقل های عموم بتوانند او را درک کنند یا کلمات عادی و مصطلح بتوانند او را تعبیر بکنند ، در عین حال این هم لازمی است که به مردم معرفی گردد، تا با معرفت و شناخت او تا جائیکه ممکن باشد بشریت به تکامل نزدیک تر بشود، در چنین اوضاع چاره‌ای جز این نیست که صفات در معانی ای تعبیر گردد که نتایج و لوازمات شان قابل درک باشد ، بطور مثال ما میگوئیم که حق تعالی دارای صفت " رحمت " است منظور از آن افاضه احسانات است نه آن کیفیت قلبی ای که در دل بشر یا مخلوقات دیگر هنگام ترحیم پیدامی شود ، همچنان برای معرفی وسعت توانائی حق تعالی ناچاریم کلماتی را مجازاً بکار ببریم که معمولاً برای معرفی نیرو و توانائی بشر و غیره بکار میروند، زیرا ما برای تعبیر این معانی الفاظی بهتر از این نداریم ، بنابراین استعاره " وتشبهاً الفاظ زیادی مورد استفاده قرار میگیرد اما مشروط بر اینکه معانی حقیقی مقصود نباشد بلکه معنا و مفهومی هدف و مقصود باشد که قابل و لایق مقام ذات حق تعالی باشد، کلیه ادیان

آسمانی براین اتفاق نظر دارند که صفات بهمین صورت معرفی شده‌اند، و براین نیز متفق‌اند که این الفاظ بهمین صورت بکار بروند، اضافه برآن نباید بحث و جدالی یا کنجکاوی و تفسیری انجام گیرد همین مذهب مردم خیرالقرون (یعنی تاپایان قشر تبع تابعین) بود، بعدها در مسلمانان گروهی پیدا شد که بدون نص قطعی و دلیل محکمی کنجکاوی و فکرو تفحص در این مسائل را آغاز کردند"

(حجة الله البالغة اردوج ۱ ص ۶۳ باب الايمان بصفات الله)

از قرنهای زیادی جهان اسلام بخصوص مناطقی که از نظر علم، عقل و درس و تدریس زیر اثر ایران مانده بودند همه آنها در اثر موشگافی های فلسفه مآبانه و توجیهات بیجائی که از صفات میکردند نتیجه معطل و بی محتوای گرفته به حد مرعوبیت و بردگی ذهنی فلسفه یونان رسیدند و حتی اسلاف و آراء شان را استخفاف و تمسخر میکردند، کسانی که محتاط و با انصاف میبودند میگفتند:

"مذهب السلف اسلم و مذهب الخلف اعلم"

(مذهب اسلاف بر مبنای احتیاط و مذهب خلف (متاخرین) بر مبنای تحقیقات علمی است) در این جو فکری این خدمت و شهامت شاه صاحب رح يك نقش مجتهدانه و مجددانه ای است، بعلت تائید و حمایت مسلك اسلاف در مورد اسماء و صفات و عدم مناسبت با متکلمین فیلسوف، (که از توجیهات

بیجا احوالشان به حد نفی و یا تعطیل صفات هم مرز و نزدیک میشد) و جهت محبت^۱ تعظیم به حدیث و سنت ایشان را به دفاع از شیخ الاسلام ابن تیمیه رح و اعتراف به جلالت شان و ادوار کرد، زیرا او در این قرون اخیر شخصیتی متنازع فیه بلکه مورد طعن و اتهام قرار گرفته بود، شاه صاحب رح ایشان را بالقاب خیلی بلند و بالائی ستایش کرده از ایشان دفاع کردند، شاه صاحب در "تفهیمات الهیه" میفرماید:

"ولیس شیء منها الا ومعه دلیله من الکتاب و السنة
و آثار السلف فمثل هذا الشیخ عزیز الوجود فی
العالم ، و من یطیق ان یلحق شأوه فی تحریره و
تقدیره و الذین ضیقوا علیه ما بلغوا معشار ما آتاه
الله تعالی"

(جلاء العینین ص ۴۶ بنقل از تفهیمات الهیه)

هیچ قول شیخ الاسلام چنین نیست که از کتاب و سنت یا آثار سلف دلیلی نداشته باشد، چنین دانشمند در جهان نادر و کمیاب است، چه کسی میتواند که در تحریر یا سخنوری بدیشان برسد، کسانی که ایشان را مورد ایراد و اتهام قرار داده اند به يك دهم کمالاتی که حق تعالی به ایشان مرحمت فرموده است نمی رسند.

باب ششم

ترویج و اشاعه حدیث و سنت و سعی در مطابقت فقه با حدیث

اهمیت حدیث و نیاز آن در هر کشور و هر دوره

در قسمت پائینی قارهٔ هند بلکه در واقع در کل دوران اخیر (که از اواسط قرن دوازدهم هجری آغاز شده تا امروز ادامه دارد) شاه صاحب رح با ترویج و اشاعه علم حدیث، تشکیل و احداث کلاسهای درس حدیث، توجه و اهتمام کامل به فن حدیث، تصنیفات محققانه و بصیرت افروز در این موضوع خدمت عظیم تجدیدی که انجام داده‌اند یکی از ابواب تابناک کتاب زندگی و حیات ایشان است، و چنین بابی است که بر کلیه خدمات دینی و کمالات علمی ایشان غلبه و تسلط پیدا کرده است، بهمین دلیل جملهٔ "محدث دهلوی" جزئی لاینفک از نام ایشان و عنوان معرفی کننده ایشان قرار گرفت، بر زبان و قلم عموم مردم نام "حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی رح" جاری و شایع گشت.

اما قبل از تاریخچه مفصل این خدمت جهت درک عظمت

واقعی این خدمت ، اول لازم است باید فهمید که خود حدیث برای ابقاء نظام دین و شریعت ، نگهداری اسلام بصورت اصلی خویش ، بوجود آوردن طبع و ذوق اسلامی و حفاظت آن چه نقش و مقامی دارد؟ حفاظت و اشاعت آن در هر قرن و هر کشور (ی که دارای مسلمان باشد) چرا لازم و ضروری است؟ و تغافل ، سهل انگاری یا انکار و جهل از آن حامل ضررها و آسیب خواهد بود، و فراموشی و خاتمه این علم از قرنیه یا کشوری خلائی را بوجود خواهد آورد که با هیچ چیزی این خلاء پر کردنی نیست برای توضیح این امر مصنف اقتباسی از کتب خویش ارائه میدهد که این حقیقت در آن بصورت کامل و واضح ثابت و بیان شده است.^۱

حدیث معیار و ترازوی درستی است برای امت "حدیث چنین ترازوی دقیق است که توسط آن در

۱- این کتاب در عربی بنام "دور الحدیث فی تکوین المناخ الاسلامی و صیانتہ" و در اردو بنام "اسلامی مزاج و ماحول کی تشکیل و حفاظت مین حدیث کا بنیادی کردار" چاپ و منتشر شده است و این موضوعی است که مصنف در سال ۱۴۰۱ ه. ق سلسله محاضرات (مقالات) رابطه العالم الاسلامی مکة معظمه را از همین افتتاح نمود ، و این مضمون در ۱۶ ذی قعدة سال ۱۴۰۱ ه. ق (۱۳ سپتامبر سال ۱۹۸۱ م) در حضور جمعی از اهل علم در مکة معظمه قرائت گردید، در زبان انگلیسی بنام: **ROLE OF HADITH THE PROMOTION OF ISLAMIC CLIMATER ATTITUDES** از مجلس تحقیقات و نشریات اسلام کراچی منتشر شده است.

هر قرن مصلحین و مجددین امت میتوانند اعمال ، عقاید و افکار و گرایشات امت را بسنجند و وزن کنند، و به کلیه انحرافات و تغییراتی که در طول تاریخ برای امت پیش آمده است آگاهی پیدا کنند، در اخلاق و اعمال توازن و اعتدال غیر ممکن است تا زمانی که قرآن و حدیث هر دوراً جمعاً مد نظر نداشته باشد، اگر آن ذخیره حدیث که الگوی زندگی کامل معتدل و متوازن است و تعالیم پراز حکمت نبوی (ص) و این احکام که رسول اکرم (ص) امت را به اتباع و پایبندی برآن مکلف و وادار کرده است نمی بود، مسلماً این امت به دام افراط و تفریط مبتلا می شد و این توازنی که دارد برقرار نمی ماند، و آن نمونه و الگوی عملی باقی نمی ماند، که حق تعالی برای اقتداء و پیروی آن در این فرمان ترغیب داده اند :

لقد کان لکم فی رسول اللہ اسوة حسنة

(الاحزاب - ۲۱)

همانا برای شما وجود گرامی رسول الله (ص) الگوئی است زیبا و با این فرمان به سوی اتباع دعوت فرموده اند:

قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و

(آل عمران - ۳۱)

یغفر لکم ذنوبکم

بگو ای پیامبر(ص) اگر شما خدا را دوست دارید پس از من اتباع بکنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهان تان را بپارزد،

این چنین الگوی عملی است که بشریت به آن نیاز دارد و توسط آن حیات، نیرو و اعتماد میتواند بیاید، و می تواند مطمئن گردد که اجرای احکام دین و شریعت در زندگی خویش نه تنها آسان بلکه واقعی است انجام شده، حدیث نبوی(ص) از حیات، نیرو و اثر گذاشتن مملو است و همیشه مردم را به امور اصلاح و تجدید، و مبارزه با بدعت، فساد و انحراف و بررسی محیط و جامعه و ادار میکند و در اثر آن در هر دور و هر کشور چنین افرادی بوجود می آید که پرچم اصلاح و تجدید را برداشته، کفن بر دوش و شمشیر به دست وارد میدان مبارزه شده و با بدعات، خرافات و رسومات جاهلیت با عشق و علاقه جنگیده اند و به سوی دین خالص و اسلام راستین دعوت داده اند، به همین دلیل حدیث نبوی(ص) برای امت اسلامی یک حقیقتی است ناگزیر و شرط لازمی است برای بقاء خود امت، بدون حفاظت و نگهداری، ترتیب و تدوین، نشر و اشاعه حدیث بقاء و دوام اخلاقی، عملی، فکری و دینی این امت غیر ممکن است

در طول تاریخ اسلام نهضت‌های اصلاح با علم حدیث وابسته‌اند

مجموعه سنت و حدیث رسول (ص) همیشه سرچشمه و منبع اصلاح و تجدید و احیاء فکر صحیح در امت مسلمان بوده است. بوسیله همین دو چیز ناخدایان کشتی اصلاح در ادوار مختلف تاریخ علوم صحیح دینی و فکر و بینش خالص اسلامی را اخذ و استنباط کرده‌اند، و در دعوت و اصلاح مورد اتکاء و شمشیر و سپرشان همین بوده است، و نیروی محرک برای مبارزه علیه بدعات، فتنه و فساد و شرور و بدیهامین بود، امروز هم اگر کسی تمایل دارد که از نو مسلمانان را به سوی دین خالص و اسلام کامل و راستین دعوت بدهد، و می‌خواهد رابطه مسلمین را با زندگی نبوی (ص) و الگوی کامل مستحکم کند و هرفردیکه او را نیاز و احتیاج تغییرات زمان به استنباط احکام جدید و ادار میکند نمی‌تواند از این سرمایه اساسی و حیاتی بی‌نیاز بماند.

تاریخ اسلام و مسلمانان براین امر شاهد است که در هر دوره‌ایکه رابطه و آگاهی مسلمین از کتب حدیث و سنت ضعیف‌و‌شست‌شده و این ضعف و سستی تاملتی طولانی ادامه پیدا کرده، بسیار دیده شده که باتوجه به تربیت اخلاقی داعیان دین، کثرت مربیان روحی و تزکیه‌کنندگان نفوس، و با توجه به کثرت زاهدان عن الدنیاو عاملین بر سنت در جامعه مسلمانان

(جامعه‌ای که همیشه از ماهرین علوم و متخصصین حکمت و فلسفه، ادباء و شعراء عارف و (بظاهر) در حال غلبه حکومت اسلامی بهره‌مند بود) بدعت‌های جدید، رسومات عجمی و جاهلانه از محیط بیگانه نفوذ و تسلط پیدا کرده است، حتی بجای رسیده که تصور میرفت که فتوکپی برابر با اصل معاشره جاهلیت از نو چاپ شده است، و آن حدیث پیشین گوئی کننده رسول اکرم (ص) کاملاً حرف به حرف صدق پیدا کرده است. لتبعن سنن من کان قبلکم شبراً بشیراً و ذراعاً بذراع

(مستدرک حاکم)

شما گام به گام و قدم به قدم از امام پیشین اتباع خواهید کرد

آنگاه صدای اصلاح کننده به سکوت و چراغ علم به خاموشی گرائید. شما اوضاع دینی در قرن دهم هجری و زندگی مسلمانان آن زمان را یک لحظه بررسی بکنید، دورانی که محافل علمی و دینی هند از مراجع و منابعی اصیل همانند حدیث و سنت منقطع و بی بهره شده بودند، با مراکز علوم دینی و مدارس و جامعه‌های که در حجاز، یمن، مصر و شام درس حدیث داشتند هیچگونه رابطه‌ای نداشتند، و معمولاً کتب فقه، اصول و شروح آن موشکافی و ریزه کاریهای فقهی و کتب حکمت فلسفه رواج یافته بود، براحتمی میتوان دریافت که در آن

دوره بدعات چگونه بر اوج بود، منکرات شایع شده بود، برای عبادت و تقرب الی الله چه شکلها و روش های جدیدی اختراع و جعل شده بود، نویسنده این حروف در "تاریخ دعوت و عزیمت" جلد چهارم بنقل از کتاب "جواهر خمسه" تالیف یکی از مشایخ طریقت معروف و محبوب شیخ محمد غوث گوالیاری رح ضمن تذکره ایشان نوشته است:

"به استثناء گجرات که آنجا بعثت رفت و آمد علماء عرب و ارتباط با حرمین شریفین حدیث رایج بود، و علامه علی متقی برهان پوری، و شاگرد نامدارش علامه محمد طاهر پتنی موجود بودند، (در قرن دهم هجری) هند از صحاح سته و از کتب دیگر مصنفینی که در امر نقد حدیث ورد بدعات اشتغال داشتند و در پرتو سنت صحیح و احادیث شایسته برنامه زندگی ارائه میدادند، ناآشنا و ناآگاه بود، این اثر فلسفه های روحانی هند و نتیجه تجارب را از کتاب محبوب شیخ نامدار شطاری حضرت شیخ محمد غوث گوالیاری رح بنام "جواهر خمسه" می توان دریافت، این کتاب معمولاً به اقوال بزرگان و تجربه های شخصی استفاده میکند، چنان بر می آید اثبات از احادیث صحیحیه یا استناد از کتب معتبر سیرت و شمائل در

آن دوره ضروری بشمار نمی رفت ، در این کتاب نماز احزاب ، صلوٰۃ العاشقین ، نماز تنویر القبر ، و نمازها و دعاهاى مخصوصی برای ماهها و ایام مخصوص ذکر شده است که هیچکدام شان از حدیث و سنت به اثبات نمی رسد

(تاریخ دعوت و عزیمت اردوج ۴ ص ۲۴۴)

و این تنها به "جواهر خمسہ" منحصر نیست بلکه در مجموعه های غیر مستند ملفوظات مشایخ موارد متعددی بپچشم می خورد ، سجدهٔ احترامی مشایخ معمولاً رایج بود ، مقبره ها نیز علناً سجده می شد ، و بر آن ها چراغانی می شد و با چادر پوشانده می شدند ، دور و بر آن مانند حرم مکه معظمه (بلکه بالاتر از آن - مترجم) مورد احترام قرار میگرفت ، جشن های بنام عرس و فاتحه و غیره منعقد میگردد که آمار بیشتر شرکت کنندگان آنرا زنان تشکیل میدادند ، صلوٰۃ غوثیه ، صلوٰۃ معکوس ، نذر لغیر الله ، بخصوص نذر لاولیاء الله و صالحین ، و برای جلب رضایت شان بنام شان ذبح و قربانی کشتن ، بنام غیر الله روزه گرفتن ، و بسیاری از بدعائیکه (به مرز شرک متصل بودند) در بین عام و خاص مقبول و رایج بود در ایام تولد یا وفات صالحین و

اولیاء الله جلسات جشن و سوگواری منعقد می شد. اگر کتب حدیث در دسترس علماء نمی بود این معیاری که بوسیله آن براحتی میتوان بدعت را از سنت شناسائی و بیرون کرد، این تسلسل پشت سرهم مصلحین امت از دوران شیخ الاسلام ابن تیمیه رح (م ۷۲۸ ه. ق) تا زمان حکیم الاسلام شاه ولی الله صاحب رح (م ۱۱۷۶) و حلقه های زنجیر مبلغین دین خالص بوجود نمی آمد، و داعیان و مصلحان هر قرن علمداران اصلاح عقیده و مراسم و مبارزه با انحرافات فکری قرار نمی گرفتند، اوضاع علماء افغانستان (کابل، هرات و غزنی) در قرن دهم و یازدهم هجری را بخوانید و تصانیف شان را مطالعه بکنید که حمایت سنت، رد بدعت، تحقیقات علمی و تنقیح مسائل خیلی کم بنظر خواهد آمد، ناگهان شخصی بنام علامه ملا علی قاری (علی بن سلطان محمد هروی سال ۱۰۱۴ ه. ق) قد علم میکند، و به حجاز رفته از محدثین بزرگ و استادان نامدار کتب حدیث را می خواند، و در آن به کمال میرسد. در شرح کتب حدیث و فقه، ترجیح مسائل و رد بدعات زمان خودش (بدون رو درواستی پیا می خیزد) این رنگ اصلاحی و تحقیق آشکارا بچشم می خورد، ایشان

را همین مطالعه و تحقیق، حق گوئی و انصاف پسندی به این مقام رسانید که ایشان علناً شیخ الاسلام ابن تیمیه رح را حمایت کردند، و شهادت دادند که او از اکابر اهل سنت و اولیاء امت بوده است. (مرقاة شرح مشکوٰۃ ج ۴ ص ۲۷) همین وضع در کشورهای عربی مانند عراق، شام، مصر، تونس، الجزایر، مراکش و غیره بود.

(رساله حدیث کاتبیادی کردار ص ۳۸-۳۵)

علم حدیث و عرب

این نکته مهمی است در فلسفه تاریخ اسلام که در هر کشوری که اسلام توسط عرب ها وارد شده است همراه با دین اسلام علم حدیث نیز رشد کرد و به ثمر رسید، آن باطبع فطری عرب ها، قوه حافظه، نیروی فعالیت، واقع گرایی و عشق و علاقه با ذات گرامی رسول اکرم (ص) مناسبت خاصی دارد، آنها هر جا که میرفتند علم حدیث را با خود می بردند، بدوران قیادت شان در محدوده نفوذشان به آن توجه و اهمیت خاصی داده می شد، و به قسمت های مختلف آن بازار تسلسل تصنیف و تالیف گرم می بود، بلاد یمن، حضرموت، مصر و شام، عراق، آفریقای شمالی و اسپانیا نیز همین وضع را داشتند، به این یک نمونه ایالت "گجرات" هند توجه بفرمائید: این ایالت دارای

شخصیتهای بلند پایه‌ای در حدیث از قبیل " شیخ علی مستقی برهان پوری " رح صاحب کنترالعمال (م سال ۹۷۵ ه.ق) و " شیخ محمد طاهر پتنی صاحب بحارالانوار (م ۹۸۶ ه.ق) بود و علتش همان است که قبلاً ذکر کردیم یعنی رابطه این ایالت با حجاز مقدس نسبت با ایالتهای دیگر بیشتر بود، و رفت و آمد علماء عرب آنجا با تسلسل جاری بود. اما مناطقی که اسلام توسط مبلغین عجمی به آنجا رسید این وضع را نداشتند، در هند نژادهای ترک و افغان دولت تشکیل دادند، و توسط مشایخ و مبلغین دینی همین نژادهای (ترک و افغان و ایرانی) در آن مناطق اسلام شایع شد، باز هنگامی که زمان تاسیس مدارس و تدوین نصاب درسی فرا رسید برآن نیز فضیلائی عجم و " دانشمندان ایرانی " نفوذ کامل داشتند، در باب اول همین کتاب ذکر کردیم که در ایران بعثت تسلط حکومت صفویه و به رسمیت رسیدن مذهب تشیع (که در اوائل قرن دهم انجام گرفت) ایرانی (که دارای ستون های محکم قصر حدیث بود) رابطه اش با حدیث قطع شد، بهمین دلیل در هند برقراری اهمیت و عظمت حدیث و انتشار این علم از این کانال غیر ممکن بود، و بر عکس هر مقدار نفوذ آن بر مجامع علمی هند بیشتر می شد بهمان مقدار بی اعتنائی به حدیث بیشتر می شد، قرن دوازدهم که قرن رشد شاه ولی الله صاحب رح است قرن ترقی این وضع بود،

مراحل رشد و نابودی علم حدیث در هند

برای بررسی مراحل رشد و نابودی علم حدیث در هند ما اینجا اقتباسی از " الثقافة الإسلامية فی الهند "، تالیف مولانا حکیم سید عبدالحی صاحب رح را ارائه می‌دهیم که چکیدهٔ صدها صفحه آن است :

" زمانیکه حکومت عربها در سنده از بین رفت و بجای آن سلاطین غزنوی و غوری بر سنده فایض شدند، و علماء از خراسان و ماوراءالنهر بر سنده وارد شدند علم حدیث در این مناطق رو به نابودی گرائید، در مردم علاقه شعبه گوئی، نجوم، ریاضی و از علوم دینی فقه و اصول فقه رواج یافت، و این وضع تا مدتی برقرار بود، حتی شغل ویژهٔ علماء هند فلسفه یونان قرار گرفت، و از علم تفسیر و حدیث تغافل پیدا شد، ذکر سطحی ای که از کتاب و سنت در مسائل فقهیه مطرح می‌شد بهمین مقدار قناعت کرده بودند، در فن حدیث " مشارق الانوار " امام صنعانی رایج بود، اگر کسی خیلی علاقه‌مند بود مصابیح السنة امام بغوی رح یا مشکوٰۃ را می‌خواند و در مورد چنین فردی تصور می‌شد که او

محدث (متخصص فن حدیث) قرار گرفته است، و این وضع بعلت این بود که عموماً مردم هند از اهمیت و مقام اصلی حدیث ناآگاه شده بودند، بطور کلی از این علم بی اطلاع و غافل بودند، و در مورد این علم در بین آنها اصلاً ذکر نمی شد، مشکوٰۃ را هم بعنوان تبرک (و تقدس تشریفاتی) می خواندند، بنظر آنها بزرگترین مقام علمی خواندن فقه بود، آن هم بصورت تقلیدی نه به صورت تحقیق و استدلالی، بهمین علت در آن زمان فتاوی و روایات فقهی زیاد رایج شده بود، نصوص اصلی و محکّمات کلا متروک بود، مسائل فقهی را بر معیار کتاب و سنت سنجیدن و اجتهادات فقهی را با احادیث نبوی تطبیق دادن بطور کلی متروک و از مد افتاده بود، باز می بینیم که زمانی فرا رسیدن که حق تعالی مجدداً امکانات ترویج این علم را در هند بازگرداند، که در قرن دهم هجری تعدادی از علماء به هند تشریف آوردند که توسط آنها این علم مجدداً در هند رایج شد، بطور مثال:

شیخ عبدالمعطی مکی بن حسن بن عبد الله باکثیر
متوفی به احمد آباد سال ۹۸۹ ه ق
شهاب احمد مصری بن بدرالدین، متوفی به احمد

آباد سال ۹۹۲ ه ق

شیخ محمد فاکهی حنبلی بن احمد بن علی متوفی به

احمد آباد سال ۹۹۲ ه ق

شیخ محمد مالکی مصری بن محمد عبدالرحمن

متوفی به احمد آباد سال ۹۱۹ ه

شیخ رفیع الدین چشتی شیرازی متوفی به اکبر آباد

سال ۹۵۴ ه

شیخ ابراهیم بغدادی بن احمد بن حسن

شیخ ضیاء الدین مدنی مدفون کا کوری ضلع لکهنو

شیخ بهلول بدخشی ، خواجه میرکلان هروی متوفی

به اکبر آباد سال ۹۸۱ ه و چند دانشمند دیگر و

عده ای از علماء هند به حرمین شریفین سفر کردند و

آنجا در فن حدیث به کمال رسیدند ، و آنرا با خود

به هند آوردند و تا مدتی طولانی در گجرات آن را

تدریس میکردند ، و بالاخره به حجاز هجرت

کردند ، شیخ یعقوب بن حسن کشمیری متوفی سال

۷۰۳ ه شیخ جوهر کشمیری متوفی سال ۱۰۲۶ ه

شیخ عبدالنبی گنگوهی بن احمد ، شیخ عبدالله

سلطان پوری بن شمس الدین ، شیخ قطب الدین

عباسی گجراتی ، شیخ احمد بن اسماعیل ماندوی ،

شیخ راجح بن داود گجراتی ، شیخ علیم الدین ماند

وی ، شیخ معمر ابراهیم بن داود مانپوری مدفون

به اکبر آباد ، و شیخ محمد بن طاهر بن علی پتنی
مصنف " بحار الانوار " سید عبدالاول حسینی بن
علی بن العلاء الحسینی و چندین دانشمند دیگر "
(اسلامی علوم و فنون هندوستان مین ص ۱۹۵ - ۱۹۶)

مصنف " الثقاله الاسلامیه فی الهند " می نویسد:

نقش شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح

" سپس حق تعالی برای پخش و اشاعت فن حدیث
شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح بن سیف الدین
بخاری متوفی سال ۱۰۵۲ هـ را انتخاب نمود،
که توسط او علم حدیث بی نهایت منتشر و پخش
گردید ، ایشان در پایتخت هند (دهلی) مسند
درسش را زینت بخشیدند ، و کل نیرو و صلاحیت
خویش را برای انتشار همین علم صرف نمودند، از
مجلس درس ایشان بسیاری از علماء، فن حدیث را
به پایان رسانیدند، و کتب متعددی در فن حدیث
تصنیف فرمودند، شیخ عبدالحق محدث
دهلوی (رح) در انتشار این علم سعی بلیغی نمودند،
از وجود و علم ایشان حق تعالی بسیاری از

بندگان را منفعت بخشید، در انتشار علم حدیث فعالیت شان بقدری ممتاز و معروف گردید که مردم میگفتند اولین کسی که فن حدیث را در هند آورد شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح بود، اما قبلاً توضیح دادم که این خبر از نظر تاریخی صحت ندارد. پس از شیخ عبدالحق محدث دهلوی (رح) صاحبزاده اش "شیخ نورالحق" متوفی سال ۱۰۷۳ هـ بirq این علم را به اهتزاز درآورده مسئولیت خدمت و انتشار آن را بعهده گرفت، و تعدادی از شاگردان و فرزندان او این راه او را ادامه دادند بطور مثال "شیخ الاسلام شارح بخاری" صاحبزاده شیخ نورالحق مولانا "سلام الله" مصنف (محلّی) و (کمالین)

(اسلامی علوم و فنون هندوستان مین ص ۱۹۷ - ۱۹۸)

پروفسور خلیق احمد نظامی درست نوشته اند که:

"بهر صورت زمانی که حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح مسند درس آراسته فرموده، از قسمت شمالی هند علم حدیث تقریباً برچیده شده بود، ایشان در آن محیط تنگ و تاریک از علوم دینی چنین چراغی را روشن فرمودند که مردم دسته

دسته پروانه وار دور آن جمع می شدند، و به
اینصورت از نو در شمال هند حدیث آغاز و ادامه
پیدا کرد و مرکزیت علوم دینی بخصوص علم
حدیث از گجرات به دهلی منتقل گردید"

(حیات شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح ص ۴۳)

نیاز به مجدد دینی

بعلت صداقت و اخلاص و برکت انفاس حضرت شیخ
عبدالحق محدث دهلوی رح مردم به حدیث متوجه شدند، و
ایشان ذوق و تحرک جدیدی به درس و تدریس، مطالعه
و تحقیق، شرح و تفسیر حدیث پیدا کردند، و توقع این بود که
جانشینان و افراد خانواده شان که خودشان نیز محدث، مدرس
و صاحب تصنیف نیز بودند، این راه شان را ادامه خواهند داد و
این فن مقدس در برنامه تعلیم، نصاب درسی و مشاغل فرهنگی
مقام ارزنده خواهد یافت، خود صاحبزاده گرامی قدر ایشان
علامه مفتی نورالحق دهلوی (م ۱۰۷۳ هـ) شرحی شش جلدی
در زبان فارسی برای صحیح بخاری نوشتند، و شرحی برای
شمائل ترمذی نیز دارند، میتوانند این فعالیت نو آغاز پدر
بزرگوارشان را به پایان برسانند، اما احتمالاً بعلت منصب
قضاوتی که در شهری مرکزی چون اکبر آباد (آگره) بعهدہ

داشتند، فرصت پیدا نکردند که درس و تدریس و اشاعت علم حدیث را نیز بعهده گیرند نوۀ شان مولانا شیخ الاسلام دهلوی رح نیز محدث بزرگی بودند، ایشان نیز شرحی مبسوط و مفصل برای بخاری نوشته‌اند، اما بنا به بعضی علل معلوم و بعضی مخفی این بزرگواران نتوانستند با فعالیت انفرادی شان علم حدیث را در هند مرجع عموم و در اشاعت و درس و تدریس حرارت و جوشی پیدا بکنند، آنچنان که مردم منتظر و متوقع آن بودند، و شاید یکی از علل این هم باشد که این بزرگواران تمایلی داشتند که حدیث را فقط موعید مذهب حنفی معرفی بکنند، علت دیگر هم این بود که در اواسط قرن دوازدهم مرکزیت تعلیم و تعلّم از دهلی به لکهنو منتقل شده بود، و آنجا توسط استادالعلماء ملا نظام الدین سهالوی (م سال ۱۱۶۱ هـ) نصاب جدیدی داشت پیاده می‌شد، و طراحان و مصنفان این نصاب رابطه علمی‌ای با حرمین شریفین یا جاهائی که در آن درس و تدریس و خدمت اشاعت حدیث جاری بود نداشتند، و بر این نصاب (همچنانکه از تاریخچهٔ درس نظامی و کتب تذکره و زندگی نامه‌ها بر می‌آید) گرایش به اصول فقه در مقابل علوم حکمت و علوم دینیۀ دیگر غالب تر بود، بهر صورت مجامع علمی و محافل دینی هند نیازمند و چشم براه چنین شخصیتی بودند که با حدیث در حد عشق و فریفتگی علاقه داشته باشد، و نشر و اشاعت آن را برنامۀ اصلی زندگی خویش قرار بدهد، این شخصیت هندی در اواسط قرن دوازدهم

بصورت حضرت شاه ولی الله دهلوی رح ظاهر شد ، ایشان خویشان را بمعنی واقعی مصداق این شعر قرار دادند:

ما آنچه خوانده ایم فراموش کرده ایم
الاحدیث دوست که تکرار می کنیم

مصنف " الثقافة الاسلامیه فی الهند " پس از ذکر بزرگوارانی که در قرن یازدهم و اوائل قرن دوازدهم در هند به نشر و انتشار علم حدیث بهره جستند و با محافل درس و برنامه های تصنیفاتی خویش جمع کثیری را فیض رسانیدند، حضرت شاه ولی الله صاحب رح خدمات شان را در این مورد ذکر فرموده است ، که نه تنها در آن کشور بلکه در این قرن های اخیر مقام تجدیدی، اجتهادی و صورت احیایی را دارا است ، و توسط ایشان حدیث همانند سکه مروج کشوری رایج گردید، و ماده لازم برای نصاب درس و معیار کمال و فضیلت قرار گرفت، حلقه های مخصوصی برای درس حدیث منعقد گردید، در مدارس صحاح سته و بخصوص چهارتای شان (بخاری، مسلم، ابوداود و ترمذی) با تحقیق و تفصیل تدریس می شد، (که در این دوره در کشورهای عربی نیز این روش مفقود است) ، برنامه تصنیف شروح حدیث آغاز گردید، و در چشم زدنی کتابخانه ای عظیم در این مورد تهیه گردید ، که نظیر آن در بلاد عربی نیز

دیده نمی‌شود،^۱ کتب حدیث ترجمه شدند، که از آن عامهٔ مسلمین که از زبان عربی نا آشنا بودند بویژه بانوان مسلمان بی نهایت استفاده کردند، و همت به عمل و علاقه به اتباع سنت بالا رفت، و مردم رغبت به گرفتن اجازه حدیث و سند آن پیدا کردند، و هند چنین مرکزی برای این فن متبرک قرار گرفت که دانشمند گرامیقدر مصر علامه سید رشید رضا مدیر "المنار" در مورد آن چنین مرقوم میفرمایند:

"ولو لا عناية اخواننا علماء الهند بعلوم
الحدیث فی هذا العصر لقضى عليها بالزوال من
امصار الشرق فقد ضعفت فی مصر رائس ام و
العراق و الحجاز منذ القرن العاشر للهجرة ، حق
بلغت منتهی الضعف فی اوائل هذا القرن الرابع
عشر"

(مقدمه مفتاح كنوز السنة)

اگر برادران ما علماء هند به علوم حدیث ترجمه

۱ - توسط تعلیم و تربیت و دعوت و فعالیت شاه صاحب جمع عظیمی از اساتید شارحین و مصنفین حدیث در هند بوجود آمد، و در اثر آن کتابخانه عظیمی در علوم حدیث بوجود آمد برای درک وسعت و تنوع این کار مراجعه شود به باب ثانی فصل رابع "الثقافة الاسلامیه فی الهند" تألیف مولانا حکیم سید عبدالحی رح قسمت "مصنفات اهل الهند فی الحدیث" ص ۱۴۲ - ۱۶۰ یا ترجمهٔ اردو آن "اسلامی علوم و فنون هندوستان مین" تألیف مولانا ابوالعرفان ندوی .

نمی فرمودند علم حدیث از دیار شرقی بطور کلی از بین می رفت، زیرا در قرن دهم هجری در مصر، شام، عراق و حجاز به ضعف خود گرائیده بود که الان در اوائل قرن چهاردهم هجری به انتهای ضعف خود رسیده است.

احساس و فکر شاه صاحب رح در مورد حدیث

چه انگیزه ای عامل و محرک این شد که شاه صاحب رح به این علم اشتغال و در نشر و اشاعت آن فعال و کل زندگی و استعدادهای خویش را برای آن فدا کند؟ برای درک این مطالب بد نیست که به نوشته های خود شاه صاحب رح مراجعه کنیم که بهترین و قطعی ترین معرف افکارشان است، ایشان در اولین صفحه مقدمه "حجة الله البالغة" چنین می نویسند:

"ان عمدة العلوم اليقينية و رأسها، و مبنی الفنون الدينية و اساسها، هو علم الحديث الذى يذكر فيه ما صدر من افضل المرسلين، صلى الله عليه و آله و سلم و اصحابه اجمعين من قول او فعل او تقرير، فهى مصابيح الدجى و معالم الهدى و بمنزلة البدر المنير، من انقاد لها

و وعی فقد رشد و اهتدی ، و اوتی الخیر الكثير ،
 و من اعرض و تولی فقد غوی و هوی ، و مازاد
 نفسه الا التخیسیر ، فانه صلی الله علیه و آله و
 سلم نهی و امر و انذر و بشر ، و ضرب الامثال و
 ذکر و انها لمثل القرآن او اکثر ”
 مقدمه حجة الله البالغه ص ۲

” همانا عمده ترین و رئیس علوم یقینی و زیر بنا و
 اساس فنون دینی علم حدیث است که در آن قول
 فعل و سکوت و رضاء افضل المرسلین صلی الله
 علیه و آله و اصحابه اجمعین ذکر می شود ، بهمین
 جهت این علم چراغ روشنی است در تاریکی و
 نشان هدایتی است برای رهروان و شبیه ماه شب
 چهاردهم است ، آنکه بر او عامل شد و از آن
 نگهداری بعمل آورد ، رشد و هدایت یافت و از
 خیر کثیر بهره مند گردید ، و آن انسان بدبختی که از
 آن رو گرداند ، گمراه شد و بهلاکت رسید ، و بجز
 از زیان چیزی به دست نیاورد ، زیرا حیات مبارکه
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم سرتاسر شامل امر و
 نهی ، انذار و تشبیر و پند و تذکیر است ، و این
 احادیث مشتمل بر این مضامین و در حجم بمقدار
 قرآن یا هنوز بیشتر است ”

در جائی دیگر می نویسند:

"اول چیزی که عقل آنرا بر خودش واجب میگرداند که نتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام الهی ، و پیروی آن اخبار بدل و جوارح باید نمود، زیرا که کلام، در شخصی است که تصدیق کرده است بتکلیف الله تعالی عباد خود را به احکام ، و به قصد خروج از عهده تکلیف مصمم ساخته"

(کلمات طیبات ص ۱۷۲)

خلاصه مطالب شاه صاحب این است که اولین چیزی که عقل لازم می گرداند این است که باید اقوال و افعال پیامبر اکرم (ص) تلاش و از آن با صدق دل پیروی گردد زیرا حرف ما در مورد کسی است که این حقیقت را پذیرفته که حق تعالی بندگان را به احکامی مکلف ساخته و او هم عزم راسخ دارد که این تکلیف را بجا بیاورد،

شکوه بی اعتنائی از علم حدیث در هند

انگیزه دیگر شاه صاحب رح برای احیاء ترویج علم حدیث در هند همین وضع هند بود که در باب دوم کتاب مفصلاً ذکر

گردید، که محافل دینی را لایحه‌ای از دود بدعات، خرافات جاهلیت، تقلید غیر مسلمین، شعائر غیر اسلامی فرا گرفته بود، زیرا آن چهره زیبا و نازنین اسلام بمشکل دیده می‌شد، بر محافل علمی و مجالس درس و تدریس، علوم وارداتی یونان (که بنام "فنون دانشمندان" نامیده می‌شدند) و علوم ابزاری و فنون بلاغت و علم کلام تسلط یافته بود، در هر دو مجلس علوم شرعیه بخصوص علم حدیث قدمی نمی‌توانست بگذارد اگر گرایشی هم به علوم شرعیه و دینیه می‌شد در حد فقه و ریزه کاریهای اصول فقه محصور می‌ماند، با دیدن این وضع شاه صاحب رح شدیداً تحت تاثیر قرار گرفته و شدت تاسف خویش را چنین ابراز مینمایند:

"من به عرض تلاش گران علی که خویشتن را علماء می‌نامند میرسانم که ای بندگان الله! شما در طلسم علوم یونانیان و باتلاق صرف، نحو و معانی بدطوری فرو رفته‌اید، شما فکر می‌کنید که علم نام همین چیزها است، در صورتیکه علم واقعی، آیت محکم از کتاب الله و سنت به اثبات رسیده از رسول الله (ص) می‌باشند شما باید میدانستید رسول الله صلی الله علیه و سلم چگونه نماز خوانده‌اند، چطور وضو گرفته‌اند، به توالی چطور می‌رفتند، روزه چگونه می‌گرفتند، حج شان چطور

بود، جهاد به چه صورتی انجام میدادند، روش کلام، کنترل زبان و اخلاق عالیه آنحضرت (ص) چی چی بود، شما آنحضرت (ص) را الگو قرار داده از روشها و سنن شان اتباع بکنید، زیرا آن روش زندگی آنحضرت و سنت نبوی (ص) میباشد نه به این جهت که شرعاً فرض یا واجب است، بر شما لازم بود که شما مسائل و احکام دینی (عبادی) رایاد میگرفتید، و اما سیره و سوانح و حکایت صحابه رض و تابعین اگر رغبت و علاقه آخرت پیدا بکنند چیزی خواهند بود تکاملی و بعدی، ولی متأسفانه شما در مقابل اینها مشاغلی دارید و به چیزهایی توجه دارید که علوم آخرت اصلاً نیستند بلکه علوم دنیوی محض میباشند، شما در استحسان ها و مسائل فروعی فقهای پیشین غوطه ور هستید، و این را نمی دانید که حکم شرعی در اصل آن است که الله یا رسول خدا (ص) دستور بدهند، از شما چندین نفر در این وضع هست که به آنها حدیث صریح رسول الله میرسد و بر آن عمل نمی کنند به بهانه اینکه من تابع فلان مذهب هستم، نه تابع حدیث، علاوه بر این شما تصور می کنید درک حدیث و تصمیم گیری بر مبنای آن کار ماهران و متخصصان است، ائمه

مجتهدین (و مراجع تقلید ما) حتماً از این حدیث آگاهی داشته و بعقل نسخ یا مرجوح بودن، آن را ترک داده‌اند، توجه داشته باشید این توجیه تان موجه نیست، اگر بر پیامبران (ص) ایمان دارید باید از او پیروی بکنید، چه حکمش مطابق مذهب تان باشد یا مخالف، رضاء حق تعالی در این است که شما از همان اول از کتاب الله و سنت رسول الله (ص) اتباع و به آن اشتغال می‌ورزیدید، اگر درک و عمل بر این دو برای خود شما مقدور باشد که چه بهتر و اگر فهم تان از درک آن قاصر است از اجتهاد یکی از علماء (مورد اعتماد) پیشین استمداد بکنید، و هرکسی را صحیح تر و صریح تر و به سنت نزدیک تر از دیگران دیدید از او اتباع کنید، و به علوم ابزاری با همین اعتقاد اشتغال بورزید که ابزار رسیدن به علوم اصلی میباشند نه مقصود با لذات، آیا حق تعالی بر شما واجب نکرده که شما علم را پخش و منتشر بکنید، بحدی که در مناطق مسلمین شعائر دین و اسلام ظاهر و غالب گردند، شما نه تنها شعائر را غالب نکردید بلکه مردم را در چیزهای اضافی سرگرم نگه داشتید"

عشق کامل و علاقه قلبی حضرت شاه صاحب را در تعریف و معرفی علم حدیث و ائمه این فن را می‌توانید از نامه‌ای پی ببرید که حضرت شاه صاحب رح در مورد مناقب و فضائل امام بخاری رح برای یکی از ارادتمندان خویش نوشته است ،
(ملاحظه گردد "کلمات طیبات" ص ۱۶۸ - ۱۷۱)

علاقه به اشاعت حدیث و خدمت آن

قبلاً ذکر شده ، هنگامیکه شاه ولی الله صاحب رح استاد و شیخ خویش ابوطاهر مدنی رح را خدا حافظی کرد او این شعر را خواند:

نسیت کل طریق اعرفه الاطریقا یوءدینی لربعمکم

من هر راهی را که می‌شناختم فراموش کرده‌ام بجز راهی که مرا به سرای شما برساند و شاه صاحب رح هم گفته بود که: "آنچه را خوانده بودم فراموش کردم بجز از علم دین یعنی علم حدیث" و کل زندگی بعدی شاه صاحب رح این امر را تصدیق و تأیید میکند که ایشان عملاً نیز بقیة عمرش را به اشتغال شرح و تفسیر ، درس و تعلیم ، اشاعت و ترویج حدیث مبارک بسر

برد، بقول شاعری:

جو تبحہ بن نہ جینے کو کہتے تھے ہم
سواس عہد کو ہم وفا کر چلے

این را میگفتیم که بدون تو زندگی بی سود است این قول را کاملاً وفا کردیم، پس از برگشت به هند برای نشر و انتشار حدیث کمر همت را محکم بستند، در همان اوائل تاسیس مدرسه رحیمیه در سرزمین پنهانور هند مدرسه ایشان بزرگترین و معروفترین دانشگاه حدیث قرار گرفت، که از هر گوشه و کنار هند تشنگان علم حدیث پروانه وار هجوم آورده از این آب حیات سیراب می شدند، حتی از سنده^۱ و کشمیر نیز مراجعه کننده داشت^۲، دهلی و اطراف آن یا از قسمت شمالی هند که اصلاً پرسیدنی نیست که چه وضعی داشت؟! بجز از معتمد هند حضرت شاه عبدالعزیز رح که فرزند ارجمند و ادامه دهنده راه

۱- از سنده جناب مولانا محمد معین صاحب به دهلی آمده از درس حدیث حضرت شاه ولی الله صاحب رح فیض بردند، و تصنیف معروفی بنام "در اسات اللیب فی الاسوة الحسنه بالحیب" دارند که در آن ذوق و پرتو تحقیقات شاه صاحب رح علنی است و در سال ۱۱۶۱ هـ وفات کردند (ملاحظه شود نزہۃ الخواطر ج ۶)

۲- از تلامذه مخصوص و علمبردار پیش و تحقیقات شاه ولی الله صاحب رح جناب خواجه محمد امین کشمیری (م ۱۱۸۷ هـ) بودند، که محمد امین الولی اللہی نامیده می شدند، حضرت شاه عبدالعزیز صاحب رح شاگردشان بوده، شاه صاحب صرفاً بخاطر او چندین کتابچه را تصنیف فرموده اند (ملاحظه گردد نزہۃ الخواطر ج

پدرش بود، از نامدارانی که از این مسند حدیث فیض برده‌اند، افتخار هند، علامه سید مرتضی بلگرامی مشهور به زبیدی (۱۱۴۵ هـ - ۱۲۰۵ هـ) مصنف "تاج العروس" شرح قاموس و "اتحاف السادة المتقين شرح احیاء علوم الدین" نیز بودند، که به تبحر علمی و مهارت شان جهان عرب نیز رطب اللسان بود، و دربار سلاطین قاهره نیز از بیانات شان بهره‌مند و منور بود، و منجمه آنها بیهقی زمان قاضی ثناء الله پانی پتی رح (م ۱۲۲۵ هـ) خلیفه ارشد حضرت میرزا مظهر جان جانان رح و مصنف تفسیر مظهری و مالا بدمنه نیز بودند

(ملاحظه شود نزّه الخواطر ج ۷).

به اینصورت هند پس از چندین قرن (غالباً اولین بار) چنین گهواره علم حدیث قرار گرفت و مراجعینی پیدا کرد که با یمن داشت رقابت میکرد، و این نسیم روح پرور آن حتی به سرزمین حجاز هم میرسید^۱ نواب صدیق حسن خان مرحوم ضمن معرفی خدمات و فعالیت‌های ترویجی حضرت شاه صاحب رح در حدیث، دو شعر عربی خیلی رسا و بجا سروده است که معرّف عین واقعیت و حقیقت‌اند:

۱- از فضلاء همین مدرسه ولی اللّهی شاگردان شاگرد شاه صاحب رح بنام های شاه اسحاق دهلوی و شاه عبدالغنی صاحب مجددی در حرمین شریفین بساط حدیث را پهن کرده به عرب و عجم فیض و بهره میرساندند. تفصیل در نزّه الخواطر ج ۷

من زار بابک لم تبرح جوارحه
تروی احادیث ما اولیت من منن

فالعین عن قرۃ، والكف عن صلة
والقلب عن جابر، والسمع عن حسن

هر فردیکه به در شما آمد (به نقل روایت حدیث) ممنون احسانات شما شد، چشم از دید (قرۃ) و دست از داد و دهش (صله)، و قلب از تسکین و جبران (جابر) و گوش از صدای حسن و زیبای (شما) تعریف می کند و سپاسگذاری می کند. جالب این است که این اعضاء از احساناتی دارند سپاسگذاری میکنند (قرۃ، صله، جابر، حسن) همگی از راویان معروف و شیوخ کامل حدیث میباشند یعنی حضرات قرۃ خالد السدوسی، صله بن اشیم الحدودی، جابر بن عبدالله رضی الله عنه و امام حسن بصری رح.

خدمات تصنیفی شاه صاحب رح

تصانیفی که حضرت شاه صاحب رح در علوم حدیث داشتند
به شرح زیراند:

۱ - مصفى (شرح فارسى موطا امام مالک رح)

۲ - مسوى (شرح عربى موطا امام مالک رح)

شاه صاحب رح فقه حدیث و روال درسی که در حدیث می‌خواستند ترویج بدهند، این دو کتاب مثال آن هستند، از آن به مهارت شاه صاحب رح در علوم حدیث و مقام محققانه و مجتهدانه ایشان در فقه حدیث میتوان پی برد، بنظر ایشان موطا از صحاح سته، فوقیت و اولیت دارد، و آن را هم پله ابن ماجه می‌شمردند،^۱ ایشان به موطا خیلی ارزش قائل بودند، و به آن توجه خاصی داشتند و در تدریس حدیث برای اول بودن آن بی نهایت تبلیغ میکردند،^۲ شاه صاحب رح در وصیت نامه خویش می‌نویسند:

" چون (طلبه) قدرت بزبان عربی یافت موطا
بروایت یحیی بن یحی مصمودی بخوانانند/تدریس
گردد) و هرگز آن را معطل نگذارند(تدریس آن را
ترک نکنند) که اصل علم حدیث هست و خواندن
آن فیضها دارد و ما را سماع جمیع آن مسلسل

۱ - برای تفصیل ملاحظه گردد مقاله مولانا عییداللّه سندهی رح در ماهنامه "الفرقان" شماره ویژه شاه ولی الله ص ۲۹۲ - ۲۹۸ .

۲ - ملاحظه گردد مقدمه مصفى و همچنان به "الفائدة الثانية فى درجة الموطامن بین کتب الحدیث" مقدمه او جز المسالك تالیف حضرت شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا صاحب رح ص ۳۲ - ۳۳ چاپ سعاده مصر ۱۳۹۳ هـ.

است (یعنی کل آن را بدون انقطاع راوی با تسلسل سماع کرده ایم).

(وصیت نامه فارسی ص ۱۱)

۳ - شرح تراجم ابواب صحیح بخاری ،

تراجم و ابواب صحیح بخاری که در هر دور دقیق ترین قسمت تدریس بخاری بشمار می رود، و در هر قرن شراح و اساتید صحیح بخاری طبق ذهن و ذکاوت و دقت خویش در این مورد گل کاشته اند این کتابچه بزبان عربی نوشته شده است ، قبلا در سال ۱۳۲۳ ه از دائرة المعارف حیدرآباد، سپس از اصح المطابع و در آغاز صحیح بخاری چاپ دهلی بصورت مقدمه چاپ و ضمیمه شده است .^۱

۴ - مجموعه رسائل اربعه

مجموعه چهار تا رساله كوچك و مختصر كه در آن " ارشاد الی مهمات الاسناد" و تراجم البخاری (غیر از آن شرح تراجمی كه در فقره ۳ معرفی شد) نیز شامل است .

۱ - در کتابچه شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا صاحب سهارن پوری (م ۱۴۰۲ ه) " تراجم ابواب بخاری " نیز شامل است .

۵ - اربعین حدیث بنام (الفضل المبین فی المسلسل من حدیث النبی الامین " و النوادر من حدیث سید الاوائل والاواخر "

این کتاب جهت رسیدن به فضائلی و اجری که در مورد حفظ و ابلاغ چهل حدیث است و علماء در ادوار مختلف درامثال آن چهل حدیث نوشته‌اند، این احادیث معمولاً مختصر، کم لفظ و در معنی جامع بصورت دریا در کوزه جمع آوری شده‌اند ارزش این را دارد که حفظ و در نصاب درسی مدارس دینی گنجانده شود.

۶ - مسلسلات

کتابهایی که از خود فن حدیث نیستند اما از آن بی ارتباط هم نیستند، باید بصورت مقدمه‌ای بر حدیث تدریس گردند، از این مجموعه به دقت نظر شاه صاحب رح در علم حدیث، توان تطبیق بین فقه و حدیث، وسعت نظر در شناخت طبقات محدثین و مراتب کتب حدیث، و توازن و اعتدال طبیعی ای که حق تعالی به ایشان مرحمت فرموده بود می‌توان پی برد، و این مجموعه شامل کتب زیر است

الف: " الانصاف فی بیان اسباب الاختلاف "

در " حجة الله البالغة " تحت عنوان شماره ۲ چند عنوان ضمنی

و مضمونی در صفحات ۱۴۰ - ۱۶۲ منتشر است ، این تتمه به چهار باب تقسیم شده ، تحقیق ناشر این است که این تتمه فقط در یکی از نسخه های کتاب دیده می شود ، که در پایان این باب شاه صاحب رح چنین می نویسند :

" من تصمیم دارم که کتاب مستقلى بنام (غاية الانصاف فى بيان اسباب الاختلاف) تالیف بکنم که در آن اسباب اختلاف را مشروحا " با ذکر شواهد و مثال معرفی کنم ، اما هنوز فرصت به این کار نرسیده است زمانیکه این کتاب (حجة الله البالغة) به این بحث رسید ناگزیر شدم تا آنجه را در ذهر دارم ساده و روان به رشته تحریر در آورده تقدیم کنم "

(حجة الله البالغة ص ۱۶۱ سلفیه)

چنین برمی آید که شاه صاحب رح بعدا به فرصت ، این مضمون را با اضافه ها در کتابی جدا گانه بنام " الانصاف فى بيان اسباب الاختلاف " تکمیل کرده اند ، بهمین دلیل در این کتاب و تتمه حجة الله البالغة در چندین مورد اختلاف و حذف و ترمیم مشاهده میشود. این کتاب الانصاف (که در موضوع خود یگانه کتابی است) در هند و خارج چندین بار چاپ و نشر شده است

که در بین شان در بعضی موارد اختلاف کلمات دیده می شود، بار اول در سال ۱۳۲۷ هـ از "شركة المطبوعات العلمية" مصر، و بار دوم از "مكتبة المنصورة" مصر با تایپ عربی منتشر شد، و در این لحظه در جلوی ما از "دارالفنایس" چاپ بیروت نسخه ای است در قطع كوچك مشتمل بر ۱۱۱ صفحه، که محدث گرامیقدر زمان شیخ عبدالفتاح ابو غده بر آن پاورقی ای با تصحیح و تقابل نسخ اضافه کرده اند،

ب: عقد الجید فی احکام الاجتهاد والتقلید،

ج: المبحث السابع از حجة الله البالغة (از ص ۱۲۸ تا ۱۵۴)

در واقع جلد اول حجة الله البالغة از "القسم الثاني في بيان اسرار ما جاء عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم" تا جزء دوم جلد اخير قسمت "الفتن والمناقب" اسرار و حکمتهای حدیث بصورت مشروح و مفصل با رنگ متکلمان و تطبیق عملی آن (که از نیروهای اجتهادی شاه صاحب سرچشمه میگیرد) ذکر شده است، و در این فن شاه صاحب رح از همگان سبقت برده اند، اما متأسفانه مطالعه کنندگان و تدریس کنندگان حجة الله البالغة نیز (با توجه به این که آمارشان خیلی کم است) این قسمت را با دید غیر ضروری نگریسته کنار میگذارند.

تطبیق بین الفقه والحديث

از قرون متمادی در محافل علمی، درسی و تصنیفی جهان اسلام فقه و حدیث در دو خط متوازی قرار داشتند، که هر یکی از دو فن از ابتدا بدون ارتباط با یکدیگر راهشان را ادامه میدادند، اکثر و بیشتر در هیچ محل آن دو کنار هم و با هم قرار نمی گرفتند، بسیاری از مذاهب فقهی زمانی حدیث را مورد استفاده قرار میدادند که منظور تأیید گرفتن برای مسئله ای از فقه مذهب خویش یا در رد مذاهب دیگر و معترضین میبود، یا اثبات برتری مذهب خویش در مقابل دیگران مقصود میبود، در تدریس صحاح احادیثی که مخالف مذهب خویش بنظر می آمد توجیه می شد و در مقابل آن احادیث کتب دیگر که در تأیید خویش باشند مورد استدلال قرار میگرفت، اگر در يك کتاب اساسی و مستند فقهی يك مذهب احادیث مورد استناد قرار گرفته بود، آنگاه از علماء این مذهب کسانی که در فن حدیث تخصص، مهارت و نظر دقیق داشتند، حد اکثر این خدمت را انجام میدادند که صرفاً همین احادیث مورد استناد فقهی خویش را استخراج و بصورت محدثین آنرا مورد بحث قرار دهند (که روشن ترین مثال آن تالیف علامه زیلعی رح "نصب الراية فی تخریج احادیث الهدایة" میباشد) و همین امر حمایت و پشتیبانی مذهب خویش و اثبات مطابقت آن با حدیث يك

خدمت عظیم محققانه و عالمانه‌ای بشمار میرفت، بجای خود این خدمت هم قابل تقدیر و تحسین است، اما با این حال در آن نظر ثانی بر مسائل اجتهادی و تطبیق فقه با حدیث (در معنی واقعی) انجام نمی‌گرفت.

مذاهب فقهی به صورت قالب های آهنینی در آمده بودند که شکستن شان ممکن بود اما پهن شدن و وسیع شدن شان از محالات بود،^۱ پیرو هر مذهب در مورد مذهب چنین اعتقادی داشت که مذهب او صد در صد حق و حقیقت است البته بحیث بشر بودن مجتهدش، امکان خطا را در حد احتمال می‌پذیرفت نه در حد واقعیت، و این اصطلاح سر زبان ها معروف بود "مذهبن صواب" یحتمل الخطاء و مذهب غیر ناخطاء "یحتمل الصواب" (مذهب ما حق است و احتمال خطا دارد و بقیه مذاهب خطا و نادرست هستند که احتمال صحت دارند) نتیجه این بینش به اینصورت بروز کرد که مذاهب چهارگانه (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی که کل امت آنها را سند قبولیت داده است و اهل حق و اهل علم

۱- یعنی این ممکن بود که با ترک مذهب قبلی مذهب دوم اختیار گردد بطور مثال با ترک حنفیت، شافعیّت اختیار گردد یا بر عکس یا بطور سلك عمل بر حدیث (بدون تقلید) اختیار گردد اما با ماندن در مذهب قبلی در مسائل ترمیم کردن و جزئیاتی از مذهب دیگر برداشتن یا در يك مورد جزئی روش عمل بر حدیث را اختیار کردن خیلی ك باب بلکه نایاب بود، زیرا بنظر عده زیادی از فقهاء "تجزی تقلید" در حدیث یعنی برای مقلد این بطور کلی جائز نیست که در يك مسئله هم از امام و مجتهد مذهب دوم تقلید بکند والا از دایره تقلید امام خویش خارج بشمار میرفت.

کل جهان اسلام از همان اول بصورت يك اصلی این را پذیرفته‌اند که حق در همین چهار مذهب محدود است که بانیان‌شان آفتاب هدایت و پیشوایان امت اند) کم کم داشتند از همدیگر دور می‌شدند، در بین پیروان شان اختلاف، تنفر، بحث و مناظره و حتی گاهی به مجادله و قتال می‌رسیدند.

و مشکل ترین موضوع، موضوع علمائی بود که بصورت کلی یا جزئی در مسائل عبادی، روش عمل بر حدیث را اختیار میکردند، یکی از مثالهای آن وضع وجود یکی از علماء و محدثین قرن دوازدهم جناب مولانا شیخ محمد فاخر زائر اله آبادی (۱۱۲۰ هـ - ۱۱۶۴ هـ) که بنا به گفته بعضی از مصنفین بعثت اتباع حدیث و سلفی مذهب بودن مورد خشم و غضب عموم مردم قرار گرفتند (ملاحظه گردد تذهة الخواطر ج ۶)

از فعالیت‌های مجددانه حضرت شاه ولی الله صاحب رح و یکی از حلقه‌های زرین این زنجیر خدمت حدیث و یاری سنت، تطبیق فقه و حدیث، و ایجاد وحدت و الفت بین مذاهب اربعه توسط ایشان بود، که به این صورت آن مژده نبوی (ص) که "حق تعالی از وجود شما برای وحدت و شیرازه بندی این امت يك خدمت ویژه ای خواهند گرفت" بصدق و ظهور پیوست. تا جایی که به قسمت پائینی قاره هند مربوط است سراغ اینگونه بینش، ایجاد وحدت و احداث تطبیق بچشم نمی‌خورد، و این امر عوامل تاریخی و علمی دارد، این قسمت از قاره هند از

همان اوائل زیر تسلط فاتحین قرار گرفته بود که از نژاد های ترک : افغان بودند و این هر دو نژاد از بدو پذیرفتن اسلام تابع مذهب حنفی و برای حمایت و انتشار آن سرگرم و فعال بوده اند (در این دیار بمدت هشت قرن از تاریخ اسلامی برای مذاهب مالکی و حنبلی موقعیت بقدر قدم گذاشتن هم میسر نشد) و مذهب شافعی تا سواحل محدود ماند، حداکثر به " مدراس " کناره های شمالی " (که فعلا بنام کرناٹک موسوم است) و قسمت هایی از " بهتکل " و " کیرالا " فراتر نرفت، و در این مناطق به استثناء " مالابار " (بلاد المعبر) چون آنجا داعیان اسلام شافعی مسلک ، تجار مشایخ و فقهاء و علماء شافعی بیشتر می آمدند.

علاوه از شیخ مخدوم فقیه علی مهایی (م سال ۸۳۵ ه) صاحب تفسیر تبصیر الرحمان و تفسیر المنان ، و در مالابار شیخ مخدوم اسماعیل فقیه السکری الصدیقی (م سال ۹۴۹ ه) و مخدوم شیخ زین الدین ملیباری (م سال ۹۲۸ ه) مصنف فتح المعین ، طبق علم و اطلاع محدود ما فقیه و محدثی شافعی مذهب به این پایه و مقام پیدا نه شد^۱ که برای محافل علمی هند (بویژه قسمت شمالی آن) اثر ریشه ای بگذارد، و علماء حنفیه را به دقت نظر و استفاده از فقه شافعی وادار بکند ، علماء و طلاب علوم حدیث و فقهی ای که از هند به حجاز (که معمولا زیر سلطنت ترکی بود و ترکها در هر قرن صد در صد شان سنی حنفی

۱ - برای تفصیل ملاحظه شود " عرب و دیار هند " تالیف مولانا خواجه بهاء الدین اکرمی ندوی بهتکلی

بوده اند) سفر میکردند بیشترشان به علماء و اساتذہ مذهب و حتی به هم و طنان خویش جهت درس فقه و حدیث مراجعه میکردند، کسانی که از هند یا افغانستان هجرت کرده آنجا ساکن شده بودند و جمع کثیری از طلاب در درس شان بود،^۱

حضرت شاه ولی اللہ صاحب رح اولین کسی است که در حرمین شریفین ایشان از يك استاد گرامیقدر محدث شافعی ، شیخ ابوطاهر کردی مدنی درس می گرفت و از شخصیت ، کمالات باطنی ، وسعت نظر و وسعت قلب و ظرفیت ایشان بی نهایت متأثر بود، شاه صاحب رح " در انسان العین " افرادی را که از مشایخ حرمین معرفی کرده اند، از آن جمله فقط یکنفر شیخ تاج الدین قلعی عالم و محدث حنفی بود، و از آنها شیخ محمد و فدالله بن محمد بن سلیمان مالکی المذهب بود ، بدورانی که شاه صاحب رح در حرمین سکونت داشتند، در آن دور قیادت علمی حجاز و سرپرستی و میدان درس و تدریس (بویره تدریس فن حدیث) در دست علماء و محدثین یمنی یا دانشمندان کرد نژاد بود، و اینها معمولاً شافعی مذهب بودند، بعلت این همه اسباب برای شاه صاحب رح موقعیت آگاهی و آشنائی به اصول و قواعد فقه شافعی و خصوصیات و اموراتیازی آن میسر شد.

۱ - بطور مثال علی متقی برهانپوری ، صاحب کنز العمال ، علامه قطب الدین نهروالی ، ملا علی قاری هروی مکی، شیخ عبدالوهاب و شیخ محمد حیات سندی وغیره .

و هم چنان برای با خبر شدن از فقه مالکی و حنبلی نیز موقعیت خوبی فراهم گردید، که بقیه علماء هند از مدت خیلی طولانی (بعثت های تاریخی، جغرافیائی، سیاسی و تمدنی متعدد و مختلف) چنین موقعیتی نداشتند، و به اینصورت برای شاه صاحب رح موقعیت مناسب و بجائی برای مطالعه تقابلی مذاهب چهارگانه (الفقه المقارن) ممکن و حاصل گردید، که دیگران از آن کتاب بی بهره بودند، شاه صاحب سال ۱۱۴۳ ه در سن سی سالگی پس از تجربه تدریسی تقریباً دوازده ساله در هند بطرف حجاز حرکت کردند، اما بعثت جامعیت فطری و طبیعی و همچنین وسعت نظرو قلب، ذوق تطبیق فطری و گرایش فطری برای عمل براین توطئه عارف رومی رح:

تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی

(که همه این را حق تعالی به ایشان داده بود) ایشان قبل از سفر به حجاز در دل فکر تطبیق بین الفقه والحديث و ترجیح مسلک فقهاء محدث را برنامه زندگی خویش قرار داده بودند، در "الجزء اللطیف فی ترجمة العبد الضعیف" خودشان چنین تحریر میفرمایند:

"بعد ملاحظه کتب مذاهب اربعه و اصول فقه ایشان و احادیثی که متمسک ایشان است

قرارداده ، خاطر بمدد نورغیبی روش فقههای
محدثین افتاد، بعد از آن شوق زیارت حرمین
محترمین در سر افتاد"

(الجزء الاثانیف ... ۲۰۳ و ۲۰۴)

شاه صاحب رح از فقهاء غالی (کسانیکه بقدر سرموئی از مذهب
خود تکان نمی‌خورند) و فرقه ظاهریه و فرقه‌ای که از ریشه فقه نمی
پذیرد ، فقهائیکه تاج سر حاملین علم و امام اهل دین‌اند در حق
شان توهین و اسائه ادب میکنند هر دوی شان را شدیداً
انتقاد کرده است ، و غلو، انحراف و تجاوز از حدود هر گروه را
رد کرده است، و بصراحت نوشته‌اند "ان الحق امر بین بین" یعنی
حق راه متوسط است نه گروه اول صد در صد در حق بجانب
است نه دوم. شاه صاحب رح در کتاب نامدارش " حجة الله
البالغة " می‌نویسند:

" در یک جانب تخریج بر کلام فقهاء ، و جانب دوم تتبع الفاظ
احادیث است و هر دو در دین ماخذ و اصل محکم دارند، و
علماء محقق هر قرن بر تمین دواصل عامل مانده اند ، عده‌ای
در مورد تخریج ضعیف و در تلاش کلمات احادیث مقدم اند،
عده‌ای دیگر عکس آن ، صرف نظر از هر کدام یکی از این دو
اصل کار درست و مناسبی نیست، آنطور که معمول عموم مردم
هر دو گروه است ، در این مورد صراط مستقیم این است که در
تطبیق این دو باید کوشید ، و کمبود یکی را از دیگری جبران

کرد، نظر امام حسن بصری رح نیز همین است^۱

در وصیت نامه فارسی چنین مرقوم میفرمایند:

"در فروع پیروی علماء محدثین که جامع باشند
میان فقه و حدیث کردن و دائماً تفریعات فقهیه
را بر کتاب و سنت عرض نمودن (یعنی در فروع پیروی
علمایی که فقه و حدیث را جمع می‌کنند ضروری است - مترجم)
جلوتر می‌نویسند:

"امت راهیچ وقت از عرض مجتهدات (مسائل
اجتهادی را عرضه کردن) بر کتاب و سنت استغناء
حاصل نیست"

وصیت نامه فارسی ص ۳۰۲.

رشد و پرورش شاه صاحب رح از اول تا آخر در محیط فقه و
اصول فقه حنفی انجام گرفته بود، ایشان از جزئیات و
خصوصیات فقه حنفی به اندازه يك دانشمند خالص حنفی
آگاهی داشتند و در جاهای متعددی اظهار داشته‌اند که بنا به
علل متعدد و مختلف تاریخی، علمی، سیاسی تمدنی آن
خدمت وضع و تدوین، تکامل و مدرنیزه کردن، شرح متون و
تفریع از اصولی که برای فقه حنفی انجام گرفته است برای هیچ

۱ - حجة الله البالغة ص ۱۵۶ جزء اول، برای تفصیل بیشتر به کل بحث "حکایت
حال الناس قبل المائة الرابعة و بعدها" مراجعه گردد.

يك از مذاهب ديگر نه شده است، ايشان در مورد امام ابو حنيفه
رح مینویسند:

”كان عظيم الشأن في التخریج على مذهب
ابراهيم و اقرانه دقيق النظر في وجوه
التخریجات مقبلاً على الفروع اتم اقبال“
(الانصاف بيان اسباب الاختلاف چاپ بيروت ص ۳۹)

امام حنيفه رح در استخراج مسائل طبق مذهب
ابراهيم نخعی و هم عصرانش از همگان دقيق
النظرتر، و منهمک تر در استنباط جزئیات از کلیات
بود.

امادر عین حال ايشان نه تنها معتقد به عظمت امام مالك رح
وصحت موطای ايشان بلکه داعی و مبلغ آن بودند، و آنرا از
کتاب اساسی حدیث می شمردند، و از طرفی دیگر با صراحت
اعتراف می کنند که مذهب امام شافعی رح منقح، مصفی و
نزدیک تر به حدیث است و به دقت نظر امام شافعی رح بی نهایت
معتقد بودند.

(ملاحظه گرددالخیر الكثير ص ۱۴۱ وقرۃ العین ص ۲۴۲)

سپس ضمن تذکره امام احمد بن حنبل رح در حجة الله البالغه
می نویسند:

و كان اعظمهم شأنًا و اوسعهم رواية، و اعرفهم
 للحديث مرتبة و اعمقهم فقها احمد بن حنبل
 رح ثم اسحاق بن راهويه^۶

(حجة الله البالغة ج ۱ ص ۱۵۰)

دربین فقهاء و محدثین برترین ، کثیر الروایت ترین ،
 آگاه ترین در حدیث و دقیق ترین شان در فقه، امام احمد بن
 حنبل رح است و بعد از او اسحاق بن راهویه .

بعثت آگاهی شاه صاحب رح از علومشان ، وسعت علم
 ، دقت نظر و احسانات شان بر امت (که توسط کتب تاریخ و
 تراجم پیدا شده بود) و ارادت شاه صاحب رح به آنها جامعیت و
 میانه روی در مطالعه تقابل فقه و حدیث در شاه صاحب رح
 پیدا شده بود که طبعاً از بقیه علماء و مصنفین توقع آن نیست زیرا
 مطالعه و حتی فکر و بینش شان به يك مذهب فقهی و
 بنیان گذاری آن محدود و محصور بوده و موقعیتی برای فراتر
 رفتن از این دائرة تنگ (بنابه علل طبیعی و شخصی مختلف)
 برای شان میسر نشد.

نقطه اعتدال بین اجتهاد و تقلید

از جمله کمالات خدادادی و امتیازات تجدیدی ای که
 حق تعالی ایشان را به آنها اختصاص داده است یکی مسلک

موزون و معتدل و نقطهٔ میانگین است که آنها بین اجتهاد و تقلید اختیار کرده‌اند، و آن مظهر طبع سلیم ذوق صحیح و حق پسندی است، از يك طرف گروهی است که هر مسلمان را اعم از عامه یا خواص تکلیف می‌دهد که خودش مستقیماً از کتاب و سنت احکام و استنباط کرده عمل کند، و تقلید را مطلقاً حرام اعلام می‌کردند، اگر در گفته‌هایشان صراحتاً چنین نمی‌گفتند، اما از برخورد عملی، و محتوای مضامین شان بطور طبعی این نتیجه را میتوان برداشت کرد، در این گروه از متقدمین علامه ابن حزم رح از همگان پیشی برده است، اما این امر عملاً غیر ممکن است و این تکلیف بالاتر از توان مسلمانان است.

و از طرف دیگر گروهی قرارداد داشت که تقلید را بر هر مسلمان واجب معرفی می‌کرد، و تارک آنرا از مارک‌های شدید اللحن فقهی از قبیل "فاسق" و "ضال" نام گذاری می‌کرد، همچنان که گروه اول کلیه مقلدین و پیروان يك مذهب معین فقهی را می‌گفت، اما این گروه این را نادیده می‌گرفت که تقلید عموم مردم را از نفس پرستی، خودسری، پراکندگی و سرکشی اجتماع مسلمانان را حفظ می‌کرد و برای ایجاد نظم، وحدت و یگانگی و عمل بر احکام، شریعت را آسان قرار دادن تدبیری است جالب و موثر، اما آنها این برنامهٔ تدبیری و انتظامی را يك عمل (اعتقادی) و تشریعی تصور کرده بر آن به شدت اصرار می‌کنند و این امر باعث می‌شود که يك مسئله اجتهادی و مذهب فقهی در مقام دینی مستقل، عمل قطعی و منصوبی قرار بگیرد.

شاه صاحب رح در این مورد مسلکی که اختیار کردند، و آنرا عبارتی تعبیر کردند به روح شریعت نزدیک تر، با روش عملی قرن اول هم آهنگ تر، با فطرت انسانی مطابق تر، و زندگی عملی سازگارتر است. در این مورد شاه صاحب روش عملی ای قرون قبل از قرن چهارم هجری را مثال میزند و میفرماید که آنها، اگر در زندگی دینی خویش در عبادات و معاملات با مسائل و مشکلات جدیدی برخورد می کردند آنرا به چه صورت حل میکردند، و در این مورد چه راهی اختیار میکردند، در "حجة الله البالغة" باب "حکایت حال الناس قبل المائة الرابعة و بعدها" (مردم در تحقیق و عمل بر مسائل دینی قبل از قرن چهارم و بعد از آن چه روشی داشته اند؟) چنین تحریر میفرمایند:

روال کار مسلمین در قرون اولیه

"باید دانست که مردم قبل از قرن چهارم به اتباع از یک مذهب فقهی (مثلاً حنفی، شافعی و غیره) پایبند نبودند و بر اتباع مکمل (و درست) آن اجماع نکرده بودند، ابوطالب مکی (در کتاب معروفش) "قوة القلوب" می نویسد: که کتب مدون مصنفین (مجموعه های مسائل فقهی) چیز بعدی است، نقل اقوال مردم، فتوی بر مبنای یک مذهب،

اقوال یک مذهب را دستورالعمل قرار داده
 بدیگران نقل کردن، تفقه بر اصول و پایه های همان
 مذهب، این برنامه ها در قرن اول و دوم وجود نه
 داشت،

من برآن اضافه کرده میگویم که پس از دو قرن اولی
 برنامه استخراج قدری آغاز شده بود، اما این امر
 مسلم است که مردم قرن چهارم پایبند تقلید
 انحصاری در یک مذهب و تحقیق و اجتهاد مسائل
 و احکام فقهی محدود در آن و به صرف نقل و
 روایت آن عادت نداشتند، از تتبع و تلاش
 اجتماع مسلمان دو قشر بود یکی قشر علماء دیگری
 عامه مردم، وضع عوام این بود که در مسائل
 اجماعی که مسلمانان یا عموم (واکثریت)
 مجتهدین در آن اختلافی نداشتند، آنها صرفاً و
 مستقیماً از صاحب شریعت (صلی الله علیه وسلم)
 تقلید میکردند، آنها مسائل وضو، غسل، نماز و
 زکوة، عبادت و فرائض را از پدر و مادر یا اساتید
 و علماء شهر خویش یاد میگرفتند، و بر آن عمل
 می کردند، و اگر مسئله جدیدی پیش می آمد به هر
 مفتی ای که دسترسی داشتند بدون تعیین و انحصار
 یک مذهب به او مراجعه میکردند، و پس از سوال
 مسئله بر آن عمل میکردند،

و تا جائیکه مربوط به خواص است، روال کارشان این بود گروهی که رشته شان حدیث بود به حدیث اشتغال داشتند، آنها از مجموعه احادیث نبوی (ص) و آثار و اقوال صحابه رض به گنج مسائلی میرسیدند که از همه چیز مستغنی می شدند، آنها در مورد هر مسئله یک حدیثی که به مقام شهرت، استفاضه یا صحت رسیده بود در اختیار داشتند که بالاخره یکی از فقها و علماء بزرگ بر آن عامل بود، و برای شان پیش هیچ یکی عذر موجهی برای ترک آن حدیث نبود، یا اقوال پشت سرهم اکثریت صحابه (رض) و تابعین را که موید همدیگر بود داشتند، و اصلاً امکان مخالفت با آنها باقی نمی ماند، اگر قلب کسی در مورد یک مسئله بعلت تعارض و تضاد روایات یا روشن نبودن اسباب ترجیح یا بعلت معقول و موجهی دیگر اطمینان نداشت به اقوال فقهاء و علماء پیش از خود مراجعه میکرد، و اگر در این مورد با دو قول برخورد می کرد، قولی را اختیار می کرد که قوی تر و مدلل می بود، اعم از این که قول علماء مدینه باشد یا قول علماء کوفه، (البته قول) کسی که صلاحیت استخراج و استنباط مسائل را داشته باشد، و معمولاً در مورد مسئله ای که

بصراحت از نصوص ثابت نبود، از اجتهاد کار می‌گرفتند، اینها به استادان و افراد گروه‌شان منسوب بودند، مثلاً می‌گفتند: فلان شافعی است و فلان حنفی، علماء حدیث نیز به هر مذهبی اتفاق نظر داشتند به سوی همان منسوب می‌شدند، بطور مثال نسائی و بیهقی به شافعییت منسوب بودند و در آن زمان به مسئولیت‌های قضاء و فتوی نیز کسی پذیرفته می‌شد که صلاحیت اجتهاد را داشته باشد، و فقیه نیز بکسی گفته می‌شد که مجتهد باشد، بعد از این قرون افرادی پیدا شدند که به سوی راست و چپ گرایش پیدا کرده (منحرف شدند)

(حجة الله البالغة ص ۱۵۲-۱۵۳)

صورت فطری و جائز تقلید

شاه صاحب رح بادر نظر گرفتن عدالت و انصاف حقیقت پسندی چنین شخصی را معذور میدانند که او پیرو یک مذهب فقهی و مقلد یک فرد متعین است اما اصل نیت و هدف او پیروی از صاحب شریعت و اتباع از مقام نبوت است، ولی در خویشتن این استعداد و صلاحیت را نمی‌بیند که مستقماً از کتاب و سنت احکام فروعی شریعت را استنباط بکند، و این امر

چند علت دارد، بطور مثال یکنفر عامی بی سواد است یا اسبابی (علم و تحقیق) که توسط آن به اصل نصوص دسترسی پیدا کند ندارد، یا توان استنباط ندارد، شاه صاحب رح پس از نقل این قول علامه ابن حزم که تقلید حرام است و برای احدی از مسلمین جایز نیست که او بجز از ذات رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم قول دیگری را بدون دلیل و درک بپذیرد، می نویسد:

"مصادق قول ابن حزم رح آن نخواهد بود که او بجز فرمان رسول الله صلی الله علیه و سلم قول دیگری را واجب الاطاعت نمی داند، او آنچه را که رسول الله (ص) حلال گفته حلال میداند و آنچه را که حرام کرده حرام میداند، اما چون او شخصا خودش دسترسی به علم اقوال مختلف آنحضرت (ص) ندارد، و صلاحیت تطبیق اقوال مختلف آنحضرت (ص) در او نیست و نمی تواند از کلام (مقدس) شان مسائلی را استنباط بکند، (بدین علل) او به دامن یکی از علماء متقی و خداترس چنگ میزند با این فکر و بینش که او فتوای درستی خواهد داد و در مسائل پیرو و سخنگوی محض سنت نبوی (ص) میباشد، و هر زمانی پی ببرد که

قول و فتوای او درست نبوده بدون جروبحث و
 لجبازی دامنش را ول میکند، چه کسی میتواند
 چنین شخصی را طعنه بزند و او را مخالف سنت و
 شریعت معرفی بکند؟! همه میدانند که برنامه
 استفتاء و افتاء از دوران مقدس نبوی (ص) ادامه
 داشته و دارد، و این چه فرقی دارد که شخصی
 همیشه از یک نفر (مفتی و مجتهد) فتوی بپرسد
 (و عمل کند) یا از افراد متعددی، در هر صورت فکر
 و بینش او صحیح، نیت او پاک است، که او صرفاً
 اتباع شریعت را خواهان است، این امر چگونه
 جائز نیست و چه اشکالی دارد؟ در صورتیکه همه
 ما اعتقاد داریم که بر هیچ یک از فقهاء، حق تعالی
 فقه را از آسمان نازل نفرموده است، و اطاعتش
 را بر ما فرض قرار نداده است، و اینکه او معصوم
 است (یعنی نیست) پس اگر ما از این فقهاء و ائمه
 با این بینش و اعتقاد تقلید و اقتداء می‌کنیم که او
 عالم کتاب الله و سنت رسول الله (ص) است و
 قول (فتوای) او از دو حال خالی نیست، یا آن
 بر مبنای حکم صریح کتاب و سنت است یا طبق
 قواعد و اصول اجتهادی از آنها استنباط شده است،
 یا او از قرائن حکم اصلی را معلول به یک علت
 دانسته (آن علت را در این جزء فرعی نیز می‌بیند) و

قلبش بر آن اطمینان دارد و به این روش او غیر منصوص را بر منصوص قیاس کرده است ، بعبارتی دیگر او بازبان حال میگوید من چنین فهمیده‌ام که رسول الله (ص) فرموده‌اند هر جا این علت موجود باشد حکم آن همین است ، و این مسئله جزئی و فرعی که از قیاس ثابت و حکم آن ابلاغ شده است (از آن عموم و کلی آنحضرت (ص) خارج نیست) بنابراین بطور غیر مستقیم این حکم به حضرت رسول (ص) منسوب است، اما با روش و دلیلی ظنی . اگر وضع و معمول این نمی‌بود، هیچ فرد مومن از هیچ یک از مجتهدین تقلید نمی‌کرد، اگر بما حدیث (و فرمان صریح) رسول معصوم صلی الله علیه وسلم که اطاعتش را حق تعالی بر ما فرض قرار داده است توسط سند و واسطه های معتبر و ثقہ برسد که خلاف آن قول فتوای آن مجتهد است ما با ترک حدیث از روش ظنی پیروی و اطاعت نکنیم پس باطل ترین راه روش از روش ما کدام یک خواهد بود، و فردای قیامت ما پیش حق تعالی چه عذری خواهیم داشت"

انحصار در مذاهب اربعه

شاه صاحب رح پس از این تجزیه و تحلیل عادلانه و محققانه در مورد مذاهب فقهی چهارگانه (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی) که عموماً جهان اسلام پیرو همین چهار مذهب اند در رساله کوچکش که مصداق "به قامت کهنتر به قیمت بهتر" است بنام "عقد الجید فی احکام الاجتهاد و التقلید" چنین مینویسد:

"توجه داشته باشید که اختیار و انحصار در مذاهب اربعه دارای مصالح عظیمی است و در ترک هر چهار تا کلاً مفاسد زیادی است، و این چندین علل و اسباب دارد، یکی اینکه کل امت بر این اتفاق نظر دارد که در مورد افهام و تفهیم شریعت بر اسلاف گذشته اعتماد داشته باشد، تابعین در این مورد بر صحابه اعتماد داشتند، و تبع تابعین بر تابعین، بهمین صورت تا آخر علماء هر قرن بر سابقین از خود اعتماد و اطمینان داشتند، و عقلاً نیز این روش خوب و جالب است، زیرا وسیله علم شریعت نقل و استنباط است، و نقل زمانی ممکن خواهد بود که در هر طبقه از طبقه پیش از خود که با آن متصل است نقل قول و اخذ بکند و در استنباط نیز این لازمی است که از مذاهب متقدمین

آگاهی داشته باشد، تا چیزی که استنباط میکند خارج از اقوال شان و خلاف اجماع قرار نگیرد، بهمین علل علم اقوال پیشینیان و کمک گرفتن از آن ضروری است، علوم، فنون، هنرها و پیشه‌های دیگر جهان نیز همین حال را دارد، صرف و نحو، شاعری، آهنگری، نجاری، رنگ آمیزی و غیره همه و همه این وضع را دارند تا زمانی که مدتی زیر نظر و در صحبت استادان و متخصصان آن فن نماند حصول آن غیر ممکن است، بخصوص تخصص و مهارت آن فن اصلاً محال است، اگر چه عقلا منطقیون آنرا ممکن الوقوع بگویند اما در واقعیات این ممکن نیست، و وجود خارجی ندارد، حالا که این مقدمه مسلم شد که اعتماد بر اقوال و تحقیقات سلف ضروری است، این هم ضروری و لازمی است که اقوالی که مورد اعتماد قرار گرفته‌اند میباید با سند صحیح و معتبر منقول و در کتب معروف مدون شده باشند، و روی آنها بقدری کار شده باشد که امتیاز و تشخیص عام و خاص، و راجح و مرجوح آن آسان باشد، جائیکه یک چیز مطلق بیان شده باشد باید بداند مقید آن چیست؟ احکام و علل مورد بحث قرار گرفته باشد و الا اعتماد بر چنین مذاهب و اجتهدات درست نخواهد بود،

و در قرون گذشته بجز از این مذاهب چهارگانه هیچ
مذهب فقهی ای دیگر دارای این صفات و شرایط
نبوده و نیست"

(عقد الجید ص ۳۶ ۳۸)

همچنان شاه صاحب رح بین اجتهاد و تقلید نقطه اعتدال و
میانگینی را اختیار کردند، که با اهداف شریعت، فطرت بشری،
واقعیات جهان کاملاً مطابقت دارد، ایشان تقلید را مشروط
بر این کرده اند که نیت و اعتقاد فرد باید درست باشد و هدف
اتباع صاحب شریعت صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و
پیروی از کتاب و سنت باشد، و این بدین جهت مورد
اعتماد است که فردی را که ما واسطه قرار داده ایم، او عالم
کتاب و سنت و نماینده و سخنگوی محض شریعت اسلامی
می باشد (یعنی ابلاغ کننده قانونی باشد نه جعل کننده - مترجم) و نیز ذهن و
فکر آمادگی پذیرش آنرا داشته باشد (اگرچه تا مدت ها موقعیت آن
فرانرسد) زمانیکه یقین به این امر پیدا گردد که اصل وضع خلاف
آن است و حکمی که از سنت به اثبات رسیده چیز دیگری
است، هیچ فرد مومن در ترک آن و اختیار حکم دیگر (یعنی
حکم ثابت من السنه) هرگز تامل و دریغ نخواهد کرد.

فلا وربک لایومنون حتی یحکموا فیما
شجر بینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجاً مما
قضیت ویسلموا تسلیماً

(نساء-۶۵)

قسم پروردگارت مومن نخواهند شد تا ترا در
مشاجرات اختلافی شان داور قرار ندهند و از
داوری شما دل تنگ هم نشوند بلکه از ته دل
پذیرفته در مقابل آن کاملاً تسلیم بشوند.

نیاز به اجتهاد در هر دور

ضمن اعتراف خدمات و عظمت فقهای محدثین و انحصار
در مذاهب اربعه و معرفی باارزش و گران بها بودن ذخیره فقه
و حدیث ، و اظهار ضرر و محرومیتی که در اثر بی اعتنائی و
اعراض از آنها پیش می آید، حضرت شاه صاحب رح معتقد
است که اجتهاد (البته با شرایط و احتیاطها ضروری اش) نیاز هر قرن ، و
اقتضاء فطری حیات بشری ای که جهت تحولات اجتماعی و
تمدنی ، دارای صلاحیت های تکاملی و نشان دهنده وسعت
شریعت اسلامی و فراگیر بودن آن بر حل مشکلات دائمی و تغییر
پذیر انسانیت ، انعامی است خدادادی برای هدایت بشر تا قیامت
برای رفع نیازهای جائز و درست اجتماع بشر. بنابراین اثبات
و اظهار آن در هر قرن لازمی و تکلیف شرعی حاملین شریعت
است شاه صاحب رح در مقدمه مصفی می نویسد:

"اجتهاد فرض کفایه هر قرن است. البته منظور اجتهاد مستقل (یعنی یک مذهب جدید در موازات مذاهب قبلی - مترجم) نیست آنطور (که فرضاً) اجتهاد امام شافعی رح بود، که در جرح و تعدیل، درک مطالب و غیره محتاج دیگری نبود. و در روایت اجتهادی خویش (با کلیه اقسامش) تابع کسی نبود، بلکه هدف اجتهاد منتسب (و ضمنی) است و آن عبارت است از دانستن احکام شرعی با ادکه تفصیلی آن و دانستن تفریع مسائل و ترتیب احکام بروش مجتهدین اگر چه با راهنمایی فرد صاحب مذهب (امام یکی از مذاهب) باشد، و اینکه مامیگوئیم اجتهاد در این زمان فرض است (و این حکم اجماعی علماء محقق است) علتش این است که مسائل کثیر الوقوع اند و آمار گیریشان غیر ممکن است و دانستن حکم الله واجب است، و آنچه که نوشته و مدون شده است کافی نیست و در مورد شان اختلاف زیادی وجود دارد، که حل شان بدون مراجعه به دلائل غیر ممکن است و روایات مشتمل بر مسائلی که از ائمه مجتهدین منقول است بیشتر شان منقطع (باحذف واسطه‌ای از سند) اند و قلب مطمئناً بر آنها نمی‌تواند

اعتماد پیدا کند ، لذا چاره‌ای دیگر نبود بجز اینکه
آنها را بر اصول اجتهاد روی محک تحقیق
بسنجیم"

(مقدمه مصفی فارسی ص ۱۲ چاپ قاروقی دهلی)

باب هفتم

سخنگوئی مدلل و مرتبط شریعت و کشف و ارائه رموز و
اهداف حدیث بصورت تصنیف حجة الله البالغة

خصوصیت انفرادی حجة الله البالغة

نقش مهم علمی شاه صاحب رح که معروفیت جهانی
دارد تصنیف "حجة الله البالغة" است، که در آن دین و شریعت
بصورت يك برنامه زندگی ای کامل، جامع و همه جانبه چنان
مدلل و جالب ترسیم شده است، که در آن عقاید، عبادات،
اخلاق، علوم اجتماعی، تمدنی، سیاست و "احسان" (تزکیه)
چنان مربوط بهم و با تناسب ذکر شده است که گوئی
مرواریدهای يك گردنبند یا حلقه های مرتبط زنجیر
طلائین اند، و در آن فرق و امتیاز اصل از فرع، هدف از وسیله،
دائمی از موقت از دید پنهان نمی ماند، چیزیکه بصورت نکته
ضعیف در بسیاری از تصانیف و تحقیقات قدیم که تحت اثر
احساسات، بعنوان عکس العمل در مقابل غلو یا بی عدالتی

نوشته شده‌اند موجود است، علت این رابطه و تناسب (علاوه بر سلامت طبع فطری و اعتدال شاه صاحب) مطالعه عمیق و اساسی علم حدیث و آن طبع مخصوص شاه صاحب رح که معمولاً در صحبت و تربیت هر عالم ربانی ای که در اثر اشتغال به علم حدیث و سیرت و مناسبت با مزاج نبوی (ص) دارد پیدا میشود^۱ این معرفی منظم و جامع اسلام که در مورد صفحات حجة الله دیده میشود، خیلی کم در تصنیفات دیگر دینی دیده میشود، و به اینصورت حجة الله البالغة در این دور عقل پرستی يك علم کلام جدیدی بود که مدون گردید، که در آن برای يك نفر حق پسند و سلیم الطبع (که دارای استعداد و دقت نظر هم باشد) اسباب تسکین و رفع شبهات به وفور و کثرت موجود است، بنظر ما در تائید و شرح و تفسیر حکیمانه هیچ مذهبی (در حدود و زبانهاییکه ما با آنها آشنائی داریم) کتابی در این مقام و به اینصورت نوشته نشده است، و اگر هم نوشته شده در دسترس جهان علمی نیست، پس از قرن دوازدهم متصلاً درهند و کل جهان اسلام (بنابه علل مختلف علمی، تمدنی و عقلی) يك دوره خاص "عقل پرستی" ای که داشت آغاز می شد، و این علاقه خاصی که به تلاش اسرار احکام شرعی و

۱ - از جمله فضلاء و اهل نظر عرب های معاصر زعیم مغرب علامه غلال الفاسی مراکشى مصنف "مقاصد الشریعة الاسلامیه و مکارمها و معالی الاستاد محمد المبارک معتمد اسبق کلیة الشریعة و وزیر سوریه را همیشه در ستایش شاه صاحب رح و کتاب شان حجة الله البالغة ثناگو دیدم، آنها نیز از همین نظر متأثر بودند که در این کتاب مباحث کلیه شعبه های دین حتی اخلاق، تزکیه نفس و احسان نیز مورد بحث قرار گرفته است.

مصالح آن داشت رشد میکرد، در اثر آن افکار زیادی به انحراف و قلم‌های زیادی آمادۀ لغزش بودند، بویژه حدیث و سنت (بنا به علل خاص) مورد ایراد، طعن و شک و شبهات داشتند قرار می‌گرفتند^۱. این نیازها خواسته‌های جدید را بصورت باید و شاید کسی نمیتوانست رفع کند که در کتاب و سنت، علم کلام، علم‌الاخلاق، علم روان‌شناسی، (بقدر نیاز زمان خودش) علم‌الاقتصاد، علم‌المعیشت و علم سیاست مهارت کامل داشته باشد و علاوه بر این از حقیقت و روح فن احسان و تزکیه نه تنها آگاهی داشته باشد بلکه بدرجه اجتهاد رسیده باشد. اقتضاء همه این نیازها این بود که قبل از آغاز این دوران توسط امام قرن دوازدهم کتابی بعرضه وجود بیاید که تا حد ممکن این نیاز را رفع بکند، که بالاخره قلم یکی از افراد بشر آنرا باید می‌نوشت، بهر صورت بشر است و بخصوص در صورتیکه معصوم هم نباشد، و نه علم او بر کلیه زمانها، مکانها، و معلومات محیط است، و حداقل او تحت تاثیر محیط جامعه خویش و نظام تعلیم و تربیتی آن است، با این حال او فیض یافته اصیل دانشگاه قرآن، حدیث و سنت و سخنگوی آن بنظر می‌آید، خود شاه صاحب رح ضمن معرفی عوامل و اسباب تصنیف کتاب می‌نویسند:

۱- تفصیل آنرا در کتاب اردو زبان منصف بنام "اسلامی مزاج و ماحول کی تشکیل و حفاظت مین حدیث کاتبیادی کردار" صفحات ۴۱ - ۴۵ ملاحظه بفرمائید.

"در علوم حدیث نازک تر، دقیق تر، بدیع ترین و برترین فن، آن علم و فنی است که در آن اسرار دین و حکمت‌های احکام، لُیثیت، خواص و اسرار و نکات اعمال مورد بحث قرار بگیرند، که توسط آن بشر در مورد احکام شریعت صاحب بصیرت قرار گرفته از اختلاط و انحراف محفوظ می ماند
(مقدمه حجة الله البالغة ص ۳)

حساسیت موضوع

اما موضوع بیان و تعریف حقایق دینی، حکمت ها، مصالح، اسباب و علل احکام بی نهایت حساس است، بایک ذره عدم تعادل، تسلط، گرایش خاصی یا در اثر محیط زمانه فکر خواننده از راه راست شریعت‌های آسمانی و تعلیمات نبوی (ص) که اصل مقصودشان رضای الهی، قرب الهی و نجات اخروی قرار داده شده است، به طرف جاده منافع زندگی مادی، نظم و انتظام بهتر، فواید تمدنی یا اغراض سیاسی منحرف می شود، و از کل برنامه سعی، تلاش و فعالیت، روح ایمان و احتساب^۱

۱- در اصطلاح حدیث و سنت عملی را به طمع اجر و پاداش الهی و در شوق و علاقه به وعده های پروردگار عالم و باهمین اعتماد و یقین انجام دادن را اصطلاحاً "احتساب" میگویند، در حدیث صحیح چنین ذکر شده است: "من صام رمضان ایمانا و احتسابا غفرله ما تقدم من ذنبه" آنکه به اعتماد و وعده الهی و امید اجر و ثواب در

بطور کلی خارج میشود، یابی نهایت ناتوان و جریحه‌دار قرار می‌گردد بطور مثال برای معرفی حکمت و مصلحت نماز چنین می‌گویند که آن يك تمرین نظامی است و بوسیله آن برنامه‌های نظم و انتظام، اطاعت امیر و تشکیل حکومت اسلامی برداشت میشود، روزه برای تندرستی بهترین عمل است زکوة مالیاتی است بر ثروتمندان برای رفاه مستمندان، حج يك کنفرانس و موتمر اسلامی‌ای است بین المللی، که در مورد مسائل مهم و مفید برای امت مورد بحث و مذاکره قرار می‌گیرد ووو...

با در نظر گرفتن این خطرات (که آنها از حد امکان و احتمال گذشته در حدود واقعیات و عمل انجام شده قرار گرفته‌اند) در این مورد موضوع کسی میتواند از عهده صحیح آن برآید که در دست آن سرنخ اصلی دین و شریعت قرار گرفته باشد، و او از هدف اصلی بعثت انبیاء و نزول شریعت های آسمانی آگاهی کامل داشته باشد، و در هر رگ و هر قطره خون او روح ایمان و احتساب جاری و ساری باشد، و رشد و ارتقای فکری و علمی او در محیط کتاب و سنت و ایمان و احتساب و تحت نظر آنها انجام گرفته باشد، و حضرت شاه صاحب رحمة الله علیه (همچنان که از احوالشان قبلاً آگاه شده‌اید) برای قلم بدست گرفتن در این موضوع مناسب ترین شخصیتی بودند. نیاز به تالیف مستقل و تلاشهای اولیه علمای قدیم شاه صاحب رح در این موضوع ضمن معرفی تلاشهای متقدمین چنین مرقوم میفرمایند:

رمضان روزه بگیرد کلیه گناهان گذشته‌اش عفو خواهند شد (صحیح بخاری) در مورد قیام یعنی زنده نگهداشتن شب قدر نیز چنین حدیثی موجود است.

"متقدمین از مصلحت هائی که در ابواب شریعت در نظر بوده‌اند پرده برداشته ، محققین بعدی نکته‌های گران بهایی بیان کرده‌اند اما مقدارشان همینقدر است که حالا اگر کسی در این مورد چیزی بگوید (یا بنویسد) ایرادش نمی‌گیرند که خلاف اجماع کرده‌است کسی از متقدمین در این موضوع تصنیف مستقل ننوشته است، و اصول و فروع آن را بصورت کامل ترتیب نداده است"

(مقدمه حجة الله البالغة ص ۳)

در این مورد شاه صاحب رح از "امام غزالی رح"، "علامه خطابی رح" و شیخ الاسلام "غزالدین بن عبدالسلام رح" استناد کرده است، که در کتب شان بصورت متفرق در این مورد اشاراتی دیده میشود (حواله بالا ص ۶)

شاه صاحب رح در رد این ادعا که احکام شرعی مصالح ندارند، و بین عمل و پاداش بودن مناسبت هیچ لزومی ندارد، از آیات و احادیثی استدلال کرده است که در آن عمل و نتیجه آن مرتبط معرفی شده‌است، و علت و مصلحت بعضی از احکام نیز بیان شده‌است، همچنین احادیثی را نیز ذکر کرده‌است که در آن سبب مشروعیت يك عبادت و یا عمل یا اسرار تعیین آن مورد بحث قرار گرفته است، همچنین اسباب و حکمت های بعضی از نواهی را بصورت مثال ذکر کرده‌است که آنها از حضرت

عمر (رض) و اصحاب دیگر منقولند. (حواله قبلی ص ۵ و ۶)
و این ظن و گمان را رد کرده است که تدوین این فن حساس
غیر ممکن، بی سود یا "فعل جدید"ی است، و در پاسخشان
توضیح داده است که علت عدم توجه به این موضوع و اسباب
آن چیست.

(حواله قبلی ص ۷)

ضمن بیان نیاز و حکمت تدوین این فن حضرت شاه
صاحب رح نوشته اند که تعدادی از احادیث که در ظاهر خلاف
قیاس (معارض عقل) دیده میشوند، بعضی از فقهاء تردید و ترک
آنها را بعلت تعارض با عقل جائز دانسته اند، از این نظر هم
توجیه این تعارض (ظاهری) و اظهار مطابقت حدیث با عقل
(سالم) لازمی قرار گرفت.

(حواله قبلی ص ۹)

برخورد متعدد و مختلف اقشار و طبقات مختلف امت، که
بعضی عقل و قیاس را بطور کلی نادیده می گرفتند، عده توجیه و
در مواردیکه احادیث خلاف اصول عقلی بنظر
می آمدند بصورت "صرف عن الظاهر" عمل میکردند، و
جماعتهای زیادی در این موارد حد تعادل را از دست می دادند،
بنظر شاه صاحب رح تدوین جدید این فن نه تنها جائز و مفید
است، بلکه خدمت عظیم دین و نیاز مهم زمان است که دارد
رفع میشود.

(حواله قبل)

علاوه بر احساس نیاز وقت، تجربه عملی، شاه صاحب از

ارشادات و بشارتهای غیبی ای که از دربار رسالت (ص) به ایشان رسیده چنین برداشت کردند، دین به يك تفسیر و معرفی به تعبیرات جدیدی نیاز دارد، شاه صاحب رح میفرمایند که:

"من در سینه‌ام نوری احساس کردم که پیوسته داشت اضافه می‌شد، در ایام اقامت در مکه معظمه حضرات امام حسن (رض) و امام حسین (رض) را در خواب دیدم، که به من قلمی عنایت فرموده گفتند این قلم جد ما حضرت رسول صلی الله علیه وسلم است"

(حواله قبلی ص ۳)

از بین شاگردان و اصحاب شاه صاحب رح از همه بیشتر سردائی، برادر نسبی، رفیق سفر و حضر، تلمیذ رشید ایشان شیخ محمد عاشق پهلوتی برای تکمیل این کار خیلی مصر بودند، و ایشان از همه بیشتر به طبع، علوم و کمالات حضرت شاه صاحب آگاهی داشتند.

(حواله قبلی ص ۴)

بهر حال حق تعالی شاه صاحب را برای به تکمیل رسانیدن این کار موفق فرمود که از قلم ایشان چنین کتاب گران بهایی برشته تحریر در آمده در دسترس اهل علم قرار گرفت.^۱

۱- حجة الله البالغه از همه جلوتر، اولین بار بنا بر فرمان و راهنمایی عالم بهوپال و وزیر خدانشناس، و منتظم ریاست (دولت) مدار المهام مولانا جمال الدین (م) سال ۱۲۶۹ هـ ق) و با هزینه خودشان توسط مولانا محمد احسن صدیقی (م) سال ۱۳۱۲ هـ) در مطبع صدیقی بریلی سال ۱۲۸۶ هـ ق چاپ گردید، بار دوم بدستور

مضامین تمهیدی و اساسی، تکلیف و مجازات

دو قسمت اول کتاب شاه صاحب مطالب تمهیدی ای را قرار داده است که از آن نیاز به هدایات ربانی، تعالیم آسمانی، بعثت انبیاء و تعلیم و تربیت‌شان به اثبات میرسد، در این قسمت مهم ترین و اساسی ترین بحث آن است که ایشان آنرا بعنوان "باب سرالتکلیف" معرفی کرده‌اند، که از آن به اثبات رسانیده‌اند که "تکلیف (شرعی)"^۱ از نیازهای فطری ای جامعه بشری است،

امیرالملک والاجه نواب سید صدیق خان بهادر (م سال ۱۳۰۷ هـ) در سال ۱۲۹۶ هـ در مطبع بولاق مصر چاپ و منتشر شد، و دوبار دیگر هم از مصر چاپ شد، در سال ۱۳۹۵ هـ مطابق با ۱۹۷۸ م جناب مولانا عطاء الله حنیف صاحب از المکتبه السلفیه لاهور چاپ کرد که بصورت افست چاپ مصر بود، در مصر در این روزها چاپ چهارم با تحقیق و مراجعه، مقدمه مفصل و زندگی نامه مصنف دانشمند توسط عالم معروف و یکی از مسئولین اخوان سید سابق از دارالکتب الحدیثه قاهره و "مکتبه المثنی" بغداد منتشر شده است، اما خدمات تصحیح و تحشیه کتاب، تخریج احادیث و توضیح اشارات آن هنوز تشنه تکمیل است، در زبان اردو دو تا ترجمه چاپ شده است، یکی توسط فاضل گرامیقدر و عالم متبحر مولانا عبدالحق حقانی بنام "نعمه الله السابغه" در دو جلد است. این ترجمه در سال ۱۳۰۲ هـ تکمیل شده و در سال ۱۳۱۲ هـ از مطبع احمدی پته چاپ و منتشر شد، و بعداً از اصح المطابع نور محمد آرام باغ کراچی مجدداً منتشر شد، ترجمه دوم از قلم مولانا خلیل احمد صاحب اسرائیلی بنام "آیات الله الکامله" برشته تحریر در آمده و از مطبع اسلامی انتشار یافت، اما این کتابی نیست که با برگرداندن و ترجمه تحت لفظی بزبان دیگر حق آن ادا گردد، و مردم اردو زبان بتوانند بطور شاید و باید از آن استفاده بکنند، و بتوانند به مطالب عالیّه و اهداف اصلی آن پی ببرند.

۱ - تکلیف عبارت است از دستورات الهی که خطاب به بندگان به آنها امر و

انسان با زبان استعداد خویش خواستار است که حق تعالی بر او چیزهایی لازم بگرداند که با قوهٔ ملکیت مناسبت داشته باشد و بر انجام آن او را پاداش بدهد و بر او انهماک و غرق شدن در بهیمیت (حیوانیت) را که فطرتا در او گذاشته شده است حرام قرار بدهد و بر ارتکاب آن او را مجازات کند.

(حواله قبلی ص ۲۰)

در این مورد میتوان به مطالعه دقیق و اساسی شاه صاحب رح در امور حیوانات، گیاهان و بشر، پی برد و مطالعه دقیق شاه صاحب را در مسائل طبیعیات (فیزیک) طب و گیاهشناسی را درک کرد. که در آن چقدر آگاهی دارند!

شاه صاحب عقلا به اثبات رسانیده است که بشر از جانداران و گیاهان امتیاز و فرقی که دارد، استعداد و تلاش فطری اش که در او ودیعت شده او با زبان حال متقاضی و خواستار تکلیف شرعی و هدایات ربّانی است، شاه صاحب رح آن را با "التکفّف الحالی" (گدائی با زبان حال) تعبیر میکنند و همراه آن درجه‌ای دیگر را بعنوان "التکفّف العلمی" (گدایی علمی) اضافه میکنند.

بنظر ایشان در بشر (علاوه از عقل و گویائی) دو چیز دیگر وجود دارد، یکی "زیادة القوة العقلیه" و دیگری "براعة القوة العملیه" یعنی در بشر فقط نیروی تعقل و عمل موجود نیست بلکه در این

نهی کرده تکلیف شرعی داده است که در اصطلاح قرآن به آن "الامانة" نیز می‌گویند، ملاحظه گردد تفسیر آیه ۷۲ - احزاب (انا عرضنا الامانة) در حجة الله البالغة ص ۱۹

راه ارتقاء همت بلند تلاش تکامل، و اضطراب در صورت رکود در يك حالت نیز در فطرت او سرشته است، بنظر شاه صاحب آفرینش فرشتگان، حادثات بزرگ، و ارسال رسل نتیجه همین است، و این همه (عنایت بالنوع) نتیجه آن توجه و اهتمام است که شامل حال قشر بشر است، و این همگی از تجلیات ربوبیت، نتیجه همین تلاش و طلب فطری جامعه بشری است، همچنان که درندگان گوشت می خورند و جانداران علف و گیاه، و زنبوران (عسل) از ملکه خویش اطاعت میکنند، البته با این فرق که معلومات جانداران از الهام طبیعی سرچشمه میگیرد و علوم انسانی از کسب و عمل، فکر و نظر، وحی یا با اتباع ارتباط دارد.

(باب انشاق التکلیف من التقدير ص ۲۰ - ۲۴)

سپس شاه صاحب رح پاداش (مزد و کیفر) را اقتضاء طبعی و فطری تکالیف شرعی معرفی میکند، بنظر شان این چهار سبب دارد ۱- اقتضاء صورت نوعیه ۲- تاثیر ملاء اعلیٰ ۳- اقتضای شریعت ۴- اقتضاء و نتیجه رسالت انبیاء، و لازمه تصمیم حق تعالی برای قبولیت و نصرت آن.

(حواله قبلی ص ۲۵)

۱- شاه صاحب در اول کتاب عالم مثال و ملا اعلیٰ را معرفی کرده و به اثبات رسانیده است و گفته که از این بعد اسامی شان بارها تکرار خواهد شد، و درک بسیاری از آیات و احادیث بر فهم آنها موقوف است، ملاطحه گردد بصفحات ۱۳ - ۱۵.

آنگاه خود بشر نیز بعلت اختلاف فطری ای که دارد در تکامل و ارتقاء اخلاقی و عملی متفاوت میباشد ، سپس شاه صاحب در اثر اجتماع خواص "ملکی" و "بهیمی" و به نسبت ضعف و غلبه هر یکی بر دیگری و رابطه بین آنها (که آنها را ایشان به "اصطلاح" و "تجاذب" تعبیر میکنند) هشت صورت و خواص آنها را بیان کرده است ، و هر نوع شان که ترجیح دارد آنها ذکر کرده است ، این بحث و تفریع نمونه ای است از نیروی استقراء و ذهانت شاه صاحب رح و از خصوصیات کتاب است ، و از آن مطالعه دقیق فطرت و اوضاع بشریت انجام میگیرد.

(حواله قبلی)

اهمیت اعمال و اثرات آن

شاه صاحب رح اهمیت اعمال ، تاثیرشان بر ملکه ها (استعداد) انسانها ، و شکلهای تاثیرات شان در دنیا و آخرت را بیان میفرمایند ،

(حواله قبلی ص ۳۲ - ۲۹)

ایشان میفرمایند وقتی فرا میرسد که در اعمال (بعلت مورد قبول یا رد قرار گرفتن در ملاء اعلی) اثری پیدا میشود شبیه دعاها (تعویذات) و نقوش که با شرایط خاص و هیئت خاص از اسلاف منقول است ، (حواله قبلی ص ۳۰) به این صورت این

مباحث اولیه کتاب ذهن خواننده را برای مباحث بعدی آماده میکند، مباحثی که بر فهم نیازهای نوعی بشر، اسباب تکالیف شرعی و کیفیهای مرتبه بر آن، اقتضاء ربوبیت و رحمت، اهمیت اعمال و ارتباط شان با زندگی بشر و هیئت اجتماعی انسانیت و پذیرفتن حقایق غیبی، و اشیاء و جهان های نامرئی موقوف است.

ارتفاقات

از مطالعه حجة الله چنین بر می آید که نظر دوررس شاه صاحب رح و باتحلیل واقعیت گرانة شان از عمق اوضاع و احوال متغیر کشور (با تأیید الهی) این را دیده و درک کرده بود که در آینده نزدیک زمانی فرا خواهد رسید که در آن از يك طرف مردم در تلاش درك احكام شریعت بویژه حکمت ها و اسرار حدیث و سنت، تعالیم و ارشادات نبوی خواهند بود، و می خواهند بدانند که آنها چه فوائد تمدنی، اجتماعی، معاشرتی و عملی دارند، و از طرفی دیگر می خواهند ارتباط دین و زندگی را با هم بدانند، تلاش خواهند کرد تا در یابند که تعالیم دینی و هدایات آسمانی در محیط وسیع زندگی (CANVAS) و ارتباط انسانها با همدیگر چه نقشی دارند، و سیاق و سباق (CONTEXT) رابطه اسباب با نتایج را تلاش خواهند کرد.

بنابراین شاه صاحب رح "حجة الله البالغة" را که در واقع

برای شرح و تفسیر عقلی شریعت و اسرار و حکمت های حدیث و سنت تصنیف کرده است قبل از آغاز نظام تشریعی که مشتمل بر اوامر و نواهی ای است که تعلق ارتباط اصلی شان با ثواب و عذاب، نجات و رستگاری آخرت، بگفته شاه صاحب رح ارتباط شان با "مبحث البر والائمه" است، کتاب را از مباحثی آغاز کرده است، که ارتباط شان با نظام تکوینی و نیاز زندگی انسانی است، که با مراعات این اصول يك تشکل اجتماعی تندرست و تمدن سالمی بوجود می آید، شاه صاحب رح برای این امور اصطلاح "ارتفاقات"^۱ را بکار برده است که بنا به اطلاع ما پیش از این متکلمین مسلمان، فلاسفه و دانشمندان علوم اجتماعی (حداقل با وضاحت و تسلسل) این اصطلاح را بکار نبرده اند.

اهمیت ارتفاق

منظور شاه صاحب رح از کلمه ارتفاق استفاده درست افراد بشر از یکدیگر، تعاون، همکاری در عمل، و "تدبیرات

۱- بزرگترین فرهنگ لغات عربی "لسان العرب" در تفسیر واژه "رفق" می نویسد "يقال للمتطب مرفق و رفيق، و الرفق و المرفق، و المرفق، و المرفق،... ما استعين به، و قد ترفق به و ارتفق، و في التنزيل "و يهيئ لكم من امركم مرفقا" و هو ما ارتفقت و انتفعت به، و قد ترفق عليه و ارتفق توکا، و قال عز و جل "نعم الثواب و حسنت مرفقا" و ترفق القوم و ارتفقوا صاروا رفقاء. (لسان العرب با اختصار).

نافعه" ۱ برای تشکیل يك زندگى شهرى موزون و متعادل میباشد.

به اینصورت شاه صاحب رح سعادت بشرى را از هر دو جنبه انفرادى و اجتماعى ، دنیوی و اخروی مورد بحث قرار داده است ، بنظر شاه این نظام تکوینی (برنامه چرخاندن امور جهان) با نظام تشریعی ای که انبیاء علیهم السلام آورده اند نه صرفاً مطابقت داشته باشد بلکه همکار و مددکار، مجرى و خدمتگزار اهداف شان باید باشد، ایشان (از جمله علماء اخلاق و متخصصین اقتصاد) اولین بار ارتباط عمیق علم اقتصاد و معیشت را با علم الاخلاق به اثبات رسانیده است ، و بنظر شاه صاحب هر زمان رابطه این دو از هم بگسلد بحران شدیدی در اخلاق و معاشیات هر دو پیش می آید، که اثر آن بر مذهب و اخلاق ، زندگى پر امن و سکون، روابط افراد بشر، تمدن و فرهنگ و غیره بر همه می افتد و همه را متاثر می کند. بنظر ایشان هرگاه افراد بشر با اجبار و زور تحت فشار اقتصادی قرار داده شوند لازماً اخلاق اجتماعى انسانها بطور کلی بفساد کشیده میشود، آنگاه انسان (که حق تعالى در او نیرو معنوی ملکوتی و امکانات ارتقاء و دیعت فرموده است) بصورت حیواناتی مثل الاغ و گاو برای تغذیه بغور نمیری سرگردان میمانند ، و از هرگونه سعادت و خوشبختی ، ترقی و تعالى محروم می مانند.

۱ - مولانا عبدالحق حقانى رح اتفاقات رابا " تدبیرات نافعه " ترجمه کرده است .

اهمیت زندگی اجتماعی و شهری و اشکال آن

شاه صاحب آنگاه شهریت و زندگی اجتماعی (تمدن) را (که ایشان مرکز آن را بعنوان "المدينة" تعبیر می‌کنند) چنان بصورت علمی تعریف میکنند که تا این زمان هیچ يك (از مصنفین و حکماء) چنین تعریف خوب و جامع نکرده است، ایشان در "باب سياسة المدينة" می‌نویسند:

و اعنى بالمدينة جماعة متقاربة تجرى بينهم
المعاملات و يكونون اهل منازل شتى

(حجة الله البالغة ص ۴۴)

هدف ما از "المدينة" (شهر) جمعیت بشری ای است که بنوعی با همدیگر نزدیکی و قرب داشته باشند و در معاملات شان اشتراک و همکاری داشته باشند (وهر خانواده) در خانهای جداگانه از هم زندگی بکنند.

و سیاست المدينة را چنین تعبیر میکنند:
"هي الحكمة الباقية عن كيفية حفظ الربط
الواقع بين اهل المدينة"

(حواله قبلی)

و منظور ما از سیاست مدن (تمدن) آن دانش و حکمتی است که در مورد روش و اسباب حفظ روابط نیکوی افراد شهرنشین بحث بکند

سپس در تشریح این زندگی تمدنی یا المدینه اضافه میفرمایند:

المدینه شخصٌ واحد من جهة ذالك الربط
مرکب من اجزاء و هیئة اجتماعية.

(حواله قبلی)

شهر در واقع بمنزله یک فرد واحدی است از
نظر ارتباطی که افراد با همدیگر دارند هر چند که
آن از اجزاء متفرق و متعدد مرکب است و یک
هیئت اجتماعی دارد.

بنظر ایشان "ارتفاق" ابتداء بر دو نوع است.

۱- اولیه و ضروری (اجاری طبعاً) که معمولاً در روستا نشینان
میباشد.

۲- اجتماعی و ترقی یافته که معمولاً در اهالی شهر (که دارای
تمدن و شهریت اند) میباشد. سپس نوع سوم سیاست و انتظام
است و نوع چهارم در نتیجه آن از نوع خلافت عامه است، در
نوع رابع ارتفاق شاه صاحب رح بیشتر روی حفظ روابط اهالی
اقلیم ها (روابط کشورها، یا عبارتی دیگر روابط بین المللی) تکیه
دارند، و میفرمایند این رابطه (روابط کشورها) نیز همان مقدار
لازم است که بین افراد يك شهر و آبادی در حالات محدود و
اولیه لازم بوده.

(حجة الله البالغه ص ۴۷)

صورت های صحیح و نادرست کسب و درآمد

در ادامه بحث "ارتفاقات" راه های درآمد و کسب را شاه صاحب معرفی کرده اند و در این مورد ایشان کانالهای درآمد نامشروع، ضد فطری و اخلاقی رانیز نادیده نگرفته اند، در این مورد میفرمایند:

و بقیت نفوس اعیت بهم المذاهب الصالحة
فانحد روا الی اکساب ضارة بالمدينة كالسرقة و
القمار والتکدی .

(حواله قبلی ص ۴۲)

افرادی هستند که برای شان راه های صحیح و سالم کسب و کار مشکل و سنگین بنظر می آید و گرایش شان به راه های پست و زشت می باشد هر چند که کسب شان بضرر (تمدن فرهنگ و) اجتماع شان تمام بشود مانند دزدی، قمار، گدائی و راه های دیگر غیر قانونی و ضد اخلاقی .

در بحث "ارتفاقات" از قلم شاه صاحب رح حقایقی منشرح شده است که از آن به آگاهی کامل و دقت نظرشان در تمدن، معاشرت، و تاریخ رشد و زوال بشری، میتوان پی برد، میفرمایند:

كلما رقت النفوس و امعنت فى حب اللذة
الرفاهية تفرعت حواشى المكاسب و اختص كل
رجل بكسب

(حجة الله البالغة ص ۴۳)

هرگاه در طبایع ، نزاکت بیش از حد پیدا شود و در
لذائذ و عیش از تعادل بگذرند و رفاه بحد عیاشی
برسد، کسب و کارهای ضمنی (وکاذب) پیدا
میشود و هر شخصی بر یک راه کسب و تولید تسلط
پیدا می کند.

شاه صاحب رح ضمن معرفی مشاغل مضر یکی این را ذکر
میفرمایند که همه مردم يك شهر فقط يك چیزی را برای امرار
معاش خویش اختصاص بدهند، بطور مثال همگی به کاسبی
بپردازند و کشاورزی را بکلی تعطیل بکنند، یا فقط از کانال
غنایم جنگی ارتزاق بشوند، بنظر ایشان کشاورزی مانند غذا
است و صنعت ، تجارت و نظم و نسق (کارهای خدماتی و غیره) شبیه
نمك هستند، در این مورد شاه صاحب رح نکته عجیبی ذکر
میفرمایند ، که در زوال يك مملکت دو سبب بزرگ دخالت
دارد.

۱- ارتزاق از بیت المال بدون انجام کاری بصورت مفت

خوری و تنبلی^۱

۲- وضع مالیاتهای سنگین بر کشاورزان ، کاسبان ، و صاحبان حرفه و فن و غیره .
در پایان بحث میفرماید

فلیتنبه اهل الزمان لهذه النکته

(حواله قبلی ص ۴۵)

پس باید مردم زمان ما این حقایق را درک کنند و از آن عبرت حاصل کنند. کثرت تفریحات را نیز شاه صاحب رح از جمله عوامل موجد فساد در جامعه و تمدن می‌شمارند، که در اثر آن معاش و معاد (دنیا و آخرت) هر دو از بین می‌روند، و در مثال آن انهماک در شطرنج ، کثرت شکار و کبوتربازی را ذکر می‌کنند،

(حواله قبلی ص ۴۹)

همچنان تحمل و تقبل جرائم اخلاقی و اعمالی که معمولاً مردم سلیم الطبع آنرا تحمل نمی‌کنند برای تمدن مضر میدانند، و بنظر شان یکی از عوامل زوال دولت ها همین است .

(حواله قبلی ص ۵۰)

۱- در معرفی این گروه‌های مفت خور شاه صاحب رح ، نظامیان ، علماء ، دراویش صوفیاء و شعراء و.... که بدون خدمتی برای دولت و جامعه شان به حقوق ، درآمد، زمینهای مسکونی و مزروعی و جواهر و غیره معتاد شده‌اند، و در آن برنامه سرمایه‌داری و فودالی که به درآمد و بیت المال کشور ضرر برسد نیز شریک است ، که توسط یک لشکر بزرگی از درباریان مفت خور و تن پرور بوجود آمده باشد از این مسائل میتوان به بصیرت سیاسی شاه صاحب رح و آگاهی کامل شان از عوامل زوال سلطنت مغولیه پی برد.

سعادت و اصول چهارگانه آن

مبحث چهارم کتاب "محبث السعادت" است و در آن اظهار فرموده‌اند که حصول سعادت و خوشبختی برای بشر از همه مهمتر است و آن توسط تزکیه نفس و نیروی بهیمیت را تابع نیروی ملکی قرار دادن بدست می‌آید.

(حواله قبلی ص ۵۱)

بنظر شاه صاحب رح اصول اصلی سعادت چهار تا است، که رسالت انبیاء برای همینها است، تفصیل شان شرایع آسمانی هستند، و اینها در واقع عناوین جامع قسمت های اساسی ادیان و شریعت ها و ذرایع مؤثر برای تکامل اهداف بعثت میباشد:

۱- طهارت (پاکی و نظافتی که بشر را برای توجه الی الله و تعلق مع الله آماده میکند)

۲- اخبات الی الله (رجوع به حق تعالی و عجز و فروتنی در مقابل او)

۳- سماحت (مکارم اخلاق و تعالی امور)

۴- عدالت^۱ (ملکه طبعی ایکه توسط افعال آن نظم و انتظام شهر و قوم بخوبی انجام بگیرد) به این صورت شاه صاحب پایه های تکامل تشخص بشری، حصول تعلق مع الله و تشکیل يك معاشرت و جامعه سالم، همکار و همدرد را توضیح داده است، که از اهداف شرایع آسمانی و بعثت انبیاء است.

سپس روش بدست آوردن این خصلت های چهارگانه را

بیان کرده است،^۱ آنگاه حجاب‌هایی را ذکر کرده است که مانع ظهور فطرت اند،^۲ آنها سه تا را مورد بحث قرار داده‌اند

۱- حجاب الطبع (تسلط و غلبه خواسته‌های نفسانی بشر)

۲- حجاب الرسم (اثرات مضر محیط و جامعه)

۳- حجاب سوء المعرفة^۳ (اثر عقائد فاسد و آموزش و پرورش انحرافی)

و سپس طریقه رفع شان را معرفی کرده است.^۴

عقاید و عبادات

نصیر الدین علی کتاب از بحث پنجم "مبحث السوء الانتم" در سود و در رافع اصل موضوع و هدف کتاب همین است.

(حواله قبلی ص ۵۸)

در اصول بر (نیکی) شاه صاحب رح از همه جلوتر توحید را بد بحث قرار داده است، زیرا اخبات و انابت بر آن منحصر است، که بزرگترین وسیله رسیدن به سعادت و خوش بختی است، در ادامه بحث شاه صاحب رح توحید را به چهار قسمت تقسیم کرده است، و حقیقت شرک مشرکین را توضیح داده است، شاه صاحب رح پس از توحید، ایمان به صفات الهی،

۱- ص ۵۵ - ۵۶

۲- برای تفصیل مراجعه شود به ص ۶۵

۳- شرح به ص ۵۷ - ۵۸ ملاحظه گردد.

۴- این بحث در باب پنجم همین کتاب گذشته است.

ایمان بقضاء و قدر، تعظیم و احترام شعائر الله، (که بنظر شاه صاحب رح قرآن، خانه کعبه، پیامبر، نماز از همه مهم ترین و روشن ترین شعائراند) مورد بحث قرار داده بدنباله آن عبادات و فرائض را ذکر کرده‌اند، بعداً مصالح وضو، غسل، نماز، زکوة، روزه و حج را اجمالاً مورد بحث قرار داده‌اند، این مباحث اگر چه اصولی و اجمالی هستند، اما نکاتی در آن ذکر شده است که یافتن آن جائی دیگر خیلی مشکل است.

بطور مثال شاه صاحب در مورد اسرار نماز می‌نویسند که این روش عبادت جامع کرنشهای سه گانه (قیام، رکوع، سجده) میباشد، و در آن ترتیب بجای از اعلی به سوی ادنی از ادنی به سوی اعلی قرار گرفته است (اول قیام است که کرنش کمتر سپس رکوع بعد سجده قرار گرفته است) و این نوعی ارتقاء در کرنش و عبادت است، عین اقتضاء عقل و فطرت نیز همین است، سپس شاه صاحب رح در دنباله بحث عبادت جهت عظمت باری تعالی علت عدم اقتصار بر تفکر، مراقبه و دوام ذکر (که روش حکماء اشراقیین، سناسی‌های هند بوده است و بعضی از متصوفین بی قید و بند آنرا ورزیده‌اند) را ذکر فرموده است، که این تفکر و مراقبه برای کسانی ممکن و مفید بوده که طبایع شان با آن مناسبت داشته است، و میتوانند توسط آن ارتقاء بیابند، نماز خودش معجون مرکبی است از فکر، عمل، توجه ذهنی و اشتغال عملی، و برای هر قشر مفید و داروی سریع التأثير است، برای نجات از شر اثرات

مهلك و مفسد محیط و جامعه، و تمرین تابع کردن طبع تحت عقل هیچ روشی موثرتر و مفیدتر از نماز وجود ندارد،
(حواله قبلی ص ۷۳)

تا جائی که مربوط به روزه و حج است اگرچه در این مبحث نیز در مورد شان اشاراتی شده است، اما در قسمت دوم کتاب اهداف، اسرار و حکمت‌هایی که در مورد آن نوشته شده است نظیر آن قبل از این در هیچ کتابی دیده نشده است، و تذکره آن در صفحات آینده در محل خویش ذکر خواهد شد.

سیاست ملی و نیاز به انبیاء

عنوان المبحث السادس "مبحث السياسات الملیه" میباشد، و این مهم ترین مبحث کتاب است، در باب اول آن شاه صاحب رح با کمال نکته سنجی و حقیقت پسندی اظهار داشته است، نسل‌های بشری چرا به هادیان طریق و ملت سازان (انبیاء) پیوسته نیاز داشته و دارند، فطرت سالم و عقل عمومی شان چرا برایشان کفایت نمی‌کرد؟ و بدنبال آن صفات و شرایط لازمه شان را مورد بحث قرار داده است، و این که آنها چه زمانی و چگونه میتوانند هدف شان را بکمال برسانند و در این امر موفق گردند، و این باب در بین کتب علم کلام از مباحث عمومی اثبات نبوت کاملاً ممتاز بنظر میرسد، در آن برای تسکین و اطمینان بخشیدن عقل عمومی و سالم، اسبابی فراهم

شده است که عموماً در کتب عقائد (وکلام) دیده نمی‌شود، در این مبحث بابی که در مورد منصب نبوت و خواص آن است، دال بر آگاهی کامل شاه صاحب رح از روح شریعت و حقیقت طبع نبوت و مطالعه ریشه‌ای و عمیق از نفس بشری و منابع درونی اخلاق می‌باشد، خلاصه در این باب بر اسباب و عوامل بعثت انبیاء مفصلاً بحث شده است.

بعثت مقرونه (دوبله)

شاه صاحب رح نوشته‌اند کاملترین بعثت آن است که بعثت آن پیغمبر "مقرون" (دوبله) باشد، یعنی با بعثت آن پیغمبر کل قوم بر تبلیغ و دعوت مامور قرار بگیرد و بافیض صحبت او آماده تعلیم و تربیت اقشار دیگر بشریت قرار بگیرد، بعثت نبی اصالتاً می‌باشد (که آنرا نبوت مینامند) و ماموریت امت و انجام وظیفه شان بعنوان النیابت و بالواسطه می‌باشد، بعثت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم از همین قبیل بعثت جامع بود که همراه آن کل امت ایشان برای خدمت و اشاعت منصب نبوت شان "آله" و ابزار کار قرار گرفت، بهمین جهت برای ماموریت اینهائیز واژه بعثت و کلمات مترادف آن در قرآن کریم بکار رفته است:

کنتم خیرامة اخرجت للناس تامرون بالمعروف

(آل عمران - ۱۱)

و تنهون عن المنکر

شما از همه امم قبلی بهتر هستید (زیرا) شما مردم را
بکار خیر امر و از کار بد نهی میکنید

و در حدیث عین کلمه بعثت بکار رفته است، حضرت
پیامبر (ص) خطاب به اصحاب کرامش (رض) فرمودند:
فَأَنَّمَا بُعِثْتُكُمْ مِيسِرِينَ وَلَمْ تَبْعَثُوا مُعْسِرِينَ
(ص ۸۴)

شما برای آسانی و یسر مبعوث شده‌اید نه برای
تنگی و سخت گیری.

در این باب مضمون خصوصی آن است که در مورد سیرت
انبیاء علیهم السلام، ذوق و مزاج شان، طریقه دعوت، طرز
خطاب و روش تفهیم شان مورد بحث قرار گرفته است، از آن
به دقت نظر شاه صاحب رح در خصائص نبوت، مطالعه عمیق از
زندگی انبیاء و تدبر اساسی در قرآن مجید میتوان پی برد.
(ص ۸۶)

نابودی ارزشهای ایمانی و اخلاقی در تمدن
ایران و روم و زبون حالی بشریت

دوران جاهلیت اگر چه با عرب اختصاص نداشت بلکه يك
بحران جهانی ای بود که از نظر اعتقادی، اخلاقی، معاشرتی،
اقتصادی و سیاسی کل گیتی را در بر گرفته بود، اما ایرانیان و

رومیان رهبران اصلی و مسئول آن بودند، زیرا تمدن همین دو در جهان آن زمان الگو و معیار بود، در هر گوشه از آنها تقلید می‌شد، کشورهای شان، شهرهای مرکزی و از همه بیشتر کل جامعه از آن متأثر بود. قیافه‌ای که از این اوضاع حضرت شاه صاحب ترسیم کرده‌اند، و اسباب و عواملی که برای آن بیان فرموده‌اند، بهتر از آن هیچ کتاب تاریخ و سیرت که در دور گذشته نوشته باشد بیان نکرده است. و چنین توضیح و تفسیر در فلسفه تاریخ و عمران و آبادی از قلم هیچ فاضلی برشته تحریر در نیامده است، در این میدان قلم شاه صاحب رح رکورد بیان را می‌شکند و نیروی تحریر و زیبایی انشاء شان به قلّه کمال میرسد.^۱ این مضمون اینجا نقل میشود (البته بصورت ترجمه در ترجمه) تا از آن به نظر دقیق در تاریخ، صلاحیت رسائی به حقیقت، استعداد خدادادی برای تجزیه و تحلیل اوضاع و احوال شاه صاحب میتوان پی برد، شاه صاحب تحریر میفرمایند:

"از قرن‌ها آزادانه حکومت میکردند، و در لذتهای دنیوی غرق بودند، و جهت فراموشی کامل از آخرت و قرار گرفتن تحت نفوذ شیاطین، ایرانیان و رومیان برای رفاه زندگی و اسباب عیش و لذت بی نهایت موشکافی و ریزه کاری بوجود آورده بودند، و در ارتقاء و نفیس کردن آن مسابقه

۱ - این قسمت الگوئی است در سلیس بودن، قوه بیان و حسن انشاء بهمین جهت مصنف (ندوی مدظله) آنرا در مجموعه منتخبات ادبی عرب بنام "مختارات" بعنوان يك نمونه‌ای از نمونه‌های ادبی آن قرن معرفی کرده است.

میدادند، و در این مورد فخر فروشی میکردند، از گوشه‌های مختلف جهان در این مراکز صنعتگران و صاحبان حرفه و فن و اهل هنر گرد آمده بودند، که شغل شان اختراع و ایجاد نزاکت و نفاست در اسباب عیش و لذت بود، و این روش راه رشد، تجدد و تکامل را داشت می‌پسود، و بر آن افتخار میکردند، و معیار زندگی بجائی رسیده بود که برای امراء عمامه کمتر از یکصد هزار درهم و بدون تاج عیب بشمار میرفت، اگر کسی دارای قصر پر شکوه، فواره، حمام، باغات، خوراک و پوشاک عالی، رمه و گله، غلامان جوان و زیبا خلاصه در هر چیز منزل و زندگی تکفل و تجمل نبود در دید هم چشمان و هم سن و سالان حقیر و بی شخصیت بشمار میرفت تفصیل آن خیلی طولانی است با وضع شاهان کشور خویش آنها را مقایسه بکنید^۱ این همه تکلفات و تجملات جزء لاینفک زندگی و از ضروریات معاشرت بشمار میرفت. و در دل‌ها چنان ریشه زده بودند، که بیرون شدنشان محال بنظر میرسید، در اثر آن چنان درد بی درمان و مرض لاعلاجی در کل معاشره شهری و بلکه در کل نظام تمدن سرایت کرده بود که بصورت وبای عمومی و بلای خانمان سوزی بود که احدی از عام

۱ - اشاره‌ای است به شاهان مغول در دهلی (هند).

و خاص و امیر و فقیر از آن در امان نمانده بود و همگان را از زندگی سرد، دلسیر و درمانده کرده بود. و هر لحظه گواهی از غم و اندوه رابالای سرشان احساس میکردند، انگیزه اصلیش این بود که این همه تکلف و تجمل بدون صرف مبلغ هنگفت بدست نمی‌آمدند، و مبلغ هنگفت و ثروت زیاد بدون بالا بردن مالیات بر کشاورزان، کاسبان و اصحاب حرفه و فن و بدون جبر و زور (یا به عبارتی دیگر بدون زور و تزویر) این همه زر گیر نمی‌آمد، اگر کسی از آنها از این بار سنگین مالیات سرپیچی میکرد، شکنجه، مجازات و سرکوب می‌شد، و اگر اطاعت میکرد میبایست شب و روز مثل الاغ و گاو برای اربابان زحمت و حمالی میکرد، و با لقمه بخور و نمیری هیچ لحظه، از این همه بیگاری و به اصطلاح خدمت نجات و راحتی نداشتند، نتیجه این زندگی حیوانی پر زحمت این شد که آنها فرصت سر بلند کردن و تفکر در مورد سعادت اخروی نداشته باشند، وضع بحدی بود که گاه در کل کشور یکنفر با این صفت یافت نمی‌شد که درد و فکر دین داشته باشد و معنویات را اهمیت بدهد^۱

۱- حجة الله البالغة، باب اقامة الارتفاقات و اصلاح الرسوم ج ۱ ص ۷-۱۰۴

مباحث مفید دیگر

بدنبال آن این بحث را ذکر می‌کنند که اصل و ریشهٔ ادیان یکی است اما در احکام و روش عملی بمناسبت یک قرن یا قوم اختلاف پیش می‌آید، سپس توضیح میدهند که با توجه به یک بودن اصل دین در مورد احکام و اعمال که در هر دین جداگانه و مختلف اند چرا مؤاخذه و بازخواست میشود؟

پس از مباحث ضمنی اسرار تیسیر، ترغیب و تهدید، شاه صاحب رح نیاز چنین دینی را به اثبات میرسانند که ناسخ کلیه ادیان باشد، و این که حفاظت دین از تحریف و انحراف چگونه ممکن است، و اصلاً راههای ورود تحریف کدام اند؟ و در چه قیافه‌های جلوه گیر میشوند؟ و در چه قالب‌های قرار میگیرند؟ و شریعت برای سد باب شان چه راه و رسم و چه انتظامی را در نظر گرفته است، سپس با تفصیل ذکر میفرمایند که بدوران بعثت، جاهلیت چه اوضاعی داشت که حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها را اصلاح فرمود.

مقام حدیث و سنت و عکس العمل امت در مورد آن

عنوان مبحث هفتم "مبحث الشرائع من حدیث النبی صلی الله علیه وآله وسلم" میباشد، در این قسمت مطالبی مورد بحث قرار

میگیرد که مستقیماً بافهم (ودرک) حدیث و سنت، استنباط مسائل از آن، انواع علوم نبوت، روش‌ها و کیفیت‌های اخذ شریعت از نبی (ص)، طبقات کتب حدیث، استخراج مطالب شرعی از کتاب و سنت، و جمع، تطبیق و توجیه احادیث مختلف (و بظاهر متضاد) ارتباط دارد، در این مورد شاه صاحب با کمال نکته‌سنجی و دقت نظر در ادامه بحث، اسباب و عوامل اختلاف صحابه رض و تابعین را در فروع بیان می‌فرمایند، پس از ذکر مثال‌های اختلاف مذهبی فقهاء، و اختلاف اهل حدیث و صاحبان رای و فرق‌شان را مورد بحث قرار میدهند، قبل از قرن چهارم و بعد از آن روش عموم افراد امت و خواص در سؤال و استفتاء مسائل و احکام و عمل بر آن چه بوده؟ آنرا بیان فرموده‌اند، و آنرا مفصلاً واضح فرموده‌اند که این مبحث مطالب دقیق و عمیقی را در بردارد، که یافتن آن در کتب علم کلام یا اصول فقه جزء محالات است.

اسرار و حکم فرائض و ارکان

شاه صاحب رح از احادیث اعتقادی گرفته تا "عبادات"، "معاملات"، "احسان و تزکیه"، "مقامات و احوال"، "روشهای کسب معاش"، "تبرع و تعاون"، "تدبیر منزل"، "خلافت"، "قضا"، "جهاد"، "آداب طعام"، "آداب مجلس"، "معاشرت"، و حتی در پایان مباحث "قتل"، "حادثات"

بعدی "و" علامات قیامت" را مورد بحث قرار داده است، و در این مورد چکیده‌ای از سیره نبوی (ص) را تقدیم کرده است.

واسرار و اهداف این ابواب مختلف رابطوری شرح داده است که ارتباط این مسائل از زندگی، تمدن، و اخلاقیات در هیچ مرحله‌ای منقطع نمی‌شود، و در واقع همین مضمون محور اساسی کتاب و نکته مرکزی آن است، منظور شاه صاحب رح همین بود که تدریس حدیث در پرتو حکمت‌ها و اسرار و با در نظر گرفتن ارتباط عمل و اخلاق، تمدن و معاشرت با سعادت و خوشوقی بشریت انجام گیرد، تا آن در زندگی، عمل و اخلاق، تمدن و معاشرت کاملاً اثر بگذارد. و مطابقت عقل و نقل آشکار گردد، و جای ایراد معترضین، و موقعیتی برای شان جهت کاستن ارزش، اهمیت و نافعیت حدیث و سنت (که نگاه تیز بین شاه صاحب آن را درک کرده بود) و پراکندگی فکری و ذهنی فراهم نگردد. مطلبی که در مورد ارکان عملی و فرائض چهارگانه (نماز - زکوة - روزه - حج) تحریر فرموده‌اند، دال بر تخصص ایشان و خصوصیت "حجة الله البالغة" است، اینجا ما بعنوان نمونه فقط اسرار روزه و حج و حکمت‌های این صورت شرعی آنها را از نوشته‌های شاه صاحب رح نقل می‌کنیم، ضمن مبحث روزه در مورد حکمت تعیین تعداد و مقدار آن (که از خصوصیت شریعت اسلامی است) در دنباله احکام شرعی آن تحریر می‌فرمایند:

"در روزه (در تعیین وقت، تعداد و مقدار آن) اگر

به بنده اختیار داده شود راه فرار (از انجام تکلیف
) و توجیه باز می شود و باب امر به معروف و نهی
از منکر بسته میشود، و این بزرگترین وظیفه شرعی
بدام تساهل و غفلت می افتد"

حجة الله البالغة ج ۲ ص ۳۷

سپس ضمن تذکره مقدار و تعداد آن چنین مرقوم
میفرمایند:

"تعیین آن (مدت) نیز ضروری بود تا فرصتی برای
افراط و تفریط پیش نیاید، اگر چنین نمی شد یکی
طوری بر آن عمل میکرد که به خودش هیچ منفی
نمی رسید و هیچگونه اثری بر او ظاهر نمی شد،
شخص دیگری بحدی غلو میکرد و کثرت آن او
را به حد ناتوانی و عجز میرسانید، که خود او
بصورت نیمه جان و مردنی درمی آمد، درواقع
روزه تریاکی است که برای کشتن سم نفس تهیه
می شود، بنابراین در آن مراعات مقدار نیاز شدیداً
لازم است".

(حواله قبلی)

سپس باموازنه هر دو نوع روزه (یکی آنکه در آن از
خوردن و نوشیدن و حتی از چیزهایی که هیچگونه تضادی با
روزه ندارد خودداری شود و بی آنکه در آن از برخی از اشیاء
خودداری گردد و از برخی دیگر نه نوع اول را ترجیح میدهند، و

به استناد از تجربه، تحلیلی علمی و از دیدگاه علم روان شناسی برتری آنرا بیان فرموده موقوم میفرمایند:

"کم کردن غذا دو روش دارد، یکی اینکه مقدار غذاها کم گردد، دوم آنکه فاصله وقفه بین دو غذا بقدری باشد که مقصود حاصل گردد، در شریعت همین نوع دوم در نظر گرفته شده است، زیرا با این روش مقدار و کیفیت گرسنگی و تشنگی درست تشخیص داده میشود، و غرائز حیوانی ضربه می‌خورند، و کاملاً محسوس است که در آنها کمی و کسری بوجود آمده است، و برعکس آن در صورت اول پیش از اینکه بر فرد اثر خاصی پیدا شود جهت تسلسل غذا این امر بوجود نمی‌آید، ثانیاً برای نوع اول وضع و تصویب قانونی کلی و عمومی بی‌نهایت مشکل است، زیرا مردم احوال مختلفی دارند یکی دویست و پنجاه گرم غذا می‌خورد و دیگری پانصد گرم، چنانچه با این گونه تعیین اگر برای یکی نفع دارد اما برای دیگری حتی ضرر در بردارد"

(حجة الله البالغة ج ۲ ص ۳۷)

ایشان میفرمایند در این تعیین و پایبندی اوقات اعتدال لازمی است، می‌نویسند:

"این هم لازمی است که این مدت در حد تکلیفی عملاً غیر مقدور نباشد، مثلاً تاسه شبانه روز (پشت سرهم روزه گرفته شود) زیرا این امر از موضوع شریعت خارج و باهدف اصلی آن تضاد دارد، و عموماً عمل بر آن نیز غیر ممکن است.

(حواله قبل ص ۳۱)

در مورد حج چیزیکه تحریر فرموده‌اند، بحث یگانه و ممتازی است، شاه صاحب میفرمایند:

"(از مقاصد و اهداف حج) حفظ میراثی است که سیدنا ابراهیم (ع) و سیدنا اسماعیل (ع) برای ما گذاشته‌اند، زیرا آن هر دو رهبر و امام دین حنیفیت و در عرب‌ها مؤسس و بنیادگذار آن هستند و بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز برای همین هدف است که توسط ایشان دین حنیفیت غالب و بیرق آن به اهتزاز درآید، ارشاد باری تعالی است "ملت ابیکم ابراهیم"^۱ (سوره حج - ۷۸) دین پدرتان

۱- خصائل فطرت عبارت اندازده چیز بتفصیل زیر: ۱ کوتاه کردن سیل ۲ بلند کردن ریش ۳ مسواک زدن ۴ بینی را با آب تمیز کردن ۵ کوتاه کردن ناخن ۶ شستن بند انگشتها ۷ تمیز کردن موی بغل ۸ از بین بردن موی زیر ناف ۹ استنجاء ۱۰ ختنه کردن، ابو داود بروایت حضرت عایشه رضی الله عنها، (در این مورد راوی چیز و دهم را فراموش کرده میگوید احتمالاً آن مضمضه کردن باشد، اما قاضی عیاض و امام نوری رح چیز و هم ختنه کردن را معرفی میکنند)

ابراهیم (ع) است بنابراین لازمی است چیزهای که از امام و بنیانگذار این دین بما ارث رسیده، بطور مثال خصائل فطرت^۱ و مناسک حج، که ما آن را محافظت بکنیم، رسول اکرم (ص) ارشاد میفرمایند: قفوا علی مشاعر کم فانکم علی ارث من ارث ابیکم. بر مشاعر (جاهای انجام حج) تان توقف بکنید زیرا شما وارث سهمی از ترکه پدرتان هستید، (حجة الله البالغة ج ۲ ص ۴۲) نیز ضمن معرفی حکمتی دیگر برای آن مرقوم میفرمایند: "همچنان که دولت پس از هر چند مدت به یک بررسی و بازدید عمومی ای نیاز دارد، تابداند چه کسی وفادار است و چه کسی باغی، چه کسی وظیفه شناس است و چه کسی خائن، نیز از این رو او در دیانت به شهرت برسد و نامش بلند گردد، کارمندان و شهر و ندان کشور باهمدیگر آشنا گردند، و همچنین ملت نیز به حج نیاز دارد تا (حداقل) فرق منافق از مخلص آشکار گردد، در دین الهی و بدربار حق تعالی مردم فوج

۱ خصائل فطرت عبارت اندازده چیز بتفصیل زیر ۱- کوتاه کردن سیل ۲- بلند کردن ریش ۳- مسواک زدن ۴- بینی را با آب تمیز کردن ۵- کوتاه کردن ناخن ۶- شستن بند انگشتها ۷- تمیز کردن موی بغل ۸- از بین بردن موی زیر ناف ۹- استنجاء ۱۰- ختنه کردن، ابو داود بروایت حضرت عائشه رضی الله عنها، (دراین مورد راوی چیز دهم را فراموش کرده میگوید احتمالاً آن مضمضه کردن باشد، اما قاضی عیاض و امام نووی رح چیز دهم ختنه کردن را معرفی میکنند)

فوج حضور می‌یابند، و مردم با همدیگر آشنا گردند، و هر فرد چیزی که ندارد از دیگران استفاده می‌کند و بهره می‌برد، زیرا اشیاء بهتر و مرغوب‌تر معمولاً با رفاقت و همنشینی، پس از مشاهده و رویت همدیگر حاصل میشود^۱

(حجة الله البالغة ج ۱ ص ۵۹-۶۰)

همچنان اضافه می‌فرمایند:

"حج موقعیتی است برای اجتماع همگان، بنابراین جهت حفاظت از مراسم 'نادرست'، بی‌نهایت مفید و موثر است، برای ملت جهت یادگیری احوال ائمه و رهبران و ایجاد علاقه اتباع در قلوب چیز دیگری که با آن رقابت کند وجود ندارد.^۲

در جایی دیگر تحریر می‌فرمایند:

"این امر هم از اهداف آن (حج) است چنانکه دولتها نمایشگاه و یاجشن های رسمی ای منعقد می‌کنند، که برای تماشای آن از دور و نزدیک مردم جمع میشوند، با همدیگر ملاقات و دیدن میکنند، از فرهنگ و علوم دولت و ملت خویش آگاهی پیدا میکنند، و برای جاها و اماکن مقدسه"

۱- تحریفات دینی، بدعات و اختراعات محلی همه در آن شامل‌اند.

۲- حواله قبلی ص ۵۹-۶۰

شان تعظیم و تکریم بجا می آورند، بهمین صورت حج مانور یا جشن رسمی ملت مسلمان است برای اظهار عظمت شان، که زمان و مکان تجمع نیروهای شان، و ارائه نام درخشان ملت شان است "ارشاد باری تعالی است، واذجعلنا البیت مشابة للناس و اماناً (بقره - ۱۲۵) و (تذکره کن این را) که قرار دادیم خانه (کعبه) را جای اجر و امن برای مردم"

(حجة الله البالغة ج ۲ ص ۴۲)

جامعیت کتاب (حجة الله البالغة)

یکی از خصوصیات کتاب این نیز است که در آن کلیه ابواب و مباحث مربوط به فقه، حدیث، عقائد، عبادات و معاملات حتی تدبیر و مدیریت خانواده، خلافت و قضا، ابواب معیشت و آداب معاشرت و همنشینی که با اخلاق و معاشرت و تمدن و زندگی ارتباط دارند مورد بحث قرار گرفته اند، که عموماً از هیچ يك از کتب فقهی یا علم کلام این توقع برآورده نشده و نیست.

خودسازی و تزکیه

سپس اضافه بر آن حضرت شاه صاحب رح در پرتو حدیث و سیرت، برنامه خودسازی و تزکیه را با چنان ترتیبی ارائه نموده است، که با عمل بر آن به بالاترین درجات قرب الهی احوال و مقامات ولایت (ولی یعنی محبوب خدا قرار گرفتن) میتوان رسید، این باب به تزکیه از ص ۶۶ کتاب تا ص ۱۰۱ آن منتشر است، در این باب شاه صاحب رح با اسباب و روشهایی بحث کرده است که در احادیث صحیحه مندرج است، در آن صرفاً به استحضار، عزم و اراده و کیفیات باطنی، و توجه کامل به روح در کنار توجه به کالبد بشری، پافشاری و تاکید دارند. و در کنار آن برای عوارض و بیماریهایی که پیوسته پیش می آیند، معالجه و دفع شان را از همین روش های مشروعه، و انجام فرائض، عبادات و اذکار تجویز نموده است، مداوای اخلاق فاسده، و روش بدست آوردن اخلاق فاضله و عالیه را نیز توسط اعمال ثابت و تصریح شده از شریعت و سنت عرضه نموده است.

در این قسمت از بحث اذکار ماثوره، دعا‌های مشروعه و کلمات مهم استغفار را نیز جمع آوری کرده است، و روش مؤثر و پسندیده دعا و شرایط آن را بیان کرده است، در این مورد بر انجام ضروریات زندگی و مقتضیات بشری و اعمال دینی (عبادی) را با نیت صحیح و استحضار نیت و توجه تاکید دارند، و علاحه بودن اثر و کیفیت هر کدام را بروشنی بیان

کرده اند، میفرمایند:

"اعلم انّ النية روحٌ و العبادۃ جسدٌ و لا حياةً
للجسد بدون الروح ، و الروح لها حياةٌ بعدَ
مُفارقةِ البدن، وَلَكِنْ لَا يَظْهَرُ آثارُ الحِياةِ كامِلَةً
بدُونِه. و لذلك قال الله تعالى " لَنْ يَنَالَ اللَّهُ
لُحُومُهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ "

(الحج - ۳۷)

و قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: انما
الاعمال بالنیات "

باید بدانید که نیت ، روح و عبادت ، جسم است ،
و حیات جسم بدون روح غیر ممکن است ، روح
پس از جدائی جسم زنده میماند ، اما ظهور کامل
حیات بدون جسم قابل تشخیص نیست ، بهمین
جهت حق تعالی میفرماید " گوشت و خون شان
(قربانی ها) به حق تعالی نمی رسد بلکه تقوی است
که پیش حق تعالی میرسد ،
و رسول خدا صلى الله عليه و سلم فرمود مدار و
بنای اعمال نیت است

سپس نیت را چنین تعریف میکنند:

و اعنى بالنيت المعنى الباعث على العمل من
التصديق بما اخبر به الله على ألسنة الرسل من
ثواب المطيع و عقاب العاصى او حُبِّ امثال
حكم الله فيما امر و نهى

(حواله قبلی جلد دوم ص ۸۳ - ۸۴)

و نیت عبارت است از کیفیت ذهنی و تصدیقی که
محرک بر عمل باشد، و تصدیق این امر که حق
تعالی توسط پیامبرانش وعده ثواب نیکوکاران
و عذاب مجرمان را ابلاغ فرموده است ، و آن
تصدیق عامل امثال فرامین الهی و اجتناب از
نواهی او گردد.

در پایان این باب شاه صاحب رح در مورد حصول اخلاق
فاضله انجام حقوق بندگان الله تعالی و حسن معاشرت،
حدیثهایی را گلچین و نقل کرده است، که بشر با عمل بر آن به
بالاترین مقام خودسازی و تزکیه میتواند برسد، سپس احوال و
مدارجی را معرفی کرده است که در نتیجه، آن مرحله از تزکیه
حصول می یابد، و نتایج و ثمرات نور باطن، بیداری دل ، جلاء
نفس، رضایت حق تعالی و مسرت و تائید ملکوت اعلی می باشد،

جهاد

در این کتاب در مورد جهاد يك باب مستقلی موجود است،
(حواله قبلی ۱۷۰ - ۱۷۸)

و آنرا شاه صاحب رح با کلماتی تفکر انگیز و تکان دهنده
آغاز کرده است که بجز از عارفی که در تاریخ کامل ادیان و
ملل و اهداف آفرینش بشری و برنامه آفریننده گیتی نظری دقیق
دارد شخص دیگری نمی تواند بنویسد:

اعلم ان اتم الشرائع و اکمل النوامیس هو
الشرع الذی یؤ مرفیه بالجهاد

(حواله قبلی ص ۱۷۰)

باید بدانید که کامل ترین شریعت و مکمل ترین
آئین آن است که در آن دستور جهاد موجود باشد.
سپس آن را شرح داده از نظر عقل و نقل به اثبات
رسانیده است، و بعد اسباب و اصول فضائل جهاد
را ذکر کرده است. حواله قبل

خلاصه این کتاب از نظر جامعیت، ریشه دار بودن، نمایندگی و
ترجمانی همه گیر و مرتبط دین و شریعت و صدها تحقیقات و
نکات گرانبهای دیگر که در طول صفحات کتاب منتشر است،
در کتاب خانه جهان اسلام مقام ممتازی دارد و مصداق "کم
ترک الاول للآخر" میباشد، مولانا شبلی رح در کتاب معروفش
"علم الکلام" خیلی عالی و بجا نوشته اند:

"یس از ابن تیمیه رح و ابن رشد تنزل (ورکود) عقلی که در قرن خود ایشان در بین خود ایشان آغاز شده بود، در اثر آن این امیدواری از بین رفته بود که از این به بعد کسی از صاحبان دل و دارای فکر و بینش بوجود خواهد آمد، اما حق تعالی می خواست کمال قدرتش را به نمایش بگذارد، و در قرون اخیر که اسلام در حال کشیدن آخرین نفسهایش بود شخصیتی چون "شاه ولی الله رح" را به صفحه وجود آورد، که در مقابل نکته سنجی او، غزالی، رازی و ابن رشد نیز متعجب هستند"

بدنبال آن در جایی دیگر مینویسد:

"شاه صاحب رح بعنوان علم کلام کتابی تصنیف نکردند و به این سبب مناسب نیست که ایشان را از متکلمین بحساب آورد اما کتاب ایشان "حجة الله البالغة" که در آن ایشان حقایق و اسرار شریعت را بیان فرموده اند، در واقع روح و روان علم کلام است"

(علم الکلام ص ۱۰۹ - ۱۱۱)

فاضل همعصر مولانا عبدالحق صاحب حقانی (مصنف تفسیر حقانی و عقائد الاسلام) در مقدمه "نعمة الله السابعة" ترجمه اردوی حجة الله البالغة ایشان می نویسند:

"در رشته‌ایکه این کتاب نوشته شده است، قبل از ایشان کسی آنرا مدون و جمع آوری نکرده است، موضوع این رشته (فن) "نظام تشریعی محمدی بحیثیت مصالح و حکمت‌های مفیده آن" می‌باشد، و هدف آن این است که بشر بفهمد در احکام الله و رسول نه تنگی و سختی است و نه با فطرت سالم تضاد دارند، تا بشر به آنها اعتماد پیدا کند و آنها را مطابق با فطرت تشخیص داده بسوی آنها جذب و کشش پیدا کند، و تحت تاثیر تبلیغات سوء منحرفین قرار نگیرد، و تعریف آن این است: علمی که در آن حکمت قوانین دینی و احکام شرعی حاصل گردد، و کلیه علوم مبادی آن‌اند"

(مقدمه نعمة الله السابغة)

باب هشتم

نیاز به نظام خلافت و نافعیت آن، اثبات خلافت خلفاء
راشدین، و احساناتشان در پرتو کتاب "ازالة الخفاء
عن خلافة الخلفاء"

اهمیت و امتیاز "ازالة الخفاء"

"ازالة الخفاء" (پس از حجة الله البالغة) تصنیف نامدار دیگر
شاه صاحب رح است، و بنا به خصوصیات زیادی که دارد در
موضوع خویش کتاب یگانه و بی مثالی است، کل کتاب از
نکات وجد آور، و روح پرور علمی و ذوقی لبریز است. و بویژه
نمونه‌های از تدبیر طولانی شاه صاحب در قرآن مجید، مناسبت
و هبی (خدادادی) شان با قرآن، فهم اساسی و دقیق آن، رسیدن
بموقع فکر به مضمرات و اشارات آیات، و استنباط دقیق و
ذکاوت کامل ایشان به چشم می‌خورد که هر فرد با وجدان و
دارای طبع سالم بخودی خود به این نتیجه میرسد که این همه
معلومات از راه کتاب و اکتساب نیست، (زیرا) مصنف این
کتاب از نصاب درسی مروه چه، کتب تفسیر، اصول و فقه و علم
کلام تربیت یافته و خوشه چین آن نیست، (بلکه) این علم با

موهبت الهی و افاضة ربانی ارتباط دارد، بهمین جهت از نوک کلک خود شاه صاحب رح بی اختیار در آغاز کتاب این کلمات برشته تحریر درآمده است:

"لاجرم نور توفیق الهی در دل این بنده ضعیف علمی را مشروح و مسرط گردانید، تا آنکه بعلم الیقین دانسته شد که اثبات خلافت بزرگواران، اصلی است از اصول دین تا وقتیکه این اصل را محکم نگیرند، هیچ مسئله از مسائل شریعت محکم نشود"

(ازالة الخفاء ص ۱ چاپ لاهور)

آن گروه از علماء صاحب کمال که در بسیاری از مسائل با شاه صاحب رح اختلاف نظر داشتند، و در علوم عقلی غلو داشتند، و در حد امامت آن معروف بودند، هنگامیکه این کتاب را مشاهده فرمودند، چاره‌ای بجز تحسین و تقدیر مصنف، و اعتراف به تبحر علمی و دقت نظرشان نداشتند، مولانا محسن بن یحیی ترهتی صاحب "الیانع الجنی" میگویند "من استاد خویش مولانا فضل حق خیرآبادی (م ۱۲۷۸ه) را دیدم کوچکترین وقفه و فرصتی که گیر آوردند فوری به مطالعه یک کتابی مستغرق می شدند، با دیدن چنین استغراق و علاقه به این کتاب کنجکاو شدیم که این چه کتابی است؟ و تصنیف چه کسی است؟

خود ایشان فرمودند:

"مصنف این کتاب دریایی است بی کران"
مطلع شدیم که این نسخه‌ای است از "ازالة الخفاء"
تصنیف شاه ولی الله صاحب رح که بدست ایشان
رسیده است"

(البائع الجنی ص ۹۳ مطبوعه علی رجال الطحاوی و نزهة الخواطر ج ۶)

فخرالمتاخرین ابوالحسنات مولانا عبدالحی فرنگی محلی (م
۱۳۰۴ هـ) که تبحر علمی نادره روزگار بودن، جامعیت و
وسعت نظر ایشان معروف و مسلم است در کتاب معروفش
"التعلیق الممجد علی موطا الامام محمد" ضمن تذکره "ازالة
الخفاء" تحریر میفرماید: "کتاب عظیم النظیر فی بابہ" (در فن
خویش کتاب بی مثالی است)

(التعلیق الممجد ص ۲۵ چاپ یوسفی)

ارتباط حجة الله وازالة الخفاء

پس از تصنیف "حجة الله البالغه" که در آن نظام جامع و
مرتبط اسلام چنان عرضه شده است که ارتباط آن با زندگی و
معاشره و تمدن به انبات میرسد، و این امر واضح و آشکار
میشود که بدون عمل بر احکام اسلام اعم از اعتقادات، عبادات

و زندگی اجتماعی و اجراء آن در زندگی بوجود آوردن يك معاشره سالم، تمدن صحیح، و اجتماع معتدل و مناسب غیر ممکن است. برای شرح و تفسیر همین مقصود و آن را عرضه کردن با روشی عالمانه و محققانه (که در آن اسباب تسکین و تسلی افکار مرعوب از عقل و طبایع عقل پرستی ای که تحول انقلاب گونه آن در مستقبل قریب داشت پیش می آمد) مورد لزوم و احتیاج بود، و ضرورت داشت که در مورد طبع اجتماعی نظام اسلام و خصوصیات، اهداف و محدوده عملی آن، و همچنان در مورد برنامه جهانی و همیشگی، آشکار و منصوص "خلافت" با همین شرح و تفسیر، با کمک نقل و عقل، شهادت تاریخ و از همه مهم تر در پرتو قرآن و سنت قلم برداشته شود. و همچنان پرده و حجاب گمراهی ها و سوء تفاهم هائی را که از زمان قدیم بوجود آمده اند که بر مبنای آن فرقه ای بزرگ زائیده است چاک نموده و برداشته شود. فرقه ای که بدوران شاه صاحب رح جهت تسلط عناصر ایرانی (برهند) چنین انتشار و اغتشاش فکری ای بوجود آورده بودند، که اثرات آن از محدوده عقائد و اعمال فراتر رفته بر نظام حکومت و در هند بر اقتدار عالیه مسلمین غلبه کرده بود، و مستقبل مسلمین را در این کشور مشکوک و مشتهبه قرار داده بود. و وضعیت این فرقه (بنظر کسانی که از تاریخ این فرقه، و از عقاید اساسی آنها آگاه بودند، و کسانی که مستقیماً کتب معتبر و مآخذ اصلی شان را مورد مطالعه قرار داده بودند) فقط بصورت يك اختلاف نظر اجتهدای و فرقه ای ضمنی در محدوده (داخل)

دین و شریعت نبود، بلکه در موازات آن بینش دینی‌ای که مبنای آن بر کتاب و سنت، عظمت منصب نبوت و عقیده ختم نبوت بود، يك بینشی مستقل و تعبیری جداگانه برای دین بود، که مقداری جزئی از آن را میتوان توسط عقیده امامت فرقه اثناعشری پی برد، که بنظر آنها امامت هم درجه نبوت بلکه از بعضی وجوه برتر از آن نیز میباشد^۱ (این نظر مصنف است بنظر بنده در اعتقاد تشیع امامت از هر جهت از نبوت برتر است - مترجم) شاه صاحب رح ضمن معرفی هدف و مقصود اولیه کتاب می‌نویسند

"می‌گوید فقیر حقیر ولی الله عفی عنه که در این زمان بدعت تشیع آشکار شده و نفوس عوام بشبهات ایشان متشرب گشته و اکثر اهل این اقلیم در اثبات

۱- در همین ایام کتاب رهبر انقلاب ایران آقای روح الله خمینی که به نام آیت الله العظمی الامام الخمینی معروف است به زبان عربی بنام "الحکومت الاسلامیه" مورد مطالعه قرار گرفت که در صفحه ۵۲ آن تحت عنوان "الولایت التکوینیة" پس از این توضیح که ائمه دارای خلافت تکوینی هستند که کلیه ذرات جهان تحت فرمان و زیر سلطه اختیار ائمه می‌باشد، این عبارت ذکر شده است:

وَأَنَّ مِنْ ضَرُورِيَّاتِ مَذْهَبِنَا أَنَّ لَأَئِمَّتِنَا مَقَامًا لَا يَقْرِبُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَبِمَوْجِبِ مَالِدِينَا مِنَ الرِّوَايَاتِ وَالْإِحَادِيثِ فَإِنَّ الرَّسُولَ الْأَعْظَمَ (ص) وَالْأَئِمَّةَ (ع) كَانُوا قَبْلَ هَذَا الْعَالَمِ أَنْوَارًا فَجَعَلَهُمُ اللَّهُ بَعْرَ شُهُ مُحَدِّقِينَ وَجَعَلَ لَهُمْ مِنَ الْمَنْزِلَةِ وَالرَّفْعَى مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ" (الحکومت الاسلامیه - کتابخانه بزرگ اسلامی ایران)

خلافت خلفای راشدین رضوان الله تعالى عليهم
اجمعين شك بهم رسانيدند."

(ازالة الخفاص ۱)

منظور اینکه بعثت رشد فرقه تشیع و تبلیغات شان در کشور،
در دل عموم مردم مسلمان در مورد حقانیت خلافت خلفای
راشدین شك و شبهاتی ایجاد شده است. و نظر شاه صاحب رح
تنها بر سطح این فتنه موجد شك و تردید نبود، بلکه به توطئه‌ای
که زیر پرده طراحی شده بود و نتایج ریشه‌داری که از آن
داشت پیدا می‌شد (بطور مثال شکست خوردن و ناکام شدن
اسلام در بهترین و اولین دوران‌ش، و بی‌نتیجه بودن همنشینی و
تربیت و سازندگی نبی اکرم (ص) عدم حفاظت قرآن در
خیر القرون توسط صحابه، و بی‌اعتمادی از سنت و کلیه امور
متفق علیه) همه آن را پائیده بودند، چنانچه مرقوم میفرمایند:
"هر که در شکستن این اصل سعی می‌کند. بحقیقت
نابودی جمع فتون دینیه را می‌خواهد"

(ازالة الخفاء ص ۱)

جلوتر در جایی دیگر میفرمایند:

"خلفاء راشدین بین رسول الله (ص) و امت جهت
اخذ و نقل قرآن مجید و احکام دین واسطه هستند"

(ازالة الخفاء مقصد دوم ص ۴)

سپس ایشان در این محدوده علوم و قسمت‌هایی از دین را
نیز شامل میکنند که به برکت و طفیل خلفاء راشدین به امت

رسیده است، بطور مثال علوم حدیث، فقه، از آن مهم تر در مسائل اجتهادی انعقاد اجتماع به يك شكل خاصی، و خاتمه دادن اختلافات امت، و همچنان علم احسان (که بعدها بنام علم سلوک معروف گشت) سپس درجات "علم حکمت" و توضیح "اخلاق فاضله" و "اخلاق رذیله" و فرق شان، و "مدیریت منزل"، و "اداره کشور" از نظر شاه صاحب رح این همه و کمالات امت را توسط تعلیم خلفاء راشدین و روش عمل ایشان رسیده است، و کل امت در این مورد ممنون احسان شان است.

(برای تفصیل ملاحظه شود ص ۶ مقصد دوم)

بنابراین عین مصلحت بود که پس از "حجة الله البالغه" که گویا تفسیر و معرفی علمی و ثنوری اسلام است باید ارائه گردد که واقعیات جهان چگونه پس از دوران نبوت متصلاً، این اصول و تعلیمات عملاً با کمال موفقیت و خوبی انجام و اجراء شده است، و در زندگی با چه اسلوب خوب و زیبایی مطابقت پیدا کرده اند، بر معاشره و اجتماع بشری چه اثراتی داشته اند، دو تمدن و فرهنگ باستانی (جهان تمدن آنروز را به دو قسمت تقسیم کرده بودند و از سده های طولانی ادامه داشتند) زیر نظر سلطنتهای قدرت مند (سلطنت ساسانیان و سلطنت روم) با رهبری شان داشتند پرورش و رشد می یافتند، و بر زندگی جامعه بشری موثر بودند، چگونه نیست و نابود شدند.

(برای تفصیل ملاحظه شود صفحات ۵۴ و ۵۹ و ۶۳ مقصد ۲)

چند تصنیف قدیمی

در ذخیره کتب قدیم در مورد نظام اجتماعی اسلامی، اداره کشور و برنامه عملی (قطع نظر از رتبه و کیفیت بلکه فقط از نظر کمیت هم) کمتر کتابی بیچشم می خورد، در این موضوع امام ابویوسف رح (۱۱۳ هـ - ۱۸۲ هـ) که شاگرد ارشد امام اعظم ابوحنیفه رح و قاضی القضاة (دادستان کل) خلافت عباسیه بودند، "کتاب الخراج" ایشان مقام پایه و اساس را دارد، اما محدوده بحث آن فقط در ذرایع درآمد، مالیات محدود است. در این مورد اولین کتاب قابل ذکر نوشته قاضی القضاة علامه ابوالحسن "علی بن محمد بن حبیب الماوردی" (۳۶۴ هـ - ۴۵۰ هـ) بنام "الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة" میباشد در صفحات قطع متوسط ۲۵۹ صفحه میباشد، مضمون اساسی آن امامت (خلافت)، حکم شرعی آن، شرائط، کیفیت تشکیل آن، منصب هایی که از سوی آن داده میشود، وظایف امام (خلیفه) احکام انتصاب قضاة، ائمه، تولیت اخذ صدقات، احکام جزیه و خراج و غیره، اجراء حدود (کیفرها) و احتساب (اطلاعات) میباشد، در مورد صحت و اثبات خلافت راشده، فضائل و مناقبت و آمار نقش و فعالیت هایشان بحثی مطرح نشده است. در این مضمون بزرگترین کتاب "الغیاثی" است که اسم کامل آن "غیاث الامم فی التیاث الظلم" مصنف این کتاب استاد نامدار امام غزالی رح و در عصر خویش استادالاساتذه،

امام الحرمین ابوالمعالی عبدالملک الجوینی رح (۴۱۹ هـ - ۴۷۸ هـ)^۱ میباشند. این کتاب در اصل بنا به پیشنهاد و حمایت وزیر با تدبیر و نامدار دولت سلجوقیه نظام الملک طوسی (۴۰۸ هـ - ۴۸۵ هـ) بانی دانشگاه نظامیه بغداد و نیشابور تصنیف شده است. کسی که رسماً وزیر ملک الب ارسلان و ملک شاه سلجوقی و مدارالمهام حکومت شان بود، بلکه در واقع همه کاره و مختار کل این سلطنت عظیم بود.^۲ این کتاب در اصل در مورد احکام شرعی امامت، صفات و وظائف آن میباشند، در قسمت اول اوصاف ائمه، استناداران، و قاضیان بحث شده است، و در مورد این نیز بحث شده است که اگر در یک زمانی هیچ امام (خلیفه ای) وجود نداشت پس چه کار باید کرد. همچنان اوصاف مفتیان، والیان بیان شده است، در زمان نبودن شان و وظیفه امت چیست؟ و اگر بر منصب امامت (رهبری کشور) فرد ناهلی با زور شمشیر (و کودتا) تسلط پیدا کرد مسلمانان چه نوع عکس العملی باید نشان بدهند، و اگر در یک دوره ای مفتی موجود نباشد مسئولیت امت چه خواهد بود؟ و اسباب خلع و عزل امام (رهبر) چیست؟ سپس با تفصیل

۱- این کتاب با تحقیق دکتر عبدالعظیم الدیب و با توجه و اهتمام شیخ عبدالله ابن ابراهیم الانصاری با هزینه "الثقون الدینیة" دولت قطر در سال ۱۴۰۰ هـ چاپ شده است، ضخامت کتاب با صفحات بزرگ ۶۱۱ صفحه می باشد.

۲- ابن خلکان، طبقات الشافعیه و غیره، برای آگاهی از احوال و کمالات "نظام الملک طوسی" در زبان اردو ملاحظه گردد تصنیف مولوی عبدالرزاق صاحب کانپوری مرحوم با همین نام.

احکامی را ذکر کرده‌اند که در زمان نبودن مفتی امت باید آنها را بدانند و بر آن عمل بکنند. در این قسمت کتاب بصورت کتابی از فقه (شافعی) در می‌آید، در کتاب بحثی در مورد صحت و اهمیت خلافت خلفاء راشدین مطرح نشده است، آن در واقع در مورد احکام شرعی مربوط به امامت و صفات و وظائف شان است، در کتاب در جاهای متعددی بر کتاب "الاحکام السلطانیة" تصنیف ماوردی و بر خود او تعریض و اعتراض شده است. کتاب سوم قابل ذکر (و اعتناء) تصنیف "شیخ الاسلام ابن تیمیه رح" (۶۶۱ - ۷۲۸ هـ) بنام "السیاسة الشرعية فی اصلاح الراعی و الرعية" میباشد، مصنف دانشمند در خطبه کتاب بصراحت گفته است که این جزیره‌ای است مختصر در مورد چند اصل و احکام سیاست الهی و انشین نبوت که راعی و رعیت (رهبر و ملت) از آن ناگزیر و چارند، و کتاب در واقع شرح و تفسیر این آیت است:

ان الله يأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتکم بین الناس ان تحکموا بالعدل، (الی قوله تعالی) ذالک خیر و حسن تاویلا.

(النساء ۵۸ و ۵۹)

همانا الله تعالی به شما امر میدهد که امانت‌ها را به صاحبان شان برگردانید و در بین مردم با عدالت داوری بکنید.....

این بهتر است و نتیجتاً نیز عالی است. در قسمت اول کتاب عنوان باب اول "الولايات" و عنوان باب دوم "الاموال" است

و در قسمت دوم کتاب اول حدود الله و حقوق الله مورد بحث قرار گرفته‌اند و سپس حقوق العباد، کتاب از صفحات متوسط بر ۱۶۸ صفحه مشتمل است.^۱ در این کتاب نیز در مورد خلافت راشده و خلفاء راشدین از بحث اساسی، کلامی و تاریخی آنها تعرضی نشده است، که در مورد آن مصنف گرامیقدر کتاب مقام اسوه و امامت را دارند، اگر ایشان به این امر توجه میفرمودند، در ذخیره کتب تحقیق اسلام و مباحث (فنی) اضافه گرانبهائی پیش می‌آمد، در این رشته علم وسیع و قلم روان ایشان در صفحات "منهاج السنة" جوهر اصلی خویش را ارائه داده است، که در آن امواج دریای علم و رهواری اسب قلمشان بچشم می‌خورد.^۲

ارزش و اهمیت خلافت از دیدگاه اسلام

در قرآن کریم و احادیث نبوی کسانی را که دعوت اسلامی و دین محمدی (ص) را پذیرفته‌اند و بر آن ایمان آورده‌اند، بحیثیت يك جماعت منظم و متشکل معرفی و با نام‌های "امت"، "ملت" و "جماعت" نامگذاری شده‌اند که همگی آن بر همان

۱- در دست ما چاپ چهارم آن که در سال ۱۹۶۹ م توسط دارالکتاب مصر چاپ و منتشر شده است می‌باشد.

۲- برای تفصیل بیشتر ملاحظه گردد تبصره منهاج السنه از تاریخ دعوت و اصلاح جلد دوم (اردو) ص ۳۱۲ - ۲۸۴.

تشکل و نظم دلالت دارند. اهل بصیرت میدانند که این کلمات در فرهنگ و اصطلاح کتاب و سنت بر مفاهیم سطحی "کثرت افراد" و جمعی از انسان ها دلالت نمی کند و در این معانی ای بکار نرفته است. معانی که در تاریخ ادیان و ملل و سرنوشت اقوام و تمدن ها وزنی و اثری ندارند، بلکه بر عکس در تمام قرآن مجید ضمن تذکره وقایع امم گذشته در معرفی اسباب و عوامل قوت و ضعف، شکست و پیروزی، و ذکر بی اثر بودن کثرت تعداد، بی ارزش بودن انبوه نفوس، و با بودن افراد صالح غالب شدن فساد، مظلومیت افراد بشر، و مغلوبیت دین حق بکثرت مورد بحث قرار گرفته است، که از آن چنین برمی آید که در ترازوی عدل و عقل انبوه افراد منتشر و متفرق (ولو اینکه تعدادشان خیلی هم زیاد باشد) اصلا اهمیت و ارزش ندارد. متعاصد عظیمی که اسلام در نظر دارد، تنظیم و اصلاح رابطه عبد و معبود، توسعه و ترویج آن، سعی در گنجاندن زندگی بشری در قالب آن با ارتباط بین افراد جماعت و رابطه منظم و هم آهنگ شان میباشد، و برای زندگی پرامن و پرسکون و شایسته جوی بوجود آوردن، تا در آن محیط برای انجام فرائض حق تعالی و حقوق بندگان الله هر دو تا جو سازگار موجود باشد، و امکانات ارتقاء بمدارج کمالات فراهم گردد، که صلاحیت آن در فطرت بشر ودیعت شده است، او کوشیده است تا نیروئی عملی و فکری او برای مقابله با خطرات و حفظ از نقصانها و دفع مفاسدی که از زندگی غیر منظم بوجود می آید و مفاسدی که در اثر قوانین خود ساخته یابی عنان بودن

فرمانروایان و هوس جاه بوجود می آید آمادگی داشته باشد و از بین برود، و برای آن قانون منزل من الله، شریعت الهی و یک نظام خلافت و رهبری ای بر مبنای حاکمیت و الوهیت الله لازم است، تا جائیکه مربوط به شریعت باشد می باید آنها با اعتقاد از جانب الله نازل شده، و از خطا محفوظ و معصوم، از اغراض و مقاصد، تعصبات و تمایلات بالاتر باید باشد، و از جائیکه مربوط به رهبری و خلافت است. میباید نماینده و مجری به تمام معنی شریعت، باشد و حتی المقدور و عمداً از حمایت بیجا، تعصب، رو درواستی بیجا و عدم مساوات دور و مبرا باشد. برای تکمیل این اهداف و مقاصد و پیدا شدن نتایج آن از همان اوائل صاحب شریعت (صلی الله علیه و سلم) چنین دستورات و هدایاتی صادر فرموده اند، که در پرتو آن مسلمان برای بوجود آوردن چنین جماعت منظم و متشکل ناگزیر و ناچار است که تحت فرمان و کنترل چنین صاحب امری قرار بگیرد که در بین آنها در بسیاری از خصوصیات برتری و امتیاز داشته باشد. و محافظ مصالح، منافع و ضروریات شان باشد، و آنها او را طبق اصول کلی، وسیع و فتر مانند (که تنظیم حدود و مسافت آن در اختیار است) انتخاب کرده باشند، و اگر او بر امامت (رهبری) کل کشور منصوب است او را "خلیفة المسلمین، امیرالمؤمنین یا امام" مینامند و اگر نائب و انتصاب شده او است یا مسلمانان او را جهت اجراء احکام، حل اختلافات و منظم نمودن وضع زندگی مسلمین بصورت جزئی (یعنی برای یک قستی از کشور) انتخاب کرده اند او را فقط "امیر"

مینامند. انتخاب خلیفه از وظایف دینی‌ای است که برترین عاشق رسول (ص) رفیق غار و جان نثارشان حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بزرگترین گروه عشاق و جان نثاران یعنی گروه صحابه کرام رضوان الله علیهم (همراه با اهل بیت عظام) انتظام این امر و انتخاب خلیفه المسلمین را از تجهیز و تکفین جسد اطهر حق تقدم دادند و تقریباً همین معمول حین وفات هر خلیفه ادامه داشته است. از انتخاب صدیق اکبر رضی الله عنه سال ۱۰ هـ تا شهادت خلیفه "مستعصم بالله عباسی" در سال ۶۵۶ هـ جهان اسلام هیچگاه از سرپرستی خلیفه اسلام محروم نمانده است، فقط در زمان غیبت و اسارت "خلیفه مسترشد بالله عباسی" که توسط "سلطان مسعود سلجوقی" بتاريخ دهم رمضان ۵۲۹ هـ اسیر شده بود، که مدتی کوتاه در حدود سه ماه و یک هفته بود، و در این وقفه جهان اسلام بدون خلیفه بود، اما این حادثه برای عالم اسلام این قدر سنگین و دردناک بود که کل جهان اسلام اند و هناك و سوگوار بود (و پایتخت آن) بغداد زیر و رو شد.

ابن کثیر آن را چنین معرفی میکند:

"درا حالی بغداد از نظر ظاهر و باطن بهر دو اعتبار تکانی زلزله آسا پیش آمد، مردم عامی منبرهای مساجد را شکستند، و از شرکت نماز با جماعت دوری کردند، زنان بدون سرپوشی و چادر نوحه کنان به خیابانها راه افتادند، به اسارت خلیفه و مصائب و مشکلاتی که از آن بوجود آمده

بود ماتم میکردند شهرها و مناطق دیگر نیز
 د. همگامی با بغداد همین کارها را انجام دادند،
 سپس این فتنه بقدری جلو رفت که کم و بیش کلیه
 مناطق از آن متأثر شدند، "ملک سنجر" با دیدن
 این اوضاع برادرزاده اش را از این اوضاع و
 سنگین بودن آن اطلاع داد، و به او دستور داد تا
 خلیفه را از اسارت آزاد و به مسندش بنشانند، "
 ملک مسعود" در اطاعت امرش همین کار را انجام
 داد.

(ابن کثیر ج ۱۲ ص ۲۰۸)

بر شهادت "خلیفه مستعصم بالله" شیخ "سعدی" رح که
 فرسخها دور از مرکز خلافت در شیراز میزیست مرثیه
 جگرسوزی که نوشته است شعر اول آن چنین است :

آسمان را حق بود گرخون بیارد بر زمین
 بر زوال امر مستعصم امیرالمؤمنین

از همین آشکار میشود که مسلمانان امر خلافت و خلیفه را با
 چه دیدی می نگرستند. و جهان اسلام در ایام محرومیت از آن
 چه احساساتی را ابراز می داشتند.

تعریف جامع خلافت

شاه صاحب رح بر کتاب و سنت ، فقه ، عقاید ، علم کلام و سیرت و تاریخ ، نظر دقیق و عمیقی داشتند و آگاهی کاملی از اهداف شریعت داشتند، خلافت را چنان جامع تعریف کرده‌اند ، تعریفی بهتر از آن را عرضه کردن محال است ، هر لفظ این تعریف بجای خویش يك دفتری از معانی ، مطالب و امثله را در بر دارد ، ایشان چنین مرقوم میفرمایند:

الخلافة هي الرئاسة العامة في التصدي لاقامة الدين باحياء العلوم الدينية واقامة اركان الاسلام والقيام بالجهاد وما يتعلق به من ترتيب الجيوش والفرض للمقاتله واعطائهم من الفىء والقيام بالقضاء ، واقامة الحدود ، ورفع المظالم والامر بالمعروف والنهي عن المنكر، نيابة عن النبي صلى الله عليه وسلم

(ازالة الخفاء مقصداول ص ۲)

"خلافت عبارت است از رهبری عامه‌ای که برای اقامت دین "تشکیل شده باشد، و وظایفی که اقامت دین آنها را در بر میگیرد عبارت اند از احیاء علوم دینی ، برپائی ارکان اسلام ، انتظام

جهاد و متعلقات آن ، بطور مثال ترتیب دسته‌های جنگی و تعیین سهام شرکت کنندگان در جنگ و تقسیم اموال غنیمت ، برقراری شعبه قضاوت و داوری ، اجراء حدود و تعزیرات ، رسیدگی به مظالم و شکایات ، انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر ، همه آن نیابتاً با نمایندگی رسول الله صلی الله علیه و سلم باید باشد"

سپس در دنباله شرح و تفسیر اقامت دین می‌نویسند:

"ما هنگامیکه معاملات را بنظر استقراء مینگریم از جزئیات به کلیات و از کلیات به یک امر کلی‌ای که شامل همه باشد پی می‌بریم ، و به این نتیجه میرسیم ، که جنس اعلی (بعبارتی دیگر کلیة الکلیات) این همه کلیات کثیره و جزئیات متفرقه آن حقیقت است که بنام " اقامت دین " موسوم است ، که همه اجناس و انواع در تحت آن داخل اند ، که یکی از آنها احیاء علوم دین است ، و آن مشتمل است بر تعلیم قرآن و سنت و تذکیر و موعظه ، ارشاد باری تعالی است :

هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا
علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و

الحكمة و ان كانوا من قبل لفى ضلال مبين

(الجمعة - ۲)

او است که فرستاد در امین رسولی از خودشان
تا تلاوت کند آیات او را و ترکیه کند آنها را و تعلیم
بدهد آنها را کتاب و حکمت ، و همانا بودند آنها
پیش از این در گمراهی آشکار.

(ازالة الخفاء مقصد اول ص ۲ - ۳)

استدلال از قرآن در مورد خلافت خلفاء راشدین

نشاط بخش و وجد آفرین ترین قسمت کتاب آن است که
شاه صاحب رح در آن از آیات متعدد قرآن مجید جهت
حقانیت خلافت خلفاء راشدین و خلیفه راشد بودن شان ، و
به کمال رسیدن مقصود حق تعالی ، و تحقق یافتن امر تکوینی
باری تعالی استدلال کرده اند، و به اشارات بلکه تصریحاتی از
آیات متوجه گردانده اند که از آن با بداهت (بلکه در بعضی موارد
مانند قاطعیت و یقین محاسبات ریاضی) به اثبات میرسد بجز از این
بزرگواران مصداق این کسی دیگر نمی تواند باشد و این پیش
گوئیها علاوه از آنها بر احدی صدق پیدا نمی کنند، و تحقق آن
وعده ها غیر از دوران خلافت شان در دوران دیگر اصلاً واقع
نشده است و اگر این شخصیت ها و دوران شان را نادیده بگیریم
و از تاریخ کم کنیم این همه صفات و وعده ها بدون مصداق و
تشنه تکمیل میمانند.

آیاتی که شاه صاحب رح مورد استدلال قرار داده‌اند ما فقط دو تا از آنها را بعنوان مثال انتخاب میکنیم یکی از آنها آیه ۵۵ سوره نور است :

وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات
ليستخلفنهم فى الارض كما استخلف الذين من
قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذى ارتضى لهم و
ليبدلنهم من بعد خوفهم امنا، يعبدوننى
لا يشركون بى شيئاً و من كفر بعد ذلك فاولئك
هم الفاسقون

(النور - ۵۵)

وعده الهی با کسانی است از شما که ایمان دارند و
اعمال شایسته انجام داده‌اند که حتماً و حتماً
به آنها خلافت (حکومت) خواهد داد در کره
زمین همچنانکه خلافت داده است به کسانی که
پیش از شما بوده‌اند، و حتماً استحکام خواهد داد
برایشان دینی را که برای شان پسندیده است، و
بیم و ترس شان را به امنیت مبدل خواهد کرد، آنها
فقط مرا خواهند پرستید، (و) بامن احدی را
شریک نخواهند ساخت، و کسی که بعد از این
(همه نعمت) کفر (و ناسپاسی) کند همان شخص
بد کردار است

شاه صاحب میفرمایند این وعده (استخلاف و تمکین در زمین و امنیت پس از یم) به کسانی داده شده است که هنگام نزول سوره نور حاضر و موجود، از اسلام و صحبت (مجالست) نبوی مشرف و در نصرت و تائید آن شرکت داشته‌اند، شاه صاحب رح با کمال صراحت می‌نویسند که این وعده به حضرت "معاویه"، "بنو امیه" و "بنو عباس" صدق نمی‌کند، زیرا یا هنوز به اسلام مشرف نشده بودند یا در مدینه موجود نبودند، سپس می‌نویسند که این امر نه ممکن و نه هم منطقی است که کل جماعت مسلمین به خلافت در زمین سرافراز گردند. و همه در يك آن به منصب خلافت برسند، ناگزیر از آن تعداد چند نفر از مسلمین مراد میباشند، گفته‌شان را به اصل عبارت خویش ملاحظه بفرمائید:

"ليستخلفنهم يعني ليستخلفن جمعاً منهم و"
انقياد "لوازم اوست"

منظور اینکه از آنها گروهی خلیفه قرار خواهند گرفت و انقیاد و اطاعت مردم از آنها برای آن (خلافت) شرط است، علاوه بر این هنگامیکه این وعده تحقق پیدا کند دین به تمام معنی غالب و سربلند خواهد بود، اقتدار و تسلط دین به کمال خواهد رسید، نه آنطور که حضرات اثناعشری می‌گویند که دین مورد پسند حق تعالی پیوسته در حال خفاء (و تقیه) خواهد ماند و بهمین جهت

ائمه اهل بیت همیشه تقیه میکردند، و هیچ زمانی آنها به اظهار دین خود علناً دسترسی و قدرت نیافتند، "ولیکن لهم دینهم الذی ارتضی لهم" (و حق تعالی بقدرت خواهد رسانید دینی را که برای شان پسند کرده است) از این جمله چنین بر می آید آن دینی که در این ایام خلافت آنرا نتوان اظهار و اعلان کرد مورد پسند و منتخب حق تعالی نیست،

(ازالة الخفاء مقصد ۱ ص ۲۰)

همچنان میفرماید

"ولیدلنهم من بعد خوفهم امنا" در این دوران (وعدة) استخلاف حق تعالی بیم و هراسی را به محیطی پر امن و اطمینان تبدیل خواهد کرد، از این جمله نیز چنین بر می آید که خود مستخلفین (خلفاء) و بقیه مسلمین در ایام اجراء و انجام این وعده در امن و اطمینان بسر میبرند، آنها نه از ادیانی مختلفه کفر، ترسی خواهند داشت و نه از فرد یا گروه متفرقه دیگری. برخلاف آن "فرقه امامیه" میگوید که ائمه اهل بیت (که به نظر آنها مصداق واقعی آیت هستند) پیوسته ترسان و لرزان بوده اند و تقیه میکردند، آنها و اصحاب شان پیوسته از دست مسلمانان آزار و شکنجه میدیدند، و همیشه بار توهین و تحقیر را بدوش می کشیدند و هیچ وقت مؤید و منصور نبوده اند، (ازالة الخفاء م ۱ ص ۲۰)

در صورتیکه وعده تمکین فی الارض و استخلاف
توسط همان مهاجرین اولین وافرادی که در حین
نزول آیت قرآن موجود بودند انجام گرفت، اگر
آنها خلیفه برحق و جانشین واقعی رسول الله (ص) نبودند،
پس باید بپذیریم که این وعده انجام نگرفته و تا
قیامت نخواهد گرفت (چون مخاطبانی که به آنها وعده داده
شده است از این جهان رفته‌اند و عبارتی دیگر العیاذ بالله این وعده
الهی دروغی بیش نبوده است مترجم) تعالی الله عن ذالک
علواکبیراً".

(حواله قبلی ص ۲۳)

آیتی دیگر "قل للمخلفین من الاعراب" الخ (فتح - ۱۷)
میباشد، شاه صاحب رح براین آیت بحث مفصلی مطرح
کرده‌اند که خلاصه‌ای آن این است که حضرت پیامبر (ص) در
سال ششم هجری با جمعیتی بزرگ از اصحاب گرامیش بعثت
خوابی که دیده بودند بنیت عمره به سوی مکه معظمه حرکت
فرمودند، بعثت اهمیت واقعه، اوضاع مکه معظمه و احتمال
خطر درگیری قریش، تعداد زیادی از اصحاب کرام (رض)
همسفر شدند، اما اعراب (روستائیان) جهت ترس و نفاق که
داشتند همراه نشدند، در حدیبیه التواء تصمیم و صلح تاریخی
باقریش بوجود آمد که تفصیل آن مشروحاً در کتب حدیث و
سیرت دیده می‌شود، و همان جابیه رضوان انجام گرفت، که
شرکت کنندگان آنرا حق تعالی در قرآن مجید سند رضایت
خویش عطا فرمود و پیروزی نزدیکی را به آنها مژده داد (الفتح -

۱۸) سپس در همین سوره فتح بصراحت اعلام فرمود که در آن پیروزی نزدیک (فتح خیر که در محرم هفتم هجری پیش آمد) این گروه از اعراب که در حدیبیه نبودند حق شرکت ندارند، چون آنها در این سفر مهم، خطرناک و تاریخی همراهی و شرکت نکرده بودند، حق تعالی میفرماید

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ
لِّتَأْخُذُوا ذُرُوءًا تَتَّبِعُكُمْ ، يَرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ
اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلِ ،
فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا ، بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا
قَلِيلًا (الفتح - ۱۵)

بزودی خواهند گفت کسانی که شرکت نکردند
زمانیکه شما برای گرفتن غنائم حرکت خواهید
کرد، بگذارید تا با شما بیائیم، میخواهند بدین
صورت قول الله را تغییر دهند، بگو (ای پیامبر)
هرگز نیائید با ما، الله تعالی (از قبل) همین طور
فرموده است، فوری خواهند گفت: شما با ما
حسودی میکنید، بلکه اصل واقعیت این است که
آنها درک و شعور ندارند مگر خیلی کم.

اما بدنبال آن به همین شرکت نه کنندگان (مخلفین) گفته شد
در این فتح قریب که شما اجازه شریک شدن و حق استفاده از

غنایم آن را ندارید اما بزودی شما به جنگ با کسانی دعوت خواهید شد که صفت اول شان این است که این افراد دارای شجاعت و نیروی عظیم اند ، و علامت دوم شان این است که در آن جنگ فقط دو پیشنهاد خواهد شد که اسلام بپذیرند یا حاضر به جنگ باشند و پیشنهاد سوم یعنی جزیه را نخواهند داشت ، و این دعوت و شرکت به جنگ و داعی و مسئول آن پیش الله تعالی همچنان محبوب ، معتبر و واجب الاطاعت خواهند بود که اگر شما از امر او اطاعت کنید حق تعالی به شما جایزه اجر حسن خواهند داد ، و اگر مثل سابق سرپیچی کنید شما را در عذاب دردناک مبتلا خواهند کرد. ارشاد باری تعالی است:

قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم
اولی بأس شدید تقاتلونهم اویسلمون ، فان
ططیعوا یؤتکم الله اجرأ حسناً، وان تتولوا کما
تولیتم من قبل یعذبکم عذاباً الیما (الفتح - ۱۶)

بگو (ای پیامبر (ص)) به روستائیان متخلف، شما بزودی دعوت خواهید شد برای قومی جنگنده و نیرومند، که شما با آنها خواهید جنگید (تا از بین بروند) یا مسلمان خواهند شد ، اگر شما (به آن دعوت) اجابت و اطاعت کردید حق تعالی به شما پاداش نیکو خواهد داد و اگر رو بگردانید همان طور که

قبلا روگردانی کرده‌اید به شما عذاب دردناک خواهد داد.

شاه صاحب رح در تفسیر آن میفرمایند که از جمله "سُتْدَعُونَ" اقتضاء "چنین برمی‌آید که در آینده داعی‌ای بوجود خواهد آمد که روستائیان (ی را که در سفر و صلح حدیبیه بالشکر اسلام همراهی نکرده اند) برای جنگیدن با قومی جنگجو و نیرومند دعوت خواهد کرد، و آن قوم فقط دو پیشنهاد خواهد داشت، جنگ یا اسلام (و مصداق قطعی آن مرتدین عرب بودند که جزیه گرفتن از آنها جواز نداشت آنها مرگ را می‌پذیرفتند یا اسلام را) و این صورت حال و واقعه فقط در ایام خلافت ابوبکر صدیق رض پیش آمد، که ایشان با مرتدین عرب جنگیدند، و حکم شرعی برای شان همین بود و مصداق آن نه رومیان میتوانند باشند و نه ایرانیان زیرا برای آنها سه تا پیشنهاد بود، جنگ، اسلام یا جزیه، بنابراین بابت اهدا از این آیت خلافت حضرت صدیق اکبر رض به اثبات میرسد، که ایشان برای جنگ با مرتدین بفرماندهی حضرت خالد رض لشکرکشی فرمودند و روستائیان را برای شرکت در آن دعوت دادند، و آنگاه وعده پاداش نیکو در صورت اجابت و اطاعت آن و تهدید عذاب در صورت سرپیچی، مقام و منصب يك خلیفه راشد و جانشین بر حق را ابراز میدارد.^۱

۱- برای تفصیل بیشتر ملاحظه گردد ازالة الخفاء ص ۳۹ - ۳۸ م ۱، این استدلال حضرت شاه صاحب رح توسط علامه شهاب الدین محمود آلوسی (م

مضامین با ارزش دیگر کتاب

علاوه بر دلایل اثبات خلافت خلفاء راشدین ، آثار و فضایل خلفاء چهارگانه نقش و فعالیت های ادوارشان ، کلمات قصار و فرمایشات گهربارشان در این کتاب فوائد ارزنده تحقیقات نادره ، و مواد با ارزش زیادی درج است که نه در کتب عمومی عقاید و علم کلام یافت می شود و نه در تاریخ سیره ، که یکی از آن تفسیر ادوار سه گانه (ازالة الخفاص ۱۲۱ ۱۲۲ م ۱) فرق خلافت و سلطنت و تفصیلات آن (حواله قبل ص ۱۲۶) شرح و تفسیر ملك عضو (دیکتاتوری) و تصریح آنکه سلطنت و دیکتاتوری بنی امیه خلافتی نبوده ، بنظر ایشان اگر چه خلافت راشده به حضرت علی رضی الله عنه پایان رسیده است اما در مورد حضرت معاویه رضی الله عنه (جهت مناقب و فضایی که دارد)

۱۲۷۰ هـ) در تفسیر معروفش "روح المعانی" نیز تأیید شده است ، او می نویسد:

" المراد بالمعانم معانم خبیر کما علیه عامه المفسرین " روح المعانی ص

۱۰۱

"ستدعون الی قوم اولی بأس شدید" وهم علی ما اخرج ابن المنذر و الطبرانی عن الزهری بنو حنیفه مسیلمه و قومه اهل الیمامه ، و عن رافع ابن خدیج انا کنا نقرأ هذه الآیة فی ماضی و لانعلم من هم حتی دعا ابوبکر رض الی قتال بنی حنیفه فعلمنا انهم أريدوا بها. روح المعانی ص ۱۰۲ و شاع الاستدلال بالآیه علی صحة امامة ابی بکر رض. حواله قبلی ص ۱۰۴

توصئه میکنند که نباید سوءظن یا طعن و تمسخر انجام گیرد،
(حواله قبل ص ۱۴۶ م ۱)

اما در مورد خلفاء بنی مروان بعد از او صریحاً می‌نویسند:
"چون عبدالملک تسلط یافت فرقت از میان رفت و
احکام خلافت جابر، که آنحضرت صلی الله علیه
وآله و سلم در چندین احادیث تشریح فرموده
بودند بر منصفه ظهور آمد"

یکی از خصوصیات این کتاب مواد مفصلی است که در
مورد مذهب فاروق اعظم رضی الله عنه، فتاوی و فرامین شان
مشمول است، که کاملاً بصورت يك فقه فاروقی مدون و
عرضه شده است. (ملاحظه ص ۸۵ و ۱۴۲ م ۲)

عرضه کردن فقه فاروقی بصورت تك و بی‌مانند و مدون
کردن اجتهادات و فتاوی شان شاید این اولین اقدام مبارک
باشد، که جزء اولیات حضرت شاه صاحب رح قرار گرفته‌است،
در این مورد هیچ کتابی جامع و منفرد تا حال تصنیف
نشده‌است، به تازگی (۱۴۰۱ هـ ۱۹۸۱ م) دکتر محمد رواس قلعه
جی کتاب قطور و مفصلی بنام "موسوعة فقه عمر بن الخطاب
"(دائرة المعارف فقه حضرت عمر رض) ترتیب داده‌اند که از مکتبه
الفلاح کویت منتشر شده‌است این کتاب در قطع بزرگ ۶۸۷
صفحه می‌باشد،

اثبات خلافت خلفاء ثلاثه (رضوان الله عليهم اجمعين) ، و تذکره مفصل از فضائل ، مناقب ، آثار و خدمات شان که در آن ذوق و عشق شاه صاحب آشکارا ابراز می شود، و به تکمیل رسانیدن این نیاز زمان است و عامل و محرک اصلی کتاب است، ایشان در ذکر آثار و فضائل امیرالمؤمنین سید نامرتضی کرم الله وجهه تامل و محافظه کاری را بکار نبرده اند، بلکه ایشان را نیز با کمال ارادت ، و اعتراف حقوق شان با احساس محبت و اکرام اهل بیت با وسعت قلب بیان فرموده اند.

(حواله قبل ص ۲۵۱ - ۸۲۸)

آثار سید ناعلی بن ابی طالب رضی الله عنه را با کلمات زیر آغاز میفرمایند:

”مآثر امیرالمؤمنین و امام الاشجعین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب رضی الله عنه“

و همچنان تذکره حضرات حسنین بویژه تذکره سبط اکبر سیدنا الحسن مجتبی را با کمال عظمت و محبت مطرح می کنند، پس از وفات نبوت (ص) ضمن حوادث مهمه شهادت حضرت عثمان (رض) را فتنه اولی شمرده اند، (ملاحظه گردد ص ۱۵۴ م ۱) و فتنه دوم شهادت جگرگوشه رسول حضرت امام حسین رض را فرموده اند، و از مشکواة شریف (بنقل از بیهقی) روایتی نقل کرده اند که از آن چنین بر می آید که نسبت حضرت امام رض با رسول اکرم (ص) همان نسبت قطعه از گوشت بدن است با کل بدن و آنحضرت (ص) اطلاع داده است که ایشان را به شهادت خواهند

رسانید، (ص ۱۵۴ م ۱) ضمن همین فتنه واقعه دردناک حره را شمرده‌اند، که در آن بدوران یزید توسط لشکریانش حادثه ننگین قتل و غارت مدینه طیبه پیش آمد، و مدینه طیبه شدیداً مورد هتك حرمت انجام گرفت، (حواله قبلی)

شاه صاحب رح در جاهای متعدد از بنی امیه صریحاً انتقاد فرموده‌اند، (ص ۱۵۴ ۱۵۵ م ۱) و به اینصورت در کتاب آن میانه‌روی و توازنی که آرم و افتخار اهل سنت والجماعة است آشکارا دیده می‌شود.

معرفی فتن و تحولات پس از وفات نبوی ص

یکی از خصوصیات ممتاز این کتاب این است که خلاصه درشت و مختصری از تاریخ دینی اسلام و تحولات فکری و مذهبی معرفی شده‌است، اسلام تاریخ‌های سیاسی و علمی بشمار دارد، اما چنین تاریخی هیچ جا در دسترس انسان نیست که در آن درامتداد تسلسل تاریخی، تمدنی و سیاسی اسلام علامت‌های تحولات جدید فکری، علمی (فرهنگی) و اخلاقی (ولوبقدری ریز و کم رنگ باشند که بدون ذره بین درست اسلام‌شناسی دیده نشوند) در کتب مقداری جزئی از مواد منتشره دیده شود، اما احدی آنرا عنوان بحث خویش قرار نداده است، شاه صاحب رح اختلاف احکام فتنه‌های متصل پس از خیرالقرون و فرق احکام خیرالقرون و شرالقرون، ضمن معرفی تغییرات کلی، آن

تغییرات فکری و معنوی را نیز ذکر می‌کند که بدوران رسالت و پس از خیر القرون بوقوع پیوست ، عنوان های شان بنظر شاه صاحب رح بشرح زیر است :

" ظهور دروغ " ، " اغراق و مبالغه در تجوید قرآن " ، اکتفا بر قرائت و تلاوت " (لفظی) و کمبود تدبر و تفقه در قرآن ، " موشکافی در مسائل فقهی " و بحث و مجادله در شکلهای مختلف و متعدد ، مسائل فرضی ایی که هنوز وجود خارجی ندارند ، کنجکاوی و توجیه متشابهاات قرآن ، ایجاد سوالات جدید در " عقاید و الهیات " ایجاد اورا درو اذکار اختراعی و جدید بنیت تقرب الی الله ، که در سنت مأثوره مأخذی نداشتند ، " پایبندی مستجابات " بقدر فرائض و واجبات ، " مشاوره اجتماعی برای دادن فتوی " عدم مراجعه به علماء و دانشمندان صالح و پرهیزگار ، ایجاد فرقه‌های جدیدی از قبیل قدریه و مرجئه ، از بین رفتن " امنیت و اعتماد مسلمین بر یکدیگر " تسلط کسانی بر حکومت " که اصلا لیاقت آنرا ندارند یا درجه دوم و سوم را دارند ، سستی و تساهل در برقراری و انجام ارکان و احکام اسلام . (ص ۱۳۲ م ۱)

چاپ و نشر کتاب

کتاب ازالة الخفاء را اولین بار جناب مولوی محمد احسن

صدیقی بنا به دستور منشی جمال الدین خان صاحب مدارالمهام ریاست بهوپال در سال ۱۲۸۶ هـ از مطبع صدیقی چاپ کرد، در حال حاضر سه نسخه در دسترسی است که از آن کار تصحیح و تقابل انجام گرفته است، اول نسخه منشی صاحب چاپ بهوپال، دیگری نسخه مولوی احمد حسن صاحب امروهی و نسخه سوم نسخه مولوی نورالحسن صاحب کاندهلوی است، از قراین برمی آید که خود مصنف دانشمند فرصت نظر ثانی نیافته است، نوبت دوم، کتاب از سهیل آکادمی لاهور پاکستان در سال ۱۳۹۶ هـ - ۱۹۷۶ م چاپ و منتشر شد، که افست چاپ اول است. ترجمه عربی کتاب با اهتمام المجلس العلمی دابھیل تهیه شد، اما متأسفانه کماحقه در بلاد عربی منتشر شد، امام اهل سنت مولانا عبدالشکور صاحب فاروقی، لکهنوی رح کتاب را به اردو ترجمه کرد که از فصل اول تا فصل پنجم کتاب (ص ۱۵۵) میباشد و آنرا بنام "كشف الغطاء عن السنة البيضاء" نامگذاری کرد، قطر این قسمت چاپ شده مشتمل بر ۳۳۶ صفحه است، در سال ۱۳۲۹ هـ از عمدة المطابع لکنهو چاپ شده است.

باب نهم

نقش رهبری و مبارزات حضرت شاه رح
بدوران رویزوال حکومت مغول و هرج و مرج و انتشار سیاسی آن.

سه تا نیروی نوپا و جنگجو

در باب دوم کتاب (هند - اوضاع سیاسی) ذکر شد که هند در قرن دوازدهم (هجری) به پستی و گودال انحطاط اخلاقی، و از نظر سیاسی و انتظامی به آن نقطه بی نظمی، طوائف الملوکی، انتشار و هرج و مرج رسیده بود که آن را به آخرین نفس معاشره، اجتماع و نظام میتوان نامگذاری کرد، سلطنت مغولیه سمبل و علامت يك خانواده پر قدرت، مسلمان و طولانی ترین حکومت دیده می شد، که در واقع نه نیروئی داشت و نه سلیقه و حوصله کار. بنظر ظاهر نه تنها سلطنت مغولیه، بلکه تصمیم گیرندگان سرنوشت کل کشور سه تا نیروی نوپا و جنگجو بترتیب "مرهته"، "سیکه" و "جات" بودند.

مرهته

مرهته که فعالیت شان اوایل در منطقه دکن محدود بود ، و در آن ایام وضعیت آنها مثل يك گروه مظاهره کننده علیه يك دولت مرکزی قدرتمند و منظم ، و حد اکثر جنگ چریکی خلاف حکومت داشتند ، اما جهت ضعف روز افزون دولت مرکزی، زور آزمائی سرداران بخت آزما، و کوتاه نظری امراء سلطنت (که برای دق کردن حریف خویش از وجود مرهته ها استفاده می کردند) رفته رفته بصورت نیروئی بزرگ و فراگیر هندی به وجود آمدند ، که خواب تصرف تاج و تخت دهلی را می دیدند ، جوی که در اثر ناتوانی نظامی مغولان و عدم لیاقت در نظم و انتظام شان به وجود آمده بود در سال ۱۱۷۰هـ = ۱۷۵۶م^۱ آقایان "ملهار راو هولکر" و "دگهو نانه راو" بر قسمت شمالی هند حمله کردند و تصمیم گرفتند که بر آن مسلط گردند، و این حمله رابا همکاری نیروی "جات" ها در سال ۱۱۷۱هـ = ۱۷۵۷م بدهلی انجام دادند ، نجیب الدوله ناچار به صلح شد ، سپس آنها به سوی پنجاب رخ کردند، که دروازه مهم این منطقه جنگی بود، که فاتحین هند همیشه از همین در وارد هند می شدند ، و تاحال زیر سلطه هیچ يك از قدرتهای غیر مسلمان نبوده، آنها در آوریل ۱۷۵۸م بر لاهور تسلط پیدا کردند و "آدینه بیگ" را از طرف خویش حاکم محل تعیین کردند، پس از درگذشت "آدینه بیگ" آقای "سباجی سندھیا" را حاکم پنجاب

تعیین کردند. با راهنمایی و همکاری "صفدر جنگ" مرهته‌ها اول در دوآبه (که مرکز علماء و مشایخی بود که افتخار دهلی بودند) وارد شدند. آنگاه "داتا جی سندها" در ۱۱۷۱ هـ پس از ورود به دکن با عزم فتح کل کشور هند اولاً در ۱۷۵۸ م به "روملکندواوه" روی آورد، و با همین عزم از رود جمنا عبور کردند که در سال ۱۱۷۲ هـ (۱۷۵۹ م) زمانیکه رود قابل عبور گردد از آن طریق لشکر بیست هزار نفری را از راه "گوبندرائی بندیل" به "روملکند" اطراق بدهد، اواز "رام گنگ" رد شده تا امروزه (که تادهلی چندان فاصله ندارد) کشور را غارت کرد.

بتاریخ ۲۴ ژوئن سال ۱۷۶۰ م (۹ ذی الحجه ۱۱۷۳ هـ) مرهته‌ها به پای تخت "دهلی" وارد شدند، یعقوب علی خان مسئول قلعه آن را تحویل داد، "بهاو" مسئولیت قلعه را به "شنکراو" سپرد او سقف نقره‌ای سالن پذیرائی مخصوص را دور کرده به "تکسال" فرستاد و سائل طلائی و نقره‌ای که در آستانه "قدم مبارک" و "حضرت نظام الدین اولیاء" بود همه را تصرف کرد، مورخه ۱۰ نوامبر ۱۷۶۰ م (۲۹ صفر ۱۱۷۴ هـ) پس از عزل شاه جهان دوم، "میرزا جوان بخت" خلف شاه عالم عالی گهر را بر تخت نشاند، دلش می‌خواست خودش بر تخت تیموری بنشیند، و توانش را هم داشت که چنین بکند، اما فرماندهان فهمیده لشکراو را از این تصمیم بازداشتند، که از این کار در کل کشور شورش و هرج و مرج بوجود می‌آید، ملت روی تخت بابری یکنفر سردار مرهته را نمی‌تواند براحتی تحمل کند، آن وسعت اقتداری که مرهته‌ها در آن ایام داشتند نه قبل از آن داشتند و نه پس از آن توانستند داشته باشند، مرز شمالی

متصرفات شان به اتك و كوه هیمالیه بود، در جنوب تا قسمت اخیر جزیره نمای دکن یعنی تا ساحل اقیانوس، میرسید، و مناطقی که در این وسط آزاد بودند، همگی باج‌گذار آن بودند، فرماندهان نظامی مجربی داشتند، لشکری ده هزار نفری ماهر از فنون نظامی فرنگستان در دسترس داشتند، در جنگ "پانی پت" پنجاه و پنج هزار نظامی سوار ماهر و پانزده هزار سرباز پیاده، دویست توپ (علاوه از توپهای قلعه شکن) همراه داشتند، ارتش را جبهوت‌ها هم همراه شده بود، و به این صورت در مجموع سه صد هزار نظامی جنگنده تحت پرچم و فرماندهی او بودند.

با این حال طبع مرهته‌ها شاهانه و مسئولانه نبود، بقول یکی از مورخین هند از يك نظر شاه و از نظری دیگر راهزن بود.^۱ جهت نبودن خصلت‌های ملت‌پروری، همدردی خلق، و اخلاق ارثی و قدیمی از قبیل حفظ جان و مال آبرو عزت بشریت (که به دوران نفسانیت و خودکامگی حکام و شاهان خودسر، تا حدودی محافظ و ترمز سرکشی شان قرار می‌گیرد) و همچنان به علت نداشتن سابقه تاریخی (BACK GROUND) و اهداف عالیه سیاسی و سازندگی، و آنگه علاوه از این همه علاقه به احیاء و ترویج مذهب و فرهنگ هندو، (HINDO REVIVALISM) در آنها صفات جریحه دار کردن، عجله در تصمیم‌گیری و بی‌مروتی و عدم مدارات ایجاد کرده بود و محبت مال غارت‌گری از نکات ضعف قومی شان بود.

از شلوغ بازی های مرهته‌ها، هندو و مسلمان بطور یکسان متاثر می‌شدند و رنج می‌کشیدند، غارت کردن روستاها، مثله کردن (بریدن اعضاء) مردم از کارهای عادی و غیر مهم شان بود، کل قشر زنان بدون امتیاز مذهب و ملیت شکار هوسرانی شان بود، در این مورد هم از هر نوع حدود تجاوز به ددمنشی و درندگی رسیده بودند، شاعر معروف بنگال گنگارام ضمن تفسیری در مورد حمله شان بر بنگال تاثراتش را چنین اظهار کرده است،^۱ مصنفین پرتغالی نیز از برخورد ضد اخلاقی و انسانی مرهته‌ها اظهار تعجب کرده‌اند،^۲

حکومت مرهته‌ها از نظر اقتصادی بر عموم مردم اثر عمیق داشت بقول مولانا غلام علی آزاد بلگرامی

"تصمیم داشتند تا جای که می‌توانند عوامل تولید راه‌های درآمد و کسب و کار را کاملاً بدست بگیرند"

مرهته‌ها از مناطق دور و دست سلطنت مغولیه چارک (يك چهارم درآمد) بعنوان مالیات می‌گرفتند^۳، و آن بستگی به لطف و کرم شان داشت. تاخت و تاراج مرهته‌ها فقط در محدوده نظامی و استثمار ملت منحصر نبود، بلکه بر احياء و ترویج

۱ - برای تفصیل ملاحظه گردد کتاب سرکار جادو ناته بنام FALL OF THE MOGHIAL EMPIRE, P, 87

PISSURIEN: PORTUGUESES, T T,P,49 -

۳ - جلوتر از همه شیواجی چارک گرفتن را آغاز کرد که بمقدار يك چهارم درآمد می‌بود، چارک از ریاست های دیگر جهت حفاظت شان و تعهد عدم حمله بر آنها گرفته می‌شد، در صورتیکه از کشاورزان کشور خویش ۳۰ درصد درآمد کشاورزی شان گرفته می‌شد که اخیرا به چهل درصد رسیده بود.

مذهب هندو (REVIVALISM) مبتنی بود، و در مورد قائد اول این تحریک شیواجی، آقای ماونت رستوارت الفنسطن (استاندار بمبئی) در تاریخ هند خویش می نویسد:

"طبعش از تعصب های هندوئی تربیت شده بود.....
بنابراین او طبعاً از مسلمانان و فرهنگ شان متنفر و
به هندوها و آداب و رسوم شان علاقه
روزافزونی داشت، و این صفت به نسبت تدبیر
جهانداریش بر وضع ظاهری او بهتر منطبق بود که
او قیافه بهگت ها (روحانیون مذهبی) را داشت و
مدعی کرامت او تارها و الطاف و توجهات
دیوتایان گردید"

(تاریخ هند (ترجمه اردو) ص ۱۰۴۰ چاپ علی گڑ ۱۸۶۷ م)

در جبهه پانی پت قبل از نتیجه نهائی با توجه به نزاکت اوضاع
توسط نواب شجاع الدوله (که او قبلاً گرایش قلبی به مرته ها می داشت)
کوشید تا با شاه ابدالی صلحی انجام بپذیرد، شجاع الدوله بنا به
تجربه های مسلسل و حقایق تلخی که دیده بود جوابی که به آنها
داد، از آن به قوت مزاج، و اثرات و نتایج فتح و غلبه مرته ها
میتوان پی برد. نواب شجاع الدوله در پاسخ گفت:

"برهمن های دکن از مدت ها برهند مسلط اند، این
بلاء شاه درانی به آنها جهت شدت حرص و طمع،

بدقولی و نقض عهدشان واقع شده است ، باینچنین
افرادیکه مراعات آبرو و آسایش کسی را نداشته
باشند و هر چیز را برای خود و قوم خویش
می‌خواهند چه صلحی میتوان کرد ؟ بالاخره از
دست او چنان به ستوه آمدند که ناچار شده جهت
حفظ ناموس ، آبرو و آسایش خلق ، شاه ابدالی را
باهزار منت از خارج بخواهند و بیاورند و آزارهای
او را در مقابل مصایب مرته‌ها غنیمت بشمارند"
(تاریخ هند ج ۹ ص ۳۰۵)

بالاخره ، بتاريخ ۱۴ ژانویه سال ۱۷۶۱ م (۶ جمادی الاخری
۱۱۷۴ هـ) در جبهه پانی پت توسط ارتش افغان شاه ابدالی ،
سربازان روپيله‌ای نواب نجیب الدوله ، نظامیان نواب شجاع
الدوله متحدا ، نیروی مرته شکست فاحشی خورد ، و بقول
یکی از مورخین : "نیروی مرته‌ها در چشم‌زدنی ذوب شد" عوامل
آمدن شاه ابدالی و نتایج آن ، ضمن معرفی نقش رهبری
حضرت شاه صاحب رح در صفصات آینده ذکر خواهد شد.

سیکه

سیکه فرقه مذهبی ای از پنجاب است که توسط
"گرو بابانانک" (۱۴۶۹-۱۵۳۹ م) در قرن پانزدهم میلادی

تاسیس و اختراع گردید، او به پیروانش نفس کشی، اخلاقیات و راستی را تلقین میکرد، بنا به گفته "سیر المتأخرین" "بابانانک" کتب فارسی و تعلیمات دینی را از بزرگواری دینی بنام "سید حسن" درس گرفته بود، و ایشان به "بابانانک" توجه خاصی داشت، "گروی سوم" "امرداس" جهت منظم کردن سیک ها از نظر مذهبی و اجتماعی از همه اول گام برداشت، "اکبر شاه" "بخانه" او برای ملاقاتش رفته بود، و قطعه زمینی به او هدیه کرد، او در تعلیم اخلاقیات روح تعالیم گرونانک را محفوظ نگهداشت، و خرافات و اوهام هندوها را بخصوص مراسم سستی را علناً مخالفت میکرد و عقد بیوگان را ترویج داد، اکبر در سال ۱۵۷۷ منطقه وسیعی از اراضی (بارزش) به او عطیه داد، در زمان همین آقا مرکز مذهبی "امریتسر" تاسیس گردید، و به اینصورت برای سیک ها مرکزی معنوی به اعتبار حیات قومی آماده گردید.

در سال ۱۵۱۸م "گروارجن" جانشین پدرش تعیین شد، او تلاش بیشتری کرد تا سیک ها را به اعتبار یک فرقه منظم تر بکند، و گرنه را تدوین کرد، گروارجن خودش را بنام "پادشاه راستین" ملقب کرد، که نشانه علاقه اش به قدرت سیاسی او

۱- طبق بعضی از روایات تاریخی گرو نانک در صحبت بسیاری از درویش مسلمان مانده بود، از آنها "پیرجلال" "میان مته" "شاه شرف الدین" "پیر عبدالرحمن" و "فرید دوم" پاک پتن "شاه ابراهیم" مشهورترین افرادی هستند، و طبق بعضی روایات دیگر بابانانک به بغداد و حرمین شریفین هم سفر کرده است و با شیخ فرید پاک پتنی رابطه خصوصی ای داشت.

میباشد، بدستور جهانگیر، گرو^۱ در لاهور زندانی شد، اتهامش کمک به شهزاده باغی خسرو بود، و همان جا بالاخره اعدام گردید.^۲

جانشین او "هرگوند" علنا روش دفاع عملی و مزاحمت را اختیار کرد، که از آن نیروی نظامی سیکها چشم دنیا گشود و متولد شد، او خیلی زود منصب شاهانه‌ای بخود اختصاص داد، او احساس کینه‌توزانه‌ای علیه شهنشاه جهانگیر داشت، و او را عامل مرگ پدرش می‌دانست. او هرگوندپور را بصورت قلعه‌ای مستحکمی در آورد که آنها از همان جا مناطق دشت و صحرا به تاخت و تاراج می‌پرداختند. جهانگیر او را دستگیر و در قلعه گوالیار تحت نظر (و کنترل) داشت، اما پس از مدتی کوتاه او را آزاد کرده با اعزاز و اکرام بنواخت.

پس از تخت‌نشینی شاهجهان فوری اوبغاوت علنی و آشکار اختیار کرد، و علیه حکومت وقت شورش کرد، و بالاخره برای همین منظور در مناطق کوهستانی سنگر گرفت و در سال ۱۶۴۵ م درگذشت.

در سال ۱۶۶۴ م بدوران اورنگ‌زیب، پسر هرگوند، تیغ‌بهادرگرو (رهبر مذهبی) انتخاب گردید و او کلیه فراریان و شورشیان را پیش خود پناه داد، و قدرت و نفوذ او مانع پیشرفت

۱ - رهبر مذهبی یکی از اقوام هند.

۲ - در واقع گروارجن را چند و لال جهت کینه و غرض شخصی به کشتن داد چون او بدربار جهانگیر نفوذ داشت، برای تفصیل مراجعه گردد به "تاریخ هندوستان" ج

کشور گردید،^۱

بالاخره مامورین شاه او را دستگیر نمودند و به دهلی آوردند، که آنجا بدستور اورنگ زیب در سال ۱۶۷۵ م اعدام گردید.^۲

پس از مرگ او پسرش گووندرای را بعنوان گرو پذیرفتند او سیکها را که اوایل صرفاً يك فرقه مذهبی "گن گیان" بود بصورت قومی جنگجو (و خونخوار) درآورد، و او فکرمساوات جمهوری را در سیکها زنده کرد، و برای منظم کردن این قوم فعالیت کرد، و تا وفات اورنگ زیب او زنده بود، جانشین اورنگ زیب، بهادرشاه با گرو از درمسالمت درآمد و وارد مذاکره شد و او را فرمانده نظامی لشکر دکن قرار داد، اما او در اکتبر سال ۱۷۰۸ م در اثر زخمهاییکه از دست خدمت گذار افغانش به او اصابت کرده بود جان داد، و او برای خود جانشینی تعیین نکرد، و به پیروانش دستور داده بود "گران" را گروی آینده خویش بپذیرند و الله را یگانه محافظ خویش تصور بکنند.

جانشین هرگووند، بنده بیراگی قرار گرفت، که موقعیت اصلی او فرمانده نظامی سیکها بود، (چون او نژاد راجپوت کشمیر بود و دین سیکها را پذیرفته بود) او در منطقه پنجاب تا حدود وسیعی

۱ - ملاحظه گردد J. D. CUNNINGHUM, A HISTORY OF THE SIKHS GUARD, 1918, P, 64

۲ - مسئولیت اعدام گرو تیغ بهادر تنها بدمه او رنگ زیبا نیست. بلکه دیگر مخالفین او نیز در این مورد دست دارند. (نهنگ سنگ سندیس ۲۵ دسامبر ۱۹۵۱ م)

برنامه رهنی و غارت گری را راه انداخت ، پس از درگذشت اورنگ زیب به سلطنت مغولی زوال سریعی آغاز شده بود ، بین پسران و نوه های او برای رسیدن به تخت و تاج جنگهای پشت سر هم راه افتاده بود ، که در اثر آن سیکها براحتی و آشکارا توانستند تجدید قوی نموده و نیرو بگیرند بنده بیراگی با کشتار بیرحمانه هزاران نفر مسلمان و غارت تكت تكت روستاهای سرراه به نزدیکی و جوار دهلی رسید در ماه مه سال ۱۷۱۰ م به " سرهند " یورش آورد ، و سربازانش را جهت قتل و غارت اموال آزادی و اختیار تام داد به اهالی قصبات (بدون امتیاز سن و جنس) مظالم و حشتناکی وارد آورد.

بالاخره بهادر شاه بطرف پنجاب توجه کرد و ارتش شاه بنده بیراگی را شکست داد اما خود او به مناطق کوهستانی متواری شد ، پس از تخت نشینی فرخ سیر جهت انتشار سیاسی و جنگهای داخلی خانواده سلطنتی ، بنده بیراگی از نو برنامه های نامنی اش را آغاز کرد ، بالاخره در سال ۱۷۱۶ م او پس از دستگیری در دهلی کشته شد ، از دیدگاه خود سیکها نیز او محبوبیت و احترام نداشت ، او در عقاید و عبادات مذهب سیک تغییرات و دستبرد زد ، تحت رهبری او سیکها بصورت يك نیروی نظامی ای درآمده بودند تا (به فرقه مذهبی) بدوران فرخ سیر ، استاندار مغول پنجاب بنام معین الملك (که با نام میر متو بیشتر معروف بود) سیاست تعزیری فرخ سیر را کماکان به اجرا درآورد ، اما سرعت نابودی سلطنت مغولیه خیلی تند تر بود ، حکومت پنجاب به علت حمله های مکرر احمد شاه ابدالی شدیداً ناتوان

شده بود، سیکها مجدداً برای رشد و ارتقاء موقعیت یافته بودند، او نه تنها برای عزل و اخراج شاهزاده تیمور فرزند احمد شاه درانی که حاکم پنجاب بود، و با حمله بر امر پتسر هرمندر (عبادتگاه هندوها) را منهدم و حوض های مذهبی را پر از خاک کرده بود، بلکه موقتاً لاهور را متصرف شده بود، و فرمانده ارتش او بنام جساسینگ کلال سکه ای بنام خویش رایج کرده بود، اما با ورود مرهته ها تحت فرماندهی رگهو با (۱۷۵۸ م) آنها از لاهور خارج شدند، احمد شاه بارپنجم به سوی پنجاب روی آورد، پس از جنگ معروف پانی پت که کمر نیروی مرهته را شکست به محض خروج او از پنجاب، سیکها مجدداً قد علم کردند، سلطنت از دست رفته را باز بدست گرفتند، احمد شاه دوباره برگشت، و در لدهیانه (به سال ۱۷۶۱ م) سیکها را شکست فاحشی داد، اما پس از برگشت او، سیکها در سال ۱۷۶۳ م سر هند را غارت و ویران کردند، باری دیگر بر لاهور مسلط شده حکومت خالصه را اعلام کردند، سپس سیکها در ریاست ها و فرقه های متعددی بنام "مسلمین" تقسیم شدند. حاکم اعلی برای شان متعین نبود، و بجز از مذهب در هیچ چیزی دیگر اشتراک نداشتند، پس از این هرج و مرج سی ساله در پنجاب ستاره اقبال رنجیت سینگ درخشید، که او این فرقه های متفرق را بصورت يك سلطنت مستحکم متحد کرد هدف اصلی و اساسنامه مذهب سیک بر پاکسازی عقاید مذهبی هندوها بود، در این شکی نیست که بابانانك از تعالیم اسلام متأثر بود، همچنانکه عقیده توحید، مساوات بین جامعه

بشریت، و دوری از بت پرستی او نتیجه تاثیر او از اسلام است.^۱ ادبیات مذهبی سیکها تحت تاثیر زبان فارسی است، بویژه در ادی گرانٹ الفاظ فارسی، صوفیانه، دینی و اسلامی بی نهایت مخلوط است.^۲

از قرائن قوی آشکار بود که این تحریک اصلاحی و سازنده (اگر بر اصول خویش کاملاً استقامت میکرد و در فرهنگ و مذهب هندو ذوب نمی شد) در جامعه هند خدمت ارزنده و انقلاب آوری انجام میداد، و یک مذهب جدا از هندوها یک فرقه ممتاز و مستقلى می بود، که اساس آن بر توحید و مساوات می بود، و به این صورت مذهبی نزدیک به مسلمانان می شد، اما جهت تصادم با دولت وقت، برنامه های سیاسی و عکس العمل و واکنش های دنباله دار و پیچیده که معمولاً دور از نتایج اخلاقی بر مبنای اقتضاء وقت و منافع سازمانها و جماعات میباشد، سیکها را نه تنها از دولت های مسلمان بلکه از ملت مسلمان دور، متنفر و حتی بر سر پیکار قرار دادند، بخصوص در اواسط قرن دوازدهم هجری و هیجدهم میلادی آنها را بصورت یک نیروی تفرقه انداز و فرقه ای که شهرهای بزرگ باامن را به میدان کشتار و غارت مبدل کرده بود، در آوردند. بدوران حکومت شان بیشتر و بخصوص^۳ بدور مهاراجه

۱ - ملاحظه گردد چپ جی، و MACAULFF، ۲ - ۳۴۷

۲ - قسمت بنیادین مواد تاریخی و معلومات از مقاله سیک "دائرة معارف اسلامیه" ج ۱۱ تألیف پروفیسور محمد اقبال ماخوذ است.

۳ - برای تفصیل ملاحظه گردد "سیرت سید احمد شهید" جلد اول باب هیفدهم

رنجیت سینگ ، مساجد و مقابر شدیداً مورد هتک حرمت قرار گرفتند، در عبادات خلل ایجاد می شد، وضعی پیش آمد که آنرا علامه اقبال رح در شعر خویش چنین تعبیر کرده است :

خالصه شمشیر و قرآن را ببرد

اندران کشور مسلمانی بمرد

علیه این وضع تقریباً اواسط قرن سیزدهم (مجرى) و ثلث اول قرن نوزدهم (میلادی) حضرت سید احمد شهید رح (۱۲۴۶ هـ - ۱۸۳۰ م) و مولانا اسماعیل شهید رح (۱۲۴۶ هـ - ۱۸۳۰ م) که تحصیل کرده دانشگاه شاه ولی الله صاحب رح و تربیت یافته از فرزند ارشدشان شاه عبدالعزیز رح بودند، علیه حکومت نظامی رنجیت سینگ جهاد مسلحانه را آغاز کردند. و بدین وسیله آن برنامه دامنه دار و دراز مدت خویش را که برای آزادسازی هند از تسلط بیگانه، برقراری حکومت شرعی ، اصلاح و ترکیه جامعه مسلمان و احیاء (شعائر) دین بود پایه گذاری کردند.

(ملاحظه گردد "سیرت سید احمد شهید" ۱ - ۲)

جات

جات ها نه مانند مرهته ها سازمان منظمی بودند و نه مانند

سیکها دارای فرقه مذهبی ، اما ضعف سلطنت مغول ، نابسامانی سیاسی ، و احساس ناامنی در عموم مردم در آنها يك تحريك منفی و دفاعی بوجود آورد ، که بالاخره بصورت يك نیروی تخریبی و مفسد درآمدند ، که هدفی از قبیل تشکیل دولت و انقلاب سیاسی نداشتند ، فقط می خواستند از وضع نابسامان کشور سوء استفاده بکنند ، غارت مردم و بر آوردن مقاصد اقتصادی خویش هدف اصلی شان بود . پروفیسور خلیق احمد نظامی در کتابش " مکوبات سیاسی شاه ولی الله دهلوی رح " می نویسد :

در جنوب جمنا از آگره تا دهلی جات ها اسکان داشتند ، مرز شرق آنها چنبل بود ، در این منطقه شلوغ بازی شان بقدری بود که دولت مرکزی را به ستوه درآورده بودند ، بقول سرکار (دولت انگلیس) درجاده دهلی آگره چنین خاری قابل تحمل نبود درگشت ها و عبور مرور از دهلی به آگره خیلی احتیاط و ترس و لرز انجام می گرفت ، از دکن دسته های ارتشی که به اجمیر خواستند بروند از همین مسیر عبور میکردند .

وضع نابسامان این جاده بدوران بهادرشاه را با مطالعه " دستورالانشاء " می توان دریافت ، (ملاحظه گردد دستورالانشاء از یار محمدص ۱۳۰) در سال ۱۷۱۲ م هنگامیکه نماینده های دج از این منطقه عبور میکردند آنها نیز این ناآرامی ها را دیده

بودند. (LATER MUGHALS, 1, P. (321) جان سرمن در ژوئن سال ۱۷۱۵ از این مسیر رد شده است او هم در دفتر یادداشت خویش حرکات غارت گرانۀ جات ها را ذکر کرده است. (ORME COLLECTIONS P. 1694) بدوران شاهجهان یکبار جات ها يك شورشى عظيم بر پا کرده بودند، در سال ۱۰۴۷ هـ - ۱۶۳۷ م فرمانده ارتشی متھرا بنام قلی خان در درگیری آنها کشته شده بود،

سرحد و ناته سرکار در تاریخ اورنگ زیب ج ۵ ص ۲۹۶-۷ می نویسند:

"از نبودن اورنگ زیب به مناطق شمالی هند، دو رهبر جدید جات بنام راجه رام و رام چهره خوب بهره جستند،.....حرکت های قانون شکن راجه رام را استاندار آگره خافی خان هم نتوانست جلوگیری بکند، جات ها راه ها را بستند ، منطقه زیادی را غارت کردند، و به قصد غارت کردن مقبرۀ اکبر به سوی سکندره روی آوردند، اما میرابوالفضل که فرمانده ارتش آن دیار بود که با کمال شجاعت در جلوی ایستاد و این باغی را جلوتر نگذاشت ، راجه رام و سائل افسر معروف تورانی بنام اصغر خان را بغارت برد، اصغر خان در جنگ با جات ها کشته شد "۱

هر چون داس مصنف چهار گلزار شجاعی اظهار میدارد

هنگامیکه جات ها غارت دهلی قدیم را آغاز کردند، اهالی دهلی بقدری مبهوت و وحشت زده بودند که خانه ها را گذاشتند کوچه بکوچه در بدر بودند ، درست مانند کشتی فلك زده ای که تخته های شکسته و متفرقش در اختیار امواج مهلك قرار بگیرد ، هر شخصی همانند دیوانگان ، پریشان ، سرگردان و وحشت زده بنظر میرسید.

(نسخه خطی ص ۴۱۰ و حواله قبل ص ۱۷۷)

مولوی ذکاء الله صاحب در فهرست وقایع سال ۱۷۶۵ م چنین می نویسند:

"روی قلعه ها آگره جات ها تسلط داشتند ، از دهلی تا حدود یکصد مایلی (۲۰۰ کیلومتر) در اشغال جات ها بود ، راجه سورج مل که در تاکتیک ماهر و متخصص کشورگشائی بود ، سردار مرهته را از آگره بیرون کرد، برمیوات تسلط پیدا کرد، چهار قلعه (پادگان) خیلی محکم درست کرد، ازدگی (دهلی) خواسته های تقاضا کرد که پذیرفتن آنها مترادف بانابودی خود سلطنت بود ، نجیب الدوله با حسن تدبیر خویش و با همکاری بلوچ ها (احتمالاً بفروماندهی چاکر رند مترجم) بر جات ها پیروز شد، راجه سورج مل در مقابله نجیب الدوله بنزدیکی دهلی کشته شد، با زال آن در محدوده ریاست جات ها ، درگیری های زیادی در گرفت ،

دو پسر سورج مل کشته شد، پسر سوم او رنجیت سنگ سردار قرار گرفت، بدوران سرداری او ریاست جات ها خیلی زیاد پیشرفت کرد، منطقه ای که در اختیار داشتند مرز شمال غرب آن "الور" و جنوب غرب آن "آگره" بود در آمد (مالیاتی) آن دو کرور (۹۰ میلیون) روپیه بود، و ارتش ۶۰ شصت هزار نفری در اختیار داشتند^۱

اوضاع دهلی

جهت حملات و تهاجم مرهته ها، سیک ها و جات ها که معمول روزانه آن ایام بود، و بعلت فقدان هر نوع نیرو و صلاحیت برای حفاظت و دفاع از (وطن) دهلی بصورت یک درخت پر بار بدون نگهبانی در آمده بود که غول های وحشی و حتی از هر سو بر آن هجوم برده آنرا از برگ و بارش محروم میکردند، اهالی دهلی که در کل مملکت نه تنها با دید عزت و احترام نگریسته می شدند، بلکه از نظر علم و دانش، زبان، فرهنگ، شرافت اخلاقی و تهذیب و تمدن الگو و ایده آل شناخته می شدند، به چشم مهاجمین بصورت یک "سفره هفت سینی" در آمده بودند، از مکتوبات و نامه های علماء و مشایخ

۱ - باختصار از "تاریخ هندوستان" ج ۹ ص ۳۱۶ - ۳۱۸ از مولوی ذکاء الله دهلوی.

(که معمولاً آرم شان انقطاع الى الله و رضاء بالقضاء است و اسم کسی را بابدی سر زبان آوردن جرم میدانند) که برای دوستان، ارداتمندان نوشته‌اند به وسعت این بی امنی، نابسامانی و عدم اعتماد میتوان پی برد، ماینجا فقط چند اقتباس از نوشته‌های معاصر نامدار شاه ولی الله رح و گل سرسبد سلسله نقشبندیه مجددیه حضرت میرزامظهرجان جانان (۱۱۱۱ هـ ۱۱۹۵ هـ) کفایت میکنیم، ایشان در یک نامه مرقوم میفرمایند:

"از تشویشات هر روزه دهلی تنگ آمده‌ام"

(کلمات طیبات مکتوب ۴۰)

در نامه‌ای دیگر می‌نویسند:

"از هر طرف فتنه قصد دهلی می‌کند"

(حواله بالا ص ۵۴)

در نامه‌ای دیگر ضمن تذکره ناامنی دارالسلطنت واضطراب اهل شهر میفرمایند:

"احوال مردم شهر از بیماری عام و ناایمنی تا کجا نویسد، خدا از این بلده مورد غضب الهی برآرد که نسقی (نظمی) در امور سلطنت نمانده خدا خیر کند"

(حواله قبلی ص ۸۶)

حمله نادری

شاه صاحب رح در سال ۱۱۴۵هـ از حجاز به دلی (دهلی) رسیده بودند، فقط مدت پنج سال گذشته بود که در سال ۱۱۵۱هـ - ۱۷۳۸م نادر شاه به دلی هجوم آورد، که ریشه‌های متحرک سلطنت مغولیه را از بیخ برکند، و دلی را با خاک یکسان کرد، او بر قلب و مغز اهالی غیور دهلی و خانوادهاى شریف آن ضربه‌ای زد که آنها از زندگی سیر، شرمسار شدند و حاضر بودند که با دست خویش خودکشی بکنند، در ملفوظات شاه عبدالعزیز رح ذکر است که ایشان ضمن تذکره این وضع میفرمایند که زمان این کشتارهای دست جمعی و غارت غیرت و ناموس، اشراف دهلی قدیم طبق روش راجپوت‌های پیشین تصمیم قطعی به "جوهر" داشتند، در این حین پدر محترم (شاه ولی الله صاحب رح) مسلمانان را بایادآوری حادثه کربلا و مصائب سیدنا حسین رض از چنین تصمیمی جلوگیری کرد، و ایشان با توجه به این مصائب غیر قابل تصور و لرزه‌آور روش صبر و استقامت و رضا بالقضاء را اختیار نموده، و خاکم بدهن از خودکشی خودداری ورزیدند.

۱- معمول راجپوت‌های شریف قدیم این بود که هنگام شدت محاصره دشمن و عدم امکان زندگی آبرومندانه پس از سر بردن زن و بچه‌های خویش در آتش شعله‌ور پریده (خودکشی میکردند).

انزوا در اوضاع نامساعد و سرگرمی با تدریس و تصنیف

از مصائب دردناک و تهاجم اندوهناک مرهته ، جات ، سیک و نادرها که دهلی را پیوسته زیر و رو میکردند و گاهی در چنین اوضاع آدم ناچار به غربت و هجرت می شد، از "القول الجلی" چنین بر می آید که در سال ۱۱۷۳ هـ در فتنه درآنی شاه صاحب رح بنا به تقاضای خدام از وطن محبوب خویش با عائله و متعلقین هجرت نموده و به دهستان بدهانه تشریف بردند ، و در رمضان مبارک طبق معمول همیشگی ایشان یک چله (۴۰ روز) اعتکاف فرمودند . (القول الجلی خطی) شاه صاحب رح به مشاغل درس و تدریس ، تصنیف و تالیف ، دعوت الی الله ، تزکیه قلوب ، تشنگان دین را با چنان خاطر جمعی ، اطمینان ، توجه و با اهمیت خاصی تربیت میکردند که گویا نه تنها در دهلی بلکه در کل کشور هند اوضاع کاملاً پرامن و سکون ، و مردم در آرامش اند ، در گوشه خلوت و سلامتی نشسته ، در تحقیق علمی ، ساختن افکار و بینش ها ، تربیت اخلاق ، و احیای امت همه تن مصروف بودند ، مولانا سید سلیمان ندوی رح با تعبیر خیلی جالب و رسابه این حقیقت اشاره فرموده اند، ایشان می فرمایند:

"چنین مصنف خیلی کم گذشته است که تصانیف
شان دارای روح (اوضاع) زمان خودش نباشد، یا
پرتوی از زمان و مکانش نداشته باشد، یا اقلاً از

بی قدری علم، و هرج و مرج زمانش چیزی نگوید، اما تصانیف شاه صاحب رح از قید زمان و مکان کلاً پاک و از گله و شکایت دورانش کاملاً عاری می باشد، اصلاً قابل درک نیست که این تصانیف در همچنین اوضاعی نوشته شده است که در آن بوئی از امنیت و اطمینان خاطر وجود ندارد، کل کشور در اختلافات ملوک الطوائفی، درگیری های داخلی، نوسان سیاسی، و هرنوع هرج و مرج مبتلا است، مرکزیت سیاسی دهلی از دست رفته بود، هر شمشیر زن خواب شاهیش را میدید، سبک ها از این سو، مرهته ها از آن طرف، جات ها از جانب سوم و روهیله ها از ضلع چهارم در کل کشور شلوغی و شرارت برپا کرده بودند، فرماندهان نظامی پرتحرکی مانند نادر شاه و احمد به دهانه درّه خیبر منتظر ایستاده بودند، که هر آن دل شان می خواست مثل طوفانی در کشور وارد و مانند سیلی تا آن سوء بخش می شدند، در این بین الله بداند که دهلی چند بار تخریب شد و بغارت رفت و چند نوبت ساخته شد، اما به به = صد آفرین به اطمینان خاطر این تاجدار علم و دانش که همه این امور را با چشم خود میدید اما نه دلش مضطرب می شد، نه فکرش منتشر، و نه کلکش میلرزید، نه زبانش دود این آتش درویش را ابراز

میدارد و نه قلم او اوضاع سیاه رابه اوراق سفید
 به رشته تحریر در می آورد ، چنین بر می آید که
 ایشان بر چنین قله ای از صبر و رضا و در لا مکان
 استقامت قرار دارند که کوچکترین غبار این طوفان
 زمینی به او نرسیده، و تغییرات زمان نمی توانند آن
 جا کاری پیش ببرند، از این جا میتوان فهمید که
 علماء راستین و دانشمندان صاحب تسلیم و رضا
 چه مقامی بلند و بالائی دارند؟ الا بذكر الله تطمئن
 القلوب آگاه باشید: با ذکر الله دل ها آرامش
 می یابند (الرعد ۲۸) و خدمت درست علم حقیقی
 پرتو دوم ذکر الله است پس اگر آن هم در قلب
 آرامش ، و در روح تسکین ایجاد بکند تعجیبی
 نیست ، هزاران صفحه از تصانیف شاه صاحب رح
 مطالعه بکنید اصلا نمی توانید پی ببرید که آن تولید
 قرن پر آشوب دوازدهم هجری می باشد، قرنی که هر
 چیز از نا امنی و نابسانی آن تحت تاثیر بود، فقط
 این را می توان درک کرد که این دریائی است
 عظیم از علم و فضل که بدون سر و صدا با کمال
 آرامش خاطر جریان دارد و از هر نوع خس و
 خاشاک و آلودگی عصر خویش کاملاً پاک و صاف
 است"۱

نقش رهبری و مبارزانه بدوران دم واپسین سیاسی دولت مغولیه

البته این امر به معنی این نیست که شاه صاحب رح بدون متاثر شدن تحولات مصیبت بار دورانش و بدون خیس شدن زیر این باران شدید چنان غرق تصنیف و تحقیق، درس و تعلیم بودند نه برگی از کتابش از این باد شدید دولا می شد و نه قطره ای از این باران حرفی را می شست، (و به عبارتی دیگر در مقابل این همه مشکلات مردم اصلا بی تفاوت بودند و هیچگونه احساسی نداشتند) بلکه ایشان جهت تغییر این اوضاع و برقراری سلطه مسلمانان نقش يك وظیفه شناس، واقع گرا، عامل بر احکام شریعت، محافظ آبرو و عزت عموم مردم شهر، نابود کننده نیروهای مخرب و مفسد، و پایه گذار يك دولت مستحکم (و عادل) را ایفاء می کردند و این امر را چنان رهبری میکردند که حتی رهبران آگاه و متخصص سیاسی کوچکترین سر و کاری با شغل های تالیف و تصنیف، درس و تحقیق ندارند از آن عاجز بودند.

در لیست مصلحین جهان، مجددین، واعیان اسلام، محققین و مصنفین نظیر آن صرفاً در زندگی شیخ الاسلام ابن تیمیه رح به چشم می خورد، که او در سال ۷۰۰ هـ مسلمانان شام (سوریه) را برای مبارزه در مقابل تاتاریان خون آشام دعوت داد و گام های لغزان شان را استوار گردانید، آنگاه زمانی که سلطان مصر

محمد بن قلاوون از رفتن به شام و قصد جنگ با تاتاریان
منصرف شد و در بین مردم شام اضطراب و افتراق شدیدی
بوجود آمد، ایشان شخصا به مصر رفتند و سلطان را جهت
حفظ شام و مبارزه با تاتاریان تشویق و وادار کردند، و شخصاً
با سلطان در جهاد شرکت جستند، که در اثر آن تاتاریان با
چنان شکست فاحشی برخورد کردند که نظیر آن در تاریخ
گذشته یافته نمی شود. (برای تفصیل مراجعه شود به تاریخ
دعوت و اصلاح ج ۲ از ص ۴۷ تا ۵۴) شاه صاحب رح نیز
همراه بامشاغل علمی و فعالیت های اصلاح و سازندگی از
چنان تدبیر سیاسی، زیرکی و ذهانت، و همت بلند کار گرفت
که اگر در مغول ها يك ذره صلاحیت یا در امراء سلطنت
مقداری همت و شعور سیاسی می بود، هند نه تنها از افراد تنگ
نظر و تفرقه پسند در امان می بود، بلکه از آن تسلط انگلیس
هانیز محفوظ می ماند که آنها در اواسط قرن نوزدهم (میلادی)
هند را ضعیف و خالی از مرد میدان دیدند در خاک هند ریشه
دوانیدند، آنرا نه تنها قسمتی از حکومت بریتانیا قرار دادند بلکه
از آن به چنین عوامل و نیرویی رسیدند که به سیاست کل جهان
اثر انداخت، بر بلاد مسلمین و دیار عرب نیز تسلط پیدا کردند،
با دیدن این اطمینان خاطر، همت، استقامت، بلندی نظر، عزم
راسخ شاه صاحب رح در چنین جو متزلزل کشوری (که در آن
نه این ممکن است که فعالیت اساسی، منظم و مسلسل انجام
بگیرد و نه امید دگرگونی اوضاع و عروج بعد از زوال است)
انسان به یاد این شعراقبال رح می افتد که مصداق حقیقی این

اوضاع است:

هواهی گو تند و تیز، لیکن چراغ اپنا جلا رها ہے
وہ مرد درویش جس کو حق نے دئے ہیں انداز خسروانہ

در عین حال که باد تند و طوفانی است آن مرد درویش که
حق تعالی او را همت بلند و شاهانه‌ای آموزش داده‌است، چراغ
خویش را روشن نگاه داشته‌است.

احساس و نگرانی شاه صاحب رح

شاه صاحب رح کسی بود که از آغاز سن شعور، شان و
شوکت دولت اورنگ زیب عالمگیر و آثار خوشبختی آنرا
دیده بودند، و پیش از آن (زمانیکه ستاره اقبال دولت مغولیه
درخشان بود) وقایع قبل از تولدش را از بزرگان و نیاکان
خانواده اش شنیده بود، و از قلم ایشان نقش خلافت را شده و
دوران زرین تاریخ اسلام، وظایف و مسئولیت های
دولت اسلامی و امدادهای غیبی الله تعالی با آن با تفصیل در
صفحات ازاله الخفا درج و نگاشته شده بود، و حالا چشم
ایشان دوران اسفناک و زوال پذیر "فرخ سیر" و "محمدشاه" را
همراه با بی نظمی، طوائف الملوکی، ناامنی راه‌ها، نبودن تامین
عزت، آبرو، جان و مال فرد فرد ملت اعم از مسلمان و غیر

مسلمان ، ارزانی جان انسان ، هتك حرمت شعائر اسلام، بی کسی و ناتوانی مسلمین (با توجه به سلطنت پرشکوه شش صد ساله شان) داشت می دید در اثر درد و سوز قلبی شان از چشم شان سیل خون سرازیر بود، و قطرات این خون ، توسط كلك گهربارشان در صفحات مكاتیب و نامه های كه به بعضی از دولت مردان و معتمدین نوشته اند مترشح شده است ، ما این جا اقتباسی بعنوان نمونه تقدیم خوانندگان گرامی می كنیم ، ایشان در يك نامه ای بی کسی اسلام و مسلمین و غارت گری های يك قلدر و معاصرش بنام " سورج مل " چنین مرقوم می فرمایند: ^۱

"از آن باز شوكت سورج مل افزونی یافت و از دو كروه (دو فرسخی) دهلی گرفته تا اقصی (آخر) اكبر آباد طولاً و از حدود میوات تا فیروز آباد و شكوه آباد عرضاً متصرف شد و کسی توانایی نداشت كه اذان و صلوٰة برپا كند" ^۲

در دنباله همین نامه ضمن ویرانی يك شهر آباد و قهرمان پرور چنین می نویسند:

۱ - همچنانكه در آتیه خواهیم نوشت قرائن آشكار موجود است كه این نامه به احمد شاه ابدالی نوشته شده است .

۲ - نامه ای به بعضی از سلاطین " مكاتبات سیاسی شاه ولی الله دهلوی رح " از پروفیسور خلیق احمد نظامی ص ۱۵ .

"شهر بیانه را که شهر قدیم اسلام بود و علماء و مشایخ از مدت هفت صد سال در آن جا اقامت داشتند قهراً و جبراً متصرف گشته همه مسلمانان را بخواری اخراج نمودند"

حواله قبل ص ۹

و ضمن زبونی کارمندان (ونظامیان) دولت که بیش از یکصد هزار نفر بودند چنین می نویسند:

"چون خزانه پادشاه نماند نقدی هم موقوف شد آخر حال همه از هم پاشیدند ، و کاسه گدائی در دست گرفته اند ، و از سلطنت بجز نامی باقی نماند"
(حواله قبل ص ۱۱)

ضمن معرفی اوضاع اقشار متعدد مسلمانان این جمله تائر دار از قلم شان برآمد :

بالجمله این جماعت مسلمین قابل ترحم اند"
(حواله قبل ص ۱۱)

در يك نامه ای به نواب نجیب الدوله چنین می نویسند:
"مسلمانان هندوستان چه در دهلی و چه غیر آن چندین صدمات (صدمه ها) دیده اند و چند بار نهیب و غارت آزموده ، کارد باستخوان رسیده است جای ترحم است"

(مکتوب هفتم به نجیب الدوله ص ۲۲ - ۲۳)

شاه صاحب رح با در نظر گرفتن عوامل قوی ، موثر حقایق و وقایع سایج قطعی و یقینی آتیه را چنان پیشگوئی می فرمودند که کوچکترین دخالتی از زیرکی و قیاس نداشت بلکه صرفاً تحلیلی واقع گرایانه و غیر جانبداری از اوضاع وقت و زمان می بود:

"اگر غلبه کفر معاذ الله بهمین مرتبه ماند مسلمانان اسلام فراموش می کنند و اندکی از زمان نمی گذرد که قومی شوند که نه اسلام را دانند و نه کفر را"
(حواله قبل ص ۱۲)

اندروز به شاهان مغول و ارکان سلطنت شان

شاه صاحب رح نشیب و فراز سلاطین مغول و عوامل و اسباب آنرا بدقت مورد مطالعه قرار داده بود ، (همانطور که از مضمون باب هفتم حجة الله البالغه که قبلاً ذکر شد بر می آید) علاوه بر سلطنت مغولیه تاریخ حکومت های دیگر اسلامی را نیز بدقت زیر نظر داشتند ، و از آن چنان نتایج پر از حکمتی استخراج کرده بودند که تنها دانشمندان و قرآن شناسی میتواند استخراج بکند که از قانون مجازات الهی و سنت الله در جوامع بشری واقفیت و مهارت تامه داشته باشند از ایشان پنهان نبود که مزاج این خانواده (سلطنتی) در اثر سلطنت ارثی ، فراوانی اسباب

عیاشی ، هم نشینان مغرض و مشاورین کوتاه نظر دولت به شدت فاسد شده است ، و بیماریها در آن ریشه دوانده‌اند ، ایشان از این مقوله فیلسوف و مورخ عرب علامه ابن خلدون رح بی اطلاع نبودند: " اِنَّ الْهَرَمَ اِذَا نَزَلَ بِالْدَوْلَةِ لَا يَرْتَفِعُ " ^۱ (همانا دولت که به سن پیری رسید (معمولاً) جوان شدنش غیر ممکن است) اما فکر سالم ، دلسوزی ، و طلب صادقانه ، انسان را در چنین موارد نیز به بخت آزمایی وادار میکند که امید پیروزی به حد و هم و خیالی قرار گرفته باشد ، مسافر بیابان نوردی که از تشنگی جاننش به لب رسیده است ، باتوجه به داشتن عقل ، دانش و تجربه گامهای او به امید آب به سوی درخشش سراب بی اختیار بلند شده به حرکت در می آید ، که این فریب خوردن عقل نشانه طلب صادقانه است ، " عرفی " چه خوب گفته است :

ز نقص تشنه لبی دان به عقل خویش ماز
دلت فریب گر از جلوه سراب نخورد

اما بشر، آن هم ، بین خانواده‌ایکه قرن‌ها با شکوه و جلال سلطنت کرده‌است ، از يك سراب بی جان و جامد بهر صورت فرق فراوان دارد ، و این توقع بیجا نخواهد بود که ممکن است بالاخره از آن يك نفر مرد میدان ، با غیرت و حمیت و صاحب عزم راسخ پیدا گردد تا بتواند مسیر توفان اوضاع را بگرداند و به این دولت جان به لب رسیده روح تازه‌ای بدمد شاه صاحب

رح در عصر خودش بزرگترین غواص و رمزشناس قرآن بود و این آیت را مد نظر داشتند

تولج الليل فى النهار و تولج النهار فى الليل و تخرج الحى من الميت و تخرج الميت من الحى و ترزق من تشاء بغير حساب
(آل عمران - ۲۷)

فقط توئى که شب را در روز و روز را در شب فرو میبری و زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آری و روزی میدهی به هرکس که بخواهی بی حساب

بنابراین شاه صاحب رح با توجه به مطلع بودن از اوضاع قلعه معلی به یکی از شاهان مغول عصرش نامه ای می نویسد (متأسفانه به اسم این شاه دسترسی پیدانشد) که در آن به او به اصلاح اوضاع استحکام دولت جلب نصرت و امداد و رحمت الهی به سوی خویش توصیه نموده مشوره هایی پر از حکمت و دانش به او داده و این نشانه بالاترین حکمت دین مطالعه و مهارت و تخصص در نظم مملکت و تاریخ سیاست ایشان است در آغاز آن نامه چنین مرقوم میفرمایند:

امیدواری از فضل حضرت باری آن است که اگر بموجب این کلمات عمل کنند تقویت امور سلطنت و بقای دولت و رفع منزلت بظهور می رسد. فرد:

در پس آئینه طوطی صفتم داشته‌اند

آنچه استاد ازل گفت همان می‌گویم

(مکتوبات سیاسی شاه ولی الله دهلوی رح مکتوب اول به جانب پادشاه و وزیر و امراء)

در این نامه که به پادشاه وقت و وزیر و ارکان دولتش نوشته شده است پس از چند تا مشوره مفید دانشمندان سیاسی و انتظامی که بدون آن برقراری دولت رفاه عامه ملت و جلب اعتماد مردم ناممکن بود در پایان نوشته است : قاضی و محتسب کسی را باید قرار داد که متهم به رشوه گیری نباشد و پایبند مذهب اهل سنت و الجماعت باشد و اینکه حقوق ائمه مساجد به نحو احسن باید پرداخت گردد و به آنها جهت حضور و برپائی نماز با جماعت تاکید گردد و با ابهت و اهتمام خاصی اعلام گردد که نسبت به عظمت و احترام ماه مبارک رمضان بی احترامی نباید بشود و در پایان این که پادشاه اسلام و امراء بزرگ در عیاشی و مرفهیت ناروا نباید اشتغال داشته باشند و از گناهان گذشته با صدق دل توبه کنند و در آتیه از گناهان پرهیز گردد اگر بر این کلمات عمل بشود من امیدوارم که جهت بقاء سلطنت تائید غیبی و امداد الهی شامل حال خواهد شد

و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب

(ملاحظه گردد مکتوبات سیاسی ص ۸۰ - ۸۱)

و به اینصورت شاه صاحب رح وظیفه‌ای را که یکنفر دانشمند برجسته دینی شارح قرآن و حدیث مصلح و مجدد وقت باید انجام بدهد انجام داد چون از مسئولیت‌ها و وظایف سنگین خویش آگاهی داشت و از خطراتی مطلع بود که نه تنها بر سرخانواده سلطنتی بلکه روی گردن تك تك افراد ملت مثل شمشیر بی نیامی آماده بریدن بود شاه صاحب رح در اتباع از نیاکان و عمل به روش ربانین امت مستقیماً بدربار و امور دولتی سر و کار نداشت بلکه بر حصیر درویشی خویش استقامت داشت اما همانند خواجه نظام الدین اولیاء رح و جانشین او حضرت سید نصیرالدین چراغ دهلوی رح دل ایشان پیوسته برای اصلاح دولت وقت و هدایت او به دعا مشغول بود، و به کسانی که به آن مرکز دینی و معنوی ارتباطی داشتند از مشوره‌های شفاهی و کتبی شان کوچکترین بخل و دریغی نمی‌ورزید، یکی دوبار چنین اتفاق هم می‌افتاد که پادشاه شخصا خودش ناگهان بخدمت حضرت شاه صاحب رح میرسید و تقاضای دعا میکرد، شاه صاحب رح در نامه‌ای به مرید محبوب، مستر شد معتمد و برادر نسبی اش شاه محمد عاشق پهلتنی چنین مرقوم می‌فرمایند:

پادشاه روز پنجشنبه پس از زیارت حضرت نظام الدین اولیاء رح و مقابر مشایخ دیگری که با

سواری رفته بودند^۱ بدون اطلاع قبلی از دروازه کابلی سوار بر یک تخت ساده‌ای (احتمالا منظور از تخت کجاوه ای است که روی شتر یا فیل بسته میشود مترجم) به کاشانه این حقیر تشریف آوردند ، بنده اصلا مطلع و متوجه نبودم ایشان پس از ورود به مسجد روی حصیرها نشستند ، بنده این قدر اکرام (و ارائه اخلاق را) لازم دانستم که جای نمازی که روی آن نماز می خواندم در عرض چنان پهن کردم تا به گوشه ، دیگر آن پادشاه بتواند بنشیند ، ولی پادشاه اولاً با بنده مصافحه کرد و سپس با کمال ادب گفت : من از مدتی مشتاق ملاقات شما بودم اما امروز با راهنمایی این جوان به این جا رسیده‌ام و اشاره به وزیرش بود ، سپس گفت غلبه کفر و تفرقه ملت بجایی رسیده که همه آنرا لمس می کنند و می دانند ، و برای خود من خواب و خوراک تلخ و ناگوار شده است ، در این مورد از شما تقاضای دعا دارم ، من قبلا نیز دعا میکردم و از این به بعد انشاءالله حتما اشتغال خواهم داشت در این اثناء وزیر به من گفت پادشاه نمازهای پنجگانه را با اهتمام خاصی می خوانند ، گفتم : الحمد لله این چیزی است که پس از مدت

۱ - متأسفانه در مکتوب نام این پادشاه ذکر نیست و نه از راهی دیگر اسم او پیدا

ها (در مورد مسئولین) به گوش میرسد والا دربار
شاهان ماضی (گذشته) نزدیک در مورد احدی
پایبندی نماز به گوش نه رسیده بود ،
(مکتوبات سیاسی ص ۱۳۵ - ۱۳۶)

در پایان حضرت شاه صاحب رح به پادشاه وصیتی را که
حضرت ابوبکر صدیق رض هنگام تعیین جانشین به حضرت
عمر فاروق رض سفارش فرموده بود گوشزد فرمود:

" خلیفه معمولاً با مشکلات عجیب و غریبی
برخورد می کند اعم از طرف دشمنان دین یا از
موافقین (مسلمانان) علاج همه این مشکلات یک
چیز است که رضای حق تعالی مد نظر قرار داده از
حق تعالی امداد جسته شود ، و از غیر او اعراض و
قطع امید گردد "

(حواله قبل ص ۱۳۶ - ۱۳۷)

در يك نامه بنام شیخ محمد عاشق رح مرقوم میفرمایند

" پادشاه و مادرش آمده بودند ، اولاً در مسجد
جهت زنان محل با حجابی تهیه کرده شد ، و هدف
پادشاه با آمدن به این صورت این بود که مدتی

۱ - اینجا مراد از پادشاه ، احمد شاه فرزند محمد شاه و جانشین او است که در سال
۱۱۶۱ ه ق به تخت نشسته بود.

بدون تکلف و تعارف اینجا بماند، تقریباً در حدود سه، چهار ساعتی ماند، غذا هم خورد بیشتر حرفهایش مربوط به جلب همکاری در امور خیر خلق الله بود"

(مکوبات سیاسی ص ۱۱۱)

اما پر واضح است که زوال خانواده سلطنتی در اثر سلطنت ارثی دراز مدت و شورشها و توطئه های خارجی بحدی رسیده بود که بزرگترین تخت نشینی پرکار و صاحب عزم راسخ هم نمی توانست این زوال را به ترقی، ناتوانی را به نیرو تغییر داده اوضاع کل کشور را دگرگون بکند، از تاریخ ثابت است هرگاه سلطنتی به سوی نابودی به حد نهائی خویش برسد و بمب های شورش و نارنجکهای توطئه ها آماده منفجر کردن آن باشند، آنگاه پادشاهی دارای صفات پشتکاری، عزم راسخ و با صلاحیت در دمیدن روح تازه به این جسم نیمه مرده سلطنت ناکام می ماند بارها چنین شده است که آخرین فرد خانواده از دولت متزلزل که بدوران او آن سلسله منقرض می شد معمولاً فردی بهتر از پیشینیان خویش می بود و جانانه جهت نجات دولت از سقوط و انقراض می کوشید اما متأسفانه موفق نمی شد، از خانواده بنی مروان و آخرین فرد دولت بنی امیه مروان بن محمد معروف بمروان الحمار (م سال ۱۳۲ هـ ق) بود و آخرین فرمانروای خلفای عباسی مستعصم بالله (م سال ۶۵۶ هـ ق) تا حدودی آخرین نفر خانواده تیموری ابو ظفر بهادر شاه (۱۲۷۹ هـ ق = ۱۸۶۲ م) مشت نمونه خروار این امر می باشد.

بنابراین نیاز داشت که حضرت شاه صاحب رح که فردی است وسیع النظر، مصلح، مورخ صاحب رای و دارای فراست ایمانی، فقط به برقراری رابطه با (به اصطلاح) فرمانروای مغول و امرای دربار او بعلت غیرت دینی، عرق ملی برای وادار کردن شان به تغییر اوضاع و پنجه نرم کردن با نیروهای توطئه گر کفایت نکنند. لذا کسانی که در بین امراء باتجربه دولت، فرماندهان ارتش، و روسای با همت و حوصله که یکذره شراره غیرت دینی و عرق ملی زیر خاکستر داشتند شاه صاحب رح با آنها مکاتبه و ارتباط پیدا کرد، "در بین آن دسته اسامی زیر درخشان اند، وزیر مملکت "آصف جاه"،^۱ نواب فیروز جنگ نظام الملک احمد شاهی^۲ عماد الملک وزیر، تاج محمد خان بلوچ، نواب مجدوالدوله بهادر^۳، نواب عبیدالله خان کشمیری، میان نیاز گل خان، سید احمد روهیله.

اما نظر درست حضرت شاه صاحب رح (چنان بر میاید که نظر همراه با فراست ایمانی و الهام ربانی بوده است) دو نفر با شخصیت عظیم را گلچین کرده اختصاص داد، یکی در داخل هند بنام امیرالامراء نواب نجیب الدوله و دیگری در خارج بنام احمد شاه ابدالی والی افغانستان.

۱- ۲۰۱ مجموعه مکاتبات حضرت شاه عبدالرحیم رح و حضرت شاه ولی الله رح (خطی) محفوظ در کتابخانه دانشگاه عثمانیه حیدرآباد هند، قسمت کتب خطی ص ۲۱۴،

۳- بنام او چهار نامه موجود است ملاحظه گردد مکاتبات سیاسی شاه ولی الله صاحب رح ص ۷۰ - ۶۶

نواب نجیب الدوله

نواب نجیب الدوله^۱ دارای خصوصیاتى بودند که معمولاً در ادوار قدیم بانیان سلطنت داشتند، کسانی که در ایام بقدرت رسیدن و تعالی خانواده ها و سلطنتهای فردی (زمانیکه فراهم شدن جوهر شخص و جمعیت وفادار جهت پیروزی و برقراری دولت کافی می بود) نقش مهمی ایفاء می کردند و از دست شان کارهای بزرگ از قبیل فتح و تسلط ابراز شده است. در نهایت ایشان وفاداری با ولی نعمت، احسان و برخورد شرافتمندانه با همکاران و افراد زیر دست، جوهر و بهادری نظامیانه، صلاحیت مدیریت و رهبری وجود داشت، اما تجربه تاریخی گواه است که این صفات و کمالات جهت شکست نیروهای بیگانه در جنگ و کشورگشائی موفقیت آور میباشند.

اما محیطی که در آن غدر، نمک حرام بودن را "هنر شرافتمندانه ای" قرار بدهند و بی نظمی و بد عملی را سیاست خیلی سطح بالائی تصور بکنند، و سوء استفاده از دست مقام، و موقعیت مناسب را دانشمندی و دور اندیشی بدانند، اکثراً بجای سودمند شدن مضر و عامل ایجاد مشکلات میگردند،

۱ - برای تفصیل ملاحظه گردد "نجیب التواریخ" از نصیرالدین، (نسخه خطی حیب گنج) و برای احوال مختصر مکتوبات سیاسی شاه ولی الله صاحب رح ۲۳۱

متأسفانه از بد شانسی نواب "نجیب الدوله" و "آصف جاه" نظام الملك با همچنین محیط فاسدی سر و کار داشتند ، مورخین در مورد نقش مهم و صلاحیت رهبری و فرماندهی نظامی او متفق القول هستند ، سرکار "سرجادو ناتھ" می نویسد:

"معمولاً مورخ سر در نمی آورد که کدام یک از محاسن او را تقدیر و ستایش بکند ، فرماندهی تعجب آور او در میدان جنگ ، یا رأی درست و نظر دقیق او در مشکلات ، یا صلاحیت فطری شان را که هنگام انتشار و هرج و مرج او را رهنمائی میکرد که در نتیجه گیری کاملاً دقیق می بود"^۱

مولوی ذکاء الله دهلوی در "تاریخ هندوستان" می نویسد:

"نجیب الدوله در عقلمندی ، زیرکی ، دانشمندی نظیر نداشت ، امانت و دیانت که در این دوره بر او تمام بود ، او از نیاکان قدیمی اش نواب دوندی خان رو هیله و نواب شجاع الدوله پیروی میکرد در "ملهر را وهلکر" نیز تدبیر او مؤثر واقع می شد. یادتان خواهد بود که او در جنگ مرهته ها در پانی پت با جا گذاشتن هم وطنانش پا به فرار

گذاشت ، خلاصه اینکه این جوانمرد این سلطنت
زوال پذیر را داشت نگهداری میکرد"
(تاریخ هندوستان ج نهم ص ۳۱۵)

شاه عبدالعزیز رح می نویسند:
"نزد نجیب الدوله نه صد عالم بود ادنی پنج روپیه
اعلی پنج صد روپیه" (حقوق میگرفتند)
(ملفوظات ص ۸۱)

بنابه گفته پروفیسور خلیق احمد نظامی :
"از سال ۱۷۶۱م تا ۱۷۷۰م در دهلی بزرگترین
با شخصیت او بود ، محور کل سیاست کشور بود ،
بار کل نظام بر دوش ایشان بود که توسط ایشان
اداره می شد، (مکتوبات سیاسی ۲۳۲)

شاه صاحب رح که ایشان را حق تعالی در روان شناسی و
حقایق نگری استعداد و ملکه ای عطا فرموده بود که معمولا به
کسانی میرسد که در مورد تاریخ اصلاح و سازندگی ، مردم
سازی نقش مهمی انجام میدهند در این دوره قحطی رجال که
پر از افراد با همت و طالع آزما بود جهت پیشبرد و تعاون امور
خویش نظر ایشان نجیب الدوله را گل چین کرد، و نگاه
دور رس و نظر دقیق ایشان جوهر با صلاحیت و غیرت دینی او
را درک کرد، و با او مکاتبت و نامه نگاری آغاز کرده
می خواستند شراره زیر خاکستر او را شعله ور و فروزان کنند،

در نامه‌ای که به او نوشته‌اند چنین می‌نویسند:

"خدای عز و جل آن امیر المجاهدین را به نصر
ظاهر و تائید باهر (اعلی) مشرف کناد، و این عمل
را بعز قبول رسانیده ثمرات عظیم و برکات جسیم
بر آن مرتب گرداناد، از فقیر ولی الله عفی عنه بعد
سلام محبت مشام واضح آنکه دعای نصر مسلمین
کرده می‌شود و از سروش غیبی نفحات قبول شنیده
می‌شود امید آن است که خدای تعالی بر دست
ایشان احیاء طریقه جهاد فرموده برکات آن عاجلا
و آجلا نصیب کند، انه قریب مجیب"

(مکتوبات سیاسی ص ۱۹)

در نامه دیگر ایشان را با القاب "امیرالغزاة و رئیس المجاهدین"
ذکر فرموده‌اند. (حواله بالا ص ۲۰)

در يك نامه‌ای دیگر چنین مرقوم می‌فرمایند:

"چنان بر می‌آید که در این دوره تائید ملت اسلام
و کمک به امت مرحومه توسط شما انجام خواهد
گرفت، که وسیله و سرچشمه این کار خیر است،
شما حتماً خیال و وسوسه را از دل بیرون برانید،
انشاءالله تعالی همه کارها مطابق میل و آرزوی
دوستان انجام خواهد گرفت"

(مکتوبات سیاسی ص ۲۸)

حضرت شاه صاحب رح نامه‌های که به نواب نجیب الدوله می‌نوشتند در آن فقط به دعاء و تقدیر و تمجید کفایت نمی‌کردند بلکه برای او مشوره‌های اساسی و سودمندی هم می‌نوشتند، و از تکرار لغزش‌ها و وقایعی که از دست مجاهدین مسلمان و مبارزین جنگجوی قبلی سر زد می‌شد و مانع نصرت و امداد الهی قرار می‌گرفت تذکر می‌دادند، در يك نامه‌ای تحریر می‌فرمایند:

"هنگامیکه گذر سربازان پادشاه از دهلی پیش آید این انتظام به دقت باید انجام بگیرد که مردم شهر مثل سابق پایمال و غارت نشوند، اهالی دهلی چندین طعم غارت، هتک حرمت و آبروریزی، را چشیده‌اند، بهمین علت در رسیدن به هدف و مراد تاخیر دارد پیش می‌آید، بالاخره آه مظلومان هم از خود اثری می‌گذارد، اگر می‌خواهید کارهایی که هنوز به اتمام نه رسیده‌اند این بار به اتمام برسند پس باید به دقت مراقب باشید از دست احدی از سربازان به مسلمانان دهلی و حتی به اقلیت‌های غیر مسلمان که حیثیت ذمی بودن را دارند کوچکترین تعرضی پیش نیاید"

(حواله قبل ص ۲۱)

شاه صاحب رح در نامه‌های متعددی ضرر سه نیروی جنگجو و فتنه انگیز در هند را یادآوری نموده به در امان داشتن کشور از تکرار آن بارها متذکر میشدند، (نیروهای بحث مفصل شان در

آغاز همین باب ذکر شد) و می فرمودند که بدون برقراری نظم، امنیت و حفاظت شعائر دینی و معابد برگرداندن اوضاع به زندگی عادی (NORMAL) غیر ممکن است. در اثر همین مسائل است که کل کشور بصورت ایام جنگ و حکومت نظامی در آمده است،

(ملاحظه گردد مکتوب ششم و هفتم مکتوبات سیاسی ص ۲۱ - ۲۲)

ارتباط قلبی حضرت شاه صاحب رح با نواب نجیب الدوله از این امر بر می آید که شاه صاحب رح بارها تاکید میکردند که او برای هر منظوری تصمیم بگیرد و برنامه ای بچیند حتما به شاه صاحب رح اطلاع بدهند تا ایشان به دعاگوی مشغول باشند.

(ملاحظه گردد نامه های هشتم و نهم از مکتوبات سیاسی ص ۲۵ - ۲۷)

و همچنان بارها به او جهت فتح و پیروزی اطمینان خاطر میدادند و پیش گوئی نموده می نوشتند

"فقییر را در این امر هیچگونه شک و شبهه ای نیست"

(مکتوب هشتم ص ۲۴ - ۲۵ مکتوب نهم ص ۲۶)

شاه صاحب رح نواب نجیب الدوله را برای دعوت احمد شاه ابدالی به هند واسطه قرار دادند، در عین حال خودشان هم نامه های مستقیمی به احمد شاه نوشتند چنانچه تفصیل آن در صفحات آتیه می آید از نواب هم خواستند که به احمد شاه نامه

بنویسد و به این امر بارها ایشان را تاکید فرمودند ، نواب نجیب الدوله هشت سال بعد از وفات حضرت شاه صاحب رح در رجب سال ۱۱۸۴ ه ق (۳۱ اکتبر ۱۷۷۰ م) وفات یافت. پروفیسور خلیق احمد نظامی می نویسد:

"عادل بودن و دقت نظرش از این واقعه تاریخی او به یادگار مانده است که او هنگام آخرین نفسش بر بستر مرگ به سربازان خویش (که در هاپر با او همراه بودند و در گده جشی بر پا بود) دستور داد تا هندوهای بی که جهت شرکت در جشن عیدشان به رود گنگ رفت و آمد دارند جان و مال شان کاملاً حفاظت گردد"

"(مکتوبات سیاسی ص ۲۳۴ به نقل از سرکار ج م ص ۴۱۵)

احمد شاه ابدالی

شاه صاحب رح بنا به دقت نظر ، و مطالعه واقع گرائه خویش در اوضاع هند از بی عملی ارکان سلطنت و امراء دربار ، و نا اهلی روزافزون خانواده سلطنتی چنین نتیجه ای استنباط کرده بودند که مانند آفتاب روشن و آشکار بود یکی اینکه اولین نیاز کشور برداشتن بی نظمی و هرج و مرج از آن و ایجاد امنیتی که محافظ جان ، مال آبرو و حیثیت مردم است و بدون آن هرگونه کار و فعالیت اساسی (اقتصادی - تولیدی و غیره) و ایجاد نظم غیر

ممکن است همچنانکه در صفحات گذشته به آن اشاره شد، مسئولیت این نا امنی و انتشار هرج و مرج و غیره به عهده همان سه دسته شرور و مفسد بود، زیرا آنها تجربه اداره چنین دولتی را نداشتند که در آن صدها مذهب و دین، هزاران قوم و فرهنگ از قرون دیرباز بسر میبردند و برای کنترل و اداره آنها به احساس مسئولیت کامل، نیروی تحمل و بردباری، دقت نظر و وسعت قلب لازم است در صورتیکه این سه دسته مفسد اصلاً چنین برنامه و هدفی نداشتند که اعتماد اهالی این قارهٔ پهناور را بخود جلب کرده برنامه‌ای جهت نظم و کنترل برنامه ریزی طراحی و پی ریزی بکنند، بنابراین اولین کار در این کشور این بود که این هرسه تا نیرو بخصوص خطر پیشروی مرته‌ها را باید سرکوب کرد، که از دست شان قسمت مرکزی هند که مستقر حکومت‌های مختلف بود یعنی از لاهور تا دهلی و ایالت‌های وابسته و متحد با آن اطمینان بیابد زیرا هر لحظه این خطر احساس می‌شد که این منطقه از شهرهای پر رونق به صورت يك آماجگاه "جنگی یا يك شکارگاه مجاز و همگانی ای" مبدل گردد، که در آن هر شکارچی آدم‌ها را مثل گنجشکی با راحتی بتواند شکار بکند، و این ذخائری که از قرون آنجا اندوخته است به يك چشم زدن به تاراج برود، و خطر درجه دو آن بود که بصورت سیک‌ها و جات‌ها این مراکز تمدن و فرهنگ ثروت و سرمایه را هر آن مانند يك بلای ناگهانی تهدید میکرد.

حقیقت دوم این بود که جهت رفع این خطرات يك ارتشی منظم و مجهز با فرماندهی باتجربه لازم است که از تاکتیک‌های

جدید جنگی مجهز باشد اما به علت آن مست و مدهوش نباشد و در آن علاوه بر جوهر سپاهی گری، شجاعت و دلاوری..... غیرت ایمانی حمیت دینی نیز موجود باشد، و همچنین آن ارتش از اختلافات داخلی، رقابت، حسادت کینه‌های بین هم ارکان سلطنت دهلی و سیاستمداران کشور را که مانند موریانه‌ای از داخل داشت میخورد مبرا و پاک باشد، چون در آن بجز از منافع شخصی، نژادی، فرقه‌ای هیچ سودی برای ملت و کشور نیست؛ که به دین شان تقویتی یا به کشور امنیتی فراهم گردد، از دیدگاه شاه صاحب رح امیرالامراء نواب نجیب الدوله بعنوان يك وسیله یا واسطه یکفرد موثر و مفیدی بود (همچنانکه قبلاً ذکر شد) اما بعلت سنگینی مسئولیت و مشکلات اوضاع، او به تنهائی کفایت نمی‌کرد، چون بوسیله او و بتنهائی نابودی این نیروهای مفسد مشکل و غیر ممکن بود، نیروهایی که بحدی پیش رفته بودند که یگانه ارتش کشور به تنهائی نمی‌توانست آنها را شکست بدهد، نیاز داشت که کمکی تازه نفس با فرماندهی با تجربه که برای مردم این دیار کلاً ناشناس و نووارد نباشد و از نشیب و فراز، راه و رسم، از نکات ضعف گروههایی مقابل خویش هم کاملاً آگاه باشد، و این همت و شهامت را هم داشته باشد که پس از نابودی و شکست این مفسدین کشور را بدست یکی از افراد با صلاحیت وابستگان حکام قدیم یا به يك وزیر و امیر وفادار و باصلاحیت بسپارد و خودش برگردد، زیرا تقاضای واقع بینی، حب وطن، منافع ملی همین است.

برای این کار حساس و دشوار (که همانند هر کار حساس و دشوار دیگر دارای هر دو جنبه سود و زیان می‌باشد) نظر شاه صاحب به احمد شاه درانی والی قندهار (۱۱۳۶ هـ - ۱۷۲۳ م - ۱۱۸۶ هـ - ۱۷۷۲ م) متمرکز بود، که از هند نا آگاه نبود زیرا متولد شهر ملتان بود. که در آن شهر هنوز يك خيابان موسوم به خيابان ابدالی است. او خودش هم بنا به اغراضی از ۱۷۴۷ م تا سال ۱۷۶۹ م در حدود نه بار به هند حمله کرده بود. او قبل از تقاضا و دعوت شاه صاحب و نواب نجیب الدوله تا شش نوبت به هند آمده بود، او از نشیب و فراز مملکت، تاکتیک های جنگی محل، اوضاع نیروهای جنگی محل، تمایلات و افکار ارکان و امراء سلطنت کاملاً آگاهی داشت، او در قرن هیجدهم میلادی و دوازدهم هجری (قمری) از قهرمانان نظامی ای بود که نظیرش تا قرون متمادی دیده نمی‌شود، و از جمله بنیان گذاران کشورها بود، او با يك برنامه خاصی افغان ها را منظم کرد، قوانین منصفانه‌ای به اجراء درآورد، محکمه احتساب (اداره اطلاعات و آگاهی) بوجود آورد و جامع صفاتی از قبیل سپه گری، اخلاق شایسته، و شرافت شخصی بود، ذوق علمی و ادبی داشت، همراه با وقار و بیم، در دل قوم و ملت محبوب هم بود، دیندار، پایبند احکام هم نشین علماء و صالحان، احترام کننده سادات و مشایخ، و علاقه مند به بالا بردن سطح علمی و اطلاعات دینی خودش بود، رحمدل، دست باز، حامی برابری و برادری دینی بود، او سنتهایی را زنده کرد که در جامعه افغانی

نام بردن از آن جرم بود ، بطور مثال ازدواج مجدد بیوه‌ها ، او در عین حال که تحصیل کرده و اهل قلم بود. آرزوی ارتقاء در معنویات می داشت،^۱ فیریر می نویسد:

" احمد شاه از بسیاری از معایب کشورهای شرق پاک بود ، از شراب و موادهای مخدره دیگر کاملاً پرهیز میکرد، از حرص و اعمال دورنگی و منافقانه بری بود ، پایبند مذهب بود ، عادات ساده و با وقار او را در هر قلب محبوب قرار میداد ، و رسیدن به دربار او خیلی آسان بود ، و به انصاف و دادگری توجه خاصی داشت ، هیچ زمان حتی یک نفر هم از داوری های او شاکی نبود"^۲

احمد شاه درانی در زمان حضرت شاه صاحب رح تا شش نوبت به هند آمده نیازها و مشکلات آن دوره را برای مردم انجام داده برگشته بود ، در این تهاجم ها او علاوه بر ابراز قدرت نظامی خویش و رفع نیازهای وقت برای مردم برنامه اساسی و مفید دیگری در دست نداشت، حتی سربازان او پایبند احکامیکه از يك سرباز اسلام توقع می‌رود نبودند، و از بعضی از حمله‌های او به خود حضرت شاه صاحب رح و بستگانش آزارها و خساره‌های رسید، اما با توجه به این نکات ضعف و

۱ - برای تفصیل حالات ابدالی ملاحظه کتاب دکتر گنداسینگه

۲ - HISTORY OF THE AFGHANS به نقل از مکتوبات سیاسی ص ۲۲۵ -

تجربه های تلخ يك ستاره درخشانى از آرزو بود كه به افق تاريك ميدرخشيد، بنابه گفته مولانا محمد عاشق صاحب پهلتي حضرت شاه صاحب رح ميفرمود "وى را در اين ديار غلبه شدنى است" بارى ديگر در پاسخ سوال بهادرخان بلوچ فرمود "در اين ملك غلبه كلى وى خواهد شد" يكبار خبر مرگ او به دروغ شايع شد در پاسخ به سوال شيخ محمد عاشق فرمودند:

آنچه معلوم شده اين است كه احمد شاه درانى باز در اين ملك مى آيد و اين كفار را براندازد و ويرا با وجود اين اوزار ظلم براى همين كار گذاشته اند"

(ماخوذ از مكويات سياسى ص ۲۶ - ۲۷)

شاه صاحب رح اميدوار بودند كه الله تعالى احوال شاه ابدالى را عوض و اصلاح فرموده از او كارى خواهد گرفت كه بظاهر اسباب از امير يارهبرى ديگر ساخته نيست. يكبار با حكيم ابوالوفاء كشميرى فرمودند كه ابدالى در رسيدن به اهداف با مشكلاتى كه برخورد مى كند نتيجه و اثر ظلم هاى است كه او در (حمله هاى پيشين) هند بر شهرها كرده بود بعدها كار او رو براه خواهد شد، (حواله قبل ص ۳۰)

شاه صاحب رح مى خواست تا احمد شاه ابدالى اين وضع نابسامان كشور را به استحكام رسانيده كشور را بدست يكي از افراد لايق تر از خانواده سلطنتى بسپارد، و شاه صاحب رح پيشگوئى كرده كه احمد شاه اين جا نخواهد ماند و بعبارتى ديگر كشور ما را تسلط و استعمار نخواهد كرد بلكه به يكي از

فرزندان پادشاه (قبلی) سپرده برخواهد گشت.

بالاخره شاه صاحب رح به احمد شاه ابدالی توسط نجیب الدوله نامه هایی فرستاد (حواله قبل) و در پایان شخصاً خودشان يك نامه موكد و موثری كه به بصیرت سیاسی، غیرت دینی، جرأت و شهامت و قدرت انشاء حضرت شاه صاحب رح دال است به او نوشت. ادر این نامه اوضاع فعلی هند، روال حكومت دیرینه، روش اداره ایالت های مختلف سنجش نیرو دسته های متعدد نژادی و مذهبی و آمارگیری شان، لغزشهای سیاسی و اداره كردن پادشاهان مسلمان در موردشان و كوته نظری شاهان، تدریجاً نیرو گرفتن و ریشه گرفتن این دسته ها، بخصوص در این مورد معرفی مرهته ها و جات ها، و تسلط آنها، تهاجم های پشت سرهم شان، بی کسی و مظلومیت اسلام و مسلمین در دوران شان را درست ترسیم كرده بود و این رهبر غیور مسلمان را كه در آن دوره درقاره پهناوری از هند تا ایران دارای منظم ترین و مجهزترین نیروی نظامی بود و جهت مبارزه با این اوضاع و استحكام دولت مغولیه و جهت احساس مسئولیت آماده كردند و با صراحت كامل نوشتند:

"در این زمانه پادشاه، صاحب اقتدار و شوكت باشد و قادر به شكست كفار و دوراندیش جنگ آزمائى غير آن ملازمان آنحضرت موجود نیست"

(مكوبات سیاسى ص ۱۲)

۱- این نامه كامل ملاحظه گردد در مكوب دوم از مكوبات سیاسى ص ۶ - ۱۷ كه از شاه ولی الله رح برای بعضی از سلاطین نوشته شده است.

جلوتر می نویسند :

"ما بندگان الهی رسول خدا صلی الله علیه وسلم را شفیع می آوریم ، و بنام خدای عزوجل سوال می نمائیم که همت با نعمت (توجه مبارک) را بجانب جهاد کفار این نواحی مصروف فرمائید تا در پیش خدای عزوجل ثواب جمیل در نامه اعمال آنحضرت ثبت شود و در ایوان مجاهدین فی (سبیل) الله نام نامی نوشته شود ، و در دنیا غنائم بی حساب بدست غازیان اسلام افتد و مسلمانان از دست کفار نجات یابند."

(حواله قبلی ۱۲)

در همین نامه در اثر آگاهی کامل از بینش سیاسی و اطلاع دقیق از اوضاع هند قیافه و ماهیت اصلی این سه نیروی نو پای (مفسد) را که بعزت نبودن يك ارتش منظم و مجهز عموماً مردم آنها را قدرت دارای نیرویی غیر قابل شکست تصور کرده از آنها مرعوب و وحشت زده بودند، به او معرفی کرده اند و این کار بجز از يك رهبر تجربه گار و دانشمند سیاسی غیر ممکن است ، در مورد مرهته ها مرقوم میفرمایند :

"شکست دادن قوم مرهته کار آسانی است ، بشرطیکه سربازان اسلام کم همت رابیندند، زیرا واقعیت این است افراد خود قوم مرهته خیلی کم اند

، اما عده زیادی (بنا به منافی) دنبال روشان هستند (که روز سختی به پشتیبانی شان نمی ایستند) از اینها یک صفی که شکست خورد همه متفرق خواهند شد، و حریفان اصلی باهمین مقدار تفرق دوچار ضعف خواهند شد، چون در واقع یک قوم نیرومند و منظم نیستند ، زیرا روال کارشان این است جمعیت خویش را (بعنوان سیاهی لشکر) از موروملخ ها بیشتر کنند، و به شجاعت افراد و تجهیزات جنگی شان اصلاً توجه ندارند"

(حواله قبلی ۸۶)

طبق راهنمایی شاه صاحب رح نامه های که نجیب الدوله به احمد شاه ابدالی نوشتند و حتی نامه ها طولانی و موثری (که گلچینی از آن قبلاً ذکر شد) که از شاه صاحب رح مستقیماً به او ارسال شد بدون اثر نماند، احمد شاه ابدالی در سال ۱۱۷۳ هجری قمری (۱۷۵۹ م) جهت سرکوبی شورش مرهته ها و کمک به نجیب الدوله و شجاع الدوله (که در آن ایام شعور سیاسی و وحدت اسلامی از خود داشتند نشان میدادند) به سوی هند حرکت کرد مدت یکسال در کارهای مقدماتی و تـك و پاتـك های ضمنی گذشت بلاخره سال ۱۱۷۴ هـ (۱۴ ژانویه سال ۱۷۶۱ م) در جبهه پانی پت بین مرهته ها از يك طرف و افغانه و جبهه های و متحد اسلامی هند از طرفی دیگر جنگ نهائی و نتیجه آفرینی بوجود آمد که رخ تاریخ هند را بکلی عوض کرد، و وجود (نجس)

مرهته ها را از روی نقشه سیاسی هند پاک گردانده به زباله‌دان تاریخ انداختند مختصر احوالی از این جنگ و نتیجه آنرا بعبارت مولوی ذکاء الله صاحب مولف کتاب "تاریخ هندوستان" برای تان نقل می‌کنیم:

"آتش جنگ داغ بود و آسیاب مقابله به سرعت داشت خورد میکرد در عین حال کفه ترازوی مرهته ها سنگین احساس می شد، احمد شاه سربازان فراری اش را از پشت محاصره کرده تهدید به مرگ کرد، حتی با صراحت اعلامیه پخش کرد، سربازی که فرار کرد تیرش کنند، سپس دستور حمله به پیش داد، این تیر تدبیر درست به هدف خورد، از قلب لشکر مقابل آقایان بهاء، بسواس راؤ سوار بر اسب ها لشکرشان را تحریک و تشویق به جنگ میکردند، جنگ با خنجر، گرز و سر نیزه و تن به تن بود که ناگهان خدا بداند با چه علتی قدمهای لشکر مرهته لغزید، به محض لغزش قدم، میدان از اجساد شان پر شد لشکر اسلامی با یک جوش، و لولة خاصی فراریان شان را پانزده الی بیست مایلی دنبال شان کرد، و خرمن هایی از اجساد مرهته ها بوجود آورد و افرادی که از دست اینها نجات پیدا میکردند روستائیان آنها را می‌کشتند فرماندهان، بسواس راو و بهاء، هردو تا کشته شدند.

سیندهیا پیش یکی از درانی ها پنهان شده بودند
 اینها هم پس از دستگیری کشته شدند، ابراهیم
 خان گاردی اسیر شد، مرگ یک هفته ای
 زخمهایش را پانسمان کرد، شمشیر بهادر نیز
 در حال فرار کشته شد، در مالوه، ملهار راؤ از زیر تیغ
 در رفت، آپاجی سیندهیا پس از اینکه لنگ شد
 همانجا رسید، بجز همین دو سردار هیچ یکی از
 سران شان زنده نماند، مرته ها نه چنین شکستی
 دیده بودند و نه چنین مصیبتی تا بحال بسرشان
 آمده بود، کل قوم از این وضع مایوس و افسرده شد،
 بالاجی هم از رنج آن پس از چند روزی درگذشت
 و از روزیکه خبر این شکست به او رسیده بود در
 یکی از عبادت گاه ها نشسته کتاب مذهبی اش
 سنسکریت را تدریس میکرد"

(مراجعه شود تاریخ هندوستان ج ۹ ص ۳۰۹-۳۰۵)

بقول یکی از مؤرخین: نیروی مرته ها در چشم زدنی مثل
 موم ذوب شد، سرکار سرجد وناته نوشته است در مهار استر
 خانه ای نمانده بود که خالی از سوگ و ماتم باشد کل نژاد
 لیدرها در یک کار زاری مصرف شده از بین رفت"

(مکتوبات سیاسی ص ۴۵)

طبق برنامه حضرت شاه صاحب رح احمد شاه ابدالی پس از
 انجام ماموریت مهم اما موقتی خویش مسیر سفر را مجدداً به

سوی قندهار گرداند ، مولوی ذکاء الله می نویسد :

"پس از این پیروزی احمد شاه از این راه پانی پت به نواحی دهلی رسید و چند روزی آنجا متوقف شد ، شاهزاده عالی گوهر شاه عالم را پادشاه هند اعلام کرد و از شاه خواست که شجاع الدوله را بعنوان وزیر ونجیب الدوله را بعنوان فرمانده کل بپذیرد ، شاه عالم خودش در این روزها در دهلی نبود لذا پسرش جوان بخت رانائب شاه در دهلی تعیین کرد و نجیب الدوله را منتظم و به شجاع الدوله خلعت بخشیده به مسئولیت ایالت ها اوده و اله آباد به آنجا اعزام کرده خودش به قندهار برگشت "

(تاریخ هندوستان ج ۹ ص ۳۰۹ - ۳۱۰)

پروفسور خلیق احمد نظامی می نویسد:

" پس از جنگ پانی پت احمد شاه ابدالی خیلی کوشید تا شاه عالم را به دهلی بیاورد و قاصد خاصی برایش فرستاد اما هنگامیکه او نیامد احمد شاه ابدالی از مادر شاه عالم بنام نواب زینت محل خواست تا برای پسرش نامه ای بنویسد و او را بخواهد، و این کار را برای این داشت میکرد تا شاه عالم گول انگلیسی ها را نخورد و از چنگال

شان بیرون بیاید و در حین موجودی احمد شاه به
دهلی بیاید و کشور خودش را تحویل بگیرد و آن
را استحکام ببخشد"

(مکتوبات سیاسی ص ۴۵ - ۴۶)

آقای خلیق صاحب می نویسد:

" مرهته ها ، جات ها ، سیکها هیچ کدام از این
حرکت ها دارای چنان وسعت و همگانیت نبود که
در سرش فکر برقرار نمودن ، تمرکز و وحدت
هند خطور کند، شاه صاحب رح بدوران خویش
تمرکز و اقتداری را می خواستند برقرار کنند که به
ادوار اکبر، جهانگیر، شاهجهان و اورنگ زیب
برقرار بود ، اما با این امتیاز که بجای تصمیمات
شاهان مطلق العنان (دیکتاتور) حکومت عدل
اجراء گردد (حواله قبلی ص ۴۷)

اگر سلطنت کوچکترین رمقی می داشت از نتایج
جنگ پانی پت استفاده کرده مجدداً تا چند قرن
دیگر تسلط خویش را نگه میداشت، اما واقعیت
امر این است که سلطنت مغولی در این دوره شبیه
جسدی بی روح شده بود، استفاده اصلی از جنگ
پانی پت را فاتحین جنگ پلاسی بردند"

(حواله قبلی ص ۴۵)

"شاه عالم" در اثر بی همتی و کوتاه فکری اش این موقعیت

طلائی را از دست داد، با توجه به کلیه فعالیتها و نامه پر مهر و شفقت مادرش زینت محل، پس از ده سال در اواخر سال ۱۶۷۱ م بتاریخ ۲۵ دسامبر در قلعه وارد شد، سپس چیزی که برای خود او و جانشینانش پیش آمد در تاریخ با تفصیل ثبت شده است، نقطه عروج آن انقلاب بعبارتی دیگر خلع سلطنت سال ۱۸۵۷ م است (گو سلطنت برای نام باقی مانده بود) که بدست انگلیسیها افتاد چون آنها با مرموزیت و هشپاری سیاسی خویش هیچ موقعیت تسلط برهند را از دست نداده‌اند.

پس از شاه صاحب رح جانشین بحق ارزش مندوی که وارث علم و بصیرت، غیرت و شهامت دینی‌اش بود یعنی فرزند ارجمند شان حضرت شاه عبدالعزیز رح راه پدر نامدارش را ادامه داد و فعالیتش را ارتقاء بخشید، بلکه آنرا به توسعه و تکامل رسانید، و همراه با اوضاع متغیر سیاسی، توجه و رخ فعالیتش را به سوی حریف اصلی و قدرت واقعی در میدان سیاست (دولت انگلیسی) متمرکز گرداند، زیرا آن از خطری تهدید کننده (که برای تشخیص آن بصیرت سیاسی لازم باشد) گذشته صورت واقعیت ملموس بخود گرفته بود که برای دیدن و تشخیص دادن آن فقط بصارت (چشم ظاهر) کافی می‌باشد. ۱

پس از شاه عبدالعزیز رح دو نفر از تربیت یافته گان دانشگاه ایشان، داعیان مصلح حضرات سید احمد شهید رح و شاه اسماعیل شهید رح در ارتقاء و تکامل طرح سیاسی حضرت شاه

۱ - تفصیل این اجمال در باب یازدهم ضمن بحث حضرت شاه عبدالعزیز رح خواهد آمد.

صاحب رح (که ایشان تئوری آنرا در "حجة الله البالغة"، "ازالة الخفاء" و تفهیمات عرضه فرموده بودند فعال بودند و جهت برقراری آن بر منهاج نبوت جان خود را نثار کردند، ایشان از پرتو تعالیم حضرت شاه ولی الله رح چقدر دقیق و قلب شان چقدر وسیع بود؟ و ایشان پس از نجات مسلمانان پنجاب از بلای ناگهان یعنی پس از ریشه کنی دولت نظامی سیکها، (آنچنان که شاه ولی الله صاحب رح محیط و جامعه خویش را از شر قتل و غارت مرهته ها و جات ها میخواستند نجات بدند و در این مورد فعال بودند) و پس از اخراج انگلیسیها از هند به معمولاً ایشان آنها را بنام "بیگانگان بعید الوطن و تاجران شاع فروش" نامگذاری کرده بودند، و چگونه پس از آزادی بر اصول مساوات و عدالت اجتماعی اسلام رابه اجراء در هند آورد؟ پاسخ این سئوالات را در نامه های که ایشان به این وقت فرماندهان برجسته، مسلمانان با غیرت و شهامت تانداران زیرک و هوشیار نوشته اند باید تلاش کرد.

بنابراین دعوت کنندگان مصلح این سلسله در گفتن این جمله حق بجانب خواهند بود:

اغشته ایم هر سر خاری بخون دل

قانون باغبانی صحرا نوشته ایم .

باب دهم

بررسی وضع انتشار مختلف امت
و
دعوت شان به سوی دگرگونی و خود سازی

امتیاز شاه صاحب رح

معمولاً دانشمندان بزرگی که ذوق علمی، تصنیف و تحقیق دارند و از ذهن و ذکاوت، دقت نظر و نکته سنجی بهره‌ای کامل یافته باشند، اکثرشان همه‌تن به مشاغل مطالعه کتب، تحقیق و دقت در مباحث علمی، یاد در تصنیف غرق و منهمک میشوند، و از بیماری‌ها و معایب اقشار و افراد عموم مسلمین معمولاً کلاً ناآگاه میباشند یا برای‌شان از آن بلندی تئوری علمی (که دارای شیرینی و لذت بالاتر از لذت هر چیز است) در سطح عوام ملت "نزول" کردن سنگین احساس میشود. در بین علماء و سلف دو فرد با شخصیت رامیتوان بصورت واضح از این کلی مستثنی دید، یکی حجة الاسلام امام غزالی رح (متوفی سال ۵۰۵ ه.ق) که در کتاب جهانی و نامدارشان احیاء علوم الدین

جامعهٔ مسلمان هم عصرش را بررسی کامل نموده و امراض و نکات ضعف انتشار مختلف امت را معرفی کرده‌است، از آن به وضوح میتوان پی برد که ایشان از زندگی عامیانه مردم، روال زندگی طبقات مختلف، از حلقه های درسی علماء، از مجالس ذکر مشایخ، از دربار سلاطین و خلفاء، از ایوانهای فرماندهان و والیان حرمسراهای روساء و اشراف، از کسب و کار تجار، هنرمندان و بازاریان، کاملاً آگاهی و تبهر داشته‌اند، و میدانستند که چگونه نفس شیطان باحیله و تزویر طبقات مختلف علماء و روساء و اقشار متعدد عموم مردم را فریب داده است. مفاهیم و حقایق دینی چگونه تغییر یافته اند، و آنها از هدف اصلی (سعادت اخروی و رضای الهی) چگونه غافل اند^۱.

همین وضع را (با داشتن فرق در اجمال و تفصیل و روال کار) علامه ابن جوزی رح (متوفی ۵۹۷ هـ) در تصنیف معروفش بنام "تلبیس ابلیس" دارد، در این کتاب ایشان کل جامعهٔ مسلمان هم عصرش را مورد بررسی، و تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند، و هر قشر و طبقهٔ مسلمان را بر معیار و محك سنت و شریعت مورد سنجش قرار داده‌اند، نکات ضعف و موارد انحراف آنها معرفی کرده‌اند، و در این مورد با هیچ قشری رو درواستی نداشته‌اند، از علماء، محدثین، فقهاء واعظین، ادبا و شعراء، سلاطین و حکام، عباد و زهاد، صوفیان متدین و مردم عامه خلاصه از همه

۱ - برای تفصیل و مثالها مراجعه شود به احیاء علوم الدین ج ۲ و ۳ یا تاریخ

انتقاد کرده سرپوش خطاهای شان را برداشته‌اند^۱ اما (تاجای که مربوط به تلبیس ابلیس است) این انتقاد، تجزیه و تحلیل جنبه منفی و دفاعی دارد، همراه با آن برای اصلاح و تزکیه برنامه‌ای "مثبت" که در عین حال مفصل و نیرومند باشند در دست ندارند. و اگر هم هست از نظر کم و کیف و تاثیر به‌حدکافی نیست ، غالباً علت آن این است که در محدوده بحث شان بیشتر از این نمی‌گنجید.

خطاب خاص به اقشار مختلف امت

پس از این دو دانشمند ، دعوت گردینی و معلم اخلاق جهانی (که همراه با برنامه اصلاح و تزکیه بزرگترین مدرس و مصنف هم بودند) ما (با داشتن مطالعه محدود خویش) در این راستا نقوش و آثار شاه ولی الله صاحب رح روشن‌تر و درخشان‌تری می‌بینیم ، ایشان به سلاطین اسلام ، امراء و اراکین دولت، فرماندهان ارتش ، صاحبان صنعت و هنر، فرزندان مشایخ (سادات) علماء منحرف ، و اعطان سطحی و عیب جو، دراویش تارک دنیا و گوشه‌نشین تک‌تک شان خطاب های جداگانه‌ای دارند، پس از تشخیص امراض شان داروی آنرا نیز راهنمایی نموده‌اند. در این خطاب های اختصاصی، جوش قلبی

۱- برای تفصیل مراجعه گردد به تلبیس ابلیس از ص ۱۱۹ تا ۳۹۴ یا تاریخ دعوت و اصلاح ج ۱ ص

فوران غیرت اسلامی، احساس داعیانه و قدرت روانی قلم شان بر قله‌ای کوه تعالی و ارتقاء قرار گرفته است نظیر آن در کتب و مقاله های دوتا مصلح و سازنده گذشته به چشم نمی خورد، از کتاب معروف شاه صاحب رح "التفهيمات الالهيه" (ج ۱-۲) اینجا چند اقتباس عرضه می‌گردد.^۱ در آن ایشان افراد مختلف، شخصیت‌های ممتاز و اقشار بانفوذ دوران خویش را مورد خطاب قرار داده اند.^۲ از این خطاب های شاه صاحب رح، دقت نظر، حکمت دعوت گری، شهامت و تکامل اخلاقی، و آگاهی شان از اوضاع عام و خاص چنان آشکار می‌گردد که کوچک ترین دانش آموز تاریخ، نابسامانی جامعه آن عصر، مصلحت پرستی اهل علم و صاحبان قلم، و ناامیدی انسان سازان و داعیان مصلح را در این وضع آشکار دیده، انگشت حیرت و تعجب را می‌گذرد، و بی اختیار می‌گوید

ایسی چنگاری بهی یا رب اینی خاکستر میں تھی ؟
یارب چنین شراره‌ای هم زیر خاکستر داشته ایم ؟

۱- این کتاب از المجلس العلمی دابیل، سورت (هند) در ۱۳۵۵ هـ مطابق ۱۹۳۶ م از چاپخانه مدینه پریس بجنور در دو جلد انتشار یافت
- اصل این کتاب شاه صاحب " در عربی بوده مابجای ترجمه ای از خود از عبارت فاضل گرامی مولانا سیدمنظراحسین گیلانی رح اقتباس تقدیم میکنیم که ایشان در ماهنامه الفرقان شماره ویژه شاه ولی الله رح بعنوان مروارید درخشان دریای ژرف " نوشته بودند که در آن ضمن ترجمه اردو تفهيمات مضامين آنرا عنوان گذاری کرده‌اند و به اینصورت مادر تذکره مبارک شاه صاحب رح ذکر خیر يك دانشمند مخلص و ماهر دیگر را نیز انجام خواهیم داد، رحمه الله تعالی.

خطاب به سلاطین اسلام

"ای شاهان جهان رضاء ملا اعلی (الهی) در این دور بر این امر قرار گرفته است که شما شمشیرها (اسلحه) را بدست بگیرید و تا زمانی که مسلم از مشرک کاملاً جدا نگردد و سرغنہ های باندهای کفر و گناه نابود نه شوند و به وضعی قرار نگیرند که فکر سربلند کردن را بطور کلی فراموش نکنند، شمشیرها را در نیام نگذارید (اسلحه را به زمین نگذارید)

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ" (و بجنگید با آنها تا فتنه‌ای نماند و صرفاً "دین" الله سربلند بماند) آنگاه که بین کفر و اسلام چنین فرق آشکاری بوجود آمد، شما به مسافت هر سه روز راه یا چهار روز راه یک حاکمی منصوب گردانید، که الگوی عدل و داد باشد، و در اجرای قوانین و گرفتن حق مظلوم از ظالم قدرتمند باشد، حدود الهی را بر پا دارد و مواظب باشد تا فکر مردم منحرف و خیال شورش و بغاوت را در سر نپروراند، نه جرات بدست گرفتن اسلحه برای شان باقی بماند و نه خیال مرتد شدن از دین، نه قدرت

ارتکاب گناه کبیره داشته باشند و نه نیروی نقض قوانین اسلام بصورت علنی، اسلام سربلند، و شعائر آن آشکار انجام بگیرند، فرد فرد وظیفه‌اش را بنحو احسن انجام بدهد و می‌باید حاکم هر شهر بحدی دارای نفوذ و قدرت باشد که محدوده تحت حکومتش را درست کنترل و اصلاح بکند. اما نه بر آن آزاد گذاشته شود که از قدرت سوء استفاده کند یا به‌نشئه آن در صدد شورش بر آمده اعلام استقلال کند، و همچنان در مراکز بزرگ مناطق آزاد شده (مراکز ایالات و غیره) امراء دارای تجهیزات جنگی و لشکری (حداقل) بتعداد دوازده هزار نفری باشد، اما سربازانش دارای هدف و ایده، عاشق به جهاد و شهادت، ترس در مقابل تهدید و ملامت، هر آن برای سرکوبی اشرار و مفسدین آماده باش باشند، ای سلاطین هرگاه شما این امور را انجام دهید رضایت ملا اعلیٰ براین قرار خواهد گرفت که شما بر تدابیر منزل و سازندگی خانواده‌ها توجه بکنید، اختلاف‌شان را حل کنید و بین‌شان صفائی ایجاد کنید که مجدداً چنین چیزی تکرار نشود که خلاف شرع باشد در چنین حالتی مردم میتوانند به آرزو قلبی‌شان یعنی امنیت جامعه موفق گردند.

خطاب به امراء و کارمندان دولت

"ببینید، مگر شما از خدا نمی ترسید؟ که در لذتهای فانی دنیا دارید غرق می شوید، و مسئولیت تکفل و سرپرستی کسانی را که بعهده شما است پشت سر انداخته اید بهمین جهت آنها همدیگر را (مثل درندگان) دارند پاره میکنند و می خورند، آیا شما علناً مشروب نمی خورید؟ در عین حال شما عمل خویش را بد هم تصور نمی کنید، مگر نمی بینید که بسیاری از مردم قصرهای بلند و بالائی را صرفاً برای همین منظور تاسیس کرده اند تا آن مرکز زنا، شراب خواری، و قمار قرار بگیرد، شما در این مورد اصلاً دخالت نمی کنید و آنرا تغییر و اصلاح نمی کنید، این چه وضعی است؟ که در شهرهای بزرگ از حدود شش صد سال بر احدی حدود شرعی اجراء نه شده است، فرد ضعیفی و بی کسی را در جرمی می بینید فوری بازخواست و مجازاتش می کنید، اما از افراد قدرتمند و با نفوذ چشم پوشی می کنید، کل نیروی فکری شما روی این مصرف میشود که غذاهای مقوی و لذیذ تهیه کنید، از زنان زیبا و لطیف بهره ببرید، لباسهای مد روز و

سراهای مدرنی تهیه کنید، غیر از این کوچکترین فکری به ذهن شما خطور نمی‌کند، آیا گاهی سرتان را پیش الله تعالی به سجده گذاشته‌اید؟ اسم "الله" پیش شما صرفاً برای همین کار باقی مانده است که ضمن صحبتها، بین قصه‌های تان بکار برود و بس، و چنین احساس می‌شود که منظور شما از کلمه "الله" تغییرات زمانه است، زیرا شما اکثراً می‌گوئید خدا توانا است چنین بکند، یعنی این تغییرات زمانه ممکن الوقوع است."

خطاب به فرماندهان نظامی

"ای نظامیان، و ای ارتشیان خداوند متعال شما را برای جهاد خلق کرده بود، و هدف خداوند این بود تا شما کلمه "الله" را سربلند کنید، و ریشه‌های شرک را از بیخ بکنید، اما (متأسفانه) برای هدفی که شما خلق شده‌اید، آنرا رها کرده‌اید، حالا این نگهداری اسبها و جمع آوری اسلحه شما صرفاً جهت اضافه کردن ثروت و سرمایه است، در این مورد شما از نیت جهاد (و فرو نشاندن ظلم و فساد) کلاً عاری هستید، شما مشروب می‌خورید، کاسه‌های بهنگ (گیاهی است نشه آور) را سر می‌کشید، محاسن

(ریش) را از ته می‌زنید، سبیل‌ها را بلند می‌کنید، به مردم عامه ظلم و ستم می‌کنید، چیزیکه از آنها گرفته می‌خورید، قیمت آن پرداخت نمی‌شود، بخدا قسم، شما بزودی پیش حق تعالی حاضر خواهید شد، او به شما خواهد گفت که شما مرتکب چه جنایاتی شده‌اید، در صورتیکه رضایت حق تعالی از شما زمانی است که شما لباس مجاهدین پارسا و نیکوکار را بپوشید، محاسن را بلند و سبیلها را کوتاه بکنید، نماز پنجگانه را با ضوابط ادا کنید، و از مال مردم بهره‌زید، در میدان جنگ استقامت بکنید، بر شما لازم است که مسائل شرعی مربوط به نماز در سفر یا جنگ را یاد بگیرید (تا بتوانید از رخصت‌های شرعی به موقع استفاده بکنید) بطور مثال "قصر"، "جمع"، "ترک سنت‌ها" استفاده از مواقع تیمم را آگاهی پیدا بکنید، آنگاه به نمازها خوب پای بند باشید، نیت‌های تان را درست بکنید، خداوند متعال در پست و مقام شما برکت خواهد داد، و در مقابل دشمن، شما را پیروز خواهد کرد،" (تفهیمات ج ۱ ص ۲۱۶)

خطاب به صنعت گران و اهل حرفه و فن

"ای اهل حرفه و فن دقت کنید حس دیانت و امانت از شما مفقود شده است ، شما از عبادت معبود و واقعی تان دست خالی هستید، و به معبودان ساختگی و تخیلی خویش نذورات و قربانی می دهید، شما روی زیارت گاه "مدار"^۱ و "سالار"^۲ حج و اجتماع می کنید، تعدادی از شما به شغل فال گرفتن، دعا و تعویذات (جادوی و غیره) اشتغال دارید، همین سرمایه شان است و همین تخصص و کمال شان است، اینها لباس مخصوصی می پوشند، و با روش خاصی غذا می خورند، و کسانی که از بین شان کم درآمد هستند به حقوق زن و بچه خویش بی اعتنائی میکنند، از بین شما تعدادی مشروب خوری را شغل خویش قرار داده اند، و تعدادی زنان متعلق به خود را وادار به خود فروشی میکنند و از این راه امرار معاش میکنند و این ها چقدر بدبخت هستند که دنیا و آخرت خویش را دارند بر باد

۱ - مقبره شاه بدیع الدین مدار مکنپوری منظور است که معروف است بنام شاه مدار

۲ - سید سالار مسعود غازی مدفون بهرائیج مراد است که مردم از راه دور بیرق های او را بر دوش گرفته (یا پیاده) برای انجام عرس (جشن سالیانه و تجدید میثاق به قبر او) او شرکت میکنند.

میکند، در صورتیکه حق تعالی چندین راه صحیح و حلال برای امرار معاش شما تهیه دیده است، که برای زندگی شما و متعلقین شما کافی هم میباشد، بشرطیکه مخارج تان را بامیانه روی و دور از اسراف تنظیم کنید، به مقداری از درآمد قانع بشوید که شما را به ثمرات زندگی آخرت برساند، اما شما ناشکری کرده راه نادرستی را برای کسب و تلاش روزی برگزیده‌اید، آیا از عذاب دوزخ نمی‌ترسید، در صورتیکه آن بدترین رختخوابی است، توجه بکنید شما صبح و شام تان را در یاد الله بگذرانید و بیشترین ساعات روز را در مکاسب و مشاغل تان صرف کنید، و شب را با زنان تان بسر ببرید، مخارج تان را همیشه کمتر از درآمدتان در نظر بگیرید، آنگاه مقداری پس انداز که داشته باشید از آن به مساکین و مسافران کمک بکنید و مقداری جهت حادثات ناگهانی خویش نگهداری بکنید، اگر شما چنین نکنید راه غلطی را در نظر گرفته‌اید، و فکر و تدبیر تان درست نیست"

(حواله قبلی ص ۲۱۷)

سپس فرزندان مشایخ، طلاب، موعظه کنندگان و زاهدان دورانش را به طور خصوصی دعوت فرموده‌اند بطور مثال ضمن اندرز گوئی فرزندان مشایخ چنین می‌فرمایند:

خطاب به فرزندان مشایخ (امام زادگان)

“ای کسانی که مراسم نیاکانتان را بدون دلیل تقلید میکنید یعنی ای کسانی که از خانواده و دودمان مراجع دینی هستید، من از شما سوالی دارم! شما را چی شده است که به دسته‌ها و فرقه‌های متعدد تقسیم شده‌اید، هر یک به ساز خویش می‌رقصد. و آن روشی را که حق تعالی توسط رسولش حضرت محمد صلی‌الله علیه و سلم نازل فرموده بود، و با لطف و کرم خویش به شاهراهی که راهنمایی کرده بود، با ترک آن هریکی از شما یک رهبر مستقلی قرار گرفته‌اید و مردم را بهمین سو دعوت میکنید (به تحلیل و تحریم خویش نه تحلیل و تحریم دین و شریعت) و در عین حال خودتان را هدایت یافته و هادی تصور میکنید، در صورتیکه این نوع فرد خودش منحرف و گمراه کننده دیگران است، ما چنین افرادی را اصلاً نمی‌پسندیم که جهت بالا بردن درآمد، مردم را مرید خویش قرار میدهند، تا از آنها چند ریال بی ارزش بگیرند، با یاد گرفتن یک علم با عظمت و شرافت دنبال دنیای خسیس و پست افتاده‌اند، اما بدانند تا زمانیکه شکل و شمایل، راه و روش دینداران را انتخاب نکنند،

دنیا هم بدست نخواهد آمد، و من از کسانی که بجای دعوت الی الله و رسول، مردم را به سوی خویش دعوت میکنند، و آنها را مطیع احکام خویش می گردانند راضی نیستم، اینها راهزن و جیب براند، اینها در لیست دجالان، دروغ گویان، مفسدان و در گروه به فتنه مبتلا شدگان میباشند، توجه! توجه! هرگز از کسی پیروی نه کنید که به کتاب الله و سنت رسولش دعوت نکند، بلکه بسوی خویش بخواند و باید در مجالس عمومی با ذکر اشارات عرفانی صوفیا کرام خودنمایی نکنیم، زیرا اصل هدف از تصوف فقط همین است که مردم به مقام احسان (مقام توجه کامل به خدا با این تعبیر که من او را (قلباً) دارم می بینم یا او مرا، و در اثر آن محبت اطاعت از احکام الله و رسول آسان و شیرین و انجام معاصی طبعاً ناگوار احساس بشود) برسند، ای مردم! توجه کنید آیا برای شما در این فرمان گواهی حق تعالی درس عبرت نیست :

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ، وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْترَقَ بِكُمْ مِنْ سَبِيلِهِ (الانعام - ۱۵۳)

و این راه من راست است، بنابراین آنرا اختیار کنید و به راه های مختلف نروید که آنها شما را از راه الله منحرف خواهند کرد،" (حواله قبل ص ۲۱۴)

سپس طالبان علم عصرش را چنین خطاب میفرمایند:

خطاب به علماء زشت و فاسد

"ای بی خردانی که خویش را "عالم" و دانشمند نامگذاری کرده‌اید، شما در علوم یونانیان غرقید، و در صرف، نحو و معانی غوطه ورید، فکر میکنید که علم و دانش همین است و بس، بخاطر داشته باشید! که علم عبارت است از آیات محکمات کلام الهی یا سنت ثابت و قائمه نبوی، شما می‌باید قرآن را بیاموزید، اولاً (پیچیده و نادر) آن را حل بکنید، آنگاه سبب نزول آنرا جویا بشوید، و مشکلات آنرا حل بکنید، و همچنین حدیث صحیحی که از رسول الله صلی الله علیه و سلم به اثبات رسیده باشد آنرا محافظت نمائید، یعنی آنحضرت (ص) چگونه نماز می‌خواندند، طریقه وضوء شان چگونه بود، ضروریات خویشان را چگونه برآورد می‌فرمودند، حج چطور انجام میدادند، روش جهادشان چطور است، طریقه صحبت و گفتگوی شان چیست، و زبان شان را چگونه محافظت می‌فرمودند، و آنحضرت (ص) چه اخلاقی داشتند، می‌باید از کلیه روش‌های

آنحضرت (ص) اطاعت و پیروی بکنید، به سنت شان پایبند باشید، اما این را هم در نظر بگیرید که آنچه سنت است آنرا سنت بدانید، نه اینکه به مقام فرض آنرا برسانید، همچنین بر شما لازم است که فرائض تان را یاد بگیرید، بطور مثال ارکان وضو چیست؟ ارکان نماز کدام اند، نصاب زکات و مقدار پرداختی آن چقدر است، سهم وراثت در ترکه میت چقدر است، آنگاه کل سیرت رسول الله (ص) را مورد مطالعه قرار بدهید تا توسط آن علاقه به آخرت پیدا گردد، احوال صحابه و تابعین را بخوانید، البته این چیزها اضافه بر فرائض اند اما (متأسفانه) شما در این روزها در چیزهایی دست و پا می‌زنید و دارید ذوب می‌شوید که آن با علوم آخرت ارتباطی ندارد! آن که علوم دنیا هست "

(ایضا ص ۲۱۴)

سپس همین گروه از طلاب (و علماء) را خطاب میفرمایند:

"علومیکه درجهٔ آله و وسیله را دارند (از قیل صرف و نحو و غیره) می‌باید به مقام وسیله باقی بمانند، هدف و علوم مستقل و مقصود نباید قرار بگیرند، تحصیل علم برای این فرض است که با بدست آوردن آن بتوانید شعائر اسلام را در آبادی های مسلمانان رواج بدهید، اما متأسفانه شما نه تنها در

پیشبرد شعائر و احکام اسلامی بهره‌ای نبردید بلکه بر عکس مردم را به چیزهای غیر ضروری راهنمایی میکنید. شما باعمل و احوال خویش عموم مسلمین را چنین (تفهیم میکنید) که علماء خیلی زیاداند (الئن دیگر نیازی نمانده است) در صورتیکه هنوز مناطق وسیعی خالی از عالم می‌باشند و اگر جای هم عالم موجود است باز هم شعائر دینی غالب نیستند"

(حواله قبله ص ۲۱۵)

آنگاه ایشان کسانی را مخاطب کرده‌اند، که آنها وسائوس خود را دین نامگذاری کرده‌اند، کسی که بر معیار وسائوس شان درست در نیاید او را خارج از دین میدانند، در این زمان بیشتر افراد زاهد، عابد و واعظ در این گروه شامل اند، بهمین جهت عنوان بنام همینها آغاز شده‌است، میفرمایند:

خطاب به وعاظ تنگ نظر و زهاد گوشه نشین

"من از افراد خشک (سطحی) و تندرو در دین می‌پرسم، و از وعاظ، عابدان و گوشه نشینان که در خانقاه‌ها دور از جامعه بسر می‌برند سوال میکنم، ای کسانی که دین را به خود پیوند می‌زنید! این چه وضعی است که دارید؟! که بر هر تر و خشک، خس و خاشاک شما ایمان و اعتقاد دارید، پیش

مردم در موعظه احادیث جعلی و دروغین نقل میکنند، زندگی خلق الله را خیلی تنگ کرده‌اید، در صورتیکه شما (ای امت محمدیه) برای این خلق شده‌اید تا مردم را راحت برسانید، و آنها را در تنگی و تنگنا قرار ندهید، شما اعمال کسانی را به رخ مردم می‌کشید که آنها بیچاره و مغلوب الحال اند و در عشق و محبت الهی عقل و حس شان سوخته و از بین رفته بود، در صورتیکه صحبت های اهل عشق چیزی است که باید مخفی بماند نه اینکه آشکارا و پیش هر کس تعریف بشود، شما وسوسه را برای خودتان برگزیدید و اسم آن را گذاشته‌اید، "احتیاط" در صورتیکه بر شما لازم بود که برای رسیدن به مقام "احسان" عقیده و عملاً چه اموری ضروری است آنها را یاد بگیرید و بیاموزید، و بیچاره‌های مغلوب الحالی که در حال خویش گرفتاراند و دست و پا می‌زنند، قول و عمل آنها را چه نیازی داشت که با مسایل احسانی خلط مبحث بکنید، و نه این لازم بود که امور اهل کشف را با آن مختلط بکنید، شما می‌باید مردم را به مقام احسان دعوت کنید، البته اول خودتان آنرا یاد بگیرید آنگاه دیگران را به سوی آن دعوت بدهید، آیا شما این را هم نمی‌دانید که بزرگترین رحمت و کرم الهی همان است که جناب رسول

اکرم (ص) آن را بمردم رسانیده و تعلیم داده‌اند، و صرفاً همان هدایت است که ایشان هدایت فرموده‌اند، آنگاه شما میتوانید بگوئید که این کارهای شما را جناب رسول اکرم (ص) و صحابه کرام رضی الله عنهم انجام میدادند؟!

(حواله بالا ص ۲۱۵)

در پایان آن يك خطاب عمومی به همه اقشار مسلمان بدون تخصیص و تعیین يك قشر خاص میفرمایند:

خطاب جامع به عموم امت مسلمه با تشخیص بیماری و راهنمایی دارو

"من الان به قشر عامه مسلمانان خطاب میکنم و می‌گویم: ای فرزندان آدم! روحیه اخلاقی شما بطور کلی بخواب رفته است، دیو حرص و آز بر شما مسلط شده است، شیطان بر شما غالب آمده است، زنان بر مردان نفوذ و تسلط دارند، و مردان حقوق زنان را دارند پایمال می‌کنند، حرام برای شما شیرین و گوارا و حلال تلخ و بد ذایقه قرار گرفته است، بر شما لازم بود که غریزه جنسی خویش را توسط نکاح تسکین بدهید، ولو با تعدد

ازدواج هم باشد، در مخارج زندگی سادگی بورزید و از مد روز تقلید بیجا نکنید، خرج را بمقدار توانائی و دخل خویش تنظیم بکنید، بخاطر داشته باشید بار یکی را دیگری به گردن نخواهد گرفت، و بنا حق خویشتن را به سختی نیندازید، و اگر چنین بکنید نفس های (سرکش) تان شما را به مرز گناه و معصیت میرسانند، الله تعالی اینرا می پسندند که بندگان از رخصت ها و آسانی های احکام استفاده کنند، همچنان که این را هم دوست دارند که انسانهای که می خواهند بتوانند به قله بلند درجات عمل بر احکام برسند. شما نیازهای شکم تان را می باید از غذاها (ی حلال) رفع کنید، و در کسب پول بقدر نیازهایتان سعی و تلاش بکنید، نکوشید تا با گدائی و بار بگردن دیگران شدن شکم پروری کنید، شما سوال بکنید و آنها به شما ندهند، همچنان به دربار شاهان و حکام هم تملق نکنید، همین بنفع تان است که از دست رنج خودتان بخورید، اگر چنین بکنید حق تعالی راه های امرار معاش را بحد کافی به شما راهنمایی خواهد فرمود، ای فرزندان آدم! به هر کسی از شما حق تعالی مسکنی برای نشمین، آب و نان بقدر سیری شکم، لباس بقدر ستر و حفاظت بدن (از گرما و سرما) و زنی که وسیله حفظ

پاکدامنی و ناموس و همکار در امور زندگی اش باشد، عنایت فرموده است باور کنید که کل جهان به او رسیده است و بر او لازم است که شکر خدا را بجا بیاورد. بهر صورت آدم باید شغلی داشته باشد، و با قناعت به آن بسازد و در بود و باش جاده میانه روی را نباید از دست بدهد، و برای یاد خدا هر مقدار فرصتی که بدستش رسیده است آن را غنیمت بشمارد، بخصوص اذکار سه وقت (صبح، شام، آخر شب) را معمول خود قرار بدهد، و یاد خدا را با تسبیح و تهلیل (سبحان الله - لا اله الا الله) و تلاوت کلام پاک انجام بدهد، صحیح است و احادیث رسول الله (ص) را گوش کند و در حلقه های ذکر شرکت بکند،

ای فرزندان آدم! شما آداب و رسومی را برگزیده اید که اصل قیافه دین بطور کلی مسخ شده است، شما روز عاشوراء به گفته های دروغ جمع میشوید، و در شب نیمه شعبان جشن میگیرید، و توزیع غذای پخته را برای مردگان کار خوبی تصور میکنید، اگر راست میگوئید دلیل شما چیست؟! و همچنان رسومات سخت و زشت دیگری هم ترویج یافته است که زندگی شما را خیلی تلخ و تنگ کرده است، بطور مثال: در مراسم عروسی شما دعوت های پرتکلف و تعارفی خارج از توان

خویش انجام میدهد، همچنین شما طلاق رادر هر حال و بهر صورت بد و عیب میدانید، و ازدواج مجدد بیوه گان را با صراحت منع میکنید، و برای این مراسم (فاسد و بیهوده) شما سرمایه پول و وقت (گرانهای) خویش را تلف میکنید، و آن روش ساده و سالم و کم خرج را از دست داده‌اید، شما نمازهای خویش را از بین برده‌اید، تعداد زیادی از شما هستند جهت حرص مال، و علاقه به شغل های خویش فرصت نماز اصلاً بطور کلی ندارند، عده‌ای دیگر وقت شان را با قصه گوئی و داستان سرائی تلف میکنند، آنگاه اگر این مجالس سرگرمی شان اگر به نزدیکی مساجد میبود باز هم امید می‌رفت که نمازشان تلف نشود، شما زکات را بطور کلی از دست داده‌اید، در صورتیکه احدی از سرمایه داران چنین نیست که از بستگانش فقیر و تنگدست نباشد، اگر به آنها کمک، خوراک و پوشاکی داده نیت زکات بکنند این هم برای شان کافی می‌شد، عده‌ای از شما هستند که روزه نمی‌گیرند، خصوصاً ارتشی هامیگویند که ما قدرت آن را نداریم، باید بدانید که شما از راه منحرف شده‌اید و بار اضافی به گردن دولت قرار گرفته‌اید، همیشه پادشاه هنگام نیاز به مخارج و حقوق های شما نظامیان، زندگی ملت را با مالیات های سنگین

تلخ میکند، ای نظامیان! این چه عادت (و توقعی) است تعدادی روزه میگیرند اما به سحر چیزی نمی‌خورند و در ماه رمضان هم کارهای سنگین جسمی را ترک نمی‌دهند از این جهت احساس میکنند که روزه سنگین است" در پایان میفرمایند:

"از ملا اعلی دستوری که برای اصلاح (جامعه) در امور مختلف دارد مطرح میشود، باب طولانی دارد، اما از پنجره آدم براحتی میتواند نیکی‌های عمده و بزرگ را تشخیص بدهد، شبیه اصطلاح معروف مشت نمونه خروار"

(حواله قبلی ص ۲۴۷ - ۲۱۸)

اصلاح مراسم و تزکیه جامعه

شاه صاحب رح بر این خطابه‌های خصوصی به اقشار خاص بسنده نفرموده‌اند، بلکه در آن جامعهٔ مسلمان، بدعات و خرافات غیر اسلامی که در اثر همسایگی با هندوها به مدت زیادی و همچنین عدم انتشار حدیث و سنت، کوتاهی و غفلت علماء، عدم احساس مسئولیت دولت مردان اسلامی و فقدان محاسبه درست دینی رسوم هندویی ترویج یافته بود، و مسلمانها

به شدت پایبند آن بودند، شاه صاحب رح بر آن هم انگشت گذاشت، و این عقاید پوسیده، افکار خرافی، و تقلید مسلمانان از کفار را شدیداً به ملامت و مذمت گرفت، عموماً علمائی که در فنون عقلی، و علوم حکمت اشتغال داشتند، این آداب و رسوم را جزئی دانسته، یا جهت نجات از شر این دردسر و مخالفت عامه مردم آن را نادیده می گرفتند، پس از مجدد الف ثانی رح کسی که در مکتوبات (نامه ها) خویش این عقاید باطله و شرکیه، شعارهای جاهلیت و رسوم بیهوده را تردید و مورد مذمت قرار داده است حضرت شاه صاحب می باشد.^۱ اصلاح مراسم، و تزکیه جامعه اسلامی توسط حضرت شاه ولی الله رح آغاز گردید، و توسط فرزندان ارجمند ایشان و مصلحین امت از افراد تربیت یافته این خانواده، حضرت سید احمد شهید رح (خلیفه شاه عبدالعزیز) حضرت شاه اسماعیل شهید رح (نبیره شاه ولی الله رح) به تکامل رسید^۲ اینجا اقتباسی از تفهیمات و وصیت نامه فارسی شان ارائه می گردد:

"یکی از عاداتهای زشت هندوها این است که هرگاه یکی از شوهران بمیرد بیوه اش را برای ازدواج مجدد اجازه نمی دهند، در اعراب این

۱ - حواله قبل ص ۲۱۷ - ۲۱۸

۲ - ملاحظه گردد صراط مستقیم (از افادات حضرت سید احمد شهید رح، گرد آورنده شاه اسماعیل شهید رح) و کتاب سیرت سید احمد شهید رح (۱ - ۲) "و کاروان وعزیمت" از مصنف.

رسم نبود، نه پیش از بعثت و نه بعد از آن، خداوند
 متعال بر آن کسی باران رحمت بباراند که این رسم
 زشت را از بین می برد، اگر در عامه مردم این دستور
 به اجراء در نمی آید. حداقل در قبیله خودش این
 سنت اعراب را ترویج بدهد، و اگر از این هم ناتوان
 است، حداقل در دل آنرا زشت دانسته علیه آن
 جوش بزند زیرا آخرین درجه نهی از منکر همین
 است، عادت زشت دیگر ما این است که مهریه
 زنان را خیلی بالا و گران قرار میدهیم، مهریه
 امهات الموءمنین، همسران جناب رسول الله (ص)،
 (کسی که آبرو، عزت دین و دنیای ما از ایشان است) بالاترین
 مهریه شان دوازده و نیم اوقیه (وزن پانصد درهم نقره)
 میبود، یکی از آداب خیلی بد ما اسراف است که
 در جشن ها و مراسم عروسی خیلی بیش از حد مال
 را مصرف (بلکه ضایع) میکنیم، از جناب رسول
 الله (ص) از جشن ها فقط ولیمه و عقیقه به اثبات
 رسیده است، بنابراین بجز از این دو از هرگونه
 مراسم و جشن های دیگر باید گریز کرد یا اقلأ
 نباید آنها را اهمیت داد از عادات زشت ما در ایام
 مرگ برقراری مجالس سه، چهل، شش ماه، فاتحه
 ، و سالانه (پرسه و فاتحه) و اسراف در آن میباشد، در
 صورتیکه هیچ یک از اینها در عرب های اولیه
 اصلاً مروج نبود، بهتر این است تا سه شبانه روز به

بستگان میت تسلیت باید گفت ، و بجز از تهیه
غذای یک شبانه روز چیزی دیگر نباید کرد ، پس
از سه روز زنان قبیله به زنان وابسته به میت باید
عطر بمالند (تا پایان سوگواری اعلام گردد) و اگر زوجه
میت زنده باشد او باید پس از پایان عدتش سوگ
خودش را تمام بکند "

(تفهیمات الهیه ص ۲۴۶ - ۲۴۷) (چاپ بجنورد سال ۱۳۵۵ هـ)

و سال ۱۹۳۶ م - وصیت نامه فارسی ص ۲۴ چاپ دهلی سال ۱۳۶۸ هـ)

مولانا سید ابوالاعلی مودودی مرحوم در مقاله اش " حقیقت
مقام تجدید و نقش حضرت شاه ولی الله رح در تاریخ آن " در ماهنامه
الفرقان و ویژه ولی الله پس از نقل چند اقتباس از تفهیمات الهیه و
ازالة الخفاء خیلی بجا نوشته است :

" از این اقتباسات میتوان تخمین ساده ای انجام داد
که شاه صاحب رح اوضاع گذشته و موجود
مسلمانان را چگونه تجزیه و تحلیل کرده اند ، و
چطور یک نقد جامعی بعمل آورده اند که اثر
الزامی این نوع انتقادهای سازنده این است که
عناصر صالح این جوامع کسانی که در دل ایمان و
وجدانی دارند ، و میتوانند خوب و زشت را
تشخیص بدهند ، با اوضاع نابسامان جامعه شدیداً
تکان میخورند و رنج می برند ، و حس اسلامی شان
بقدری حساس خواهد بود که اثرات جاهلیت

محیط دور و برشان مثل خاری به تنشان می‌خدد و نیروی تشخیص شان بقدری بالا خواهد بود، که در هرگوشه از زندگی آمیزش اثرات جاهلیت را در اسلام کاملاً احساس میکنند، و نیروی ایمانی بقدری بیدار و حساس خواهد بود که هر کوچکترین خلش و خراش مغیلبستان جاهلیت آنها را بیقرار و تحریک به اصلاح میکند، آنگاه برای مجدد این ضروری است که یک طرح سازنده و اصطلاحی به مردم ترسیم و عرضه بکند، تا مردم به نعم البدل اوضاع و احوال موجود چشم بدوزند، و کل مردم سعی و تلاش شان را به سوی آن متمرکز بکنند که این طرح سازنده را نیز حضرت شاه صاحب رح با همان خوبی و جامعیت انجام دادند که شما در برنامه انتقادی ایشان دیده‌اید"

(الفرقان ویژه نامه شاه ولی الله ص ۱۰۱ و ۲۰۱)

باب یازدهم

فرزندان ارجمند - خلفاء عالی مقام - معاصرین نامدار

فرزندان بالیافت وجانشین های اصیل

جواثر خاص و امتیازهای اختصاصی که معمولاً حق تعالی به افراد اهل دعوت و اصلاح عنایت میفرمایند در بین مصلحین امت و مجددین اسلام خداوند متعال حضرت حکیم الامت حضرت شاه ولی الله دهلوی رح را برتری خاصی که مرحمت فرموده اند این است که فرزندان ایشان را مصداق واقعی "نعم الخلف لنعم السلف" قرار داده اند، که آنها نه تنها چراغ روشن کرده حضرت شاه صاحب رح را فروزان نگاه داشتند بلکه از آنها صدها چراغ، روشن کردند چراغهایی که بعداً از آنها روشن شد، توسط آن نه تنها قاره هند بلکه خارج از هند هم مسئولیت انتشار و تبلیغ کتاب سنت، عقاید و بینش صحیح دینی، توحید خالص، تردید شرک و بدعت، اصلاح رسومات، تزکیه نفوس، رسیدن به مقام احسان، اعلاء کلمه الله و جهاد فی سبیل الله، غیرت دینی، تاسیس حوزه های علمیه و دینیه،

معرفی درست تعلیمات دینی تصنیف و تالیف، ترجمه قرآن، حدیث و فقه رابعه گرفتند که دنباله آن هنوز هم ادامه دارد، اگر در تاریخ، این اقدامات مبارک و مساعی زیبا مطالعه گردد، و اگر "نسب نامه" مراکز و سلاسل این خیر و برکات تحقیق و بررسی گردد، واضح میشود که از يك چراغ، چراغ دوم و از آن سوم و تا آخر این همه چراغهای که در اواسط قرن دوازدهم هجری حکیم الاسلام حضرت شاه ولی الله دهلوی رح در طوفان باد (کفروعصیان) روشن کرده بودند، فروزان ماندند، انسان بی اختیار بیاد این شعر پارسی می افتد:

يك چراغی است در این خانه که از پرتو آن
هر کجا می نگریم انجمنی ساخته اند

هم نواختی عجیب

در مورد ادامه راه سلف، و انتشار این سلسله و دعوت خصوصی توسط خود ایشان و فرزندان گرامی قدرشان (باتوجه به هزاران کمالات دیگر در کتب زندگی نامه ها این نکته ویرنگی خاصی دارد) ایشان را با بنیان گذار سلسله خویش (سلسله نقشبندیه مجددیه) و شیخ الشیوخ حضرت مجدد الف ثانی رح يك هم نواختی و شباهت خاصی هست، از فرزندان حضرت مجدد الف ثانی رح چهار نفر بادرجه کمال رسیدند، (فرزندان دیگر

در کودکی وفات یافتند) خواجه محمد صادق، خواه محمد سعید، خواجه معصوم، خواجه محمد یحیی، که از آنها اول الذکر حضرت خواجه محمد صادق در سن ۲۵ سالگی در سنه ۱۰۲۵ هـ وفات یافتند، از حضرت مجدد رح در مورد ایشان کلمات (تقدیری‌ای) خیلی بلند و بالایی نقل شده است، انتشار سلسله مجددیه توسط سه نفر بعدی انجام گرفت غیر از حضرت سید آدم بنوری رح (رابطه ایشان با حضرت نسبی نبود بلکه نسبتی، ارادتی بود و این نسبت هم بقدری قوی و مقبول بود که حضرت شاه ولی الله دهلوی رح، حضرت سید احمد شهید رح و حضرت حاجی امدادالله صاحب مهاجر مکی رح و خلفاء نامدارشان و علماء بزرگ دیگر از همین سلسله می‌باشد) پیشبرد و اشاعه این سلسله عالیّه، کار تجدیدی حضرت مجدد و انقلاب (فکری و فرهنگی) شان را توسط همین سه پسرگرامی قدر انجام گرفت، و در بین شان حضرت خواجه محمد معصوم امتیاز خاصی دارند، که توسط ایشان این سلسله به ترکستان، کشورهای عربی، و ترکیه رسید، و کاملاً بجا گفته است کسی که فرموده است:

چراغ هفت کشور خواجه معصوم رح

منورا از فروغش هند تا روم

آنگاه این دست مخفی و توجهات باطنی ایشان بود که روی تخت اکبر پس از دونسل آن سلطان باحمیت، مجاهد و غازی و متشرعی نشست که بر خلاف آن ماحیان (محوکنندگان) دین

پیشین حامی دین ربه عکس هادمین (منهم کنندگان) ملك و ملت ،
 خادم کشور و امت فرار گرفت، کسی که او را حضرت خواجه از
 همان اوائل در مکتوبات خویش با نوشتن کلماتی از قبیل
 "شهزاده دین پناه" تقدیر و تحریک نموده برای این کار داشتند
 آماده می کردند . عیناً بهمین صورت حضرت شاه ولی صاحب
 رح چهار فرزند با کمال بعنوان جانشین باقی گذاشت^۱ فرزندان
 گرامیقدر حضرت شاه ولی الله صاحب رح نیز همین وضع
 را دارند که چهار نفر شاه عبدالغنی صاحب رح (که کوچکتر از
 برادرانش بود) جلوتر از همه (در سال ۱۲۲۷ ه) انتقال فرمودند^۲

تعلیمات شاه صاحب رح ، علوم و معارف ، دعوت و تبلیغ ،
 تربیت و ترکیه مردان میدان، روش خاص تدریس و تصنیف
 ایشان که دارای ذوق تجدید و اجتهاد بود توسط همین سه
 فرزند ادامه پیدا کرد، آنگاه در بین این سه نفر خورشید آسمان

۱ - شاه صاحب رح از همسر اول پسری بنام شیخ محمد داشتند که او پس از وفات
 حضرت شاه صاحب رح متصلاً در سنین جوانی رحلت فرمود، معرفی ایشان در
 صفحات گذشته انجام شده است و در ترجمه مختصر "نزه الخواطر" جلد ۷ نیز
 ذکر شده است.

۲ - حضرت شاه اسماعیل شهید رح فرزند او بود، پس از وفات شاه صاحب رح
 همین چهار فرزند ایشان (شاه عبدالعزیز صاحب رح، شاه رفیع الدین صاحب رح،
 شاه عبدالقادر صاحب رح و شاه عبدالغنی صاحب رح) معروف و نامدار شدند،
 ترتیب وفات فرزندان برعکس است یعنی کوچکترین شان شاه عبدالغنی صاحب رح
 جلوتر از همه (در سال ۱۲۲۷ ه) سپس بزرگتر از او شاه عبدالقادر صاحب رح
 (در سال ۱۲۳۰ ه) سپس شاه رفیع الدین صاحب رح (در سال ۱۲۳۳ ه) و بعد از
 همه حضرت شاه عبدالعزیز صاحب رح (در سال ۱۲۳۹ ه) وفات فرمودند.

هند حضرت شاه عبدالعزیز صاحب رح بمقامی رسیدند که در صاحبزادگان حضرت مجدد رح حضرت خواجه محمد معصوم رح دارا بود، که توسط ایشان سلسله حضرت شاه صاحب رح و علوم و معارف ایشان وسعت جهانی پیدا کرد، و حتی در بعضی قسمت‌ها بقدری توسعه و تکامل یافت که با در نظر گرفتن احترام و ادب انسان ناچار میشود بگوید: ع
اگر پدر نتواند پسر تمام کند

پیش از اینکه ماتکامل و پیشرفت کارهای آغاز نموده شاه صاحب رح را که توسط شاه عبدالعزیز صاحب رح به اتمام رسید ذکر بکنیم، مختصراً زندگی نامه و احوال حیات ایشان را عرضه میداریم، در این مورد ما از کتاب "نزهة الخواطر" جلد هفتم تألیف مولانا حکیم سید عبدالحی رحمة الله علیه زندگی نامه‌شان را نقل و اکتفاء می‌کنیم که مصداق ماقل و دل میباشد.

حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی رح

امام العلماء، رئیس الفضلاء علامه، محدث، شاه عبدالعزیز بن شاه ولی الله بن شاه عبدالرحیم عمری دهلوی رح، سردار علماء دوران خویش و سر تاج و چشم و چراغ دانشمندان ادوار گذشته میباشد، عده‌ای ایشان را به لقب "سراج الہند" و عده‌ای دیگر به "حجة الله" ملقب کرده‌اند،

ایشان شب پنجشنبه مورخه ۲۵ رمضان سال ۱۱۵۹ هـ تولد یافتند، همچنانکه از نام تاریخی ایشان "غلام حلیم" استخراج میشود، ایشان پس از حفظ کلام الله المجید، پیش پدر بزرگوارشان ادامه تحصیل دادند، و ایشان پیش او بطریقه قرائت و سماعت با تحقیق، درایت و توجه کامل تحصیل کردند، که بدین طریق ایشان در (کلیه) علوم ملکه راسخه یافتند، در ۱۶ سالگی شان پدر گرامی ایشان وفات یافت، آنگاه ایشان از وجود شیخ نورالله برهانوی، شیخ محمدامین کشمیری استفاده کردند، ایشان اجازه علمی (سندعلوم) از شاه محمد عاشق بن عبدالله پهلوی رح که تربیت یافته و محرم راز پدر گرامیقدردشان بود یافتند، ایشان علوم و کمالاتی را که جهت از دست رفتن پدر محترم تشنه تکمیل آن بودند از این بزرگواران به کمال رسانیدند، در یک کتابچه ای ایشان استفاده خویش را از پدر محترم و علماء دیگر مفصلاً ذکر کرده اند، از آن چنین برمی آید که ایشان کل کتاب "موطاء مع مسوی" و "مشکواة المصابیح" را از پدر بزرگوار خویش درس گرفته اند، حصین حصین و شمائل ترمذی را نیز بدرس ایشان سماعت فرمودند که قرائت توسط برادرشان شیخ محمد پهلوی رح انجام میگرفت، صحیح بخاری را تا کتاب الحج از سید غلام حسین مکی رح سماعت و قرائت فرمودند، جامع الترمذی، سنن ابی داود را پیش مولوی ظهور الله مراد آبادی رح سماعت و قرائت فرمودند، و مقدمه صحیح مسلم و تعدادی از احادیث آن و از سنن ابن ماجه و قسمتهای مختلف سنن ابن ماجه را از محمد جواد پهلوی رح

قرائت و سماعت فرمودند، مسلسلات و قسمتهایی از مقاصد جامع الاصول از مولوی جبارالله رح ساکن (موقت) مکه مکرمه سماعت و قرائت فرمودند، و قسمتی از سنن النسائی را از جلسه درس پدر بزرگوارشان استفاده کردند، بقیه ابواب صحاح سته را از خلفاء پدر بزرگوارش مانند شیخ نورالله رح و خواجه محمدامین رح استماع کردند،

علاوه براین اجازه عمومی (سندعادی) کتب را از خلیفه ارشد و پسر دائی پدرشان شاه محمد عاشق پهلوی رح و خواجه محمد امین رح گرفتند، و اجازت نامه این دو نفر از پدر بزرگوار در "تفهیمات الهیه" و "شفاء العلیل" درج است، این دو نفر از پدر بزرگوارشان درس گرفته‌اند، در عین حال شاه محمدعاشق رح در اجازه گرفتن از شیخ پدرشان شیخ ابوطاهر مدنی رح به پدرایشان شریک (درس‌نیز) بوده‌اند، سندهای شان در "الارشاد فی مهمات الاسناد" و رسایل دیگر مندرج است.

ایشان در قیافه، بلندقد، لاغراندام، گندم‌گون، گشاده چشم، دارای محاسن پرپشت، خط‌شان نسخ و رقعه‌ها را خیلی زیبا می‌نوشتند، در تیراندازی، اسب سواری، و موسیقی مهارت کامل داشتند، از ایشان برادر نشان، شاه عبدالقادر، شاه رفیع‌الدین رح، شاه عبدالغنی رح و دامادشان مولانا عبدالحمی رح بن هبة الله برهانوی درس گرفته‌اند، مفتی الهی بخش کاند هلوی و سید قمرالدین سونی پتی رح در استماع و قرائت (حدیث) از ایشان با برادرانش همدرس بودند، حضرت شاه غلام علی مجددی رح (خلیفه حضرت میرزا مظهرجان جانان رح) از ایشان

صحیح بخاری را درس گرفته‌اند، مولانا سید قطب الهدی بن مولانا محمد واضح رائی بریلوی صحاح سته را از ایشان درس گرفته‌اند.

اصحاب دیگرشان از برادران ایشان درس گرفته مدرک (سند) از ایشان گرفته‌اند و از مجالس ایشان کسب فیض میکردند، و درس قرآن از خود ایشان گرفتند، و بقدر توان و استعداد خویش فیض گرفتند، نواسه ایشان شاه محمد اسحاق بن افضل عمری در جلسه درس قرآن قاری بودند که روزانه یک رکوع از قرآن تلاوت میکردند، و شاه صاحب رح آنرا تفسیر می فرمودند، روش پدر بزرگوارشان حضرت شاه ولی الله رح نیز همین بود، آخرین درس از تفسیر قرآن شاه ولی الله صاحب رح آیت "اعدلوا هو اقرب للتعوی" ^۱ بود، شاه عبدالعزیز صاحب رح از همین جا درس تفسیرشان را ادامه دادند، و درس آخر ایشان آیت "ان اکرمکم عند الله اتقاکم" ^۲ بود، بنا به روایت "مقالات طریقت" از اینجا به بعد درس تفسیر را نواسه شان شاه محمد اسحاق رح ادامه دادند، ایشان در علم و فضل، درک و هوش، و سرعت و قوه حافظه یگانه و نابعه زمان خویش بوده‌اند، ایشان از سنین پانزده سالگی برنامه تدریس و افاده را آغاز کرده بودند، و علماء و فضلاء نامداری از ایشان استفاده کرده‌اند، اکثر طلاب اطراف در خدمت شان طوری با عشق و علاقه می آمدند گوئی تشنه‌ای است که خودش را از تشنگی

روی آب می اندازد ، در سن بیست و پنج سالگی ایشان را
چندین بیماری آزاردهنده فراگرفت ، که در اثر آن ایشان به
مراق ، جذام ، برص مبتلا شدند ، و بینائی رانیز از دست دادند ،
بعضی از آگاهان چهارده بیماری ایشان را نام برده اند ، بهمین
علل ایشان مسئولیت های تدریس خویش را به برادرش شاه رفیع
الدین صاحب رح و شاه عبدالقادر صاحب رح سپردند ، در عین
حال خودشان نیز تدریس میکردند ، برنامه های تصنیف ، فتوی ،
وعظ و سخنرانی نیز پیوسته ادامه داشت ، هر سه شنبه وعظ
هفتگی شان بصورت درس تفسیر از قرآن اجراء می شد ، در
آخر عمر ایشان بمدت کمی هم نمی توانستند در مجلس بنشینند ،
بهمین جهت بین حوزه قدیم و جدید خویش قدم می زدند ، و
تعداد زیادی از مردم در همین حال هم از ایشان کسب فیض و
استفاده می کردند که درس ، افتاء و وعظ ادامه داشت ، همچنان
بین عصر و مغرب با کمک دو نفر به خیابان وسط حوزه و مسجد
جامع بیرون می رفتند ، مردم در راه منتظرشان میبودند و
مشکلات شان را مطرح می کردند .

در کنار این امراض مرض نداشتن اشتها بحدی بالا رفت که
با گذشت چندین روز به چشیدن چیزی هم نیاز یا احساس پیدا
نمی شد ، مثل تب این هم به نوبت می آمد ، ایشان در تقریظ
" مناقب حیدریه " نوشته اند :

"جهت کوتاهی در این تقریظ معذرت می خواهم ،
که بعلت عذرها بیماری ها بود ، که در اثر آن اشتها

کلا از بین رفت غذا خوردن مثل تب نوبتی بنوبت انجام میگرفت و احتمالاً این در اثر غلبه صفراء میباشد، نیروی بدن به اضمحلال رفته ، در حواس از قبل فرق ایجاد شده، اعضاء ناتوان، استخوانها و دندانها نیز ضعیف و ناتوان شده‌اند"

درنامه‌ای به امیر حیدر بن نور الحسنین بلگرامی می‌نویسند:
 "اگر جوایای احوال محب خودت باشی، پس بسیار خراب است، و صبح و شام در خرابی اضافه می‌گردد، و دردهای ظاهر و باطن او را محاصره کرده‌اند، آرامش و سکون از بین رفته‌است، اضطراب و پریشانی بالا رفته است، این همه بعلت بیماری‌هایی است که یکی از آنها برای پریشان و غمزده کردن انسان کافی است، بیماریهایی از قبیل بواسیر، ورم معده و روده، و از بین رفتن اشتها بحدی که با گذشت چند شب و روز به چشیدن چیزی هم نیاز نباشد، فشار تب زمانی که بطرف قلب بالا میرود نفس تنگی ایجاد می‌کند، و بطرف مغز که میرود دردسر شدیدی پیدا می‌شود، که مثل ضربه آهنگر به سندان احساس می‌شود، "وَاللّٰهُ الْمَشْتَكِي وَهُوَ الْمُسْتَعَان" در این حالت نمی‌تواند یک کلمه حرف بزند چه برسد به اینکه کتابی یا پیامی دیکته گردد"

شما تعجب خواهید کرد از اینکه ایشان با توجه به این امراض دردناک و سنگین لطیف الطبع، حاضر جواب، خوش گفتار، فروتن، خنده‌رو، مشفق و مهربان، کما فی السابق بودند، مجلس ایشان فکر و ذهن را جلا و نور می‌بخشید، در این مجالس، خبرهای حیرت‌انگیز، اشعار گلچین شده، اوضاع و احوال کشورهای دور و احوال عجیبه مردم آن دیار، چنین تعریف می‌شد که شنونده چنین احساس میکرد که گویا عیناً دارد مشاهده میکند، در صورتیکه خود ایشان بجز از کلکته شهری دیگر ندیده بودند، اما طبعاً خیلی ذهین و کنجکاو بودند، که در اثر آن از مسافرتین به دهلی و کتابهای دائرة المعارف مانند (که با مطالعه‌شان کیفیت مشاهده بدست می‌آمد) این اطلاعات عمومی را در ذهن خویش ضبط کرده بودند، مردم جهت استفاده علمی از ایشان حاضر می‌شدند، شعراء، ادباء جهت استفاده ادبی و برای چک کردن کارهای ادبی‌شان^۱

۱ - مولوی محمد حسین آزاد در "آب حیات" می‌نویسند که شاه نصیر در دکن بنا به پیشنهاد شخصی غزلی بتعداد ۹ شعر نوشته که ردیف آن چنین بود "آتش و آب و خاک و باد" و این غزل را در مشاعره خوانده گفت هرکس چنین غزلی بسراید او را استادی تسلیم خواهم کرد، در شب شعر بعدی استاد ذوق (که شاگرد شاه نصیر رح بود) بر آن غزلی سرود، از طرف شاه صاحب رح بجای خود از آن ایراد گرفته شد، محل جشن نزدیک بود شیخ علیه الرحمة در ستایش باد شاه قصیده‌ای بهمین روش نوشت اما اول خدمت مولوی شاه عبدالعزیز صاحب عرضه کرد تا از صحت و سقم آن آگاه فرماید، ایشان پس از گوش کردن اجازه دادند که خوانده شود اما ولی عهد بهادر آن را مجدداً با خدمتگذار خویش خدمت شاه صاحب رح فرستاد ایشان آنچه قبلاً گفته بودند در جواب نوشتند، شیخ مرحوم خاطر جمع و مطمئن

و مردم فقیر و محتاج جهت استمداد مالی و سفارش ایشان به امراء (و ثروتمندان) مراجعه میکردند، زیرا اخلاق کریمانه ایشان عام بود، و همچنان مریضان جهت معالجه و دارو می آمدند، اهل عرفان و سلوک جهت استفاده معنوی و روحی به ایشان مراجعه کردند، علماء و مشایخ غریب الوطن و مسافر را پیش خود مهمانداری کرده ضروریات شان را برمی آوردند، در مجلس شان اگر یکی از مخالفین یا کسی که با ایشان اختلاف نظر داشت می آمد ایشان با سحر بیانی خویش بین افراد متضادی چون آب و آتش اتحاد و یگانگی بوجود می آوردند، قبل از برخاستن هم خیال و متفق النظر می شد و می رفت

شیخ محسن بن یحی تهرمتی در "الیانع الحنی" می نویسد:

"ایشان در فضل و کمال و محبوبیت و نفوذ به مقامی نائل بودند که مردم اطراف و اکناف هند با انتساب به ایشان حتی کوچکترین نسبت به یکی از طلاب و منسوبین شان را افتخاری می دانستند.....

از جمله کمالاتی که معاصرینشان نمی توانستند با ایشان مسابقه بدهند حضور ذهنی و حاضر جوابی ایشان بود، که در اثر آن معمولاً ایشان در مباحث غلبه یافته مخاطب را لاجواب می کردند از همین کمالات، تسلط بر بیان، زیبایی تعبیر و شیوایی نوشتار ایشان نیز بود، که صاحب نظران ایشان را

بر تراز همگان می پذیرفتند"

همچنین از جمله کمالات شان فراست (روان شناسی) ایشان بود، که با حمایت آن ایشان را حق تعالی در تعبیر خواب استعداد ممتازی عنایت فرموده بودند، ایشان خواب را چنان تعبیر می کردند که موبه مو درست در می آمد، و چنان احساس می شد که گویا این موضوع مشاهده عینی است، و این استعداد به سهم پاکدلان بزرگ می افتد، علاوه بر این فضایل و تمایلات متعددی دارند که مختصراً می توان گفت که حق تعالی ایشان را جامع فضایل گوناگون و کمالات رنگارنگ قرار داده بود، که در بین افراد عصر منتشر بود، اگر گوینده این شعر ایشان را می دید می دانست که مبالغه او نیز از اظهار مقام ایشان قاصر است.

و لم ار امثال الرجال تفاوتاً

لدى المجد حتى عد الف بواحد

(من فرق مراتبی مثل انسانها جایی دیگر ندیدم که در اثر آن هزاران نفر مساوی با یک نفر بنظر میرسد)

در این صورت چه کسی میتواند مفاخر و فضایل ایشان را بشمارد؟ کلیه تصانیف شاه عبدالعزیز صاحب رح در قشر علماء عموماً با نگاه وقار، عظمت و محبوبیت نگریسته می شوند، و مورد استناد قرار میگیرند، اسلوب نگارش ایشان دارای چنین

روانی، شیوائی و قوت بیان است که سمع مردم کیف، چشم لذت و قلب سکون می‌یابد، در کلام ایشان چنان نیرویی از نفوذ و تسخیر وجود دارد، که تأثر و اتفاق نظر با آن ناگزیر است، ایشان اگر با عبارتی ضعیف و قابل نقد برخورد می‌کردند با روش خیلی زیبا و مناسب آن را رد می‌کردند، در مسائل کلامی مذهب تشیع موضوع خاص بحث و انتقاد ایشان بوده است، ایشان با روش دانشمندان و متکلمین بحث را چنان طرح می‌کردند که تا حالا کسی جواب قانع کننده‌ای نداده است،

تصانیف معروفشان عبارتند از

۱- تفسیر قرآن موسوم به "فتح العزیز" که آن را در حال شدت بیماری و ناتوانی جسمی دیکته کرده‌اند، این در چند جلد ضخیم بود که قسمت بیشتر آن در هنگامه سال ۵۷ م از بین رفت، فقط جلد اول و آخر آن باقی است.

"الفتاوی فی مسائل المشکلة"^۱ یکی از ضخیم‌ترین کتابها بوده. اما حالا خلاصه آن در دو جلد بدست می‌آید، یکی از کتابهای بی‌همتای شان "تحفه اثنا عشریه" است (که در نقد و رد مذهب تشیع نوشته شده است)، "بستان المحدثین" که فهرست مفصل و معرفی کتب حدیث و محدثین کرام است

۱- پایه حضرت شاه عبدالعزیز رح در فقه حنفی خیلی بلند بود، در این فن ایشان رسائی کامل و مقام تفقه را داشتند، و حتی بنظر بعضی از صاحب نظران از خود حضرت شاه ولی الله رح نیز برتری داشتند (مصنف).

ناتمام ماند،^۱

"العجالة النافعة" کتابچه‌ای به زبان فارسی است در اصول حدیث و جهت حفظ حدیث خیلی مفید و مؤثر است، "میزان البلاغة" بهترین متنی است در فن بلاغت و همچنین "میزان الکلام" متنی است در فن کلام، یکی از رسائل شان "السیر الجلیل فی مسئله التفضیل" که در مورد فرق درجات خلفاء راشدین بحث میکند، رساله‌ای دیگر بنام "سُرالشهادتین" است که تاریخچه جالبی است در مورد شهادت حسنین رض رساله در فن "انساب" و رساله‌ای در "تعبیر الرویا" و چند رساله دیگر دارند، در فن منطق و حکمت (فلسفه) ایشان بر "رساله میرزاهد" و "میرزاهد ملاجلال" و "میرزاهد شرح مواقف" پاورقی نوشتند بر "حاشیه ملاکوسج" پاورقی بنام عزیزیه اضافه کردند، بر شرح "هدایة الحکمة" صدر شیرازی پاورقی اضافه کردند بر "ارجوزة اصمعی" شرحی نوشته‌اند، مکاتیب زیاد بنام علماء و ادباء دارند (که دارای مضامین مفید و جالب‌اند) بر قصائد باثیه و همزئیه پدر بزرگوارش تخمیس هم اضافه کرده‌اند^۲

۱ - از این کتاب دقت و وسعت نظر شاه صاحب رح در کتب حدیث و طبقات محدثین درک می‌شود.

۲ - انشاء عربی صاحب رح بخصوص قصیده لامیه ایشان (که ضمن زندگی در "نزهة الخاطر" منقول است) نمونه‌ای است بس عالی در ادبیات عربی و در آن ایشان از خود حضرت شاه ولی الله صاحب رح در کلام عربی برتر دیده میشوند، این گونه عربی شبیه اهل زبان پس از ایشان در انشاء تلمیذ ارشد شان مفتی صدرالدین خان رح بنظر می‌آید، ملاحظه گردد اشعاریکه بعنوان نمونه در "الثقافة الاسلامیة فی

نظم و نثر، قوه تحریر، شیوایی انشاء، زیبایی تعبیر ایشان بی مثال بود، نوشته‌های ایشان نمونه عالی از بلندی تحریر، گویائی فی البدیه، روانی قلم و سرعت نوشتن بود، پس از نماز فجر روز یکشنبه هفتم شوال سال ۱۲۳۹ ه در سن هشتاد سالگی رحلت فرمودند، مقبره ایشان در دهلی بیرون از شهر در جوار پدر بزرگوارشان است.^۱

ادامه راه شاه صاحب رح و توسعه برنامه‌هایش

مابرنامه‌های تجدیدی شاه صاحب رح را در پنج قسمت تقسیم می‌کنیم:

- ۱- توسعه و انتشار ترجمه، مضامین و تعالیم قرآن کریم، وسعت کامل در اصلاح عقیده و معرفی دین خالص به عموم مردم توسط آن
- ۲- نشر و اشاعه حدیث، احیاء برنامه درس و اجازه آن، تاسیس حلقه‌های درس آن، تربیت اساتید حدیث و شراح کتب آن.
- ۳- مبارزه با فتنه رفض و غده تشیع، سد باب کلیه توطئه‌های مشکوک و منحرف و لکه دار معرفی

الهند" و در "نزه الخواطر" قسمت زندگی نامه مفتی صاحب رح نقل شده است (مصنف).

۱ - نزهة الخواطر ج ۷ ص ۲۶۸ - ۲۷۶ با کمی اختصار

کننده قرآن عظیم و قشر اصحاب کرام رضوان الله علیهم.

۴- احیاء جهاد فی سبیل الله و اعلام جنگ با بزرگترین خطر تهدید کننده قدرت اسلام و آزادی مسلمین.

۵- تربیت و پرورش مردان کاری که طبق اقتضاء زمان و نیازهای واقعی دین برنامه دعوت و اصلاح را ادامه بدهد.

تبلیغ و اشاعه قرآن

تاجائیکه مربوط به تبلیغ قرآن مجید به عموم مردم و بدین وسیله اصلاح عقائد باطله و ریشه کنی رسومات باطله و ایجاد رابطه بنده با خداوند متعال است، حضرت شاه عبدالعزیز رح در این مورد برنامه پدر بزرگوارش را خیلی رشد و ارتقاء داد، درس تفسیر شاه ولی الله صاحب رح در سورة نساء به آیه "اعْدِلُوْا هَؤُلَاءِ اَهْوَاقَرَبُ لِلتَّقْوٰی" رسیده بود که ایشان وفات یافتند، شاه عبدالعزیز صاحب رح از همین جا درس خودش را ادامه داد تا سوره حجرات و آیه "اِنْ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اتِّفَاقُکُمْ" رسیده بود که این برنامه نیز همانند لحظات زندگی اش به پایان رسید، (گویا آخرین وصیت حضرت شاه ولی الله صاحب رح به حضرت شاه عبدالعزیز صاحب رح تقوی بود) پس از وفات

ایشان نواسه ایشان (که تربیت یافته و جانشین برحق ایشان بود) شاه محمد اسحاق رح دنباله درس را ادامه داد.

درس قرآن حضرت شاه عبدالعزیز رح هفته دو روز ایام سه شنبه و جمعه میبود، که در آن خواص با اهمیت خاص و عوام با شور و شوق شرکت می جستند. دراین درس طبع ایشان در فوران کامل می بوده و مضامین در قلب شان مثل سیلی وارد و روان می شد^۱

بااین درس تفسیر در پایتخت دهلی (که مرکز علماء و دانشمندان بود) شور و شوق و علاقه به قرآن عام گردید، سیلی از برنامه اصلاح عقیده جاری گردید، آن روش مبارک ترجمه و تفسیر (بعد از نماز صبح در مساجد) چنان رواج گرفت که تا امروز در آسیای کوچک (برصغیر) ادامه دارد. که از آن هزاران افراد بشر اصلاح شد و دل و دماغ شان از شیرینی توحید و لذت قرآن آشنا و بهره مند گردید، در خود حوزه های علمیه توسط علماء تربیت یافته و مستفیض از این درس برنامه تدریس متن قرآن و تفهیم (مطالب) آن تاسیس گردید، که در نصاب درسی بعنوان تبرک مختصر تفسیری با این روش گنجانده شد^۲ و این شایعه طلسم مانند علماء جهان که انتشار مطالب قرآن در محضر عامه مردم موجب خطرهای بزرگ دینی و ریشه گمراهی است بطور کلی

۱ - ملاحظه گردد ملفوظات حضرت شاه عبدالعزیز رح ص ۱۰

۲ - در نصاب قدیم در مورد قرآن (شناسی) فقط تفسیر جلالین کامل و بیضاوی (که مختصر به سوره بقره است) تدریس می شد ترجمه قرآن بعنوان ماده ای درسی مستقل و جداگانه اصلاً تدریس نمی شد

شکست از بین رفت، و هدف این فکر و بیش این بود که مردم عامه را از دام مکر آن دسته از به اصطلاح علماء آزاد گردند که می گفتند مطالب قرآن چنان معما و رمزی است که هر کس نمی تواند آنرا تفهیم و تدریس بکند و برای عوام که اصلاً قابل درک نیست. (لذا باید انتظار کشید تا امام زمان ظهور کند و آن هم به اصحاب خصوصی اش قرآن را تفهیم و تدریس بکند - مترجم)

کار علمی دیگر حضرت شاه صاحب رح و نقش اصلاحی شان بصورت تفسیر "فتح العزیز" است که بانامها "تفسیر عزیزی" و "بستان التفاسیر" نیز موسوم و معروف گردید و این تصنیف مستقلی است که شاه صاحب رح که با دیکته شخصی شان ترتیب یافته است، بنا به تصریح خود شاه صاحب رح، این مجموعه ای است از سورة الفاتحه، سورة البقره، و بعد از سورة الملك تا آخر قرآن.^۱

اما سورة بقره (بنا به عللی نامعلوم) به اتمام نرسید فقط تا نزدیکی ربع جزء دوم تا آیت "أَنْ تَصُومُوا خَيْرَ لَكُمْ" چاپ شده است، و تفسیر اصلی فارسی زبان چند نوبت بچاپ رسیده است، کتاب در سه جلد است جلد اول از ابتداء کتاب نزدیک به ربع جزء دوم است، جلد دوم از سورة ملك تا مراسلات (جزء ۲۹) میباشد و جلد سوم سورة نبا تا الناس بعبارتی جزء سی ام (۳۰)

۱ - مقدمه تفسیر "فتح العزیز" از حضرت شاه عبدالعزیز رح ص ۳، و از مقدمه این نیز برمی آید که انگیزه آغاز این تصنیف توصیه و تشویق برادر بزرگ مولانا محمد بن شاه ولی الله صاحب رح در سال ۱۲۰۸ هـ ق بوده است.

رادربر میگیرد.

پس از شاه صاحب رح شاگرد ارشد ایشان علامه حیدر علی فیض آبادی رح (م ۱۲۹۹ه) صاحب "منتهی الکلام" تکمله آنرا نوشته است. مصنف "مقالات طریقت" می نویسد که:

"مولوی حیدر علی صاحب "منتهی الکلام" بنابر پیشنهاد و تقاضای (خانم) سکندر بیگم والی بهوپال تکمله تفسیر "فتح العزیز" را در بیست و هفت جلد نوشت که خودم آنرا دیده‌ام"

(مقالات طریقت ص ۳۳)

این تکمله فقط تا پایان جزء پنجم در کتابخانه ندوة العلماء محفوظ است، البتہ از اول آن یکی دو برگ پاره شده است. کتابی دیگر بزبان اردو بنام "تفسیر عزیزی" معروف به وعظ عزیز از چاپخانه انصاری دهلی چاپ شده در دسترس مردم قرار دارد، در آن ترتیب دهنده آن بنا به تصریح ابوالغدير محمد امام الدین صاحب دروس قرآن و حدیث حضرت شاه صاحب رح (که هر سه شبہ و جمعه) انجام می‌گرفت جمع آوری شده و این تصنیف سال ۱۲۵۹ ه است که سورة المؤمنون تا سورة الصافات میباشد.

اما با توجه با ناقص بودنش دارای حقایق و نکاتی است که در تفاسیر معروف به چشم نمی‌خورد، در درس تفسیر حضرت شاه صاحب رح و کتاب ایشان تفسیر فتح العزیز در مورد مسایلی

بحث محققانه و توضیح کامل انجام میگیرد که عموماً علماء زمان این نوع تحقیق و سراجت را ارائه نمی دادند، و بهمین علت تعداد زیادی از مردم عوام بی سواد در فساد عقیده و اعمال مشرکانه گرفتار بودند، بطور مثال تفسیر "وَمَا أَهْلٌ بِهِ لَبِغٍ لِلَّهِ" و توضیح سحر در ضمن آیت "وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ" و تحقیقات نایاب دیگر جزء خصوصیات و امتیازات این کتاب است.

تدریس و ترویج حدیث

تا جائیکه مربوط به درس حدیث، ترویج و اشاعه آن است، در تاریخ علمی و دینی هند مثال آن نایاب است. مدت تدریس حدیث ایشان تقریباً به شصت و چهار سال میرسد، در این مدت ایشان نه تنها صحاح ششگانه را تدریس میکردند بلکه با تصنیف کتابهای مفید و مؤثری چون "بستان المحدثین" و "العجالة النافعة" که عامل ایجاد ذوق صحیح حدیث، آگاهی به طبقات حدیث، و آشنائی ایشان با مقام و مرتبه محدثین میباشد تدریس میشد. که چکیده صدها صفحه از کتب میباشد، و ایشان چنین اساتید کامل و تلامذ راشدی را تربیت کردند که نه تنها در هند بلکه در خود حجاز و کل جهان سبب احیاء و انتشار علم حدیث قرار گرفتند.

آمار این طلاب با ارزش و دارای کمال طبق زندگینامه های

که فقط در جلد هفتم از کتاب "تزهة الخواطر" بیش از چهل نفر می باشد در بین شان افرادی که توسط آنها کلاسهای درس حدیث و تربیت شیوخ و اساتید حدیث تشکیل می شد به شرح زیر است :

مولانا شاه محمد اسحق رح، مولانا شاه محمد یعقوب دهلوی رح، مفتی الهی بخش کاند هلوی رح، مولانا سید اولاد حسن قنوجی رح، میزرا حسن علی شافعی لکهنوی رح، مولانا حسین احمد ملیح آبادی محدث رح، مولانا حیدر علی تونکی، مولانا خرم علی بلهوری، مفتی صدرالدین دهلوی رح، مولانا مفتی علی کبیر مچھلی شهری رح، مولانا سید قطب الہدی حسنی رائی بریلوی رح.

علاوه بر این افرادی که از ایشان سند حدیث گرفتند آمارشان بقدری زیاد است که جمع آوری آن مشکل است ، اینجا اسامی تعدادی را که بعلت برخی از کمالات، سلسله طریقت، یا معروفیت و محبوبیت دارای امتیاز خاصی هستند درج میگردد:

حضرت شاه غلام علی دهلوی رح (خلیفه اعظم میرزا مظہر جان جاناں رح)
 حضرت شاه ابوسعید دهلوی رح (خلیفه حضرت شاه غلام علی صاحب رح)
 حضرت شاه احمد سعید دهلوی رح (خلیفه حضرت شاه غلام علی صاحب رح)
 حضرت مولانا فضل رحمان گنج مراد آبادی رح (خلیفه حضرت شاه محمد آفاق دهلوی رح)
 مولانا بزرگ علی مارہروی رح (استاد مفتی عنایت احمد صاحب کاکوری رح)
 شاه بشارت اللہ بہرائچی رح (یکی از مشایخ بزرگ سلسله مجددی) شاه پناہ عطا سلونوی

رح (یکی از مشایخ بزرگ چشتیه نظامیه که مکاتبه ماذون بودند)
شیخ ظهور الحق پهلواوی رح.

از جمله این تعداد تلامذه حدیث و مشایخ تربیت یافته
بیشترین اشاعه حدیث توسط شاه محمد اسحاق صاحب رح
انجام گرفت، که در سال ۱۲۵۸ هـ به مکه معظمه هجرت
فرمودند و از ایشان علماء نامدار و ممتاز حجاز در حدیث سند
گرفتند.

و از جمله تلامذه ایشان مولانا سید نذیر حسین محدث دهلوی
رح معروف به میان صاحب رح، قاری عبدالرحمن صاحب رح
پانی پتی، مولانا سید عالم علی مراد آبادی رح، مولانا مفتی
عبدالقیوم، ابن مولانا عبدالحی برهانوی رح (خلیفه ارشد
حضرت سید احمد شهید رح) حضرت مولانا فضل رحمن گنج
مراد آبادی رح، نواب قطب الدین دهلوی رح (مصنف مظاهر
حق) مولانا احمد علی سهار نهوری رح (محشی و ناشر صحیح
بخاری) مفتی عنایت احمد کاکوری رح (استاد استاد العلماء
مولانا لطف الله صاحب علی گرهی) و بسیاری از علماء اسلام
که ذکر کل آمارش طولانی خواهد شد، بقول صاحب،
”نزهة الخواطر“ در هند سند حدیث از همین سلسله باقی ماند
و بس.

از تربیت یافته گان حضرت شاه محمد اسحاق صاحب رح
فقط مولانا سید نذیر حسین صاحب محدث دهلوی (م سال ۱۳۲۰
هـ) در دهلی سالیان درازی درس حدیث میدادند، و از حلقه
درس ایشان بسیاری از ناشرین ارزشمند و شارحین دانشمند

حدیث بوجود آمد، از جمله مولانا عبدالمنان وزیر آبادی (تربیت یافته گان بیشمار ایشان در پنجاب مشغول درس و تدریس بودند) عارف بالله سید عبدالله غزنوی امرتسری و فرزند ارجمندش مولانا سید عبدالجبار غزنوی امرتسری و پدر مولانا سید داود غزنوی مولانا شمس الحق دیانوی مصنف غایة المقصود، مولانا محمد حسین بتالوی، مولانا غلام رسول قلعوی، مولانا محمد بشیر سهسوانی، مولانا امیر احمد سهسوانی، مولانا حافظ عبدالله غازی پور، ابو محمد مولانا ابراهیم آروی صاحب طریق النجاة، مولانا سید امیر علی ملیح آبادی، مولانا عبدالرحمن مبارک پوری صاحب تحفة الاحوذی، (وازعلماء عرب) شیخ عبدالله بن ادریس الحسنی السنوسی، شیخ محمد بن ناصر النجدی، شیخ سعد بن احمد بن عتیق النجدی، که اسامی اینها برای درک و تشخیص وسعت و افادیت این حلقه درس دلیل روشنی است.

یکی از تلامذ حضرت شاه محمد اسحاق صاحب رح حضرت شاه عبدالغنی مهاجر مدنی رح (م سال ۱۲۹۶ ه) نیز میباشند، که در هند علماء بزرگ و اساتید حدیث شرف طلبگی ایشان را دارند، و توسط ایشان کل هند از نور حدیث منور و آباد گردید، و امروزه کلیه حلقه های درس و حوزه های علمیه شرف انتساب با ایشان را دارند، حضرت مولانا رشید احمد گنگوهی رح و حضرت مولانا محمد قاسم نانوتوی رح (بنیان

گذار دارالعلوم دیوبند) از جمله تلامیذ نامدار ایشان اند، و از طلاب بزرگ حضرت مولانا رشید احمد صاحب گنگوهری رح، نامدارانی از قبیل مولانا محمد یحیی کاند هلوئی رح و حضرت مولانا خلیل احمد صاحب سهارنپوری رح صاحب بذل المجهود کافی است، و در معرفی طلاب مولانا خلیل احمد سهارنپوری رح نام بردن از حضرت شیخ الحدیث مولانا محمد زکریا کاند هلوئی رح منصف او جزالمسالك کافی است، و از طلاب: مولانا محمد قاسم صاحب رح، مولانا سید احمد حسن امروهری رح و شیخ الهند مولانا محمود حسن دیوبندی رح و میباشند، و از تلامیذشان مولانا سید انورشاه کشمیری رح و مولانا سید حسین احمد مدنی رح و فعالیت و نقش شان نیاز به معرفی ندارد، عالی بودن سند شاه صاحب رح، فیض عام او، و مقام بلندشان را از کتاب "الیناع الجنی" فی اساتید الشیخ عبدالغنی تالیف شاگرد ارشدشان مولانا محسن بن یحیی ترهتی میتوان دریافت که جهت مطالعه کتابی است دارای معلومات زیاد و افروزنده بصیرت.

یاری سنت و تردید تشیع

تا جائیکه مربوط به مبارزه با فتنه تشیع و نجات اهل سنت از تأثیرات میکروبی شان مربوط میباشد و نقطه آغاز آن را خود حضرت شاه ولی الله صاحب رح باتصنیف کتاب بی همتایش

"ازالة الخفاء" پایه گذاری فرموده بودند، تکامل و تقویت آنرا حضرت شاه عبدالعزیز رح توسط کتاب نایاب جهانانی خویش "تحفه اثنا عشریه" ادامه دادند، که آن از کتبی است که آن را..... تاریخ ساز میتوان گفت، و همچنانکه تصانیف ملا محب الله بهاری "مسلم العلوم" و "مسلم الثبوت" تقریباً تا صدسال علماء هند را به شرح و تحشیه خویش سرگرم نگه داشت. و بهترین نیروهای ذهنی و فکری را بخود جلب کرد^۱

همچنان این کتاب علماء طراز اول تشیع را در جواب خویش وادار به تصنیف و تالیف کرد، تنها عبقات که نام کامل آن "عبقات الانوار فی المامة الاثمه الاطهار"^۲ است و تصنیف مولوی سید حامد حسین صاحب کنتوری (م سال ۱۳۰۶ ه) میباشد در هشت جلد نوشته شده است و قطر کتاب را از اینجا میتوان تخمین زد که جلد اول آن مشتمل ۱۲۵۱ صفحه و جلد دوم آن ۹۷۷ صفحه و جلد سوم ۶۰۹ و چهارم ۳۹۹ صفحه، پنجم ۷۴۵ صفحه، و ششم ۷۰۴ الی آخر بقیه جلد ها به همین منوال ----- و کل کتاب در ۳۰ قسمت قرار گرفته است، فرزند مصنف مولوی سید ناصر حسین آن را به اتمام رسانید، از کتاب نجوم السماء چنین بر می آید که علاوه بر مولوی سید

۱- از کتاب مولانا حکیم سید عبدالحی صاحب رح بنام "الثقافة الاسلامية فی الهند" چاپ مجمع اللغة العربية دمشق و ترجمه اردو آن بنام "اسلامی علوم و فنون هندوستان میں" چاپ دار المصنفین اعظم گره میتوان به آمار تعجب آور آن شروح و حواشی پی برد بخصوص شروخی که بر این دو کتاب نوشته شده.

۲- جلد های متعددی از این کتاب از چاپخانه های مختلف لکهنو و لدهیانه چاپ و منتشر شده است

حامد حسین صاحب، مولوی دلدار علی صاحب مجتهد اول، حکیم میرزا محمد کامل دهلوی، مفتی محمد قلی خان کنتوری، و سلطان العلماء سید محمد صاحب نیز رد این کتاب را نوشته‌اند و جهت از بین بردن اثر این کتاب با تصنیف کتابهای قطوری قلم فرسائی کرده‌اند، و این سلسله به میرزا هادی رسوالکهنوی به پایان رسید، فردیکه مرد میدان ادبیات و فلسفه بود، در عین حال میخواست در این کار خیر سهمیه‌ای داشته باشد.

با توجه به کثرت مشاغل از قبیل برنامه‌های درسی، دروس تفسیر و حدیث، اشاعت کتاب و سنت، بیعت و ارشاد، تربیت و تزکیه مریدان، افتاء، شغل اعصاب خسته‌کن مانند حل اختلافات و قضاوت، و با داشتن کسالت و بیماری‌های گوناگون چگونه شاه صاحب رح همه تن نیروی خویش را متوجه این موضوع قرار داد و به تصنیف کتابی که به مطالعه با تمرکز حواس و ورق‌گردانی ده‌ها کتاب و هزاران صفحات نیاز داشت چگونه فرصت یافت

این موضوع رانمی‌توان درک کرد بجز زمانیکه برتمدن و زندگی جامعه مسلمان اواسط و اخیر قرن دوازدهم هجری (نصف دوم قرن هیجدهم میلادی) درهند، بویژه هند شمالی، دهلی و اطراف آن، اوده، بیهار و بنگال نظر دقیقی نداشته‌باشد، و تا زمانیکه از آن انحراف فکری، ایجاد شده در دین در اقصاء مسلمان بخصوص در اشراف، دولت مردان، قشر بانفوذ تسلط افکار تشیع و برخوردهای جریحه‌دارکننده‌شان آگاهی نداشته

باشد، و کسی که از برگشت همایون از ایران و از اوضاع سیاسی و تحولات انقلاب مآبانه فرخ سیر و بعدش، و تسلط و نفوذ امراء و علماء ایرانی نژاد، رسوخ و دخالت سید برادران (حسن علی خان وحسین علی خان) در دربار دهلی، و از تفصیلات تسلط نواب نجف علی خان در دهلی^۱ همچنین پس از تاسیس دولت خانواده نواب ابوالمنصورخان صفدر جنگ نیشاپوری و بعد از شجاع الدوله اثرات شیعیت را بررسی نکرده باشد، از گفته شاه عبدالعزیز رح که از قلم محتاط ایشان در مقدمه تحفه به رشته تحریر در آمده است میتوان مقدار کمی تخمین زد و ایشان میفرمایند:

"غرض از تسوید این رساله و تحریر این مقاله آن است که در این بلاد که ما ساکن آنیم و در این زمان که ما در آنیم رواج مذهب اثنا عشریه و شیوع

۱ - نواب نجف علی خان بر دهلی نفوذ کامل داشت و او علناً از تشیع حمایت و با اهل سنت دشمنی می ورزید، و داستان های جنایات و مظالم او معروف است، و لو اینکه همه آنها درست نباشد و خالی از اغراق و تعصب نباشد بالاخره در اصل چیزی بوده (تا نباشد چیزی که هرگز نگویند چیزها) و احتمالاً جهت جلوگیری از همچنین مظالمی، شاه صاحب رح "تحفه اثنا عشریه" را بجای نام اصلی و معروف خویش بنام تاریخی "غلام حلیم" خویش نسبت داده و در سر ورق اول آن عبارت زیر نوشته است: اما بعد میگوید بنده درگاه قادر قوی حافظ غلام حلیم بن شیخ قطب الدین احمد بن شیخ ابوالفیض دهلوی غفرالله لهم اجمعین و حشرهم فی زمره عباده الصالحین " و کسانی که رد این کتاب را نوشته اند معمولاً مصنف را با لقب "فاضل عزیز" نام برده اند.

آن بحدی اتفاق افتاده که کم خانه باشد که یک
 دو کس از آن خانه به آن مذهب متمذهب نباشند
 و راغب باین عقیده نشوند لیکن اکثرشان از علم
 تاریخ و اخبار خود غافل و از احوال اصول و
 اسلاف خود بیخبر میباشند و هرگاه در محافل و
 مجالس با اهل سنت جماعت گفتگو مینمایند کج
 میگویند و شتر، گربه می آرند، حسب الله تعالی به
 تحریر این رساله پرداخته شد تا در وقت مناظره از
 جاده خود بیرون نروند و اصول خود را منکر نشوند
 و در بعضی از امور واقعی شک و تردید را راه
 ندهند"

(تحفه اثناعشریه ص ۲ - لاهور پاکستان)

شاه صاحب رح در این ، روال کتابهای مناظرانه و کلامی
 رادنبال نکرده اند که معمولاً در رد فریق مخالف نوشته
 می شوند، و زبان خاصی دارند، در آغاز بحث چگونگی
 پیدایش مذهب تشیع ، و انشعاب آن در فرقه های متعدد مورد
 بحث قرار گرفته است، همچنان علماء سلف تشیع و
 تصانیف شان معرفی شده است، آنگاه بجای اکتفاء کردن به
 بحث خلافت و جواب مطاعن صحابه رض، مسائل اصولی ،
 الهیات، نبوت، معاد، و امامت ابواب جداگانه نوشته شده است
 ، سپس اعتراض هائیکه از طرف تشیع علیه خلفاء سه گانه و
 حضرت ام المؤمنین عایشه صدیقه رض و صحابه دیگر (رض)

طرح شده است جواب مفصل شان است ، و بعداً از خواص مذهب تشیع و خرافات و تعصبات شان بحثی بمیان آمده است ، و بر خطاها و سوء تفاهم های شان تبصره و تفسیری انجام گرفته است ، باب آخر بحث تولا و تبرا را دارد ، روی ده مقدمه پایه گذاری است ، کتاب در سائز بزرگ و کاغذ نازک در ۴۰۰ صفحه در آمده است .

خاصیت دیگر آن شیرینی و روانی زبان آن است . که آن را علماء متعدد شیعه در هند و ایران نیز اعتراف کرده اند ، و از نام آن هم این بینش و اراده شان را آشکار می توان بررسی کرد و همین چیز محرک و عامل نوشتن این کتاب شده است و در رد آن هر کتابی که نوشته شده است از اسامی بیشترشان خشم و غضب می چکد و برق سیف و سنان شان می درخشد ، بطور مثال نام یکی از کتابها " صوارم الالهیات " اسم دیگری " حسام الاسلام " و همچنان " سیف ناصری " و " ذوالفقار " نام دارند .

در این زمان تخمین این که نوشتن این کتاب که نیاز شدید عصرش بود ، چه خدمتی انجام داده است ؟ خود بنده از نواب صد ریار جنگ مولانا حبیب الرحمن شروانی رئیس کل اسبق امور مذهبی ولایت حیدرآباد (که خانواده ایشان به شاه عبدالعزیز صاحب رح و خلفاء شان ارادت و نسبت داشت) شنیده ام که این سد محکمی در مقابل سیل پیشرفت تشیع قرار گرفت این کتاب در حیات حضرت شاه صاحب رح در سال ۱۲۱۵ چاپ و معروف شده بود (مقالات طریقت ص ۳۳) و رفیبان برای جواب آن به دست و پا افتاده بودند ، یکی از شاگردان

برجسته شاه صاحب رح بنام مولوی اسلم مد راسی آن را به عربی برگردانده بود ، بنده این ترجمه عربی آن را در کتاب خانه شیخ الاسلام عارف حکمت بی واقع در باب جبریل مدینه طیه دیده بودم.

مبارزه با استعمار انگلیس و حفظ ملیت مسلمانان

تا جائیکه مربوط به حفظ قدرت مسلمین در هند ، و دفاع از آزادی مسلمانان و مبارزه با خطرات رقیب شان است حضرت شاه صاحب (رح) در این مورد بهترین تحلیل های واقع گرایانه را انجام داده اند که نشانگر بیداری و آگاهی از اوضاع و دوراندیشی ایشان است و این صفات لایق کسی هستند که عالم با بصیرت و فراست و دعوتگر ، مصلح و رهبر واقعی دین باشد. بدوران شاه ولی الله صاحب رح مهمترین مسئله زمان سرکوبی تاخت و تاز مرهته ها و جلوگیری از غارت گری شان بود ، که چیزی عادی در هر روز قرار گرفته بود ، و سلطنت وقت مغولیه به ستوه آمده به خاک ذلت و خواری افتاده بود ، و از طرفی دیگر ناموس مسلمانان امنیت نداشت ، در شهرها زندگی عادی و راحت غیر ممکن شده بود ، در آن لحظه از بین بردن این خطر و استفاده از هر نوع کمک ممکنه شبیه این موضوع بود که هنگام آتش سوزی در یک منزل یا محله از ماشین و افراد گروه آتش نشانی معمولاً استفاده میشود ، بنظر شاه صاحب رح احمد

شاه ابدالی و ارتش او همچنین حیثیتی داشت، و با او چنین قراردادی هم شده بود که پس از خاموشی این آتش به محل شان برگردند، بنظرشاه صاحب رح برای به هوش آمدن دولت مغولیه و برای جانشینی نظام بهتری بجای آن (اگر بدون آن چاره‌ای دیگر کارگر نشود) این برنامه و تدبیر و موقت و کوتاه مدتی بود، که بعلت پست همتی تاجدار مغول شاه عالم و کوتاه فکری او موفق و ثمر بخش نشد، تا آن زمان آثار اشغال هند توسط کمپانی ایست اندیا و ملتی آن طرف هفت تا اقیانوس براین کشور پهناور مسلط گردد هنوز به ظهور نه پیوسته بود، تا توجه کامل شاه صاحب رح را به خود جذب بکند.

اما پس از وفات حضرت شاه صاحب رح اوضاع هند بسرعت تغییر یافت، در سال ۱۶۷۹ هـ مطابق با سال ۱۷۶۵ م (سه سال بعد از وفات شاه ولی الله صاحب رح) مالکیت سه ایالت "بنگال"، "بیهار"، "اریسه" بدون شرکت دیگری بصورت "التغما" (سند جائزه) به کمپانی سرکار (دولت انگلیس) داده شده بود، دولت بنارس و غازیپور بصورت جاگیر (واگذاری) قبلاً به کمپانی تحویل شده بود، حالا در دست پادشاه خانواده تیموریه "شاه عالم" فقط یگانه ایالت "اله آباد" باقی بود و درآمد آن فقط همان مبلغی بود که انگلیسی‌ها به او میدادند. بتاريخ ۸ مارس سال ۱۷۸۷ م (سال ۱۲۰۲ هـ) باقطنامه کلکته شایع کرده شد که سلطنت مسلمانان نهایتاً ذلیل و خوار شده است، از هندوها ما هیچگونه خطری نداریم، در سال ۱۷۵۷ م انگلیسها در جبهه پلاسی سراج الدوله را و بتاريخ ۲۳ اکتبر سال ۱۷۶۴

م (۱۱۷۸ ه) در جبهه بکسر شجاع الدوله را شکست دادند، در سال ۱۷۹۹ م (۱۲۱۴ ه) سلطان شهید سلطان تپو در جبهه سرنگاپتن به شهادت نائل گردید. عبارتی به شانس مسلمانان هند خط بطلانی کشیده شد، ژنرال هارس پس از دیدن جسد سلطان شهید بجا گفت: "هند امروز مال ما است"۱

شاه عبدالعزیز صاحب رح که در دهلی به تدریس و افاده مشغول بودند، اما نگاه دقیق و دوررسی برکل هند داشتند، حق تعالی ایشان را ذکاوت واقع گرایانه‌ای به حد نبوغ و طبعی با حمیت و عزیمت عنایت فرموده بودند، ایشان این تحول را درست بررسی و تحلیل کرده به این نتیجه رسیدند، دراین دوران بزرگترین خطر و همچنین درآتیه برای کشور مسلمان و بقایای دولت اسلامی انگلیس‌ها هستند، در یک شعر عربی خویش ایشان این حقیقت را درست اظهار فرموده‌اند، که از آن برمی‌آید که ایشان اثرات انگلیسها را فقط در هند محدود نمی‌دانستند، بلکه آن را خیلی دوررس و ریشه دار تصور می‌کردند، ایشان می‌فرمایند:

وان اری الا فرنج اصحاب ثروة

لقد افسد واما بین دهلی و کابل

(می‌بینم انگلیس‌های ثروت‌مند را که در منطقه ما بین دهلی و کابل فساد برپا کرده‌اند).

بنظر ما ایشان اولین شخصی هستند که در آن عصر جرأت نموده هند را دارالحرب (کفرستان) اعلام کردند، و به تحلیل واقع گرایانه اوضاع، و تجزیه مسئله طبق قوانین و ضوابط فقه و اصول فقه میتوان به دقت نظر و بصیرت ایشان پی برد، و میتوان جرأت اخلاقی و دینی ایشان را درک کرد، در جلد اول فتاویٰ عزیزی در پاسخ این سوال که آیا دارالاسلام می تواند دارالحرب قرار بگیرد یا خیر؟ پس از نقل عبارتی طولانی از "در مختار" چنین می نویسند:

"در این شهر (دهلی) دستور امام المسلمین اصلاً اجراء نمی شود، دستور دولت مسیحی بلافاصله، بی درنگ به اجراء در می آید، در اصطلاح فقهاء، آنچه بنام "اجرای احکام کفر" موسوم است هدف از آن این است که در امور کشور داری، نظم و نسق ملت، برنامه مالیات تجارتي، جزیه و خراج، مجازات رهنزان، دزدان، حل اختلافات، تعزیر مجرمین، کفار آزاد باشند و به میل خویش عمل بکنند، اگر در بعضی از امور شخصی و عبادی مذهب را از قبیل نمازهای جمعه، اعیاد، اذان و جماعت، ذبح گاو در قربانی و غیره آزاد بگذارند و جلوگیری نکنند، اما معیار باز هم همین است که این نوع اعمال نیز بسته به لطف و کرم و مجوز قانونی آنها است، ما داریم می بینیم آنها مساجد را

بی‌درنگ دارند منهدم میکنند، هیچ یک از مسلمانان یا ذمیان (رعایای غیر مسلمان) بدون اجازه آنان در شهر و حومه نمی‌تواند وارد بشود، برای منافع خویش مراجعین به شهر، مسافری و تجار را جلوگیری نمی‌کنند، اما افراد باوجه و نفوذ مانند شجاع الملک، بانو ولایتی بیگم بدون اجازه و دستور شاه نمی‌توانند بر این شهرها وارد بشوند، از این شهر دهلی تا کلکته اختیارات در دست دولت مسیحیان است، البته چپ و راست مثلاً در حیدرآباد، لکهنو و رام پور آنها احکام خویش را نافذ نکرده‌اند، یک مقداری با در نظر گرفتن مصالح و منافع خویش و مقداری به این جهت که حکام این ولایات مهره دست نشانده خودشان‌اند"

(فتاویٰ عزیزی ج ۱ چاپخانه مجبائی دهلی ص ۱۱۴)

پرتو افکار حضرت شاه صاحب رح و دیدگاه ایشان در مورد انگلیس‌ها در افکار، خیالات و احساسات خلیفه گرامی و دعوت‌گر تربیت یافته ایشان و مصلح عظیم حضرت سید احمد شهید رح دیده می‌شود، و این افکار بطور آشکارا در برنامه‌های ایشان که ایشان در آن ایام برای افراد صاحب نفوذ و رؤسای با قدرت هند و تعدادی به مسلمانان صاحب حکومت خارج از کشور نوشته مترشح می‌شود، در يك نامه‌ای برای شاه سلیمان والی چترال می‌نویسند:

"قضا را از مدت چند سال حکومت و سلطنت این
ملک بر این عنوان گردیده که نصارا نکوهیده
خصال و مشرکین بدمال بر اکثر بلاد هند استیلاء
یافتند و آن دیار را به ظلمات ظلم و بیداد مشحون
ساختند"

(سیرت سید احمد شهید ج ۱ ص ۳۸۹)

از این واضحتر برای هندو راؤ وزیر گوالیار نوشته‌اند:

"بر رای سامی روشن و مبرهن است که بیگانگان
بعیدالوطن، ملوک زمین و زمن گردیده، و تاجران
متاع فروش به پایه سلطنت رسیده، امارت امراء
کبار و ریاست روءسای عالی مقدار برباد
نموده‌اند، و عزت و اعتبار ایشان بالکل ربهوده"

(حواله قبلی ص ۳۸۹ - ۳۹۰)

برای یکی از افسران ارتش گوالیار بنام غلام حیدرخان
می‌نویسند:

"اکثر بلاد هندوستان بدست بیگانگان افتاده و
ایشان هر جا بنیاد و آئین جور و ظلم نهاده،
ریاست روءسای هندوستان برباد رفته"

(حواله قلبی ص ۳۹۰)

از آن نامه سید صاحب رح که ایشان به شهزاده کامران نوشته‌اند بصراحت بر می آید که از این جهاد و هدف اصلی شان (نجات) کشور هند است که بتدریج به اشغال انگلیس ها درمی آمد. در نامه چنین تحریر می فرمایند:

"باز خود اینجانب معه مجاهدین صادقین به سمت
بلاد هندوستان بنابر ازاله کفر و طغیان متوجه
خواهد شد، که مقصود اصلی خود هندوستان
است"

(حواله قلبی)

تخمین و تشخیص این امر از این موضوع نیز میشود که سید صاحب رح در سال ۱۲۲۷ هـ (دوازده سال قبل از وفات حضرت شاه عبدالعزیز رح) به ارتش امیر خان ملحق شدند، ارتشی که با انگلیس ها بر سر پیکار بودند، در این ارتش بهترین نیروهای نظامی هند، خون تازه و گرم مسلمانان، بقایای از انرژای فاتحین هند، و بسیاری از شاهین و عقاب های دوران، شرکت داشتند، این يك نیروی آزادیخواه، در حال رشد هند بود، که هیچ مورخ بابصیرت نمی تواند آن را نادیده بگیرد، و ممکن بود که اگر این نیرو منظم و مجهز می شد میتوانست در مقابل قدرت استعماری انگلیس ها که در حال رشد بود سد

محکمی قرار بگیرد،^۱

پیوسته در تاریخ اقوام و ملل این نوع نیروهائی با همت و حوصله با توجه به کمبود افراد و تجهیزات مسیر تاریخ و اوضاع را دگرگون نمیکرده‌اند، تا حال چنین مدرک کتبی بدست نرسیده است که حضرت سید صاحب رح با دستور صریح و راهنمایی واضح حضرت شاه عبدالعزیز رح در ارتش نواب امیر خان شرکت جسته‌اند، اما قراین آشکاری موجود است که این اقدام او اشاره حضرت شاه صاحب رح یا اقلأً با تائید و رضایت ایشان بوده است. زیرا در سال ۱۲۳۳ هـ زمانیکه نواب با انگلیس‌ها آتش‌بست کرد به چند قسمت غیر مهم جزئی و متفرق مانند "راجپوتانه" و "مالوه" قناعت نموده مجموعه‌شان را بنام ریاست تونک نامگذاری کرد و از جنگیدن با انگلیس‌ها دست کشید بنابراین سید صاحب بیشتر ماندن را در آنجا بی‌سود دید، تصمیم گرفت تا از این ارتش منفصل گردد، و در یک نامه به حضرت شاه عبدالعزیز صاحب رح چنین مرقوم فرمودند:

"خاکسار جهت قدم‌بوسی حاضر میشود، زیرا اینجا

۱- برای تفصیل ملاحظه شود "سیرت سید احمد شهید رح" قسمت اول - امیر خان مرحوم با پندارها (که در تواریخ انگلیس‌ها، و مورخین تحت نفوذشان آنها بنام گروه مخرب، (مفسد فی الارض) و اشرار معرفی شده‌اند) کوچکرین رابطه‌ای نداشت، اصل واقعه این است که گاه‌گذاری پندارها که از طرف دولت تحت فشار قرار میگرفتند به مناطق ایشان پناهنده می‌شدند و ازین طریق از شر دولت درمان می‌ماندند.

نظم ارتش از هم پاشیده است ، و نواب با
انگلیس ها یکی شده است ، لذا برای ماندن در اینجا
انگیزه ای نمانده است "

(وقایع احمدی (خطی) ص ۸ محفوظ در کتابخانه

ندوة العلماء - لکھنو)

از این امر چنین برمی آید که این سفر بنا به پیشنهاد و مشوره
شاه صاحب رح انجام گرفته است ، بهمین انگیزه برگشت باید به
اطلاع شان می رسید که ابلاغ شد ،

با این طریق حضرت شاه صاحب رح در تشخیص این خطر
که مسلمین و خود کشور هند را تهدید می کرد از بصیرت الهی و
فراست ایمانی استفاده فرمودند . و برای دفع آن در زمان خویش
هر تدبیری که مقدورشان بود دریغ نکردند ، همین بصیرت و
فراست ایشان در گروه مجاهدین منسوب به ایشان (که تحت
رهبری حضرت سید احمد شهید رح و خواهرزاده قابل
افتخارشان حضرت شاه اسماعیل شهید رح انجام وظیفه
میکردند) آشکارا دیده می شد ، و مظهر کامل آن بصورت قیام
مسلحانه مولانا ولایت علی عظیم آبادی رح ، مولانا یحیی علی
صادقپوری رح ، مولانا احمد الله رح ، و مولانا عبدالله رح ، علیه
انگلیس ها در جبهه های مرزی و بصورت فداکاریهای عظیم
مردان راستین صادقپور جلوه افروز و نمایان گردید که یافتن
نظیر آن از محالات است .

(برای تفصیل ملاحظه گردد " کاروان ایمان و عزیمت "

۴۴ تا ۶۱ تألیف حضرت ندوی)

آنگاه این احساس و غیرت از این گروه به آن دسته از علماء و رهبران دین منتقل گردید، که در سال ۱۸۵۷ م جان برکف جان شیرین را به جان آفرین سپردند، که حضرت مولانا احمد الله شاه مدراسی رح، مولانا لیاقت علی اله آبادی رح، حضرت حاج امداد الله تهانوی رح و حضرت حافظ ضامن شهید رح از مشاهیر و نامداران این گروه بودند، و سپس به آن دسته از علماء که این شمع را بهر صورت ممکن تا سال ۱۹۴۷ م فروزان نگهداشتند بصورت‌های مختلفی این خون غیور در رگهای شان جاری بود.

ع خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را

تربیت مردان کاری

تا جائیکه مربوط به تربیت مردان کاری و فعال و کسانیکه طبق اقتضاء دین، وظیفه دعوت و اصلاح را انجام دهند و بیرق فعالیت و جهاد را بر دوش گیرند، میباشد، از قضاء و بنا به حکمت‌های الهی است که سهمیه حضرت شاه عبدالعزیز صاحب رح در آن از بسیاری از مشایخ و پیشروانش و حتی از کسانیکه ممکن است مقام‌شان (بدلیل قرائن داله) پیش خداوند متعال برتر و بالاتر از ایشان‌اند بیشتر است، توسط شاه صاحب رح حق تعالی تربیت و تزکیه تعداد کثیری از بلندهمتان و صاحبان استعداد و دارای قلوب مؤثر به انجام رسانید، که آنها

در زندگی هزاران نفر از جامعه بشری را منقلب و دگرگون ساختند، و يك قرن کاملی را بدست گرفتند، سطح اقیانوس علم و زندگی شاه صاحب رح آرام بود و اما عمق آن بنا به گفته اقبال رح :

اسی دریا سے اٹھی ہے وہ موج تند جولان بھی
نہنگون کے نشیمن جن سے ہوتے ہیں تہ و بالا

از این اقیانوس چنان موج تندی بر می خیزد که
نشیمن و لائے نہنگ ها را زیرو رو می کند.

حضرت سید احمد شهید رح

برای اثبات این ادعا فقط اسم گرامی خلیفه ارشدشان حضرت سید احمد شهید رح (سال ۱۲۰۱ - ۱۲۴۶ه) را معرفی کردن کافی است، کسی که در این قاره پائینی (هند) چنان حرکت عظیم اسلامی را رهبری می کردند که نظیر آن در جامعیت، قوت تاثیر، شباهت و همرنگی با روش نبوی و دعوت ابتدائی اسلام، نه فقط در قرن سیزدهم که قرن خودشان است، بلکه تا چندین قرن گذشته نیز چنین حرکت ایمان آفرین، و سازمانی صادق، مخلص، منظم و مرتبط به چشم نمی خورد، آنها بصورتی در جبهه های اصلاح عقیده و عمل، تربیت افراد، دعوت و تبلیغ، جهاد و مبارزه مسلحانه سرگرم فعالیت بودند که اثرشان فقط در

میدان کارزار و به نسل معاصرشان محدود نبود بلکه اثرات خیلی دیرپا و ریشه داری در نسل آینده، قشر بعدی، از پیروان حق صاحبان دعوت و تبلیغ و پرچمداران و خادمان دین باقی گذاشتند، جلوگیری از توسعه طلبی اشغالگران انگلیس در هند، حفاظت کشورهای اسلامی همسایه، و پایه گذاری تشکیل حکومت اسلامی بر روش خلافت راشده توسط ایشان انجام گرفت، رهبری و قیادت این حرکت و فعالیت اوائل درهند بدست همین گروه از علماء و رهبران بود، در مناطق متعدد هند تالیف و ترجمه کتب دینی، و فعالیت نوین از ترجمه انتشارات و تبلیغات (که عامل جبران خلاء وسیعی که بین قشر عامهٔ مسلمان و تعلیمات درست دینی و کتاب و سنت وجود داشت قرار گرفت) گرو احسانات ایشان است. بیداری دینی و سیاسی مسلمانان مستقیم و غیرمستقیم نتیجه و ثمرهٔ همین دعوت و حرکت است، این حرکت روی علم و ادب بینش اسلامی، اسلوبهای زبان و قلم اثرات ریشه داری داشت. این تحریک در اصلاح جامعه، ریشه کنی رسومات کفر و جاهلیت ازبین بردن اثرات هندوها و برگشت به فرهنگ اصیل اسلامی فعالیت قوی و مؤثری انجام داد.

در مورد وسعت اثر گیرائی و عمق اثرات این دعوت و تربیت سید صاحب رح ما اقتباسی چند از نوشته های تعدادی از اهل نظر را تقدیم میکنیم.

مؤرخ و نویسندهٔ جهانی هند نواب سید صدیق حسن خان والی بهوپال (م سال ۱۳۰۷هـ) که اثرات تعلیم و تربیت سید صاحب

رح را با چشم خویش مشاهده کرده بود، و با تعداد کثیری از یاران تربیت شده مصاحبت داشته‌است، در کتاب شان "تقصار جیود الاحرار" می‌نویسند:

"در رهبری خلق خدا و برگردان مردم از جهات دیگر به سوی خدا، آیتی از آیات خدا بود، خلق کثیر و جمعیت عظیمی با توجهات قلبی و جسمی ایشان به مقام ولایت رسیدند. مواعظ خلفاء ایشان سرزمین هند را از خس و خاشاک شرک و بدعت پاک کرد و مردم را راهی شاهراه کتاب و سنت نمود، تا حالا هم برکات پند و موعظه ایشان جاری است و ادامه دارد"

در سطور بعدی می‌نویسند:

"خلاصه این که در این قرن هیچ کشوری از جهان چنین صاحب کمالی دیده نشده و آن فیض و منفعی که از این گروه برحق به بندگان خدا رسیده یک صدم آن توسط علماء و مشایخ دیگر معاصر نرسیده است"

۱ - تقصار جیود الاحرار من تذکار جنود الابرار فارسی چاپ بهوپال سال ۱۲۹۸ ص ۱۱۰ - ۱۰۹ اگر چه اصل کتاب فارسی بوده اما در دسترس ما نبود لذا ما از ترجمه اردوی آن با تعبیرات خودمان بفارسی برگردانده‌ایم. مترجم

علامه زمان استاد الاساتذه حضرت مولانا حیدر علی رامپوری
تونکی (م سال ۱۲۷۳ هـ) تلمیذ گرامی حضرت شاه عبدالعزیز
دهلوی رح در کتابشان "صیانة الناس" مرقوم می فرمایند:

"نور هدایت ایشان مانند اشعه خورشید با کمال
قدرت و انرژی به دورترین بلاد و دلهای عباد نور
و حرارت داد، از هر گوشه و کنار خوشبختان ازل
رخت سفر بسته از فرسخ ها راه به خدمت ایشان
رسیده از شرک و بدعات و از کلیه گناهان و
خرافات (ی که عموماً مردم زمان به آن معتاد
بودند) توبه می کردند و راه توحید و سنت را
برمیگزیدند و خلفاء راستین ایشان به سوی
بسیاری از کشورهای خودشان زحمت کشیده سفر
می کردند و صدها هزار از مردم گم گشته راه را به
جاده مستقیم دین محمدی (ص) راهنمایی می کردند،
کسانی که دارای وجدان و شعور بودند و توفیق
خداوندی هم آنها را دستگیری کرد از این فیض
مستفید شده به راه مستقیم روان می شدند"

یکی از علماء آگاه و موثق هند جناب مولوی عبدالاحد
صاحب که تعداد کثیری از افراد این جماعت مقدس را
زیارت کرده بودند، زمانه اش نیز با زمان سید صاحب رح نزدیک

بود، می‌نویسند:

"توسط حضرت سید صاحب رح بیش از چهل هزار هندو و غیره از کفار دیگر مشرف به اسلام شدند، و سیصد هزار مسلمان بدست ایشان بیعت کرد، و آن ادامه بیعتی که توسط خلفاء ایشان در کل کره خاکی ادامه دارد به میلیون‌ها نفر خواهد رسید"

به علت همین فعالیت تجدد و سازندگی الهی عظیم‌الشان بیشتر صاحب‌نظران با انصاف ایشان را مجدد قرن سیزدهم می‌شمارند.

۱- سوانح احمدی، در این مورد مدارکی بیشتر در بیانات حضرت مولانا ولایت علی عظیم آبادی (م سال ۱۲۶۹ه) و مولانا کرامت علی جونپوری (م سال ۱۲۹۰ه) و همچنین از رساله مصنف بنام "پروندهٔ يك مصلح مظلوم و دادگاه تحقیق و عدالت" مطالعه شود. و برای احوال و کمالات مفصل سید صاحب رح به تصنیف مولانا غلام رسول مهر بنام "سید احمد شهید رح" (۱-۲-۳-۴) و به کتاب خود منصف بنام "سیرت سید احمد شهید رح" (۱-۲) مراجعه شود. توسط خلفای سید صاحب هدایت و ترکیه عامه‌ای که انجام پذیرفت و این بزرگواران چقدر صاحب تاثیر بودند تخمین آن را کتاب "الذکر الجلی فی کرامات السید محمدعلی" اردو تصنیف افسرالدوله جان جهان خان ابن نواب محمد خان عالم خان بهادر تهور جنگ چاپ سال ۱۳۰۵ هجری چاپخانه مرغوب دکن سکندر آباد) می‌توان دریافت که در مورد زندگی نامه و کرامات مولاناسید محمد علی واعظ رامپوری خلیفه سید صاحب که در مدراس هدایت و فیضی توسط ایشان منتشر شد این کتاب تذکره آن است.

مولانا عبدالحی برهانوی (رح) و مولانا محمد اسماعیل شهید رح

نمونه دیگری از تعلیم و تربیت شاه عبدالعزیز صاحب رح دو تلمیذ ارشد و عزیز خیلی قریب مولانا عبدالحی برهانوی رح و مولانا محمد اسماعیل شهید رح می باشند، خود حضرت شاه عبدالعزیز رح به مقام علمی و تبحر این دو نفر معترف بودند، در يك نامه ای هر دو را با القاب "تاج المفسرین فخرالمحدثین سرآمد علمای محققین" متصف نموده چنین مرقوم می فرمایند: "هر دو بزرگوار در تفسیر، حدیث، فقه، اصول، و منطق و غیره از این فقیر کمتر نیستند عنایت خاصی که از باری تعالی شامل حال این دو بزرگوار هست بنده نمی تواند از عهده شکر آن برآید، این دو نفر را از علمای ربانی بشمارید و در هر مشکلی به ایشان مراجعه بکنید"

پایه و مقام مولانا عبدالحی صاحب رح پیش علمای علوم مرسوم خیلی بلند بود، و در تفسیر خود شاه صاحب رح ایشان را از کلیه طلاب خویش برتری می دادند، می فرمودند که ایشان پرتوی خود من هستند، لقب شیخ الاسلام که در تاریخ اسلام به تعداد انگشت شماری از علمای خاص داده شده حضرت شاه صاحب رح در يك نامه ای ایشان را به این لقب متصف فرموده اند.

چیزی که در مقابل تبحر علمی و کمالات ذهن و ذکاوت

۱ - مکتوب بنام منشی خیرالدین صاحب (سرای معالی خان - لکهنو) ملاحظه گردد
سیرت سید احمد شهید رح جلد اول ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

برتری دارد آن اخلاص و خلوص ایشان است چون با داشتن این همه علم و فضل پیش سید صاحب رح مراجعت نمودند که سید صاحب رح در سن از ایشان کوچکتر و در علم شرف طلبگی ایشان داشتند، به محض بیعت با سید صاحب رح کلاً به رنگ او درآمدند و همه علم و فضل خویش را بر او و برنامه دعوت و جهادش فدا کردند و توسط قلم، زبان و هر نیرویی که خداوند متعال به ایشان عنایت فرموده بودند آنرا در راه یاری و اشاعه حق وقف نمودند و در سفرهای هجرت و جهاد جان شیرین را به جان آفرین سپردند.

تا جایی که مربوط به مولانا شاه محمد اسماعیل شهید رح است ایشان از افراد غیر عادی باجرات و باهوش، بلندهمت و صاحب عزم راسخ بودند که نظیرش در قرنهای بوجود نمی آید. ایشان دارای مغزی مجتهدانه بودند، و این امر اصلاً مبالغه و اغراق نیست که ایشان دارای استعداد و صلاحیت تدوین جدید چندین علم را داشتند، حضرت شاه عبدالعزیز صاحب رح در يك نامه ای ایشان را به لقب حجت الاسلام یاد فرموده اند، در تصانیف و علوم ایشان پرتو انوار حضرت شاه ولی الله صاحب رح بنظر میرسد.^۱ همان تازگی علمی، لطافت در استدلال، نکته سنجی، خوبی ذوق و مهارت و تخصص در قرآن و حدیث و حضور ذهنی و قدرت بیان.

خصوصیت بزرگ شاه صاحب رح این است که از دایرة

۱ - ملاحظه گردد منصب امامت، عباقت، ایضاح الحق الصریح فی احکام المیت والصریح.

محدوده علمای اهل درس و صاحبان ذکاوت فراتر قدم گذاشتند، دایره‌ای که از سالها بلکه قرن‌ها برای این عده تعیین شده است، و در میدان اصلاح، ارشاد عامه و جهاد و مبارزه قدم گذاشتند بلکه آنرا قیادت و رهبری نمودند. تنها کتاب تقویت‌الایمان ایشان بقدری سبب نفع‌رسانی و اصلاح عقیده در جامعه گردید که شاید دولت قدرمند و مجهزی مشکل می‌توانست از عهده این کار برآید، حضرت مولانا رشید احمد صاحب گنگوهی می‌فرمایند

"که مولوی اسماعیل صاحب رح در حیات خودشان بیش از دویست و پنجاه هزار نفر را تزکیه نمودند، و نفعی که بعد از ایشان ادامه داشته تخمین آن غیر ممکن است"

در کنار این برنامه عظیم دعوت و اصلاح عمومی ایشان خودشان را برای جهاد فی سبیل‌الله و مبارزه مسلحانه کاملاً مجهز و آماده کردند، باسید صاحب رح (که ایشان بیعت سلوک و تصوف و بیعت جهاد و مبارزه هر دو داشتند) نه تنها هم‌رکاب بود و حق رفاقت را اداء نمودند بلکه در این امر ایشان بعنوان يك قائد، فرمانده، وزیر و نائب بودند، آنگاه ایشان در این راه کلاً وجود خویش را فداء کردند در جبهه بالاکوت به شرف شهادت نائل آمدند،

اقبال در مورد همین گونه افراد می‌گوید:

تکیه بر حجت و اعجاز بیان نیز کنند
 کار حق گاه به شمشیر و سنان نیز کنند
 گاه باشد که ته خرقه زره می پوشند
 عاشقان بنده خالد و چنان نیز کنند

مولانا شاه اسحق صاحب رح و شاه محمد یعقوب صاحب رح

برای شاه صاحب رح در ذوق خاص ، درس حدیث ، اجازه اسناد و نشر و اشاعه علوم دینی جانشین بتمام معنای ایشان هر دو نواسه ایشان حضرت شاه محمد اسحق رح (۱۱۹۷-۱۲۶۲ه) و شاه محمد یعقوب رح (۱۲۰۰-۱۲۸۲ه) بودند که فرزندان شاه محمد افضل رح میباشند، حضرت شاه عبدالعزیز رح ، حضرت شاه محمد اسحق رح را جانشین خویش تعیین کردند و کلیه کتب کتابخانه خویش و منزل و غیره را به ایشان هبه فرمودند، ایشان بعد از وفات شاه صاحب به مسند درس او نشستند و از سنه ۱۲۳۹ه تا سنه ۱۲۵۸ه و از ۱۲۵۸ه (پس از هجرت به مکه معظمه) تا سنه ۱۲۶۲ه در حجاز مقدس به خدمت و تدریس حدیث سراپا غرق و سرگرم بودند، از علمای هند صدها نفر از ایشان درس حدیث گرفتند، علماء و اساتید بزرگ حدیث از شهرها و کشورهای دور آمده از جلسه درس ایشان استفاده نموده از ایشان سند حدیث گرفتند، در بین آنها شیخ عبدالله سراج مکی و دیگر علمای کبار شریک اند.

حضرت شاه عبدالعزیز صاحب رح از حق تعالی بینهایت شکرگزار بودند که ایشان را برادرزاده‌ای چون شاه اسماعیل رح و نوه‌ای چون شاه محمد اسحق رح بصورت دو بازوی محکم و عصای پیری عنایت فرموده بودند و عموماً این آیه را بعنوان سپاسگزاری می‌خواندند، "الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل واسحق" ایشان در روز دوشنبه ۲۷ رجب سنه ۱۲۶۲ هـ در مکه معظمه وفات فرمودند و در جنت المعلات در کنار مقبره حضرت سیده خدیجه رض دفن گشتند.

(برای تفصیل حالات ملاحظه گردد نرمة الخواطر ۷)

شاه محمد یعقوب نیز تا مدتی در دهلی زمام درس و افاده را بدست داشتند سپس همراه با برادر بزرگتر شاه محمد اسحق صاحب در سنه ۱۲۵۸ به مکه معظمه هجرت نموده آنجا سکونت گزیدند، از ایشان نواب سید صدیق خان قنوجی رح (والی بهوپال)^۱ و حضرت مولانا سید خواجه احمد حسنی نصیرآبادی رح^۲ و یک جمعیت عظیمی استفاده نمود، ایشان در روز جمعه ۲۷ ذیقعد سنه ۱۲۸۲ هـ در مکه معظمه وفات نموده و در جنت المعلات دفن شدند.

۱- نواب صاحب خدمتی که برای حدیث انجام دادند و از وجود ایشان اشاعت حدیثی که انجام گرفت، باتوجه و سرپرستی ایشان ریاست بهوپال مرکز درس حدیث و مسکن محدثین قرار گرفت این یک حقیقت تاریخی است و یکی از نقش های مؤثر ایشان می‌باشد.

۲- ایشان در خانواده حضرت سید احمد شهید رح و سلسله او مصلح عالی مقام داعی الی الله و صاحب سلسله بودند برای تفصیل مراجعه گردد به کتاب کاروان ایمان و عزیمت

علمای جلیل‌القدر و اساتید بزرگ

از جلسه درس و تربیت حضرت شاه عبدالعزیز صاحب رح علمایی که فیض بردند و آنگاه با تأسیس کلاس درس در هند نام‌دار شدند، و در نظام تعلیم دینی روح تازه‌ای دمیدند، و از کلاس درس خود ایشان تعداد زیادی از علمای برجسته مستفیض و مجهز شدند آمار کوتاه و برجسته‌ای از آن افرادی که بعثت تسلط بر تدریس، جامعیت در منقول و معقول و تبحر علمی در جهان علم و دانش معروف بودند و هر یکی از اینها بجای خود يك دانشگاه سیاری بود ذیلاً معرفی می‌گردد

- ۱- مولانا مفتی الہی بخش کاندھلوی رح
- ۲- مولانا امام الدین دھلوی رح
- ۳- مولانا حید علی رامپوری تونکی رح
- ۴- مولانا حیدر علی فیض آبادی رح صاحب "متمہی الکلام"
- ۵- مولانا رشید الدین دھلوی رح
- ۶- مولانا مفتی صدر الدین دھلوی رح

این کاملان در علم و فن و اساتید بزرگ و بزرگانی که قبل از این اسامی شان بعنوان اہل دعوت و اصلاح و رہبران حرکت سازندگی و تزکیہ و فرماندہان جہاد فی سبیل اللہ ذکر گردید کہ

از شاه صاحب رح استفاده معنوی و نسبت روحانی داشتند بر مبنای آن می‌توان گفت قرن سیزدهم قرن تعلیم و ارشاد و تربیت و ترکیه افراد توسط حضرت شاه عبدالعزیز رح بود، و ذالک فضل الله یوتیه من یشاء بعد از فراغت ذکر خیر شاه صاحب رح که سلسله ولی‌اللهی حیثیت نقطه مرکزی راداشتند و در بین فرزندان ارجمند و طلاب دانشمند و طرق نورانی این سلسله مقام در شهوار (واسطه العقد) راداشتند اینک ما دو پسر دیگر شاه صاحب رح بنام حضرت شاه رفیع‌الدین رح و حضرت شاه عبدالقادر رح و سه خلیفه بزرگ شاه صاحب رح بنامهای حضرت شاه محمد عاشق رح پهلتنی، خواجه محمد امین کشمیری رح و سید شاه ابوسعید حسنی رای بریلوی رح را به نقل از عبارات نزّهة الخواطر ج ۷ معرفی می‌کنیم .

شاه رفیع‌الدین دهلوی رح

شیخ امام، عالم بزرگ، علامه رفیع‌الدین عبدالوهاب بن ولی الله بن عبدالرحیم عمری الدهلوی رح بدوران خویش معروفترین محدث، متکلم اصولی، معتمد زمان، یکتای عصر و نابغهٔ دهلوی بودند، در دهلوی تولد و رشد یافتند، از برادر بزرگترش شاه عبدالعزیز صاحب رح تحصیلات را آغاز نمود تا مدتی طولانی زیر نظر ایشان تعلیم و تربیت یافتند، در طریقت از شاه محمد عاشق بن عبدالله پهلتنی رح کسب فیض کردند، در سنین بیست

سالگی در تدریس برتری و شهرت یافتند، و در ردیف علماء و اساتید بزرگ و باتجربه به شمار میرفتند، پس از معذوریت شاه صاحب رح از چشم مسند درس ایشان رابه تمام معنی اداره میگردند؛ جمعیت طلاب از هر طرف سرازیر شد، و هرکسی بقدر ظرفیت و استعداد خویش از افادات علمی ایشان استفاده نمودند، قشر علماء جهان به علم و فضل ایشان اعتراف داشتند، تصانیف ایشان به شهرت و محبوبیت رسید، برادر معظمش شاه عبدالعزیز صاحب رح در نامه‌ای به شیخ احمد بن محمد شروانی رح شاه رفیع الدین رح را چنین معرفی میفرمایند:

"حالا دوران برادر یگانه نابغه زمانه است، که نسبتاً برادر حقیقی اینجانب‌اند، و در فنون علم و ادب (که عموماً مردم در آن انتساب با من را آرزو دارند) سهم من هستند، در سن از من کمی کوچکتراند، اما در علم و حکمت با من برابراند، حق تعالی با لطف خویش پرورش ایشان را توسط بنده به کمال رسانید و با وسیله قراردادن بنده برای این به من منت گذاشت، او پس از مراجعت از سفر چند روزه‌اش به من کتابچه‌ای مختصر اما گرانبها و با ارزش بعنوان سوغات عنایت فرمودند، (غالباً این کتابچه تصنیف خودش بوده - مترجم) دارای لطایف و نکاتی بود که نویسنده‌اش در اینمورد شان انفرادیت دارد، که پیش از او کسی از این نکات

نوشته است، این انفرادیت ایشان در تفسیر آیت نور و پرده برداشتن از معانی غامض آن است، من با یقین کامل می گویم که در این مورد بیانات ایشان چنان حیرت انگیزاند که مغز سخن را بدین وسیله ابراز نموده اند و شمع های قلوب را روشن کرده اند، با روش یگانه اش ارواح خوش بخت را زندگی بخشیده اند"

شیخ محسن بن یحیی ترهتی در "الیانع الجنی" میفرمایند:

"علاوه بر این علوم مروجه شاه صاحب رح در علوم اوائل نیز مهارت کامل داشتند، که مانند ایشان در افراد خیلی کم در این مقام دیده میشود، تصانیف ایشان خیلی عالی و جالب و جذاب هستند بعضی از کتب را دیدم در عبارتهای علمی و فنی ایشان با چنان اسرار و رموزی برخورد کردم که رمز شناسان این اسرار انگشت شمارند. در عبارت های کوتاهی مسائل، مضامین و فرامینی را گنجانده اند عمق علوم و دقت نظر ایشان است، کتاب "دمغ الباطل" ایشان بر مسائل سنگینی از علم حقایق مشتمل است، که اهل فن آنرا ستایش کرده اند، جزوهای مختصر و جامع دیگری نیز دارند که در آن ایشان کرشمه

های محبت رادر هر چیز جهان ارائه و توضیح داده‌اند، که نام آن "اسرارالمحبة" است کم کسی دیده شده که در این موضوع اظهار نظر کرده باشد، به نظر بنده در این موضوع پیش از این دو فیلسوف، ابوالنصر فارابی و بوعلی سینا چیزی نوشته‌اند چنانکه از بعضی از کتب نصیرالدین طوسی برمی‌آید"

علاوه بر کتابهایی که شیخ محسن ذکر کردند کتابهای دیگری نیز دارند، جزوه‌ای در عروض، مقدمه علم تاریخ، اثبات شق القمر، ابطال براهین حکمیه بر اصول خود حکماء، تحقیق الوان، آثار قیامت، حجاب برهان تمناع، عقد انامل، شرح اربعین کافات، و در منطق و امور عامه نیز رساله‌های زیادی دارند، روی رساله میرزاهد پاورقی دارند. در تصانیف ایشان "تکمیل الصناعة" کتاب عجیبی است و کم‌اند نویسندگانی که چنین کتابی بنویسند، علاوه بر این کتاب‌های بلندپایه‌ای دارند، بر بعضی از قصائد عربی پدر بزرگوارشان تخمیس نوشته‌اند، که نمونه‌ای از اشعارشان این است:

یا احمد المختار یا زین الوری

یا خاتم الرسل ما اعلا کا

یا کاشف الضراء من مستجد

یا منجیا فی الحشر من و الا کا

هل کان غیرک فی الانام من استوی

فوق البراق و جاوز الافلا کا

يك قصیده و بلیغ دیگری نیز دارند که دال به تسلط ایشان بر علوم عقلیه و قدرت بر زبان عربی میباشد، که در آن پاسخی به قصیده "عینیه" بوعلی سینا که بنام "قصیده الروح" معروف است نوشته اند، و مطلع آن چنین است:

هبطت اليك من المحل الارتفاع و رقاء ذات تعزر و تمنع

این قصیده نشانه قدرت ابن سینا بر زبان عربی و درعین حال مظهر حلاوت و سلاست و شکوه الفاظ میباشد، و کار هرکس نیست که پاسخ آنرا بنویسد. حضرت شاه رفیع الدین صاحب رح جواب آنرا نوشته اند که از آن قدرت گویائی و نفوذ و تسلط شان بر زبان عربی برمی آید، و مطلع این قصیده است

"عجبالشيخ فيلسوف المعنى خفيت لعينيه منارة، مشرعاً"

ایشان در حیات برادر بزرگش حضرت شاه عبدالعزیز رح بتاريخ ۶ شوال سال ۱۲۳۳ ه در دهلی وفات یافتند و بیرون شهر در جوار پدر محترم و پدر بزرگ معظم شان دفن شدند (نزهة الخواطر ج ۷ ص ۱۸۲ - ۱۸۶)

۱ - در جلاء العینین "علامه نعمان آلوسی بغدادی هر دو قصیده ملاحظه گردد (۱۴۸-۱۵۴) قصیده شاه صاحب مشتمل بر ۱۱۶ یکصد و شانزده شعر است.

شاه عبدالقادر دهلوی رح

شیخ امام ، عالم بزرگوار ، عارف نامدار شاه عبدالقادر بن شاه ولی الله بن شاه عبدالرحیم عمری دهلوی رح از ممتازترین علماء علوم الهیات بودند، بر ولی بودن و بزرگی مقامشان عام و خاص اتفاق نظر و اجماع دارند، هنگامیکه پدر بزرگوارشان در کودکی شان وفات فرمودند، ایشان تحصیلاتشان را پیش برادر بزرگترشان شاه عبدالعزیز رح ادامه دادند، و از شاه عبدالعدل دهلوی رح تعلیمات طریقت حاصل نمودند و در علم و عمل ، زهد و فروتنی سلوک عرفان پایه بلندی پیدا کردند، جهت همین صفات و فضایل حق تعالی محبتشان را در دل مردم جا داده بود، و در شهر خویش مرجع عموم مردم قرار گرفته بودند که در مورد علم روایت و درایت، اصلاح نفس، تربیت و تزکیه به ایشان مراجعه می کردند،

ایشان در تدریس فیض رسانی سرگرم و در مسجد اکبر آبادی دهلوی اقامت داشتند، از وجود ایشان بزرگوارانی چون مولانا عبدالحی بن هبة الله بڑھانوی ، مولانا محمد اسماعیل بن شاه عبدالغنی دهلوی رح، مولانا فضل حق بن فضل امام خیرآبادی رح، میرزا حسین علی شافعی لکهنوی رح، شاه اسحاق بن شاه افضل عمری دهلوی رح، (مدفون مکه مکرمه) مولانا سید محبوب علی جعفری رح، مولانا سید اسحاق بن عرفان رائی بریلوی رح (برادر معظم حضرت سید احمد شهید رح) و تعدادی زیادی از مردم دیگر استفاده و کسب فیض نمودند.

بزرگترین انعام خداوندی برایشان این بود که حق تعالی ایشان را به تفسیر و ترجمه قرآن کریم به زبان اردو موفق فرمودند، علماء از ایشان بی نهایت تقدیر بعمل آوردند و این موفقیت رایکی از معجزات جناب رسول الله (ص) قرار داده اند، پدر بزرگوار رح در "سپهر جهان تاب" نوشته اند که:

"شاه عبدالقادر رح قبل از آغاز کار ترجمه و تفسیر خواب دیده بودند که قرآن بر او نازل شده است، و این خواب را به اطلاع برادرش شاه عبدالعزیز رح رساندند، ایشان فرمودند که این خواب راستین و برحق است، اما چون پس از جناب رسول الله (ص) برنامه وحی متوقف است لذا تعبیر خواب این است که حق تعالی شما را به خدمت عظیم قرآن موفق خواهند فرمود"

چنانچه این بشارت بصورت "موضح القرآن" انجام گرفت. از خصوصیات آن این است که ایشان بجای زبان (مروج) چنان زبانی را اختیار نموده اند که در آن عام، خاص، مطلق، مقید را بجا و بر محل بکار برده اند، و این از عنایات خداوندی است که حق تعالی افراد معدودی را به آن اختصاص میدهند.^۱

۱ - با مثالهای متعددی می توان ثابت کرد که شاه صاحب رح بعلت ذوق خاص و تسلط بر زبان و ادبیات عربی و مهارت در کُنّه کلمات قرآنی و تبدیل آن با مترادفات اردو زبان به موفقیتی رسیده اند که در هند نظیر آن کمیاب است، و حتی در چند مورد ایشان از علامه زمخشری و راغب اصفهانی علماء بلاغت و ائمه لغت نیز

من "موضح القرآن" را از مادر بزرگم (مادر مادرم) سیده حمیراء بنت شاه علم الهدی حسنی نصیرآبادی رح سماع و روایت نموده‌ام که او از دختر شاه عبدالقادر صاحب رح و او از پدر بزرگوارش روایت کرده‌اند. وفاتش روز چهارشنبه ۱۹ رجب سال ۱۲۳۰هـ انجام گرفت و در جوار پدر محترم مدفون گشتند، در آن ایام شاه عبدالعزیز رح و شاه رفیع‌الدین صاحب رح در قید حیات بودند، بنابراین امر طبیعی است که روحیه‌شان ضربه بزرگی دیده است، که در حین دفن او داشتند می‌گفتند:

"مانه یکنفر بلکه مجموعه علم و عرفان را داریم دفن می‌کنیم"

این از عجائبات زمانه است که شاه ولی الله صاحب رح از همسرش ارادت خاتون دختر سید ثناء الله دارای چهار پسر بود که ترتیب سنی شان به قرار زیر بود اول شاه عبدالعزیز رح سپس شاه رفیع‌الدین صاحب، سپس شاه عبدالقادر و آخرین شاه عبدالغنی صاحب رح (پدر مولانا اسماعیل شهید رح). اما وفات شان کلاً برعکس کوچکتر به ترتیب تا بزرگتر انجام گرفت، این کلیه برادران در علم و عمل افاده و فیض رسانی، بجز از شاه عبدالغنی صاحب رح، چون او در (عنقوان جوانی وفات یافتند) درلیست فضلاء زمانی ممتاز بودند، اما به پسر گرامیشان حضرت مولانا اسماعیل شهید رح حق تعالی چنان توفیقی عنایت فرمود که کمبود پدرشان را کاملاً جبران کرد.

(نزهة الخواطر ج- ۷ ص ۲۹۵-۲۹۶)

برتری می یابند، که آنرا بجز از تأیید الهی، اخلاص کامل، تخصص ادبی و مهارت زبان بصورت عطائی و خدادادی توجیهی دیگر نمی توان کرد. (مصنف)

شاه محمد عاشق پهلوی رح

عالم بزرگ محدث گرامیقدر مولانا شاه محمد عاشق بن عبیدالله بن محمد صدیقی پهلوی ، از مشایخ بزرگ بودند نسبت ایشان با بیست و یک واسطه به حضرت محمد بن ابی بکر صدیق رض میرسد ، از کودکی در تلاش علم و دانش معروف شدند و صحبت و مجالست شیخ برتر حضرت شاه ولی الله دهلوی رح را اختیار نمودند (که پسر عمه شان بودند) ایشان علم و معرفت را دریافتند ، و همراه ایشان در سال ۱۱۴۳ هـ به سفر حرمین شریفین رفتند، و بحج و زیارت مشرف شدند، و در استفاده از اساتید حرمین شریک و همکلاس شان بودند، که در بین اساتید شیخ ابوطاهر محمد بن ابراهیم کردی مدنی امتیاز خاصی داشتند، و شیخ ابوطاهر ایشان را اجازه (مجوز و مدرک) هم عنایت فرمودند.

از یاران شاه ولی صاحب رح در علم عرفان ، ایشان محرم راز شاه صاحب دهلوی رح قرار گرفتند، همانطور که شیخ ابوطاهر در اجازه نامه خویش در مورد ایشان نوشته اند که:

"ایشان آئینه کمالات و پرتو خصلتهای زیبای او (شاه ولی الله رح) بودند"

و استادش شاه ولی الله رح خطاب به او چنین فرموده اند:

یحدثنی نفسی بانک واصل
 الی نقطة و قصواء وسط المراكز
 وانک فی تیک البلاء مفحّم
 یکفیک یوما کل شیخ وناهر

قلب من گواهی میدهد که شما به بالاترین قله
 مراکز علمی خواهید رسید، و در آن شهرها محترم
 خواهید بود و هر کوچک و بزرگ از شما تبعیت
 خواهد کرد

و جایی دیگر میفرمایند:

و ان یک حقا ما علمت فانه
 سیلتی الیک الامر لا بد سابغا
 سیاتیک امر لا یطاق بهاء
 الی کل سر لا محالة بالغاً
 و تلج و برد یجمعان شتاتکم
 یزیحان هما فی فواءدک لاذعا

و اگر آنچه من درک کرده‌ام درست باشد، زمام امر
 بالاخره بدست شما خواهد رسید، مقامی که انوار
 آن چشم‌ها را خیره می‌کند، و هر رازی را بالاخره
 اظهار خواهید کرد و با شرح صدر به جمعیت

خاطری خواهید رسید که کلیه غمها را از بین
خواهد برد

در تقریظی که روی شرح دعای اعتصام شاه
صاحب رح نوشته‌اند چنین میفرمایند:

لیهنک اوفیت ذروة حقہ
من الفحص و التفتیش و التفہیم و الفکر
و بحثک عن طی العلوم و نشرها
و نظمک اصناف الجواهر و الدر
و حفظک الرمز الخفی مکانہ
و حوضک بحرأً ذاخراً ایما بحر
فلله ما اوتیت من حلل المنی
ولله ما اعطیت من عظم الفخر

به شما جهت رسیدن به بلندیهای فکر و نظر، علم
و تحقیق مبارک باد و تحقیق و اشاعه علوم و نظم
و ترتیب مرواریدهای آن مبارک باد و همچنان
حفاظت از رموز محرمانه و غواصی به اقیانوس علم
و عمل مبارک باد این همه آرزوها از طرف
خداوند متعال به شما رسیده‌اند و این همه سرمایه
قابل افتخار نیز از حق تعالی رسیده‌است.

از ایشان شاه عبدالعزیز رح و برادرش شاه رفیع الدین رح و سید ابوسعید رای بریلوی رح و جمع کثیری استفاده نموده است ، در بین کتب ایشان "سبیل الرشاد" در زبان فارسی کتابی است بزرگ در تصوف ، تصنیف دیگری بنام "القول الجلی فی مناقب الولی" زندگی نامه شیخ خودش شاه ولی الله صاحب رح میباشد ، "دعای اعتصام" در حقایق و معارف ، شرح تصنیف حضرت شاه ولی الله صاحب رح است و بزرگترین تألیف شان (تبیض المصفی شرح الموءطا" است که مربوط به مصفی" تألیف شاه صاحب رح میباشد ، از گرامی نامه شاه عبدالعزیز رح که به سید ابوسعید رای بریلوی نوشته اند چنین برمی آید که سنه وفات ایشان سال ۱۱۸۷ هـ میباشد

خواجه محمد امین کشمیری ولی اللهی

ایشان از آن خلفاء اربعه حضرت شاه ولی الله صاحب رح و

۱- مولانا عیدالله سندهی مرحوم در کتابش "التحمید" (در قسمت اردو) می نویسد: "فلسفه و ینش شاه صاحب رح را کس که بمعنی واقعی درک کرده است این چهار نفر بوده اند ۱- پسر دائی او شاه محمد عاشق رح ۲- جمال الدین شاه محمد امین ولی اللهی کشمیری رح ۳- شاه نورالله بدهانوی رح ۴- شاه ابوسعید بریلوی رح" (شاه ولی الله و حرکت سیاسی ایشان از مولانا عیدالله سندهی ص ۱۷۳-۱۷۴) اصحاب ثلاثه شیخ محمد عاشق پهلوی رح، خواجه محمد امین کشمیری رح و شاه ابوسعید رای بریلوی رح بصورت مستقل ومفصل (قبلاً) معرفی شده اند ، بزرگوار چهارم شیخ نورالله صدیقی بدهانوی از تلامذه خصوصی

مسترشدین بزرگ شان‌اند که عامل پیشروی فکر و بینش ، تعالیم و اهداف او بوده‌اند.

یکی از مهمترین طلاب ایشان خلیفه خواجه محمد امین کشمیری رح نیز بودند، مولانا حکیم سید عبدالحی رحمه الله علیه می‌نویسند که:

”او در اصل از اهالی کشمیر بود اما در دهلی سکونت داشت ، از اصحاب بلند پایه حضرت شاه صاحب (رح) بود، خودشان را به شیخ خویش نسبت داده ولی الهی می‌نامیدند برای عظمت و برتری ایشان همین کافیت که پس از وفات شاه صاحب شاه عبدالعزیز (رح) تحصیلات خویش را در محضر ایشان ادامه دادند، کما اینکه در کتابشان (بنام عجاله نافع) تصریح نموده‌اند، برای اعزاز و برتری ایشان دلیل دوم این است که حضرت شاه ولی الله رح صرفا برای ایشان برخی از کتابهایش را تصنیف نموده‌است از نامه ای که شاه عبدالعزیز رح به حضرت شاه ابو سعید رای بریلوی ارسال فرموده‌اند برمی‌آید که وفات ایشان تقریبا در سنه ۱۱۸۷ ه یا پس و پیش آن انجام گرفته است ، زیرا حضرت سید شاه ابوسعید صاحب رح در ربیع الاول سنه ۱۱۸۷ ه عازم حج بودند و در سنه ۱۱۸۸ ه از این سفر

حضرت شاه ولی الله صاحب رح بودند، و در حیات شاه صاحب رح مقام بلند و معروفیت عظیمی پیدا کردند، و حضرت شاه عبدالعزیز صاحب رح که داماد ایشان نیز بود کتب فقه را از ایشان خوانده بود، تقریبا در سال ۱۱۸۷ ه وفات یافته‌اند. (نزهة الخواطر ج ۶)

برگشته‌اند و نامه شاه صاحب در برگشت از سفر به ایشان
رسیده‌است." (نزهة الخواطر ص ۲۸۶)

از خواص بودن خواجه محمد امین کشمیری رح این قرینه
هم وجود دارد که شاه صاحب رح چهارتا مکتوب مهم مشتمل
بر حقایق و معارف دقیق بنام کلمات طیبات دارند، به ایشان
نوشته‌اند. (کلمات طیبات ص ۱۶۱-۱۶۷)

علاوه بر این چهار خلیفه بزرگ شاه صاحب خلفای دیگری نیز
داشت که حالات مفصل ایشان بدست نیامد یکی از آنها حافظ
عبدالنبی رح معروف به عبدالرحمن رح نیز بود، چنین برمی آید
که شاه صاحب رح با ایشان روابط خصوصی داشتند.

(ملاحظه گردد مجله برهان مقاله مسعود انور

صاحب علوی ام-آ- علیگ شماره سپتامبر و اکتبر ۱۹۸۳م)

شاه ابوسعید حسنی رای بریلوی رح

سید والا ابوسعید بن محمد ضیاء بن آیت الله بن شیخ بزرگ
علم الله نقشبندی بریلوی رح از علمای ربانی بودند، در رای
بریلی متولد شده پرورش یافتند، و از ملا عبدالله امیتوی
تحصیل نمودند، سپس با عمویش سید محمد صاحب بن آیت
الله نقشبندی رح بیعت کردند و تا مدتی در اذکار و شغل‌های
صوفیه سرگرم ماندند، وبعد به دهلی رفته از مجالست حضرت

شاه ولی الله دهلوی رح استفاده نمودند و پس از وفات ایشان به علت احساس نیاز از شاگرد شیخ خویش محمد عاشق بن عبیدالله پهلوی کسب فیض نمودند، شاه محمد عاشق صاحب رح در اجازه نامه ای که به ایشان داده اند چنین می نویسد:

"سید تقی ونقی عارف بالله ولی قابل ستایش میر ابوسعید در مجالست شیخ ولی الله محدث بودند، و پس از یادگرفتن برخی از شغل های طریقت بر آنها استقامت تا ابواب لطایف و اسرار ظاهری و باطنی روی ایشان باز شد و از وجود ایشان احوال و آثار صوفیه آشکار گردید و ایشان به مقام "شهود" که مقصود اصلی صوفیه است رسیدند"

به دنبال آن چنین مرقوم می فرمایند:

"آنگاه زمانی که حضرت شیخ رح به دار رضوان رحلت فرموده اند ایشان تصمیم گرفتند که بعضی از شغل های سلسله نقشبندیه قادریه، چشتیه، و غیره را از بنده بگیرند و در سلسله معروف صوفیه داخل شوند، من با دیدن طلب صادقانه ایشان از ترس حدیث "الجام" در رسیدن به مقصود، ایشان را کمک کردم و شغلها را به ایشان تعلیم دادم و هنگامیکه در ایشان آثار و انوار آن مشاهده شد و

تخمیناً استقامت ایشان درک گردید، پس از استخاره ایشان را جهت رهبری طالبین و سالکین اجازه داده شد، ایشان در کلیه طریقه های بیعت کردند و "خرقة فقریه فخریه" بعنوان عنایت و اجابت به ایشان پوشانیده شد همانطور که شیخ مابه ما پوشانیده اجازه داده بودند و همانطور که شیخ عبیدالله به ما از لباس و اجازه نیاکان و مشایخ بزرگ خویش مشرف فرموده بودند، در کنار آن من ایشان را برای تدریس تفسیر، حدیث، فقه، و تصوف (به شرط مطالعه و مراجعه به شروح) و نحو و صرف اجازه دادم و همچنین به وقت نیاز اجازه دارند او تعویذ و معمولات مشایخ خصوصاً از معمولات و دعاهاى "القول الجمیل فی بیان سواء السبیل" و "الانتباه فی سلاسل اولیاء الله" استفاده نمایند. سید شاه ابوسعید فردی باوقار، سخی دل، کثیر الاحسان، مهمان نواز، غریب پرور بودند، با رفقاء به سفر حجاز رفتند و به تاریخ ۲۸ ربیع الاول سنه ۱۱۸۷ هـ به مکه مکرمه رسیده فریضة حج ادا نمودند و سپس به زیارت مدینه منوره مشرف گشته تا شش ماه در آنجا مقیم ماندند، و مصابیح را از شیخ ابوالحسن سندی سماعت نمودند باری ایشان در جوار مرقد مطهر جناب رسول (صلی الله علیه وسلم) نشسته بودند، ناگهان ایشان

دیدند آنحضرت (صلی الله علیه و سلم) بیرون از حجره مبارکه متجلی گشت اول کتفهای مبارک سپس کل جسم مبارک ظاهر شد و بعد از رو برو قرار گرفتن، آنحضرت (صلی الله علیه و سلم) تبسم نمودند. مرید و مجاز ایشان شیخ امین بن حمید علوی کاکوری رح در رساله خویش می نویسد که: "شیخ ابوسعید (رح) می فرمودند من جناب رسول الله (صلی الله علیه و سلم) را در مدینه منوره با چشم سر دیده‌ام"

آنگاه مجدداً به مکه مکرمه برگشتند کتاب جزیره را از شیخ محمد میرداد انصاری درس گرفتند، آنگاه بعد از دیدن طایف به هند برگشتند و مدتی در مدراس اقامت داشتند، و محبوبیت عظیمی پیدا کردند، جمعیت بیشماری از ایشان استفاده کردند، از آن جمله الحاج امین الدین بن حمیدالدین کاکوری رح، مولانا عبدالقادر خان خالص پوری، میر عبدالسلام بدخشی، شیخ میرداد انصاری مکی، مولانا جمال الدین بن محمد صدیق قطب، مولانا عبدالله آفندی، و شیخ عبداللطیف حسینی مصری و تعداد زیادی از دیگران بودند.

بتاریخ ۹ رمضان سال ۱۱۹۳هـ در رای بریلی وفات فرمودند و همان جا بخاک سپرده شدند^۱

۱ - لازم به توضیح است که ایشان پدر مادر حضرت سید احمد شهید رح بودند، وضعیت روابط ایشان با خانواده ولی اللهی، خصوصیت و عظمت ایشان پیش آنها را از نامه های میتوان درک کرد که شاه اهل الله (برادر حضرت شاه ولی الله) مولانا

معاصری نامدار و مصلحی کامکار شیخ محمد بن عبدالوهاب رح

یکی از معاصرین نامدار و مصلحین عظیم‌الشان حضرت شاه ولی الله صاحب رح محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان التمیمی، الحنبلی رح (۱۱۱۵-۱۲۰۶هـ) (۱۷۰۳-۱۷۹۲) میباشد که از نظر سال تولد با شاه صاحب رح قریب السن هستند^۱

واز نظر سال وفات سی سال از ایشان موخراند، باتوجه به همعصری و اشتراک فکری در چند مورد، ملاقات بجای خود بلکه کوچکترین مدرک بعنوان آشنایی وجود ندارد، شاه صاحب رح در سال ۱۱۴۳هـ برای حج رفتند و بیش از یکسال آنجا ماندند، و این دورانی است که حرکت و میدان فعالیت

نور الله رح، حضرت شاه محمد عاشق رح و حضرت شاه عبدالعزیز رح برای ایشان نوشته اند که در آن حوادث و واقعاتی که برای این خانواده پیش آمد به اطلاع ایشان رسانیده شده و در آن به مقام بلند و کمالات ایشان تصریح و اعتراف شده است، این مجموعه توسط مولوی سید ابوالقاسم صاحب هنسوی مرتب و بنام "مکتوب المعارف" در ذخیره کتب این خانواده محفوظ است، برادر (عموزاده) ایشان مولانا سید محمد واضح حسنی نیز از حضرت شاه ولی الله صاحب اجازه نامه داشتند و شاه صاحب رح پیوسته ایشان را با کلمات بلند و بالایی ذکر خیر می فرمودند، (ملاحظه گردد مکتوب ضمن مکتوبات خطی عثمانیه یونیورسیتی لائبریری حیدرآباد ص ۱۵۰)

۱- تولد شاه صاحب رح سال ۱۱۱۴ میباشد بنابراین شاه صاحب رح یکسال بزرگتراند.

شیخ محمد بن عبدالوهاب رح در منطقه عَیْنَه و در عیه و غیره محدود بود، امیر محمد بن مسعود هنوز با شیخ نه بیعت کرده بود و نه هم بین شان کوچکترین قراردادی بر مبنای تبلیغات سازمان و تشکیلات و تائید یک دولت صورت پذیرفته بود، این معاهده در سال ۱۱۵۸ هـ انجام گرفت که در اثر آن در عیه مرکز دعوت و تبلیغات سازمان و پایتخت یک دولت دینی قرار گرفت، دعوت شیخ زمانی در حجاز معروفیت و نفوذ پیدا کرد که در سال ۱۲۱۸ هـ (پس از گذشت دوازده سال از وفات شیخ و چهل و دو سال از رحلت شاه صاحب رح) آل سعود در مکه معظمه تسلط و نفوذ یافت،

شیخ محمد بن عبدالوهاب رح در محدوده اصل دایره توحید خالص، ریشه کنی مراسم و آثار شرک، استیصال علائم و خرافات جاهلیت (که برخی از مظاهر آن بعثت گذشت زمان، جهل و نادانی، غفلت و تساهل علماء در قسمت شرقی جزیره العرب در بعضی از مناطق و قبائل ترویج یافته بود)^۱ فرق توحید الوهیت و توحید ربوبیت و توحیدی که خداوند متعال از بندگانش می پذیرد، و در قرآن کریم بصراحت به سوی آن دعوت شده، آنرا توضیح و تشریح نمودند.^۲

۱ - برای تفصیل ملاحظه گردد تالیف مولانا مسعود عالم ندوی رح بنام "محمد بن عبدالوهاب ایک مظلوم اور" بدنام مصلح" (چاپ مکتبہ نشأت ثانیہ حیدرآباد) و همچنان کتب عربی که بصورت معرفی و زندگی نامه تالیف شده اند و فهرست آنها خیلی طولانی است.

۲ - ملاحظه گردد به کتابچه معروف و جهانی شیخ بنام "التوحید الذی هو حق الله علی العیید"

در این مورد شیخ رح به موقعیتی رسید که نظیر آن در مصلحین ادوار گذشته به مشکل به نظر میرسد، ولو اینکه بنابه گفتهٔ دکتر احمد امین عامل مهم پیشرفت این شد که دولتی (دولت سعودیه) بر مبنای این ایده تأسیس و تشکیل گردید و سرپرستی پیشبرد آنرا به عهده گرفت، اما بهر حال این حقیقتی است غیر قابل انکار که شیخ رح در این مورد، مسئولیت يك رهبر مصلح و انقلابی را عهده دار بودند، ولو اینکه احدی از علماء و صاحبان نظر با بینش و ایده یا برنامه دعوت و لب و لهجه تبلیغات شان صد در صد توافق نداشته باشند، از مفید بودن، مؤثر بودن، و به نیاز آن در آن اوضاع و احوال نمی توان چشم پوشی یا انکار کرد.

تاجائیکه مربوط به شرح و تفسیر عقیدهٔ توحید ربوبیت میباشد، تحقیقات و افکار حضرت شاه صاحب رح و شیخ محمد بن عبدالوهاب رح بی نهایت شبیه و هماننداند، که در واقع نتیجه عمق مهارت شان در مطالب قرآن مجید و مطالعه و تدبر مستقیم در آن و تخصص در کتاب و سنت هر دو شخصیت است که این عامل شیخ الاسلام ابن تیمیه رح را و دیگر محققین و مصلحین را در ادوار خودشان به این نتیجه و مقام رسانید و آنها را به دعوت و تبلیغ صاف روشن و توحید خالص وادار کرد.

اما محدودهٔ فعالیت شاه صاحب رح و برنامه تزکیه، اصلاح و تجدیدی ایشان از این همه نکات وسیع تر و ریشه دارتر است، که در آن احیاء علوم اسلامی، نوسازی بینش اسلامی، شرح و

تفسیر اسرار و اهداف شریعت ، معرفی دین و تعالیم اسلامی بصورت مرتبط و تکامل یافته، اصلاح جمود علمی و تعصب مذاهب فقهی ، معرفی مطابقت عقل بانقل ، برنامه مجتهدانه توافق بین مذاهب فقهیه ، تلاش و کوشش جهت سربلندی اقتدار اسلامی در هند ، مطالعه اساسی حدیث و تلاش جدی برای نشر و اشاعه آن ، دعوت برای تزکیه نفس و رسیدن به مقام احسان، و تعلیم و تربیت افراد کاری برای این مقام میباشد. علاوه براین پیش شاه صاحب رح (بنابه گفته اقبال رح) چشمه شیرین زلال زمزمی (جوی شیر محبت و نرمی) در ریگزار حجازی (سرزمین قوی توحید خالص) نیز موجودات است. که در واقع ثمره محیط خاص شاه صاحب (رح) و تربیت و تصوف و سلوک آن دوران است ، نمونه آنرا در قصیده های نعتیه و اشعار پراز شور و عشق ایشان می توان دید ، بنابراین بجای مطالعه تطبیقی ایشان و شیخ محمدبن عبدالوهاب (رح) (که به هر صورت فعالیت او قابل تقدیر است) و نقاط شبیه و مثل هم را تلاش کردن، مطالعه تطبیقی ایشان با شیخ الاسلام حافظ بن تیمیه (رح) و پیدا کردن نقاط اتفاق و اختلاف نظرشان مناسبتر خواهد بود، زیرا هر دو در تبحر علمی و مهارت در علوم کتاب و سنت به مقام امامت و اجتهاد رسیده اند، در تعمق و وسعت نظر، و تنوع برنامه اصلاح و تجدید و عظمت و محبوبیت شخصیت شان در قلوب خیلی زیاد همرنگ و شبیه به نظر می آیند، (در کتاب موارد متعددی اشاره ذکر شده است) باتوجه به اختلافی که در بین این دو محیط ، روش تعلیم و تربیت ، زمان و مکان بوده است این همه

نتیجۀ سلوک و تربیت باطنی است .



باب دوازدهم

تصنیفات حضرت شاه ولی الله صاحب رح

کتب و رسائل

اینجا لیستی به ترتیب حروف تهجی (الف، با) از کتب کوچک و بزرگ عربی و فارسی حضرت شاه صاحب رح تقدیم میگردد و از کتب مهم معرفی مختصری نیز بعمل خواهد آمد، خطی بودن یا چاپ شدن کتاب و همچنان زبان متن کتاب نیز معرفی می شود

(الف)

۱- الأربعین (عربی) مجموعه چهل حدیثی از احادیث مختصر و جامع که مصداق جوامع الکلام اند می باشد از چاپخانه انوار محمدی لکنهو سنه ۱۳۱۹ ه انتشار یافته و در سنه

۱۲۵۴هـ ترجمه اردوی آن توسط یکی از خلفای حضرت سید احمد شهید رح بنام سید عبدالله مرحوم از چاپخانه احمدی کلکته منتشر شد بعد از آن ترجمه‌های متعددی از آن انتشار یافت مولانا عبدالماجد دریاآبادی رح در سنه ۱۳۸۷ هـ (۱۹۶۷ م) ترجمه و مختصر توضیحی از آن انجام داده بنام چهل حدیث ولی‌اللهی و اربعین ولی‌اللهی از هند و پاکستان چاپ و منتشر شده است.

۲- الارشاد الی مهمات علم الاسناد (عربی) در این کتاب ایشان اساتید و مشایخ حجاز خویش را معرفی کرده‌اند، این کتاب چاپ شده است.

۳- ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء (فارسی) معرفی این کتاب در متن کتاب قبلاً ذکر شده است.

۴- أطيّب الغنم فی مدح سید العرب و العجم (عربی) این مجموعه‌ای از قصیده‌های نعتیه شاه صاحب رح است، و کتاب نمونه‌ای است از قدرت ادبی، و شعری شاه صاحب رح و عشق و علاقه‌شان نسبت به جناب رسول‌الله (صلی‌الله علیه و سلم) از چاپخانه مجتبائی دهلی در سال ۱۳۰۸ هـ چاپ شده است.

۵- الطاف القدس (فارسی) در این کتاب شرح و تفسیر لطایف باطنی و توضیح مسائل اساسی آن انجام گرفته است به

سرپرستی سید ظهیرالدین صاحب رح از چاپخانه احمدی چاپ و منتشر شده است.

۶- الإمداد فی مآثرالاجداد (فارسی) رساله‌ای است مختصر که در آن شاه صاحب رح نیاکان خویش را مختصراً معرفی کرده سلسله نسب خویش را نوشته‌اند، این رساله در کتاب انفا‌س العارفین نیز درج است، و در مجموعه رسائل پنجگانه شاه ولی‌الله دهلوی رح نیز شامل است از چاپخانه احمدی دهلوی چاپ شده است.

۷- الانتباه فی سلاسل اولیاءالله (فارسی) ۱ تاریخ سلاسل مختلف تصوف و معرفی مختصری از تعالیم‌شان است در سال ۱۳۱۱ هـ به سرپرستی سید ظهیرالدین با ترجمه اردوی آن از چاپخانه احمدی انتشار یافته است.

۱- در الانتباه فی سلاسل اولیاءالله ص ۱۰۰ تحت عنوان کشف قبور روشی که نوشته شده است با آن احتیاطها، تحقیقات و ذوق محدثانه حضرت شاه صاحب رح که در کتب مهم‌شان بخصوص در حجت‌الله‌البالغه، تفهیمات الهیه و الفوز الکبیر آشکار است مطابقت ندارد اگرچه قابل توجه نیز هست (ملاحظه گردد حفظ‌الایمان از حکیم‌الامت حضرت مولانا اشرف علی تھانوی (رح) ص ۸) اما در کلماتی مغلطه‌انداز شایع شدن این مضمون که با تجربیات مشایخ طریقت و مطابق با عمل برخی است عامل لغزش عملی و سوء تفاهم ممکن است قرار بگیرد، حق تعالی درجات امام مالک (رح) را بلند بفرماید که ضمن تدریس حدیث در مسجد النبوی با اشاره به مرقد مطهر آنحضرت (صلی‌الله‌علیه و سلم) فرمودند "کل یوخذ من قوله و یرد الا صاحب هدا القبر"

ترجمه: (قول هر فرد احتمال پذیرفته شدن و رد شدن را دارد بجز از قول صاحب این قبر که احتمال رد ندارد)

۸- انسان‌العین فی مشایخ الحرمین (فارسی) معرفی این کتاب ضمن زندگی‌نامه قبلاً ذکر شده است و این جزوه بخشی از انفاس‌العارفین می‌باشد و ضمن مجموعه رسائل خمسه نیز منتشر شده است، از چاپخانه احمدی چاپ و منتشر شده است.

۹- الانصاف فی بیان اسباب الاختلاف (عربی) معرفی کتاب اهمیت آن چاپ و نوبتهای متعدد آن قبلاً گذشته است.

۱۰- انفاس‌العارفین (فارسی) کتاب قبلاً معرفی شده است در سنه ۱۳۳۵ هـ (۱۹۱۷ م) از چاپخانه مجتبائی دهلی چاپ شده است در واقع این کتاب مجموعه‌ای است از هفت جزوه به شرح زیر:

(۱) بوارق‌الولاية (۲) شوارق‌المعرفة (۳) الامداد فی مآثرالاجداد (۴) النبذة‌الابرزیه فی اللطیف‌العزیزیه (۵) العطیة‌الصمدیه فی انفاس‌المحمدیه (۶) انسان‌العین فی مشایخ‌الحرمین (۷) الجزء‌اللطیف فی ترجمة‌العبد‌الضعیف

بیشتر این رسائل جداگانه نیز چاپ و منتشر شده‌اند

(ب)

۱۱- البدورالبازغة (عربی) مضمون کتاب فلسفه دینی است اما در آن اصطلاحات فطرت فلسفه و ترکیب انسانی و خصوصیات اقشار و افراد بصورت فلسفی و رنگ اشراقی مورد بحث قرار گرفته است به مباحث طبیعیات و علم اخلاق نزدیک بهم می‌باشند، ارتفاعات نیز مفصلاً مورد بحث قرار گرفته‌اند، در مورد تمدن نیکو و تعلیمات شریعت درباره آن مطرح شده است، کنترل درست جامعه بشری، احکام و آداب خلافت و امارت توضیح داده شده‌اند، از معرفت الهی، اسماء و صفات پرده برداشته شده است، مراتب احسان و موانع آن نیز بیان شده است، بیماری شرک، انواع و درجات آن مورد بحث قرار گرفته است، بحث فتنه‌ها موضوع قیامت، عالم برزخ و محشر، فضایل و مناقب اعمال، اثبات نبوت و رسالت، اقسام پیامبران، و درجات وحی مفصلاً مورد بحث قرار گرفته است، حقیقت يك ملت، انواع ظهور آن، معرفی جاهلیت اولی تاریخچه ملل گذشته، شریعت هر ملت، ارکان دین آن علم الاحکام و اهداف شریعت، اسرار و حکمت‌های ارکان اربعه بااهمیت و تشریح خاصی مورد بحث قرار گرفته است،

در این کتاب به نسبت حجت‌الله‌البالغه مضامین بیشتر و تنوع اضافه است و در آن برخی از مسائل کلامیه و مباحث الهیه مورد بحث قرار گرفته است که هیچیک از جمهور متکلمین و حکمای امت بیان نکرده‌اند، اما حجت‌الله‌البالغه در عمق،

پختگی علم و نظر، ارتقاء علمی و فکری، و معرفی علوم و حقایق شریعت و سنت در زبان قدرتمند عربی برتری دارد، کتاب را مجلس علمی دابیل در سنه ۱۳۵۴ ه از مدینه پریس بجنور چاپ و منتشر کرده است.

۱۲- بسوارق الولايت (فارسی) این بخشی است از انفاس العارفین که در آن شاه صاحب رح اقوال، احوال، واقعات و تصرفات پدرشان شاه عبدالرحیم صاحب رح را معرفی کرده‌اند.

(ت)

۱۳- تأویل الاحادیث (عربی) در این کتاب داستانهای پیامبرانی که در قرآن مجید ذکر شده است، و بسیاری از لطائف، نکات اصولی شرعیه استخراج و بیان شده است، با توجه به اختصار کتاب، بسیاری از اشارات گرانبها و درک ریشه‌ای از قرآن مجید مورد بحث قرار گرفته است، از آکادمی شاه ولی الله رح حیدرآباد پاکستان منتشر شده است.

۱۴- تحفة الموحدين - این رساله‌ای است مختصر به زبان فارسی نوشته شده که شاه صاحب رح در مورد شرح و توضیح عقیده توحید که متن آن از افضل المطابع دهلی منتشر شده بود، مولانا حافظ محمد رحیم‌بخش دهلوی رح مصنف "حیات ولی"

آنها به اردو ترجمه و در ۱۳۸۱ هـ (۱۹۶۲ م) از مکتبه سلفیه شیش محل رود لاهور منتشر کردند، معمولاً در لیست تصانیف شاه صاحب رح این کتاب به چشم نمی خورد، مضمون اساسی کتاب اگرچه با دیگر نوشته ها و تألیفات شاه صاحب رح موافقت دارد اما بنا به برخی از مطالب تعدادی از صاحب نظران در انتساب آن با شاه صاحب رح شك و تردید دارند، و الله اعلم بالصواب.

۱۵- تراجم ابواب البخاری (عربی) در این طبق اصول قواعدی بیان شده است که در حل تراجم (عناوین) بخاری مددکار باشند، ضمن مجموعه رسائل اربعه و در تمه (مقالات) مسلسل مطبوعه چاپخانه نورالانوار آره چاپ شده است.

۱۶- التفهیمات الالهیه (عربی و فارسی) در این کتاب واردات قلبی و مضامین احساسات قلبی شاه صاحب رح مذکور است که بیشترشان عربی و کمترین آن به فارسی است، بعبارتی دفتر یادداشت تأثرات و مشاهدات شخصی ایشان است، جهت مطالعه قشر خاص احباب و طلاب خیلی مناسب و موزون است، که ممکن است صاحب دفتر افشاء برخی از آنها را به معرض عموم نمی پسندد، آنها مجلس علمی دایبل در ۱۳۵۵ هـ (۱۹۳۶ م) از مدینه پریس بجنور منتشر کرد، در این کتاب شاه صاحب رح اقشار مختلف جامعه مسلمانان را جداگانه با لحن مناسب آن مورد خطاب قرار داده اند که مؤثرترین و مفیدترین

قسمت کتاب همین بخش است، کتاب در دو جلد است.

(ج)

۱۷- الجزء اللطيف في ترجمة العبد الضعيف (فارسی)
زندگی نامه مختصر، یادداشت ها و احوال شخصی خویش است
که قبلاً معرفی شده است، جزء "انفاس العارفين" و بصورت
جداگانه بهر دو صورت چاپ شده است.

(ح)

۱۸- حجة الله البالغة (عربی) معرفی کتاب با ذکر قسمت های
مهم آن در باب هفتم کتاب ذکر شده است.

۱۹- حسن العقيدة (عربی) عقائد اساسی اسلام مطابق با
مسلك اهل سنت در پرتو قرآن و حدیث بصورت جامع بیان
شده است، معرفی کتاب و چاپ و انتشار آن در باب پنجم
کتاب ذکر شده است، کتاب با نام "العقيدة الحسنة" نیز
معروف است،

مولانا محمد اویس صاحب نگرانی ندوی مرحوم برآن
شرحی بنام "العقيدة السنة" نوشته اند از مکتبه ندوة العلماء
انتشار یافته و در نصاب دارالعلوم ندوة العلماء نیز شامل است.

(خ)

۲۰- الخیر الکثیر (عربی) در واقع کتابی است در فلسفه دینی، در آن معرفت ذات، حقیقت اسماء الهی، حقیقت وحی، شرح و تفسیر کلام الهی، بحث فیلسوفانه‌ای بر وحدۃ الوجود، مباحث عرش، زمان، مکان افلاک و عناصر، معدن، نبات و حیوان، اعیان ثابت، عالم مثال و غیره مورد بحث قرار گرفته‌اند، باب الخزائن الخمسة کتاب خیلی مهم است، که در آن بعثت نبی اکرم (ص) پنج خاصیت نبوت و اقسام انبیاء و غیره توضیح داده شده است، کتاب مجموعه‌ای است از فلسفه، طبیعیات، تصوف و حکمة الاشراق،

در خزانه ثلثه کمالات آنحضرت صلی الله علیه و سلم قبل از بعثت مورد بحث قرار گرفته است،
در خزانه ثامنیه رشد و ارتقاء شریعت بیان شده است،
در خزانه نهم احوال و درجات معاد و در خزانه دهم فوائد متفرقه مندرج است از مجلس علمی در ۱۳۵۲ هـ منتشر شده است.

(د)

۲۱- الدر الثمین فی مبشرات النبی الامین (عربی) مجموعه بشارتهائی است از جانب رسول الله (ص) متعلق به خود شاه صاحب رح یا بزرگوارانی دیگر، این جزوه ضمن مسلسلات و

النوادر در ۱۳۹۱ هـ (۱۹۷۰ م) چاپ و از کتاب فروشی
یحوی سهارنپور منتشر شده است.

۲۲- دیوان اشعار (عربی) که شاه عبدالعزیز رح آنرا
جمع آوری و شاه رفیع الدین صاحب رح ترتیب داده است،
خطی در کتابخانه ندوة العلماء لکنهو محفوظ است.

(ر)

۲۳- رساله: جزوه‌ای است در پاسخ حضرت خواجه خورد
شیخ عبدالله بن عبدالباقی مطابق با کشف خویش

۲۴- رساله دانشمندی (فارسی) اصول و قواعد تعلیم و
تدریس برای اساتید و مدرسین هدایاتی است بامحتوی، پرمغز
و خیلی مفید، ترجمه اردو آن را در مجله "الرحیم" پروفیسور
محمد سرور از حیدرآباد سندھ در شماره سپتامبر ۱۹۶۴ م
منتشر کرد. و همچنان ترجمه عربی آن را در "البعث الاسلامی"
شماره ۴ جلد ۲۷ شماره محرم ۱۴۰۳ هـ توسط محمد اکرم
ندوی به عنوان "اصول الدراسة و التعليم" منتشر شد.

(ز)

۲۵- زهراوین - تفسیر سورة بقره و سورة آل عمران

(س)

۲۶- سطعات (فارسی) در بیان طلسم الهی است که رابطه‌ای است بین مجرد محض و عالم شهادت و بعضی از حواس و آثار آن. کتاب را در مورد فلسفه الهیات باید دانست، که در آن اصطلاح فلسفی و متصوفانه و تعبیراتی در مورد فلسفه وحدة الوجود بکار رفته است، کتاب برای مطالعه آن دسته از اخص الخواص که رمزشناس کل فلسفه قدیم و از کوچه پس‌کوچه رد یا تائید مباحث وحدة الوجود آشنائی داشته باشند، چیزی برای معرض عموم و عوام نیست، در کتاب اصطلاحات طبی و مضامین حکمت طبیعی نیز درج است، در کتاب ضمن این اصول و قواعد تفسیرهای لطیفی از برخی از آیات مطرح شده است، و در چند مورد خلاف فلاسفه و متکلمین نظر محققانه خود را ارائه داده‌اند، انواع تعلیم الهی مفصلاً ذکر شده است، شکلها و صورتهای متعدد آن مورد بحث قرار گرفته است، اصطلاح "شخص اکبر" جایجا بکار رفته است، هدایت الهی و بعثت انبیاء تجزیه و تحلیل شده است، و این که آن در چه مظاهری بظهور می‌پیوندد، تجلیات الهیه، اقسام و مظاهر آن مورد بحث قرار گرفته است قطر رساله ۲۴ صفحه است، به سرپرستی سید ظهیرالدین صاحب از چاپخانه احمدی انتشار یافته است، در ۱۹۳۹ م مولوی فضل احمد صاحب رح از بیت الحکمة کراچی و در ۱۹۶۴ م مولانا غلام

مصطفی قاسمی رح از آکادمی شاه ولی الله صاحب رح منتشر کرده‌اند.

۲۷- سرورالمحزون (فارسی) در سیرت ابن سیدالناس خلاصه از کتاب معروف "نورالعیون فی سیدالامین المامون" می‌باشد، بنا به پیشنهاد معاصر نامدار، شیخ بزرگ سلسله مجددیه حضرت میرزا مظهر جان جانان رح تصنیف کرده‌اند، در زبان اردو ترجمه‌های متعددی از آن منتشر شده است.

(ش)

۲۸- شرح تراجم ابواب صحیح البخاری (عربی) مشتمل بر لطائف و اسرار منطبق با احادیث، عناوین، و تراجم صحیح بخاری است که در ۱۳۲۳ هـ از دائرة المعارف حیدرآباد منتشر شده است، در آغاز آن تراجم ابواب بخاری نیز ضمیمه شده است،

۲۹- شفاءالقلوب (فارسی) جزوه‌ای مشتمل بر حقائق و معارف.

۳۰- شوارق المعرفة (فارسی) زندگی‌نامه و معرفی عموی شاه صاحب رح شیخ ابوالرضا است، ضمیمه انفاص العارفین است.

(ع)

۳۱- العطية الحمديه فى انفس المحمديه (فارسی) مختصر
معرفی احوال شیخ محمد پهلّتی است که جد مادری شاه
صاحب رح می باشد وضمیمه انفس العارفين است، و در
مجموعه رسائل خمسّه نیز شامل است.

۳۲- عقد الجید فی احکام الاجتهاد و التقلید (عربی) در
باب ششم از متن کتاب معرفی شده است.

العقیده الحسنه ملاحظه گردد حسن العقیده.

(ف)

۳۳- فتح الرحمن (فارسی) ترجمه فارسی قرآن مجید است.
در باب پنجم معرفی شده است، در ۱۲۹۴ ه از چاپخانه
فاروقی دهلی با فوائد فارسی شاه ولی الله صاحب رح و با
ترجمه اردو و فوائد موضح القرآن شاه عبدالقادر صاحب رح
منتشر شده است در واقع عکس نسخه مطبوعه کلکته است.

۳۴- فتح الخبیر (عربی) توضیح و تشریح لغات مشکل قرآن
مجید است، و بصورت تتمه کتاب "الفوز الکبیر" میباشد.

۳۵- فتح الودود لمعرفة الجنود (عربی) چاپ شده، بنظر مصنف نگذشته است، مولانا رحیم بخش رح در "حیات ولی" آنرا در مضامین اخلاق و تصوف معرفی کرده است، اما از نام آن این مضمون برنمی آید.

۳۶- الفضل المبين فی مسلسل من حدیث النبی الامین (عربی) چاپ شده، بنام مسلسلات معروف است، متعلق به فن حدیث است،

۳۷- الفوز الکبیر (فارسی) قبلاً در باب پنجم کتاب معرفی شده است.

۳۸- فیوض الحرمین (عربی) بیشتر کتاب مشتمل است بر مشاهدات، حقائق باطنی، مسائل کلامی، و تصوف مربوط به زمان اقامت در حجاز مقدس، و این نیز مختص مطالعه خواص است و از دسترس کسانی که فلسفه و تصوف را کاملاً درک نکرده اند باید دور نگهداشت.

(ق)

۳۹- قرۃ العینین فی تفضیل الشیخین (فارسی) در اثبات برتری حضرات شیخین (ابوبکر و عمر رض)، چندین بار چاپ شده است.

۴۰- القول الجمیل فی بیان سواء السبیل (عربی) رساله‌ای است عربی در اثبات بیعت و مسنون بودن آن، معرفی عوامل عدم ترویج و عدم پایبند بودن به آن در قرون اولیه، حکمت بیعت، شرائط شیخ (مرشد)، شرائط مرید، اقسام بیعت صوفیا، حکم تکرار بیعت، روش تعلیم و تربیت مریدان، صفات علماء حقانی، آداب و قواعد موعظه و تبلیغ، اشغال و مراقبات سلسله قادریه، چشتیه نقشبندیه، و تکمله روش مجددیه، شرح و توضیح اصطلاحات نوشته شده است، ضمناً شاه صاحب رح تجربیات و اعمال خانواده و فامیل خود را نیز ذکر کرده است، که در احوال و اوضاع مختلف در صورت نیاز تجربه شده و معمول‌اند، خلاصه اینکه کتاب (فوق‌الذکر) دستورالعمل و هدایت‌نامه‌ای است برای طالبین و سالکین که در یکی از این سلاسل سه‌گانه منسلک و مربوط باشند و دارای تلاش اتباع سنت و علاقه دعوت و اصلاح باشند، مطالعه‌کننده ممکن است کتاب را عاری از رنگ مجتهدانه و اسلوب محدثانه‌ای که عموم کتابهای شاه صاحب رح دارند بیابند، بلکه برخی از مندرجات آن در مورد توحید با مسلک معروف شاه صاحب رح و روال عالمانه و مصلحانه ایشان اصلاً جور در نمی‌آیند، بطور مثال: در مورد اسامی اصحاب کهف نوشته است

”اسماء اصحاب الکهف امان من الغرق و الحرق و النهب و

الشرق^۱ آنگاه اسامی شان را نوشته است در صورتیکه خود این نام‌ها از حدیث صحیح یا مدرک قطعی الثبوتی به اثبات نرسیده‌اند، (چه برسد به خواص آن) علت آن این به نظر میرسد که این کتاب از تصانیف قبل از سفر به حرمین شریفین (۱۱۴۳ هـ - ۱۱۴۵ هـ) می‌باشد یکی از دلایل مهم آن این است که در کتاب هرجا مشایخ تصوف خویش و اجازت و خرقة‌های شان مورد بحث قرار گرفته است، ذکر از استاد محبوب و مربی شان شیخ ابوطاهر مدنی موجود نیست در صورتیکه در "الجزء اللطیف فی ترجمة العبد الضعیف" این امر تصریح شده است، شاه صاحب رح مرقوم می‌فرمایند:

"و لبست الخرقة الصوفية عن الشيخ ابي طاهر المدني رحمه الله و لعلها حاوية لخرق الصوفية كلها"
(الجزء اللطیف ص ۵ مطبوعه سلفیه لاهور)

و در تذکره سندهای حدیث و شیوخ آن پدر بزرگوار (حضرت شاه عبدالرحیم رح) و حاجی محمد افضل رح معرفی شده‌اند، اما شیخ ابوطاهر رح و شیوخ حجاز معرفی نشده‌اند، در صورتیکه ذکر شان قرین قیاس و لازم بود،^۲

۱ - نسخه چاپ شده در مصر ص ۳۹ از مطبع الجمیله مصر ۱۲۹۰ هـ

۲ - دکتر مظہربقا در کتاب "اصول فقہ و شاه ولی اللہ" (چاپخانه اداره تحقیقات اسلامی، اسلام آباد پاکستان) نوشته است: "این کتاب پس از سفر حرمین نوشته شده است" (ص ۶۸)

در عین حال در این کتاب روش اصلاحی شاه صاحب رح کاملاً آشکار است، بعضی از روش‌های عبادت صوفیان مثلاً نماز معکوس را بهمین علت ذکر نکرده‌اند که در سنت و اقوال فقهاء سند و مأخذی ندارد، و همچنان با این روش، که قرآن کریم را بترتیب جلو، عقب راست و چپ خویش گذاشته ضربات ذکر را بر قلب میزدند شاه صاحب رح مخالفت کرده آن را حمل بر اسائه ادب دانسته‌اند، از برخی از احادیث که از رسول اکرم (ص) در مورد تلقین سلوک در مورد سلاسل روایت می‌شوند نقد محدثانه‌ای فرموده‌اند، مسلک و ذوق اصلی شاه صاحب رح از عبارت زیر کاملاً آشکار می‌شود:

"توصئه می‌شود که در صحبت و مجالست صوفیان بی‌علم، و جاهلان عبادت‌گزار، فقهاء زاهد و خشک، محدثینی که با فقه عداوت دارند، و

اما این امر بیش از يك فرضیه‌ای نیست که "این کتاب پس از سفر حرمین نوشته شده است" قرائن و شواهد داخلی (خانوادگی) بر این دلالت دارند که این کتاب بین وفات (۱۱۳۱ هـ) و سفر حج (۱۱۴۳ هـ) شاه عبدالرحیم صاحب نوشته شده است، زمانیکه منتسبین و طالبین سلوک او به فرزند ارجمندش (حضرت شاه ولی‌الله صاحب رح) مراجعه نمودند، در کتابخانه ندوة العلماء دو نسخه قدیمی و خطی از "القول الجمیل" موجود است، یکی نسخه مولانا سید قطب‌الهدی حسنی رح (م ۱۲۲۶ هـ) که یکی/طلاب ممتاز حضرت شاه عبدالعزیز رح میباشد، و مستندتر و قدیم‌ترین نسخه است، که در اصل کتابخانه شخصی مولانا حکیم سید عبدالحی حسنی رح میباشد که در کتابخانه ندوة العلماء محفوظ است، و نسخه دوم از کتابخانه نواب سید صدیق حسن خان (رح) می‌باشد.

عقل پرستان و متکلمینی که با تحقیر نقل و روایات در حد افراط به عقل متکی می‌شوند نباید نشست، بلکه بر طالب حق لازم است، عالم صوفی باشد، تارک (حب) دنیا، هر لحظه متوجه الی‌الله، در حالات (مراقبات و تفکرات) بلند و عالی بسر ببرد، به سنت نبوی (ص) علاقه‌مند، تلاش‌گر احادیث و آثار صحابه کرام رضوان‌الله‌علیهم، جوینده بیان و شرح احادیث و آثار، پیرو فقیهان محقق باشد که نسبت به عقل و نظر به حدیث و روایت گرایش بیشتر دارند، متبع ائمه عقاید و متکلمینی باشد که عقایدشان از سنت اخذ شده است، و آنها دلیل عقلی را مقام استجاب قایل‌اند نه وجوب، و مطیع آن دسته از اصحاب سلوک باشند که جامع علم و تصوف‌اند، نه متشدد باشند و نه سهل‌انگار و نه چیزهایی بر سنت از خود جعل نموده اضافه بکنند"

(شفاء العلیل ص ۱۱۶ - ۱۱۷)

در این کتاب ذوق تطبیقی شاه صاحب رح (که در ارث به ایشان رسیده است و گرایش طبعی‌شان نیز به آن است) کاملاً آشکار گردیده است، ایشان ترجیح يك مذهب فقهی بر مذاهب دیگر را نپسندیده‌اند، نظرشان این است که همه را بطور اجمال احترام قایل باشد و بپذیرد اما اتباع عملی از آن کسی بکنند که به سنت

صریح و معروف موافق تر باشد.

(شفاء العلیل ص ۱۱۷)

علاوه بر نسخه‌های خطی هند این رساله با مختصر مقدمه و توضیحاتی از مولانا محمد صادق مدراسی رح در ۱۲۹۰ هـ از چاپخانه الحاج منصور محمد رح (الجبله مصر) با خط عبدالعال احمد بصورت لیتو چاپ شده است، و در کتابخانه ندوة العلماء موجود است، مولانا خرم‌علی بله‌وری رح (م ۱۲۷۱ هـ) کتاب را در ۱۲۶۰ هـ به اردو ترجمه کرده‌اند، ایشان می‌نویسند: "حواشی صحیح و معتبری که از خود مصنف قدس سره و جانشین ارشد ایشان علامه عصر و مرجع دهر مولانا شاه عبدالعزیز رح به اثبات رسید با توضیح و تفسیر اضافی همراه با ترجمه آن در فوائد ذیل درج گردید" این ترجمه اولین بار در ۱۸۶۱ م / ۱۲۷۸ هـ از چاپخانه درخشانی و بار دوم در ۱۸۸۹ م / ۱۳۰۷ هـ از چاپخانه نظامی کانپور چاپ شد.

(ک)

۴۱- کشف الغین عن شرح الرباعیتین (فارسی) حضرت خواجه باقی بالله رح دو رباعی خویشان را شرح و به قلم خود نوشته بود، شاه صاحب رح بر آن شرح، شرحی نوشته‌اند در ۱۳۱۰ هـ از چاپخانه مجتبائی دهلی چاپ شده است.

(J)

۴۲- لمعات (فارسی) چاپ شده، به تصوف معروف است.

(M)

۴۳- المقالة الوضیة فی النصیحة و الوصیه (فارسی) با نام "وصیت نامه" چند بار منتشر شده است، از چاپخانه مطیع الرحمن با شرح قاضی ثناء الله صاحب رح پانی پتی در ۱۲۶۸ هـ از دهلی چاپ شده است، تشریحات قاضی صاحب رح از رساله معروف شان ارشاد الطالبین مأخوذاند.

۴۴- المقدمة السنّیة فی الانتصار للفرقة السنّیة (عربی) ترجمه "رد روافض" تألیف مجدد صاحب رح با توضیحات اضافی میباشد،^۱ در کتابخانه های تونک و بهوپال نسخه هایی دست نویس و خطی آن موجود است، به تازگی به سرپرستی مولانا ابوالحسن زید صاحب مجددی از دهلی منتشر شده است.

۴۵- المقدمة فی قوانین الترجمة (فارسی) چاپ شده، در آغاز فتح الرحمن نیز منضم است.

۱- شاه صاحب رح این ترجمه را بنا به پیشنهاد استادش شیخ ابوطاهر مدنی رح در ۱۱۴۴ هـ زمان سکونت در حجاز مقدس نوشته اند.

۴۶ - الْمُسَوَّى مِنْ أَحَادِيثِ الْمُوطَأِ (عربی) شرح عربی است بر موطأ، از دهلی دو بار و از مکه معظمه يك بار منتشر شده است.

۴۷ - مصفّی (فارسی) شرح فارسی زبان بر موطأ امام مالک رح که بر فوائد و تحقیقات زیادی مشتمل است، و از کتب مهم شاه صاحب رح است، جلد اول از مطبع فاروقی دهلی و جلد دوم از مطبع مرتضوی دهلی در ۱۲۹۳ هـ چاپ شده است.

۴۸ - المکتوب المدنی (عربی - چاپ شده) نامه‌ای است مهم و مفصل در تقابل و حدة الوجود و وحدة الشهود، در پاسخ به نامه شیخ اسماعیل بن عبد الله رومی نوشته شده است. در "التفهيمات الالهية" نیز منضم است و جداگانه و همراه بعضی از رسائل دیگر هم چاپ شده است.

۴۹ - مکتوبات معه مناقب امام بخاری رح و فضیلت ابن تیمیه رح (فارسی) مولوی عبدالرؤف صاحب رح مسئول کتاب فروشی نذیریه آنرا منتشر کرده است، البته این تصنیف مستقلی نیست، بلکه یکی از نامه‌های کلمات طیبات که در معرفی مقام امام بخاری رح نوشته شده است و دیگر در دفاع از حافظ ابن تیمیه رح نوشته شده است که هر دو جمعاً بصورت جزوهای قرار گرفته‌اند.

(ن)

۵۰ - النبذة الابريزية في اللطيفة العريزية (فارسی)
زندگی نامه و معرفی احوال شیخ عبدالعزیز دهلوی رح جد اعلیٰ
مادری شاه عبدالرحیم صاحب رح میباشد، در "انفاس العارفين" و
در مجموعه رسائل خمسة چاپ مطبع احمدی منضم است.

۵۱ - النوادر من احاديث سيدالاولائل و الاواخر (عربی)
چاپ شده ضمن مسلسلات است.

(ه)

۵۲ - همعات (فارسی) قطر ۶۰ صفحه از سائر متوسط چاپ
از تحفه محمدیه، در موضوع نسبت الی الله است، در تمهید آن
گفته شده:

"زمانیکه حق تعالی حفاظت دین محمدی (ص) را
بذمه گرفت، آن ناگزیر به کلیه ادیان غالب شد،
پس در تزکیه نفوس عرب و عجم، و ازاله مظالمی
که بین آنها مروج بود بصورت اکمل انجام گرفت،
و همچنان که دین محمدی (ص) ظاهری دارد و
باطنی، ظاهر آن متعلق به صور و مظاهر، تعیین
اوقات، کمیت و کیفیت (احکام) است و این

با اهمیت خاصی انجام گرفته است، و راه تحریف بطور کلی بسته شده، و باطن آن مربوط به رسیدن انوار و آثار طاعات و عبادات است، و این با دو چیز تعلق دارد، حاملین ظاهر وارثان پیامبران (علماء) آنها ظاهر شریعت را کاملاً نگهداری کردند، در این گروه فقهاء، محدثین، مجاهدین قراء و حفاظ همه داخل اند، و حاملین باطن (بعبارتی حاملین مقام احسان) که حامل انوار طاعات، احساس حلاوت (در عبادت) متخلق به اخلاق فاضله و احوال برتراند (گروه صوفیاء کرام) که در قلب شان در هر زمان اشغالی (روشهای اصلاحی) القا، و الهام شد که با طبع و اوضاع آحاد مردم مناسبت داشت، در کلام و مجلس شان حق تعالی یک جاذبه اثری عنایت فرموده است، و آنها را با کرامات (چیزهای خارق عاده) و نور باطن مشرف فرموده است، و در هر سلسله اشغال و اوراد بخصوص متعین گردید و مردم با اطاعت از آن به اهداف و مراد خویش رسیدند، در هر عصری افراد یک خانواده و (عشیره) افراد خویش را به نسبت افراد خانواده ها و عشایر دیگر برتری میداده اند، اگرچه از یک نظر این درست است، که آنها در بعضی از جوانب برتری و امتیاز داشته اند، اما این چیز منحصر (و دائمی) نیست."

آنگاه شاه صاحب رح آن خانواده‌ها، عشایر و شاخه‌هایشان و بانیان‌شان را معرفی کرده‌اند، سپس شاه صاحب رح آن تغییرات کلی را که در تصوف بوجود آمده نشان داده‌اند، و پس از دوران نبوت و رسالت جهت تغییر زمان روش‌های رسیدن به ترکیه و احسان و طریقهٔ مداوای (نفس) را بیان فرموده‌اند که مورد نیاز بوده، در این مورد از تجزیه و تحلیل دقیق کار گرفته‌اند، که این مقام سهمیه ایشان است، شیخ اکبر و تشکیل مسلکش وحدۃ الوجود را بیان فرموده‌اند، و توضیح داده‌اند که سیدالطایفه حضرت جنید بغدادی رح بزرگترین قانون‌گذار و تدوین و ترتیب‌دهندهٔ مسلک تصوف‌اند،

آنگاه به نظر ایشان شرایط و ارکان اساسی آنرا بیان فرموده‌اند، سپس تفصیل نصاب‌ها، دستورالعمل‌های مجددین و مجتهدین این فن را هر یک بمقدار استعداد و طبع خویش و نیاز زمانش نوشته‌اند ذکر فرموده است، آنگاه شاه صاحب رح نصابی را برای عصر خودش توضیح داده‌اند، و امور مورد لزوم و توجه را معرفی فرموده‌اند، آنگاه موانع راه و اسباب مضر را ذکر کرده‌اند، و طریق علاج و ریشه‌کنی‌شان را بیان فرموده‌اند، بشر در این راه به منازلی که برخورد میکند به آن اشاره فرموده‌اند، سپس ضمن تذکره نسبت‌ها، نسبت‌های

صحابه رض، تابعین رح و عموم صالحین رح را معرفی کرده‌اند، و آن را با نام احسان نامگذاری کرده آنرا تعریف کرده‌اند، بعد استعدادهای افراد مختلف بشر را تذکره فرموده‌اند، لطایف را توضیح داده‌اند، خلاصه اینکه کل کتاب حاوی مطالبی دقیق، و نکاتی لطیف و تجربیات شخصی است که گوئی طبیبی ماهر و باتجربه پس از تشخیص امراض، شناخت اجسام بشر به اعتبار صحت و بیماری، اسباب و عوامل بیماری و روش‌های معالجه آن را کاملاً توضیح می‌دهد.

۵۳ - هوامع شرح حزب البحر (فارسی) چاپ شده.

بعد از ظهر دوشنبه پنجم ذیقعد ۱۴۱۱ هـ مطابق ۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۰ هـ ش ترجمه فارسی جلد پنجم به پایان رسید.

پند عبرتناک از مترجم

بنده امروز با تقریباً شش ساعت کار با ترجمه کردن پانزده صفحه از متن کتاب به نتایج زیر رسیدم:

۱ - معمولاً هر کار در دو مرحله لذت و شیرینی دارد یکی در اول کار دوم در پایان آن، بهمین دلیل است که با انجام پنج برابر کار روزانه و نداشتن استراحت نیمروزی (قیلوله) اصلاً احساس خستگی نمی‌کنم

۲ - موقعیت خوبی برای تویخ نفس فرا رسیده که ای نفس تو میتوانی با این روال، کتاب ۳۰۰ صفحه‌ای را در ظرف بیست روز ترجمه بکنی پس چرا در ظرف بیست ماه تمام نکردی که متأسفانه بجز از استغفار پاسخی دیگر نداشت.

۳ - البته لازم به توضیح است که چند عامل محرک دیگر هم امروز موجود بود که این پشتوانه کاری را بدست داد، از حق تعالی امیدواریم کوتاهی گذشته را صرف نظر نموده در آینده نیز امداد غیبی‌اش را شامل حال بفرماید. آمین.

محمد ابراهیم دامنی

فهرست مطالب

۱	پیشگفتار
	باب اول
۷	جهان اسلام در قرن دوازدهم هـ
۱۱	اثرات تمدنی و فرهنگی ایران بر هند
۱۲	اهمیت و عظمت سلطنت عثمانیه
۱۴	وضع سیاسی جهان اسلام
۱۴	سلطنت عثمانی در قرن دوازدهم
۱۷	اوضاع حجاز
۱۹	یمن
۲۱	ایران
۲۲	نادر شاه افشار
۲۵	ایران پس از درگذشت نادر
۲۶	افغانستان و احمد شاه ابدالی
۲۷	افغانستان پس از احمد شاه ابدالی
۲۸	وضع دینی و سیاسی جهان اسلام
۲۸	صاحبان کمال قرن دوازدهم
۳۳	نگاهی به ذوق معنوی، ادبی و علمی جهان اسلام
۳۴	غلبه علوم عقلی بر ایران و اثر آن بر کشورهای همسایه
۳۸	حالت اعتقادی، معاشرتی و اخلاق عمومی

باب دوم

- ۴۴ ہندوستان - حالات سیاسی
 ۴۶ اورنگ زیب عالمگیر
 ۴۹ جانشینان ناتوان اورنگ زیب
 ۵۱ شاہ عالم بہادر شاہ اول
 ۵۵ فرخ سیر
 ۵۷ محمد شاہ پادشاہ
 ۶۵ شاہ عالم ثانی
 ۶۸ وضع علمی و معنوی
 ۷۱ پستی اخلاقی و اجتماعی
 ۷۳ ضعف اعتقادی و غلبہ شرک و بدعت

باب سوم

- ۷۷ اجداد شاہ صاحب (رح)
 ۷۹ شجرۂ نسب
 ۸۱ ورود بہ ہند
 ۸۲ سکونت در رھتک
 ۸۳ از شیخ شمس الدین مفتی تا شیخ وجیہ الدین
 ۸۷ پدر بزرگ حضرت شاہ صاحب رح
 ۹۳ جد مادری حضرت شاہ صاحب رح
 ۹۵ عموی محترم حضرت شاہ صاحب رح
 ۹۷ پدر بزرگوار حضرت شاہ عبدالرحیم
 ۱۰۴ تحصیلات
 ۱۱۰ اخلاق، خصوصیات، اوراد
 ۱۱۲ حمیت دینی و اسلامی
 ۱۱۳ ہمسران و فرزندان

- وفات ۱۱۴
 حضرت شاه عبدالرحیم صاحب رح ۱۱۵
 بنظر شاه ولی الله صاحب رح
 خصوصیات و اثرات نژادهای عرب در هند ۱۱۶

باب چهارم

- مختصری از احوال زندگانی
 تولد ۱۲۵
 تحصیلات ۱۲۷
 نصابی درسی ۱۲۸
 تربیت پدر محترم و اجازه خلافت شان ۱۳۲
 ازدواج ۱۳۵
 ازدواج دوم ۱۳۷
 سفر حج ۱۳۹
 مشایخ و اساتذده شاه صاحب در حرمین ۱۴۲
 درس حدیث شاه صاحب ۱۴۹
 خصوصیات و معمولات ۱۵۲
 وفات ۱۵۴

باب پنجم

- وسعت تنوع محدوده تجدید شاه صاحب ۱۶۹
 اهمیت عقاید ۱۷۱
 نیاز تفسیر مجدد توحید ۱۷۶
 مداوای مرض و ۱۸۲
 تراجم اردو پس از شاه صاحب رح ۱۹۳
 درس قرآن ۱۹۵

- الفوز الکبیر
 ۱۹۵ تحقیق علمی از مسئله توحید
 ۲۰۰ شرح و تفسیر عقاید ...
 ۲۱۰

باب ششم

- ترویج و اشائه حدیث
 ۲۱۷ حدیث معیار و
 ۲۱۸ در طول تاریخ اسلام نهضت‌های اسلام..
 ۲۲۱ علم حدیث و عرب
 ۲۲۶ مراحل رشد و نابودی علم حدیث در هند
 ۲۲۸ نقش شیخ عبدالحق محدث دهلوی
 ۲۳۱ نیاز به مجدد دینی
 ۲۳۳ احساس و فکر شاه صاحب در مورد حدیث
 ۲۳۷ شکوه بی‌اعتنائی از علم و حدیث در هند
 ۲۳۹ علاقه به اشائه حدیث
 ۲۴۳ خدمات تصنیفی شاه صاحب رح
 ۲۴۶ تطبیق بین فقه و حدیث
 ۲۵۲ نقطه اعتدال بین اجتهاد و تقلید
 ۲۶۱ روال کار مسلمین در قرون اولیه
 ۲۶۳ صورت فطری و جائز تقلید
 ۲۶۶ نیاز به اجتهاد در هر دور
 ۲۷۳

باب هفتم

- تصنیف حجة الله البالغة
 ۲۷۷ حساسیت موضوع
 ۲۸۰ مضامین تمهیدی و اساسی
 ۲۸۵

۲۸۸	اهمیت اعمال و اثرات آن
۲۸۹	ارتفاقات
۲۹۰	اهمیت ارتفاق
۲۹۲	اهمیت زندگی اجتماعی و شهری
۲۹۴	صورت‌های صحیح و نادرست کسب
۲۹۷	سعادت و اصول چهارگانه
۲۹۸	عقاید و عبادات
۳۰۰	سیاست ملی و نیاز به انبیاء
۳۰۱	بعثت مقرونه
۳۰۲	نابودی ارزشهای ایمانی
۳۰۶	مباحث مفید دیگر
۳۰۷	اسرار حکم و فرائض ارکان
۳۱۴	جامعیت کتاب
۳۱۵	خودسازی و تزکیه
۳۱۸	جهاد

باب هشتم

۳۲۱	اهمیت و امتیاز ازالة الخفاء
۳۲۳	ارتباط حجة الله و ازالة الخفاء
۳۲۸	چند تصنیف قدیمی
۳۳۱	ارزش و اهمیت خلافت از دیدگاه اسلام
۳۳۶	تعریف جامع خلافت
۳۳۸	استدلال از قرآن در مورد خلافت
	خلفاء راشدین
۳۴۶	مضامین با ارزش دیگر کتاب
۳۴۹	معرفی فتن و تحولات پس از وفات نبوی
۳۵۰	چاپ و نشر کتاب

باب نهم

۳۵۳	نقش رهبری و مبارزات
۳۵۴	مرهته
۳۵۹	سیکه
۳۶۶	جات
۳۷۰	اوضاع دهلی
۳۷۲	حمله نادری
۳۷۳	انزوا در اوضاع نامساعد و سرگرمی با تدریس و تصنیف
۳۷۶	نقش رهبری و مبارزانه بدوران دم واپسین سیاسی دولت مغولیه
۳۷۸	احساس نگرانی شاه صاحب رح
۳۸۱	اندرز به شاهان مغول و ..
۳۹۰	نواب نجیب الدوله
۳۹۶	احمد شاه ابدالی

باب دهم

۴۱۱	امتیاز شاه صاحب رح
۴۱۳	خطاب خاص به اقشار مختلف
۴۱۵	خطاب به سلاطین اسلام
۴۱۷	خطاب به امراء و کارمندان دولت
۴۱۸	خطاب به فرماندهان نظامی
۴۲۰	خطاب به صنعت گران
۴۲۲	خطاب به فرزندان مشایخ
۴۲۴	خطاب به علماء زشت و فاسد

- ۴۲۶ خطاب به و عاظ تنگ نظر و زهاد گوشه نشین
 ۴۲۸ خطاب جامع به عموم امت مسلمه
 ۴۳۲ اصلاح مراسم و ترکیه جامعه

باب یازدهم

- ۴۳۷ فرزندان - خلفاء - معاصرین
 ۴۳۸ هم نواختی
 ۴۴۱ حضرت شاه عبدالعزیز رح
 ۴۵۲ ادامه راه شاه صاحب رح
 ۴۵۳ تبلیغ و اشائنه قرآن
 ۴۵۷ تدریس و ترویج حدیث
 ۴۶۱ یاری سنت و تردید تشیع
 ۴۶۷ مبارزه با استعمار انگلیس و ..
 ۴۷۶ تربیت مردان کاری
 ۴۷۷ حضرت سید احمد شهید رح
 ۴۸۲ مولانا عبدالحی و مولانا محمد اسماعیل
 ۴۸۵ شاه اسحاق رح و شاه محمد یعقوب رح
 ۴۸۷ علمای جلیل القدر و اساتید بزرگ
 ۴۸۸ شاه رفیع الدین رح
 ۴۹۳ شاه عبدالقادر رح
 ۴۹۶ شاه محمد عاشق پهلئی رح
 ۴۹۹ خواجه محمد امین رح
 ۵۰۱ شاه ابوسعید حسنی رح
 ۵۰۵ معاصری نامدار و مصلحی کامگار
 شیخ محمد بن عبدالوهاب رح

باب دوازده

۵۱۱

تصنیفات

۵۳۱

پند عبرتناک